



This text may appear in English. The full text may appear in Arabic or Urdu. The full text may appear in the Urdu or English.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

مجلس پنجاه و نهم: عمومیت معاد برای
تمام موجودات زمین و آسمان

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَآجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ.

(آیه سوّم، از سوره أحقاف: چهل و ششمین

سوره از قرآن کریم)

«ما آسمانها و زمین را و آنچه را در بین

آنهاست نیافریدیم مگر به حقّ و اجل مسمّی؛ و

کسانی که کفر ورزیده‌اند روی میگردانند از آنچه را

که به آنها بیم داده شده است.»

و نیز نظیر این آیه است:

أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ
مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ

«آیا مردم در نفوس خود اندیشه نمی نمایند،

که خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که در بین آنهاست، نیافریده است مگر به حقّ و اجل مسمّی؟ و بدرستی که بسیاری از مردم به لقاء پروردگارشان کافرند.»

اجل مسمّی، زندگی جاوید هر موجود نزد خداست

ما بحول الله و قوّته، در مجلس دوّم از جلد اوّل مطالبی را درباره اجل و اجل مسمّی بیان کرده‌ایم، و تا حدّی روشن شده است که تمام موجودات زمینی و آسمانی دارای امدی معین و حدّی محدودند؛ اما اجل مسمّی که نزد خداست، به مفاد:

ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقی^۲

«آنچه در نزد شماست نابود می‌شود، و آنچه

در نزد خداست باقی میماند.»

^۱ آیه ۸، از سوره ۳۰: الرّوم

^۲ صدر آیه ۹۶، از سوره ۱۶: النحل

آن اجل مسمی نَفاد و نابودی ندارد؛ و این
اجل‌های متعارف، نمودی و ظاهری و مقام نازلی از
آن اجل مسمی است. و در حقیقت، اجل واقعی
است واحد که دو جهت دارد: یک جهت به طرف
عالم طبع و فساد و کثرت است، و جهت دیگر به
طرف عالم تجرّد و ثبات و وحدت؛ این جهت را
اجل و آن جهت را اجل مسمی گویند.

این دو آیه ای که ذکر شد، این طور می‌فهماند
که خلقت آسمانها و زمین و ما بینهما به حقّ است و
به اجل مسمی است. و «باء» بحقّ و أجل مسمی، یا
برای سببیت است و یا برای مصاحبت؛ یعنی ما آنها

را به سبب حقّ و أجل مسمّی، و یا با مصاحبت
حقّ و أجل مسمّی آفریدیم.

اجل مسمّی همان زندگی جاویدان عند الله
است، زندگی پیروزمندانه و مظفرانه و سعادت‌آمیز،
و زندگی تامّ و تمامی که زوال و فناء و نیستی و
نابودی و تباه و فساد و خرابی ندارد و همچون
زندگی دنیوی مخلوط و مشوب به دردها و رنج‌ها و
مصیبت‌ها نیست، بلکه یکسره نور و تجرّد و واقعیت
و حقیقت است. و این حیات دنیوی مرتبه نازل و
درجه ضعیفی است از آن، چون به واسطه تقید و
تعین آن حقیقت به لباس قید و کثرت، و تحدّد آن به
حدود و قیود این عالم طبع، آن حقیقت پائین آمده و
در لباس حدود و تعینات تجلّی نموده است.

همه موجودات، پوینده بسوی حقّ هستند

و آیه شریفه: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ**

مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ^۱.

«و هیچ چیزی از اشیاء نیست مگر آنکه

خزائن آن در نزد ماست، و ما آن چیز را از آن خزائن

^۱ آیه ۲۱، از سوره ۱۵: الحجر

پائین نمی آوریم مگر به اندازه معلوم و مشخص!»

این مطلب را مبین میکند؛ و چون منبع حیاتِ

جميع موجودات، همان خزانه‌های غیر محدود در

نزد خداست، و خلقت و آفرینش آنها نزول از آن

خزینه‌ها و منبع‌های وسیع و مطلق و مجرد و غیر

مقدر به قدرات است، و آن منابع اصلی و حقیقی

مصدر پیدایش این

موجودات کثیر می‌باشد، و آن اطلاق، اصل این تعینات و آن اجمال، سر منشأ این تفصیل و آن وحدات، منبع این کثرات است؛ لا محاله باید آن خزائن مملو و سرشار از حیات تامه غیر محدوده بوده باشد. این از یک سوی بحث.

و از سوی دیگر، میدانیم که این عالم عبث و بیهوده و لغو پیدایش نیافته است؛ اگر ما به جنبه نفاق و زوال و فناء و فساد و آلام و رنجها و مصائب و مرگها توجه کنیم و دنباله این را آن حیات ابدی و سرمدی نگیریم و این را راه وصول به آن حقیقت ثابت نگیریم، بنابراین خلقت عالم بیهوده و عبث خواهد بود.

و اما اگر این حرکتها بسوی مقصدی، و این پویائیها برای مطلبی، و این جستجوها برای مقصودی، و این فراقها برای وصالی، و این مجازها برای حقیقتی، و این جنبشها برای سکونی، و بالاخره این سیرها برای رسیدن به منزلگهی است؛ پس منزلگاه این عالم متحرک همان معاد آنست، که در آنجا میرود و میرسد و می‌آرامد.

ما برای عدم بطلان عالم، برهان فلسفی و عقلی داریم که بالاخره در هر جائی که حرکتی باشد، هدفی و منتهائی است. و چون اثبات کرده‌ایم که اساس عالم بر حقّ است، بنابراین نمی‌تواند باطل، غایت و نتیجه اساس حقّ بوده باشد.

چون باطل و بیهوده و عبث و لغو، چیزی است که دارای غرض و غایتی نیست، و اما حقّ چنانچه در حرکت باشد، بسوی حقّ حرکت میکند و به حقّ میرسد و آن حقّ، غایتِ ارادی آن فعل بوده

است؛ فعل ارادی متحرک را به مراد محرک
میرساند و نفس محرک که علت فاعلی تحریک
است، علت غائی آن نیز می‌باشد.

و بنابراین، محال است که غایت و مراد از
فعل (آن فعلی که اصل وجود آن، پویائی و حرکت
است) نفس خود فعل بوده باشد؛ پس نمی‌تواند
غرض از عالم خلق خود عالم خلق بوده باشد، با
فرض آنکه عالم خلق را پویا و جویا و سیار و
متحرک در ذات خود می‌بینیم. و بنابراین اصل، حتماً
باید این حرکت رو به سوی سکون مطلق، و این
جوشش رو به سمت آرامش، و این غلغله رو به
طرف سکوت، و این تغییر و تبدیل رو به طرف ثبات
و استقرار بوده باشد؛ و الا لغویت و بطلان این عالم
را مستلزم است.

آری، نسبت به موجوداتی که ابداً دارای
حرکت نیستند، نه حرکت ذاتی و نه حرکت عارضی،
بلکه از اوّل وجودشان در ابتدای آفرینش با ثبات و
استقرار و تجرّد آفریده شده‌اند و از نقصان به سوی
کمال در حرکت نیستند، معاد نیست. چون بدئی

نیست که عودی داشته باشد، و نزولی نیست تا صعودی را به دنبال آرد، و حرکتی نیست تا طالب سکونی شود. و آن اختصاص به اَسْمَاء و صفات کلّیه الهیه، و اسم اعظم، و روح که از همه فرشتگان افضل است، و مخلصین که مُهیمین بر عالم کثرت و واسطه فیض از مبدأ واجب به ماهیات و قوالب امکانیه هستند دارد؛ و ما در این رشته سخن خواهیم گفت.

آفرینش باطل نیست، و همه بسوی خدا در

حرکتند

آیاتی در قرآن کریم داریم که مثل دو آیه سابق

الذّکر دلالت دارند

بر عدم بطلان عالم، مثل آیه:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا
ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ^۱.

«و ما آسمان و زمین و آنچه را که در بین آنهاست باطل و جزاف خلق نمودیم؛ این پندار کسانی است که کفر می‌ورزند. پس وای بر کسانی که کفر می‌ورزند از آتش دوزخ.»

و مثل:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ
اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ
فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ^۲.

«حقاً که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز، نشانه‌ها و علامات است برای خردمندان؛ آن کسانی که در حال ایستاده و نشسته ذکر خدا میکنند و آنگاه که بر پهلویشان می‌آرامند ذکر خدا میکنند، و در خلقت آسمان‌ها و زمین تفکر می‌نمایند که: ای پروردگار ما! تو این دستگاه عظیم

^۱ آیه ۲۷، از سوره ۳۸: ص

^۲ آیه ۱۹۰ و ۱۹۱، از سوره ۳: آل عمران

را بیهوده و باطل نیافریده ای! تو پاک و منزّه هستی
از آنکه بیهوده بیافرینی! پس ما را از عذاب آتش
محفوظ و مصون بدار!»

و مثل آیه:

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا
لَاعِبِينَ * لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوَ لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ
كُنَّا فَاعِلِينَ * بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ
فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ^۱.

«و ما در خلقت آسمان و زمین و آنچه که در

بین آنهاست، بازیگر نبوده ایم (به بازیچه نیافریده ایم)
اگر می خواستیم جهان هستی را بازیچه گرفته و کار
بیهوده و عبثی کرده باشیم، می کردیم (و هیچکس را
بر ما حقّ اعتراضی نبود؛ و لیکن آنچه آفریده ایم عین
مصلحت و حکمت است.)

و ما علاوه بر اینکه کار باطل نمی کنیم،

همیشه حقّ را بر باطل می زنیم و غلبه می دهیم بطوری
که باطل را نابود و نیست می گرداند، پس باطل از بین
می رود؛ و وای بر شما که خداوند را به کار باطل و
بازیچه توصیف میکنید!»

و از همه این آیات روشن تر و واضح تر آیه:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا
فَأَحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ
ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ
وَ الْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ

^۱ آیات ۱۶ تا ۲۸، از سوره ۲۱: الانبیاء

فَيَمُكْتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ.^۱

«خداوند آب را از آسمان فرو فرستاد، پس

جاری شد و هر

^۱ آیه ۱۷، از سوره ۱۳: الرعد

وادی و محلی به اندازه گنجایش خویش از آن بر گرفت. و در اثر جریان سیل بر روی آن کفی بالا آمد و روی آب را پوشانید. و از آنچه را که مردم در آتش بر آن می‌دمند و آتش را بر آن مشتعل میکنند تا زینتی یا متاعی برای خود بسازند نیز یک چنین کفی بر روی آن پدیدار می‌شود؛ این طور خداوند حقّ را و باطل را به هم میزند و در هم می‌آمیزد، پس آن کف به بیهودگی از بین می‌رود و نیست و نابود می‌شود؛ ولی آنچه برای مردم مفید است و به آنها منفعت می‌رساند، در روی زمین باقی می‌ماند؛ و این طور خداوند مثل‌هایی میزند.»

یعنی باطل صورتی از باطل دارد و دوام ندارد؛ بلکه مسیر بر حقّ است و در باطن هر باطلی حقّی است که پایدار است. و این مثل‌ها را خداوند میزند تا شما از جریان گذشت زمان و تغییرات عالم و مصائب و شدائد پی به حقّی برید که پیوسته توأم با آن جریانات بوده و از آنها انفکاک ندارد؛ پس عالم حرکتش بسوی حقّ است.

ما در ابحات گذشته گفته‌ایم که تمام عالم

زنده است و دارای شعور و قدرت است؛ حیوانات،
نباتات و جمادات هم دارای قوه ادراک و قدرت
هستند. و بنابراین ما چنین می‌پنداریم که جمادات از
حیات و علم خالی هستند، ولی حقّ مطلب در مسأله
اینست که خالی نیستند ولی ما نمی‌دانیم.

خداوند هم در این آیات خلقت، چون: **ما خَلَقْنَا**

**السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ
مُسَمًّى، و چون آیه: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا**

بَيْنَهُمَا بَاطِلًا، فرقی بین موجودات

زنده در نظر ما و در پندار ما، و بین موجودات غیر زنده نمی‌گذارد و برای همه آنها به اطلاق و عموم حکم به معاد و حشر می‌فرماید.

پس معاد اختصاصی به انس و جنّ ندارد، فرشتگان و نباتات و جمادات و بطور کلی هر چه موجود زمینی و یا آسمانی و یا موجود بینهما شمرده می‌شود دارای معاد و حشر خواهد بود.

در پویائی بسوی حقّ فرقی بین جانداران و

جمادات نیست

و اما در خصوص موجودات زنده چون انواع و اصناف مختلف و بی شمار حیوانات زمینی و دریائی و هوائی، این آیه شاهد صدق، و بر مدّعی ما صراحت و نصوصیت دارد:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ^۱.

«و هیچ جنبنده ای در زمین (دریا و روی زمین) نیست و هیچ پرنده ای با دو بال خود پرواز

^۱ آیه ۳۸، از سوره ۶: الانعام

نمی‌کند، مگر اینکه آنها امّت‌هائی همانند شما هستند. ما در نوشتن کتاب تکوین (که عالم وجود و امکان است) از هیچ چیز دریغ ننموده‌ایم و کوتاهی نکرده‌ایم؛ و سپس همه بسوی پروردگارشان محشور می‌شوند.»

ظاهر این آیه مبارکه می‌رساند که چون آنها امّت‌هائی همچون انسان هستند، که در خلقت عبث و بیهوده و باطل نیستند، بنابراین محشور می‌شوند؛ پس در آفرینش آنها نیز غایتی مقصود، و نه‌ایتی مطلوب است، و آن غایت بازگشت و عود آنهاست بسوی پروردگارشان.

پس این افتراق و نشر و پراکندگی که در این عالم است به جهت اجتماع و حشر و اتّصالی است که در آنجاست. این مقدمه و آن ذو المقدمه است؛ همچنان که این افتراق و نشری که در این عالم است، در ابتدا نیز از جهت نزول از عالم جمع و حشر بوده است؛ **وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ** این حقیقت را به خوبی مبین میدارد. و همچنین در مقام أسماء و صفات حضرت احدیت سبحانه و تعالی، از این قرار است که اسماء جزئیّه و متعینه، مرتبه نزول اسماء و صفات کلیه، در هر عالمی هر یک به رتبه خود و به درجه خود؛ و اسماء و صفات کلیه، مرتبه صعود و اطلاق اسماء و صفات جزئیّه، در هر عالمی هر یک به نوبه خود و به درجه خود هستند؛ تا برسد به آن اسماء و صفاتی که من جمیع الجهات از حدود تعینات مبرّی، و از کثرات عالم صورت و معنی نیز خارج، و حتی از تعبیر انطباق مفاهیم متعدّده نیز مُخَلّی و مبرّی باشند.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ

«منزه است خدا از آنچه که او را بدان توصیف

میکنند مگر از توصیف بندگان مُخْلِصِ خدا».

لزوم حشر و معاد حیوانات

پس آنچه از آیه گذشته در سوره انعام استفاده

شد، اینست که: حشر حیوانات بسوی خداوندشان

نتیجه و حاصل از اینست که امت‌هائی همچون انسان

هستند، و علّت و سبب این آفرینش را همانند انسان

چنین میفرماید که **ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ**، ما

^۱ آیه ۱۵۹ و ۱۶۰، از سوره ۳۷: الصّافات

در کتاب آفرینش و صحیفه الهیه تکوین از
آفریدن هیچ چیزی که دارای غایت و نهایتی باشد و
بر اساس حقّ در حرکت باشد، دریغ ننموده‌ایم؛ و
جهت آن همین است که کتاب تکوین قصوری ندارد
و در آن عبث و بیهودگی وجود ندارد.

چون این کتاب همان کتابی است که درباره
آن می‌گوید:

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ^۱.

«اینست کتاب ما که با شما به حقّ سخن

می‌گوید.»

و حقّانیت این کتاب، ایجاب میکند که
اختلافاتی که در بین موجودات ذی‌حیات هست، و
بعضی را جنبنده میکند و بعضی را خزننده و بعضی
را پرنده و بعضی را شناور، و بواسطه این اختلافات
دارای اشکال و صور مختلفی می‌گردند و دارای افعال
و خواصّی می‌شوند که هر یک از این امّت‌ها را از
غیرش جدا می‌سازد و متمایز میکند، آنها را لغو و
باطل نکند و بیهوده و عبث نسازد. بلکه این

^۱ صدر آیه ۲۹، از سوره ۴۵: الجاثیة

اختلافات هر یک به نوبه خود در وصول به غایت مؤثر باشد، و در رسیدن به کمال مطلوب هر شیئی نسبت به خودش، و نهایت حرکت اختصاصی هر یک مفید واقع گردد؛ بدون آنکه قبل از رسیدن به غایت مطلوب، در بین راه آنها را دستخوش هلاک و بوار سازد و به دیار نیستی و نابودی گسیل دارد.

و گونه این اختلاف در موجودات باطل بود و در کتاب الهی تفریط و کوتاهی و قصور مشاهده می‌شد و به اتقان و استواری آن

اخلال وارد می‌گشت؛ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ فِي
فِعْلِهِ تَفْرِيطٌ كَمَا لَا يَكُونُ فِي صِفَاتِهِ وَ ذَاتِهِ قُصُورٌ.

پس محصل مطلب این شد که حیوانات
زمینی امت‌هائی همچون بشرند، و درباره آنان همان
عودی که برای انسان و اجتماع او در نزد
پروردگارش هست خواهد بود.

و نیز این آیه معاد جنبندگان را بطور کلی
میرساند:

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ
فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ^۱ ..

«و از جمله آیات و نشانه‌های خدا آفرینش
آسمانها و زمین و آنچه را که خداوند از اصناف
جنبندگان در آسمانها و زمین پراکنده و منتشر کرده
است می‌باشد؛ و پروردگار بر جمع کردن آنها در آن
وقتی که بخواهد تواناست.»

معنای فرد و فرادی و جمع در قرآن

چون در این آیه نیز حکم «جمع» را که همان
حشر است، برای تمام افراد ذی‌روحي که در آسمانها

^۱ آیه ۲۹، از سوره ۴۲: الشوری

و زمین است اثبات کرده است. و نظیر این آیه نیز در
سوره مریم است:

إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي
الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا * وَكُلُّهُمْ
آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا.^۱

«هیچ یک از کسانی که در آسمانها و زمین

هستند تحقیقی ندارند مگر آنکه به نزد پروردگار
رحمن، در حال عبودیت رهسپارند.

^۱ آیه ۹۳ تا ۹۵، از سوره ۱۹: مریم

خداوند حقاً یکایک آنها را احصاء فرموده و به شمارش صحیح و دقیق در آورده است، و تمام افراد آن در روز قیامت بسوی خداوند در حال تنهائی واردشوند گانند.»

مراد از اینکه تمام افراد به نزد خداوند در حال عبودیت رهسپارند، اینست که تمام افراد توجه تامشان به خداست و در صفت مملوکیت محضه در برابر او تکویناً سر تسلیم فرود آورده‌اند؛ پس هر يك از آنها لا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ لَا مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا.

و اما مراد از اینکه در روز قیامت تنها به نزد خداوند می‌آیند، اینست که همه صِفرالکفّ و تهیدستند؛ از اسباب و تعینات دنیا هیچ با خود نبرده‌اند، و حَوْل و قوّه و اولاد و اعوان و عشیره و اموال و اعتباراتی که به حسب ظاهر در دنیا موجب شخصیت و استکبارشان بود با خود نبرده‌اند.

وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ^۱.

^۱ ذیل آیه ۱۶۶، از سوره ۲: البقرة

«تمام اقسام سبب‌های دنیویه از آنها جدا

می‌شود و بریده می‌گردد.»

و اینست معنای فرد که در آیه آمده است: وَ

كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا

یعنی هر کس بسوی خدا می‌رود، لخت و

عریان به حسب معنی می‌رود و با نفس خود هیچ یک

از متعلقاتی را که در دنیا ادّعی

مالکیت آن را داشت نمی‌برد، و به تمام معنی
الکلمه تنهاست؛ و در آنجا عِبْد است به حقیقت
معنای عبودیت.

همیشه عبد بود و مالک نبود و نخواهد شد؛
لیکن در عالم مجاز و در پشت حجاب انانیت ادّعی
ربوبیت کرد و دعوی ملکیت نمود، اینک که روز
قیامت و روز ظهور و بروز حقائق است روشن
می‌شود که حقّاً عبد بوده و خواهد بود.

معاد سگان آسمانها و زمین به حال فردی

است؛ یعنی بدون تعین

و همین معنای فرد است که در آیه دیگر به
صیغه جمع آمده و فردی ذکر شده است:

و لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ
تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ
شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ
بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ^۱.

(فرشتگان در وقت قبض روح به ستمگران
میگویند:) و به تحقیق که شما به نزد ما فرادی (تنها)

^۱ «! آیه ۹۴، از سوره ۶، الانعام

و بدون تعین و اسباب و وسائل) آمده‌اید، همچنان
که همینطور ما شما را در اولین مرحله خلقت
آفریده‌ایم! و آنچه را که ما به شما به عنوان بهره
برداری داده‌ایم همه را پشت سر نهاده‌اید! و ما با
شما، شفیعانتان را که چنین می‌پنداشتید که در امر
شما شریکانی بوده باشند نمی‌بینیم! حقاً بین شما و
آنها بریده شد و جدائی افتاد، و آنچه را که
می‌پنداشتید به دیار نابودی و گُمی کشیده شد!»

و در این آیه کریمه جُمَلات **گما خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ**،

و تَرَكَتُمْ، وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ و لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ، همگی به

عنوان تفسیر و بیان برای کلمه فُرَادَى آمده است.

و بنابراین در آیه مورد بحث **وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ**

الْقِيَامَةِ فَرْدًا نیز مطلب همین طور است؛ یعنی تمام

موجودات آسمانها و زمین در روز قیامت به حال فرد

(تنها و بدون هیچ جنبه تعین) در نزد خداوند

می آیند.

و حال که معنای فرد دانسته شد، و دانستیم

که معنایش اینست که هر کس برود فرد می رود و

بدون تعینات نفسانیه و کثرات صوریه است، معنای

جمع نیز روشن میشود؛ چون آنچه در اذهان عامّه از

معنای جمع است همان اجتماع مردم و گرد آمدن

افراد به دور یکدیگر است، و از لفظ جمع که یکی از

أَسْمَاءِ قِيَامَتِ است، نیز در وهله نخست همین معنی

به ذهن متبادر می شود.

ولی حال فهمیده شد که معنای آن لطیفه

دیگری است، و آن ورود به عالمی است که در آنجا

کثرات اعتباریه، و توهّمات صوریه، و تقیدات

مموّهه، و هر چه از شوائب فرق است از بین می‌رود.
اینجا عالم تفریق و نشر است، و آنجا عالم جمع و
حشر. اینجا افتراق از حقیقت و معنی و تلبّس به
لباس کثرت و آثار کثرت از هر گونه کثرات است، و
آنجا اجتماع؛ یعنی در جمعیتِ نفس خود در آمدن،
و کثرت و آثار آن را به دنبال گذاشتن، و شوائب
دوئیت و بیگانگی و اعتباریات تخیلیه و صوریه را
فراموش کردن و در خاک نسیان سپردن

است.

از اسامی قیامت، یوم الجمع است

در آنجا هر کس به بهشت رود و یا به جهنم
رهسپار گردد با آن گروهی که هم دست و هم داستان
است اجتماع میکند و به حال اجتماع میرود؛ یعنی
کثرات و جهات تمیزیه و تفریقیه ریخته می شود و اصل
و مبدأ نفوس حسنه، با یکدگر چون شیر و شکر به هم
آمیخته می شوند و داخل در بهشت میروند. و اصل و
مبدأ نفوس سیئه نیز با یکدگر چون زهر و حنظل
آمیخته می شوند و به جهنم روانه میگردند؛ اینست
معنای جمع که در آیات قرآنی از ذکر آن و ذکر حشر
بسیار سخن به میان آمده است؛ و یَوْمُ الْجُمُعِ یکی از
اسامی روز قیامت قرار گرفته است.

و این معنای بسیار دقیقی است که از الفاظ فرد
و فرادی که در آیات آمده است، و آن در قبال لفظ جمع
می باشد استفاده گردیده است؛ و اطلاق لفظ جمع و
حشر در بسیاری از آیات است مثل آیه: **لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى**

يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ^۱.

«خداوند البته شما را در روز قیامت که در آن

شکی نیست، به مقام جمع، جمعیت می‌دهد.»

و مثل آیه: **يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ**

التَّغَابُنِ^۲.

«روزی است که خداوند شما را برای یوم

الجمع، جمع می‌کند، و آن روز روز تغابن است.»

^۱ قسمتی از آیه ۸۷، از سوره ۴: النَّسَاء

^۲ صدر آیه ۹، از سوره ۶۴: التَّغَابُنِ

پس معنای فرد و جمع که در اذهان ما بصورت دو معنای مختلف و مقابل یکدیگر بود، در اینجا دارای معنای واحدی شد؛ یعنی فرادای رفتن بسوی حضرت احدیت لازمه‌اش جمعیت است که کثرات مفرّقه و مشتته فراموش شود.

و در مسأله شفاعت و لحوق و الحاق به حول و قوه خدا خواهیم دید که چگونه این لفظ جمع در میدان بروز و ظهور آمده و پرچمدار حلّ آن مسائل میگردد.

و بر همین اصل نیز معنای آیه ۷۱ و آیه ۷۳ از سوره ۳۹: زمر روشن میگردد:

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا.

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا.

«و سوق داده می‌شوند کسانی که کفر

ورزیده‌اند به سوی جهنم دسته دسته.»

«و سوق داده می‌شوند کسانی که تقوای

پروردگارشان را به جای آوردند به سوی بهشت

دسته دسته.»

این دستجات، ترتیب و تنظیمش بر اساس

همان جمع است، که افرادی که با هم، هم فکر و هم عقیده و هم مسلک باشند جهاتِ تفریقیه و تمایزات شخصیه را افکنده و با هم در مقام جمع متحد و پیوسته گردیده و یکپارچه به بهشت میروند و یا به جهنم رهسپار می‌شوند.

و نیز آیه کریمه ذیل معنای خود را خوب

مبین می‌دارد:

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ * لِيَمِيزَ اللَّهُ
الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ
بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أَوْلِيكَ هُمُ
الْخَاسِرُونَ^۱.

«و کسانی که کافر شده‌اند، بسوی جهنم حشر
و جمع می‌شوند، برای اینکه خداوند پلیدان را از
پاکیزگان جدا سازد و جنس پلید را بعضی را به روی
بعضی دیگر قرار دهد و متراکم و بسته و یک پارچه
کند و سپس در جهنم وارد کند؛ ایشانند زیانکاران.»
باری آیه وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا دارای
دلالت بر حشر و معاد ذوی الارواح بود.

حشر جمادات در آیات قرآن

از جمله آیاتی که دلالت بر حشر و معاد غیر
ذوی الارواح از جمادات غیر صاحب شعور دارد،
این آیه است:

وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا
يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ
غَافِلُونَ * وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا
بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ^۲.

^۱ ذیل آیه ۳۶ و آیه ۳۷، از سوره ۸: الانفال

^۲ آیه ۵ و ۶، از سوره ۴۶: الاحقاف

«و کدام فردی گمراه‌تر است از کسی که از
غیر خدا کسی را می‌خواند که تا روز قیامت هم
نمی‌تواند پاسخ او را بدهد و دعوت او را اجابت کند،
و آن خوانده‌شدگان از خواندن اینان غفلت دارند؛ و
چون مردم محشور گردند آنها دشمنانشان خواهند
بود و به عبادت و پرستش ایشان کافر می‌باشند.»

چون ضمیر **کَانُوا** در هر دو جا (**کَانُوا لَهُمْ** و

کَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ) راجع به معبودات جمادی و نباتی

غیر از بشر و فرشتگان است، و در این آیه منصوص

است که این معبودها در روز قیامت محشور میگردند

و به عبادت عابدین آنها کفر میورزند؛ و علت اینکه

ما در اینجا **مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ** را از غیر ذوی العقول

گرفتیم و ضمیر **کَانُوا** را به آن رجوع دادیم، آنست که

در سوره فاطر می فرماید:

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ

دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا

دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ^۱.

«اینست خداوند، ای مردم! پروردگار

شماست! پادشاهی و حکمرانی اختصاص به او

دارد. و آن کسانی که شما از غیر خدا آنها را

میخوانید، به قدر یک قِطْمیر (پوست نازکی که بین

پوست خرما و هسته آن است) اختیار و ملکیتی

ندارند؛ اگر شما آنها را بخوانید، صدای شما را

نمی شنوند! و اگر بشنوند، اجابت نمی کنند! و در

^۱ ذیل آیه ۱۳ و آیه ۱۴: از سوره ۳۵: فاطر

روز قیامت به این شرکی که آورده‌اید و آنها را در کار خدا دخالت داده‌اید کفر می‌ورزند! و ای پیامبر! هیچ کس همچون خداوند دانا و خبیر، تو را از حقائق آگاه نکرد!»

در این آیات به قرینه **إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا**

دُعَاءَكُمْ، وَ بَه قَرِينَه وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ

می‌فهمیم که مراد از شرکائی که

مشرکین در اینجا شریک قرار داده‌اند همین بت‌ها و اصنام جامد و فاقد شعور هستند؛ پس آنها در روز قیامت محشور می‌شوند و به شرک مشرکین کفر می‌ورزند و آن را انکار میکنند. و کفر آنان در روز قیامت و اعراض آنها از مشرکین که عبادت کنندگان آنها هستند، به این است که می‌گویند: بار پروردگارا! ما از اعمال آنها و کردار آنها تبرّی و بیزاری جسته‌ایم! و بسوی تو توجّه کرده و التجاء نموده‌ایم! اصولاً آنها ما را عبادت نکردند، و با وجود حقانیت و اصالت تو پرستشی نسبت به ما سزاوار نیست و متحقّق نخواهد شد.

تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ^۱

و چون مراد از آیه قبل که می‌فرماید: **مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**، در این آیه به مصادیق **إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ** تفسیر و بیان شده است، فلذا مراد از **مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ** نیز همین اصنام جامد و بت‌های فاقد ادراک و شعورند که به نصّ همین آیه در روز قیامت محشور

^۱ ذیل آیه ۶۳، از سوره ۲۸: القصص

می‌شوند، و دشمنانِ عبادت‌کنندگان خود و مشرکان
به خدا خواهند بود؛ **كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ
كَافِرِينَ.**

و از جمله آیات دالّه بر بعثت جمادات این آیه
است:

**وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَآ يَخْلُقُونَ شَيْئًا
وَ هُمْ يُخْلَقُونَ * أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ
يُبْعَثُونَ.**^۱

«و آن کسانی را که غیر از خدا مردم به عنوان
عبادت میخوانند، آنان چیزی را نیافریده‌اند، و
خودشان آفریده شده‌اند. مردگانی هستند غیر
زندگان؛ و اصلاً نمی‌فهمند و شعور ندارند که چه
موقع برای قیامت برانگیخته می‌شوند.»

کلمه **أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ**، گرچه به حسب معنای
دقیّ عقلی، شامل افراد ذی‌روح چون فراعنه زمان که
مردم را به پرستش خود می‌خوانند نیز میشود؛ لیکن به
حسب ظاهر همان اصنام و بت‌هائی است که مشرکین
جاهلیت آنها را معبود خود قرار می‌داده‌اند.

^۱ آیه ۲۰ و ۲۱، از سوره ۱۶: النحل

و این آیه با صراحت میگوید آن اصنام و بت‌ها موقع معاد و حشر خود را نمی‌دانند.

و از جمله آیاتی که دلالت بر حشر جمادات میکند، این آیه است:

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِلَّهِ بِمَا تَعْمَلُونَ خَيْرٌ^۱.

«و گمان نبرند کسانی که از انفاق آنچه را که خداوند از فضل خود به آنها داده است بخل می‌ورزند که آن بخل برای آنها خوبی و خیر است؛ بلکه برای آنها بدی و شرّ است و به زودی همان اموال مورد بخل را خداوند به صورت طوق و گردن‌بندی در روز قیامت در می‌آورد و به گردنشان می‌آویزد. و برای خداست میراث آسمانها و

^۱ آیه ۱۸۰، از سوره ۳: عَالِ عَمْرَانَ

زمین، و خداوند به آنچه می‌کنید داناست.»

در این آیه شریفه چون می‌فرماید: نفس اموالی

که از انفاق آن بخل می‌ورزند به صورت طوق بر گردن

بخیلان آویزان می‌شود، پس معاد اموال مورد بخل

در جهنم همان طوق بر گردن بخیلان است.

اثبات علم و حیات برای نباتات و جمادات و

حیوانات، طبق آیات قرآن

باری، در این آیاتی که اینجا آوردیم و نسبت

به جمادات حکم حشر و معاد را می‌فهماند؛ از اینکه

ضمائر ذوی العقول همانند: **وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ، وَهُمْ**

عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ، وَ كَانُوا لَهُمْ، وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ، مَا

يَمْلِكُونَ، إِنْ تَدْعُوهُمْ، لَا يَسْمَعُوا، وَ لَوْ سَمِعُوا مَا

اسْتَجَابُوا، يَكْفُرُونَ، وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ را در

این آیات استعمال نموده است، استفاده می‌شود که

بعث نباتات و جمادات در قیامت ملازم با حیات و

علم است، و آنجا عالم حیات و علم است، آنجا

حیات و علم فوران دارد و از هر موجودی حتی از

یک ذره بی مقدار علم و حیات تراوش دارد. آیه ۲۹

از سوره ۴۲: شوری، بسیار با لطف و اشاره این معنی

را می‌رساند:

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ.

«و از آیات خداوند آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آنها از جنندگان خدا منتشر کرده است می‌باشد، و خداوند بر جمع و حشر آنها زمانی که بخواهد تواناست.»

ظاهراً ضمیر **جَمْعِهِمْ** به **السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** و **مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ** رجوع میکند و این دلالت بر حیات و علم آسمانها و زمین و

جميع جنبدگانی که در آسمانها و زمین است دارد.

و ما در فصل شهادت شهود و گواهان در روز قیامت^۱ مبرهن داشتیم که شهادت چه در مرحله تحمّل و چه در مرحله أداء مستلزم حیات و علم است؛ و ظواهر آیاتی که دلالت بر شهادت جمادات چون اعضاء و اجزاء بدن و امکانه و ازمنه و غیرها می دهد، سرایت حیات و علم را به جميع موجودات میرساند.

این مباحثی که ما در اینجا آوردیم، دلالت آیات کریمه قرآنیه بر حشر و معاد نباتات و جمادات و تمام موجودات آسمانی و زمینی بود، و البته از دقت نظر عقلی و فلسفی نیز استفاده شد؛ و ما در مجلس ۴۰ که در جلد ۶ است مطالب بسیار نفیسی از مرحوم صدر المتألهین رحمة الله علیه از «رسالة حشر» آوردیم.

و روایات نیز درباره حشر غیر بشر و ملائکه از صنوف مخلوقات و موجوداتی که خداوند در آسمانها و

^۱ جلد هفتم همین کتاب، مجلس ۴۷ و ۴۸

زمین و ما بینها آفریده است بسیار است؛ مثل روایاتی که دلالت دارد بر آنکه سگ اصحاب کُهِف و نَاقه حضرت صالح پیغمبر در بهشت هستند، و آنکه وُحوش و سگ‌ها در جهنّم داخل میشوند و مجرمان را با دندان پاره میکنند، و اینکه شتری که بر روی آن سه بار و یا هفت بار سفر حج کنند از شتران بهشت است و درباره قصاصِ خداوند از قرّناء برای جمّاء و درباره ضحایا و قربانی‌ها، روایاتی بود که در مجلس گذشته بیان کردیم.

حیوانات بر حسب درجه وجودی خود دارای

شعور و ادراکند

حیوانات دارای شعور و ادراک و فهم هستند

و همین شعور و

فهم ایجاب میکند که دارای حشر و معاد باشند؛ بلکه جمله **أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ** دلالت بر بسیاری از معانی دارد که هر چند ما به آنها به دیده حقارت می‌نگریم، ولی چنین نیست. آنها هم مانند انسان عالمی دارند، مبدأ، و منتهائی، و سیری و مسیری، و هدف و مقصودی، و شعور و ادراکی؛ و علاوه بر جهات ظاهریه طبیعیه چون قوه نامیه و جاذبه و دافعه و مؤلده و غاذیه، در جهات باطنیه چون مثال و نفس، آرزوها و اراده‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، همانند انسان دارای وجود و ماهیتی هستند، البته نسبت به خود و در حیظه ظرفیت و سعه وجودی خود.

بزرگان در احوال آنها مطالعاتی کرده‌اند و رسائل و کتبی به رشته تحریر در آورده‌اند که حقاً انسان را دچار تعجب و حیرت میکند. قرآن کریم ما را دعوت به تفکر و اندیشه درباره آنها میکند، و این عجائب و غرائب را آیاتی از عظمت و جلال حضرت باری تعالی شأنه العزیز می‌شمرد و میفرماید:

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ

ما يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ^۱.

«آیا این مردم به پرندگان در بالای سرشان در آسمان نمی‌نگرند که چگونه آنها در حال طیران، بال‌های خود را باز میکنند و چگونه جمع می‌کنند؟ هیچ کس آنها را نگاه نمی‌دارد، مگر خداوند رحمن که حقّاً او به هر چیز بصیر و بیناست.»

^۱ آیه ۱۹، از سوره ۶۷: المُلک

همه مورّخین داستان اصحاب فیل و قصد تخریب مکه را نوشته‌اند، و در اشعار جاهلیت آمده و آن واقعه را مبدأ تاریخ قرار داده‌اند، که چگونه خداوند پادشاه یمن را که جدّ نجاشی بود و اسمش اَبْرَهَة بن صَباح اشْرَم و کنیه‌اش ابو یکسوم بود و با لشکر عظیمی با فیل‌های جنگی به سمت مکه رهسپار بود، به دست مرغانی که به پرواز درآمدند و بر سر آنان سنگ ریختند، به هلاکت رسانید.

وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ* تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ
مِنْ سِجِّيلٍ^۱.

«و خداوند بر آن لشکر مرغانی را که بطور متفرّق و دسته دسته می آمدند، به مأموریت فرستاد تا با سنگ‌هائی که از سجّیل (سنگ گِل - کلوخ) بود آنها را هدف تیر خود بسازند.»

آفتاب که طلوع کرد مرغان بر فراز آسمان بر بالای سر لشکر پدیدار شدند و مشغول تیراندازی گشتند، با هر پرنده ای سه سنگ بود که یکی را در منقار داشت و دو تای دیگر را با دو پای خود نگاه

^۱ آیه ۳ و ۴، از سوره ۱۰۵: الفیل

داشته بود.

سنگ‌ها را درست بر هدف فرود می‌آوردند و به آنها میزدند، و چون سه سنگ را میزدند، میرفتند و پرندگان مجهز به سه سنگ و تازه نفس می‌آمدند. و هیچ یک از آن سنگ‌ها به شکمی نخورد مگر آنکه آن را پاره کرد، و بر استخوانی فرود نیامد مگر آنکه آن را سست و سوراخ کرد.^۱

داستان حضرت سلیمان و مور در قرآن

داستان حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام عجیب است که خداوند، علاوه بر لشکریانش از جنّ و انس، مرغان پرنده را مأمور و از لشکریانش نمود، سلیمان زبان مرغان را میدانست و پرندگان را به مأموریت میفرستاد.

وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ* وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ.^۲

^۱ تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۵، ص ۵۴۰ و ۵۴۱؛ و «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۲۰، ص ۵۱۲

^۲ ذیل آیه ۱۶ و ۱۷، از سوره ۲۷: النمل

«سلیمان گفت: ای مردم! به ما سخنان

پرنده‌گان تعلیم داده شده است؛ و از هر چیز به ما داده شده است و حَقّاً این فضل آشکاری است، و برای سلیمان، لشکریانش که از جنّ و انس و پرنده‌گان بودند، مجتمع شدند، و آنها پس از این به مأموریت‌های خود مأمور و متفرّق می‌گشتند.»

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ.^۱

«سلیمان با لشکریانش آمدند تا به وادی نمل

(یک بیابان وسیع که سرشار از مورچگان بود) رسیدند، یک مورچه ماده گفت: ای جماعت مورچگان! شما در مسکن‌های خود و خانه‌های خود

^۱ آیه ۱۸، از سوره ۲۷: النمل

بروید! برای آنکه سلیمان و لشکریانش شما را
پایمال می‌کنند! و آنان شعور ندارند.»

ملاحظه می‌شود که اوّلًا از این آیه استفاده
میشود که: مورچه ای به سخن آمد و این مطلب را
گفت، پس مورچگان سخن دارند، تفهیم و تفهّم
دارند.

دوّم اینکه: مورچه سلیمان را شناخت و
دانست که این لشکر عظیم، لشکر اوست، و البتّه
معلوم است که شناخت چنین امری برای مور
ضعیف بسیار مهمّ است.

سوّم اینکه: میدانست لشکر سلیمان
مورچگان را لگدمال میکنند و با اسبان خود آنها را له
می‌نمایند، و علاوه میدانست که سلیمان و لشکریان
نمی‌دانند: حال یا اصولاً نمی‌دانند که شما مورچگان
مالیده می‌شوید! و یا میدانند ولی آن را ظلم
نمی‌پندارند و نسبت به آن دقّتی را که در حرکت و
سیر خود باید، به عمل نمی‌آورند؛ و معلوم است که
فهمیدن این معانی باطنیه و اخبار از افعال سلیمان و
جَنُود، آنهم بر وجه ستم و یا غیر ستم که هنوز واقع

نشده است، بسیار مهمّ است.

چهارم آنکه: این مور به سلیمان نسبت عدم

شعور میدهد و سلیمان با آن حشمت و جلال و با آن

سیطره و قدرت را بواسطه حَطْم مورچگان، به بی

شعوری و نافهمی مستند میکند.

سلیمان نیز از آن مورچه در برابر این نسبت‌ها

مؤاخذه ای ننمود و این گفتار او را خلاف صواب

ندانست، بلکه از گفتار مور تبسّمی کرد

و به خنده در آمد و از خدای خود خواست که او را توفیق دهد تا سپاس نعمت‌هایی را که به او و به والدینش داده است به جای آرد، و اعمال صالحه خدا پسندانه انجام دهد، و به رحمت خود او را در زمره بندگان صالح خود قرار دهد:

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ^۱.

خداوندا در عالم چه چیز است؟ و چه غوغاییست که ما ابداً خبر نداریم؟ داستان مورچگان و موریانه‌ها چیست؟ توالد و تناسل و صیغه عقد اخوت و نکاح و معاملات و مناجات و سیر و سلوک آنان چگونه است؟ حیات و موت آنها چطور است؟ اینجاست که حقاً انسان را در بُهت و حیرت فرو می‌برد و او را گنگ و لال میکند.

ما تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ* ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ^۲.

^۱ آیه ۱۹، از سوره ۲۷: النمل

^۲ ذیل آیه ۳ و آیه ۴، از سوره ۶۷: الملک

«هیچگاه در دستگاه آفرینش خداوند رحمن

اختلاف و دگرگونی و نقصانی نخواهی یافت! پس

با چشم تیزبین و دیده بصیرت بنگر که آیا میتوانی در

آن سستی و خللی بینی؟! و سپس دیده تیزبین و

چشم بصیرت خود را دوباره بیفکن و بنگر که در این

حال چشم بصر و دیده

بصیرت، زبون و ذلیل و ناتوان و حسرت زده به

تو باز میگردد.»

داستان حضرت سلیمان و هدهد در قرآن و

نکات آن

هدهد نیز به سلیمان نسبت عدم احاطه علم و

دانش را داد و گفت که: من برای تو از شهر سبأ خبر

یقینی و حتمی را می آورم.

و تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ
مِنَ الْغَائِبِينَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ
لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ
بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَآ بِنَبَأٍ يَقِينٍ^۱.

«سلیمان از حال پرندگان جویا شد، و چون

همه حاضر شدند گفت: من هدهد را نمی بینم! آیا

عذر موجهی دارد، یا بدون عذر غیبت کرده است؟!

من او را به عذاب شدیدی تعذیب میکنم، و یا او را

سر می بُرَم، و یا او باید برای من حجتی قاطع و

برهانی استوار بیاورد!

چندان زمان زیادی درنگ نکرد که هدهد آمد

^۱ آیات ۲۰ تا ۲۲، از سوره ۲۷: النمل

و گفت: ای سلیمان! من احاطه علمی پیدا کرده‌ام به آنچه را که علم تو بدانجا احاطه ننموده است! من از شهر سبأ برای تو خبر حتمی و یقینی آورده‌ام!»

«من در آنجا چنین یافتم که زنی، پادشاهی و سلطنت آنجا را به عهده دارد، و از هر چیز از قدرت و مکتب به او داده شده است و دارای تخت بزرگی است.»

من چنین یافتم که آن زن و تمام اقوام و

پیروانش خورشید را

سجده می‌کنند و خدا را سجده نمی‌نمایند، و شیطان بر آنها چیره گشته و کردارشان را برای آنها زینت داده است و در نتیجه از سلوک راه خدا به دور افتاده‌اند، و آنان هدایت نیافته‌اند.»

«سلیمان گفت: ما در این گفتار تو تأمل و تفحص خواهیم نمود که آیا راست می‌گوئی، و یا از دروغ‌گویی؟! این نامه مرا بردار و نزد آنها بیفکن و سپس از آنها روی گردان! و نظر کن که آنها در برابر این نامه چه عکس‌العملی دارند؟!»

قَالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ*
أَذْهَبَ بِيكْتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَا
ذَا يَرْجِعُونَ^۱.

باری در این داستان نیز از احوال هدهد مطالبی است:

اوّل: آنکه هدهد در نزد سلیمان در وهله اوّل حاضر نبود، و سپس حاضر شد؛ پس هدهد که از شهر سبا آمده است و خبر آورده است، از احضار سلیمان خبر داشته و در باطن مطلع بوده است، ولی

^۱ آیه ۲۷ و ۲۸، از سوره ۲۷: النمل

تأخیر آمدن را مُستند به عذر موجّهی که خبر تازه برای سلیمان آوردن است، قرار داده است.

دوّم: آنکه می‌دانسته است در شهر سبا زنی

پادشاه است، فرق بین زن و مرد را می‌گذاشته است و به علاوه از قدرت و عظمت او با خبر بوده است.

سوّم: آنکه از ذهن سلیمان خبر داشته و

می‌دانسته است که سلیمان اطلاعی در این موضوع ندارد.

چهارم: آنکه می‌دانسته است که آن زن که بلقیس است با پیروانش خورشید پرست هستند و خدا پرست نیستند. و نیز می‌دانسته است که این بواسطه تسویلات شیطان است که آنان را از راه خدا باز داشته است؛ و راه حقّ و سبیل واضح راه خداست.

و سلیمان کلام او را نفی نکرد، بلکه عجیب آنکه گفت: ما باید تو را امتحان کنیم که آیا راست می‌گوئی یا نه؟! و در اینجا سلیمان برای تشخیص صدق هدهد، نیازمند به امتحان و ارسال نامه شد.

داستانهایی از غرائب و شعور حیوانات و وفای

سگ

باری، منظور آنست که اینها حقائق است از عالم حیوانات، و انسان باید حقّاً این گفتار خداوند که: **أُمَّمَّ أَمْثَالِكُمْ** می‌باشد را، به دیده اعجاب و اعجاز بنگرد.

ناقه حضرت سجّاد علیه السّلام بعد از رحلت آن حضرت، نخورد و نیاشامید بلکه یکسره بسوی

قبر رفت و آن قدر سر خود را بر زمین زد تا جان داد.^۱
داستان فرار کردن شتری از کشتارگاه مشهد،
و بیرون دویدن از قصاب‌خانه که خارج از شهر بوده
است، و خیابان‌های سر راه را یکی پس از دیگری
بدون یک اشتباه پیمودن، و بالاخره در بالا خیابان
آمدن و از درِ صحنِ مطهر وارد صحن شدن، و از
آنجا یکسره به پشت پنجره فولاد که محلّ التجاء و
نیاز پناهندگان است دویدن، و در آنجا روی زمین
نشستن و رو به پنجره و قبر مطهر نمودن؛ از اموری
است که جای شبهه و تردید نیست. برای همه واضح
و مشهود بود؛ ما هم در جرائد خواندیم و انکار

^۱ در «متهی الآمال» طبع رحلی علمیّه اسلامیّه، ج ۲، ص ۲۸ از «جلاء العیون» و «بصائر الدرّجات» آورده است که: حضرت صادق علیه السّلام میفرمود که پدرم حضرت باقر علیه السّلام میفرمود که چون وقت وفات پدرم حضرت زین العابدین علیه السّلام فرا رسید فرمود: این شبی است که مرا وعده وفات داده‌اند؛ ناچه مرا در حظیره ضبط کن و علفی برای آن مهیا کن.

چون آن حضرت را دفن کردند، ناچه، خود را رها کرد و از حظیره بیرون آمد و نزدیک قبر رفت بدون آنکه قبلاً قبر را دیده باشد و سینه خود را بر قبر آن حضرت گذاشت و فریاد و ناله میکرد و آب از دیده‌هایش میریخت، چون این خبر به حضرت باقر رسید به نزد ناچه آمد و فرمود: ساکت شو و برگرد خدا به تو برکت دهد! ناچه برخاست و به جای خود برگشت. و باز بعد از اندک زمانی به نزد قبر برگشت و ناله و اضطراب میکرد و می‌گریست. در این زمان که خبر آن را به حضرت گفتند فرمود: بگذارید آن را که بی تاب است. و چنین ناله و اضطراب میکرد تا بعد از سه روز هلاک شد.

احدی را نشنیدیم، بلکه همه اهل مشهد مقدّس رضوی علیه آلاف التّحیة و الثّناء شاهد و گواه صدق بر این قضیه بوده و هستند.^۱

از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که: اسب سواری حضرت سید الشّهداء ابا عبد الله الحسین با صدای بلند شیّه میکشید و پیشانی خود را به خون آن حضرت آلوده می نمود و می بوئید و فریاد میزد: الظّیمة الظّیمة من اُمّة قتلت ابن بنت نبیها.^۲

«فریادرس! فریادرس! از امتی که پسر دختر پیغمبر خود را کشتند.»

مرحومه والده ما رحمة الله علیها برای ما (فرزندان خود) نقل میکرد که: در آن وقتی که در طهران هنوز ماشین و درشکه نبود و مردم با اسب و قاطر و الاغ به هر جا میخواستند میرفتند، علماء هم هر یک به نوبه خود مرکبی داشتند و در حیاط بیرونی

^۱ آستان مقدّس رضوی این شتر را از صاحبش خرید و آن را در بیابان با سائر شترهای حضرت آزادانه روان ساخت.

^۲ «مقتل مقرّم» ص ۳۳۲، از کتاب «تظلم الزّهراء» ص ۱۲۹؛ و از «بحار الانوار» ج ۱۰، طبع کمپانی، ص ۲۰۵

نگاهداری میکردند.

میفرمود: پدر شما الاغی داشت مصری - که

در تند رفتن و کوچکی و سبکی مشهور و معروفند -

و هر جا میخواست برود: مسجد و درس و غیره، با

همین الاغ مصری میرفت.

و هر وقت از بیرون می آمد، قبل از استراحت

خود، به این الاغ می رسید و علوفه میداد.

تا وقتی که ایشان عازم اعتبار مقدسه با کجاوه

و قافله شدند، و تصدی امور منزل ما به دست

بزرگترین عموی ما مرحوم حاج سید محمد کاظم

قرار گرفت، و ایشان برای این الاغ علوفه می بردند و

ابداً نمی خورد. هر چه مهربانی و تیمار میکردند

سودی نبخشید و تا سه روز تمام این حیوان گرسنه

ماند، ناچار این حیوان را به کسی بخشیدند، تا به هر

قسم که ممکن است از آن استمالت کند شاید از

مرگ نجات یابد.

یکی از اساتید بزرگ ما در علم عرفان الهی:

مرحوم رضوان مقام عرفان الحقّ و الیقین آیه الله آقای

حاج شیخ محمد جواد انصاری

همدانی رحمة الله عليه میفرمودند: یک نفر از سالکین که شب برای نماز شب برخاسته بود، شنیده بود که سگ همسایه سوره و الشمس را میخواند.

اینجانب چنین گمان دارم که این قضیه برای خود ایشان بوده است و لیکن چون بزرگان غالباً در مقام بیان، این گونه امور را نسبت به خود نمی دهند؛ فلذا به عنوان یک نفر سالک بیان کرده اند. و باز در نزد حقیر، خواندن سگ، سوره و الشمس را مکاشفه بوده است که برای ایشان از صدای سگ حاصل شده است و چون ایشان در آن وقت به مجاهدات نفسانیه برای تزکیه نفس اشتغال داشته اند این سوره که دارای سوگندهای بسیار برای اثبات نجاح و رستگاری نسبت به تزکیه کنندگان نفس است برای ایشان تحقق پذیرفته است.

و نیز از وفای سگ داستانهائی را نقل میفرمود؛ از جمله آنکه:

روزی مرحوم حسین علی میرزا فرمانفرما در کنار دریا و برای شنا کردن آماده شده بود، سگی داشت که مانعش می شود؛ فرمانفرما اعتنائی نمی کند،

و همین که اراده میکند در آب برود، ناگهان سگ خود را در دریا می اندازد و حیوانی بزرگ فوراً او را می بلعد. فرمانفرما از رفتن به دریا منصرف می شود، و می فهمد که این سگ برای این منظور از رفتن او به دریا جلوگیری میکرده است و اینک که دیده است منع او فائده بخش نیست خود را انداخته و جان خود را برای سلامتی او فدا کرده است.

و از جمله آنکه:

از مرحوم حاج معتمد الدوله فرهاد میرزا نقل است که او میگوید: من در طهران با سفیر انگلیس آشنائی داشتم، و روزی به دیدنش رفتم، او آلبوم عکس‌های خود را برای نشان دادن به من آورد و مرتباً نشان میداد، تا رسید به عکس سگی، او را که دید گریه کرد.

من تعجب کردم و پرسیدم چرا گریه کردی؟
گفت: من خاطره عجیبی از وفای این سگ دارم! روزی که در لندن از طرف حکومت برای مأموریتی بنا شد به خارج شهر بروم، و قدری مسافت بود؛ کیف خود را که در آن اسناد دولتی بود و بسیار مهم بود، و نیز از اسکناس هم در آن بود برداشتم و رهسپار شدم. سگی داشتم که او هم همراه من آمد تا رسیدم به درختی، در زیر سایه درخت قدری استراحت کردم و سپس برخاستم و عازم بر حرکت شدم!

در این حال سگ مانع شد و از رفتن من جلوگیری میکرد، هر چه کردم بروم فائده ای نکرد؛ و در رفتن ناچار بودم، فلذا هفت تیر خود را که

همراهم بود در آورده و چند تیر به او زدم و رفتم. چون قدری از راه را پیمودم ناگهان متوجه شدم که کیف را در زیر درخت جا گذاشته‌ام و فراموش کرده‌ام بیاورم، فوراً به سمت درخت برگشتم و دانستم که این همه ممانعت سگ برای این بوده است.

چون به زیر درخت رسیدم کیف را نیافتم، بسیار متأثر شدم که هم سگ را بی‌جهت کشته‌ام و هم کیف از دست رفته است. با خود گفتم به سراغ سگ بروم و ببینم او در چه حالی است؟ چون به محلّ

تیر زدن رسیدم، قدری خون بر روی زمین مشاهده کردم، و دیدم گویا سگ حرکت نموده و راه رفته است، به دنبال اثر خون آمدم، دیدم که سگ در گودالی افتاده و جان داده است و کیف مرا بر دندان خود گرفته است.

دانستم که این حیوان که ممانعت خود را در رفتن من بدون فائده دید، پس از تیر زدن و حرکت کردن به فکر افتاده است که کیف را از دستبرد راهگذر دور نگاه دارد، شاید بدین وسیله به دست من برسد. لذا با آن حال جراحی، خود را به زیر درخت کشانده و کیف را از سر راه برداشته و به کناری در گودالی رفته و جان داده است!

آیا سزاوار نیست من برای این سگ، غمگین باشم؟!

باری، از وفای سگ حکایت‌ها و داستان‌ها نقل میکنند، و چه بسا دیده شده است که این حیوان به جهت حفظ و پاسداری از اموال صاحبش، در سرمای زمستان جان داده و خشک شده است، در حالی که آمدن او به پناهی گرم و مناسب امکان داشته

است.

حیوانات در برخی غرائز و قوا از انسان

قوی ترند

از این معانی نفسانیه گذشته، بعضی از حیوانات احساسشان به مراتب بیشتر از انسان است. سگ زلزله را قبل از وقوعش می فهمد و حسّ شامّه در گربه و مورچه بسیار قوی است.

گویند: جسم اگر امواج و ارتعاشش در ثانیه کمتر از شانزده بار باشد برای گوش انسان محسوس نمی شود و اگر از بیست هزار بار در ثانیه نیز بیشتر باشد، باز گوش نمی شنود؛ ولی گوش بعضی از حیوانات تا هفتاد و هشتاد هزار یا بیشتر از آن را ادراک می کند.

اینها همه شواهدیست زنده برای معاد و حشر حیوانات، که همچون انسان امت‌هائی هستند که در حیطة وجودی خود هزاران اثر و خاصیت دارند که برای انسان جز مقدار بسیار کمی از آن، مجهول است.

در شهادت امیر المؤمنین و حضرت سید الشهداء علیهما السلام زیر هر سنگی را در بیت المقدس بر میداشتند خون تازه بود.

عصای حضرت موسی به امر خدا تبدیل به اژدها شد و به حرکت در آمد که خود آن حضرت هم از او بترسید.

وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ^۱

«و ای موسی! عصای خود را بیفکن! پس چون دید که آن عصا به حرکت و جنبش افتاد که همچون اژدهائی در حرکت است، چنان موسی ترسید که پا به فرار گذارد و دیگر روی خود را به

^۱ آیه ۱۰، از سوره ۲۷: النمل

عقب باز نگردانید! و در این وقت به او خطاب رسید
که ای موسی مترس! زیرا که پیامبران مرسل در نزد
من نمی ترسند!»

و باد که از جمادات است در تحت امر
سلیمان شد که به هر جا که امر کند برود:

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ
أَصَابَ.^۱

«ما باد را تحت فرمان او آوردیم که به امر او

با آرامی هر جا که

^۱ آیه ۳۶، از سوره ۳۸: ص

بخواهد برود».

همه عالم به سوی غایة الغایات در حرکت است

اینها آیات و روایاتی بود در مسأله معاد و حشر جمیع موجودات آسمانی و زمینی؛ و محصل مطلب اینکه همان طور که تمام این عالم، یک عالم وُحْدانی بهم پیوسته و مرتبط، و تمام ذرّات و قوایش درهم آمیخته، و تمام مخلوقاتش مرتبط و متصل و مجتمع است، و تمام این عالم دارای مبدأ واحدی است که به امر او خلق شده، و بدین صورت و کیفیت از عوالم بالا تنزل پیدا نموده است؛ همینطور یک پارچه بسوی همان مبدأ واحد در حرکت است، و بسوی خداوند معاد دارد؛ و دیگر با وجود این صنع عجیب و خلقت بدیع، معنی ندارد که جزئی از آن معاد حاصل کند و به هدف و مقصود برسد، و جزئی دیگر از آن راکد و متوقّف گردد و از حرکت بسوی خداوند معبود و مقصود باز ایستد و بیهوده و معطل بماند.

و در این رجوع بین کوچک و بزرگ، و عالم

و جاهل، و فقیر و غنی، و زن و مرد، و انسان و جن
 و فرشته، و حیوان بیابانی و دریائی و پرنده هوائی، و
 نباتات و اشجار و گیاهان و جمادات، هیچ تفاوتی
 نیست. و تمام موجوداتی که دارای قوه و استعدادند،
 باید به مرحله تکامل و فعلیت خود درآیند؛ و الا
 نقض غرض لازم می‌آید و این عالم متقن و محکم
 به صورت عبث و باطل تبدیل می‌شود؛ مَهْرُ **إِنَّكَ**
مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ^۱. بدون استثناء بر پیشانی مبارک
 رسول گرامی و

سائر افراد زده شده؛ و خطاب **ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ**
لَمَيِّتُونَ* **ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ**^۲. همه را
 رسیده، و به آن وطن مألوف و مبدأ عود دعوت کرده
 و به حرکت در آورده است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ
الْغَنِيُّ^۳ همه را به نیاز و التجاء و انجذاب معنوی بسوی
 خداوند رحیم و غنی و عالم و قدیر جذب میکند؛ **وَ إِلَيْهِ**

^۱ آیه ۳۰، از سوره ۳۹: الزمر: «ای پیامبر! حَقًّا که تو مرده هستی؛ و این مردم
 نیز مردگانند.»

^۲ آیه ۱۵ و ۱۶، از سوره ۲۳: المؤمنون: «سپس بعد از این مراحل، شما
 خواهید مرد، و سپس حَقًّا شما در روز قیامت برانگیخته خواهید شد.»

^۳ آیه ۱۵، از سوره ۳۵: فاطر: «ای مردم شما نیازمندانی صرف و بدون شرط
 بسوی خدائید! و خداوند فقط او بی نیاز است.»

الْمَصِيرُ^۱ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ^۲، عالم امکان و کاخ

وجود را به غایت مطلوبه خود میرساند. و اوست غایه^۳

الغایات؛ همچنان که اوست مَبْدَأُ الْمَبَادِي.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ

الْأُمُورُ.^۳

«اختصاص به خدا دارد حکمرانی و سلطنت

آسمانها و زمین؛ و بسوی او بازگشت میکند امور.»

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^۴.

«خداوند است که عالم آفرینش را از ابتدا

خلقت کرد، و پس از آن بازگشت میدهد؛ و سپس

عود شما بسوی خدا خواهد بود.»

^۱ ذیل آیه ۱۸، از سوره ۵: المائدة

^۲ قسمتی از آیه ۱۲۳، از سوره ۱۱: هود

^۳ آیه ۵، از سوره ۵۷: الحديد

^۴ آیه ۱۱، از سوره ۳۰: الروم

مجرّدات محضه و مخلصین دارای معاد نیستند

آیاتی که از قرآن کریم درباره معاد و حشر مخلوقات بیان کردیم، راجع به مخلوقات آسمانها و زمین بود؛ امّا نسبت به معاد موجوداتی که در ماوراء آسمانها و زمین هستند و از چرخ زمان و مکان خارجند و از مقام فعلیت تامّه برخوردارند، تعرّضی به آنها نشده است و از معاد آنها ذکری به میان نیامده است.

آنان موجوداتی هستند که وجودشان را چیزی محدود نکرده است، و ذواتشان را اندازه و قدری تقدیر ننموده است؛ از حدّ و اندازه و مقدار و قدر عالیترند، و از تعین و تقید رفیع تر؛ فقط خلقت آنان با فعلیت تامّه از جانب مبدأ متعال صورت گرفته است و درباره آنها معاد متصوّر نیست؛ بدء و عود آنها یکی است.

آیات راجع به معاد، درباره موجودات زمینی و آسمانی است؛ آنها خارج از آسمانها هستند، و آن صفات و جلوه‌ها و بروزاتی که در روز قیامت است برای آنان پیوسته هست.

آنان دارای قوه و استعداد نیستند که به مرحله

فعلیت برسانند، بلکه فعلیتِ محضند و نور صرفند و ثابتند.

و بدین موجودات فعلیه محضه از نقطه نظر احکام، مُخْلِصُونَ ملحق می‌شوند؛ چون ما در طیّ فصول گذشته از حالات و مقامات و درجات مَخْلِصِينَ ذکر کرده‌ایم و آثار و خصوصیات استثنائیه آنان را بیان کردیم، و دانسته شد که آنان همیشه در نزد خدا هستند و حجابی ندارند، بلکه خود آنها نزدیکترین حجابند. آنان در زمین و آسمان نیستند، و از زمان و مکان فارغند، و مُهَيَّمِن و مُسَيِّطِر

بر کافّه مخلوقاتِ إلهیه هستند، و هم در مبدأ و هم در معاد واسطه بین خالق و مخلوقند. و آنان از حکم قبض روح به توسط مَلک الموت و دستیارانش در استثناء قرار گرفته‌اند، و از ترس و وحشت نفخه فَزَع و از موت نفخه صَعَق در امانند. و آنان در عَرَصات قیامت و صحرای محشر حضور ندارند، بلکه در حجابِ أَقرب که مسلط بر عرصه قیامت است حاضرند، و در روز قیامت حکمرانان برای ورود در بهشت و دوزخند.

فقط این دسته از موجودات معاد ندارند، چون عود و بدئشان یکی است، و دارای قوه و حرکت نیستند، و از طبع و آثار عالم طبع مبرّی و منزّهند. و امّا بقیه موجودات هر چه باشند و هر کجا باشند، چون دارای قوه و استعداد و قابلیت می‌باشند، دارای حرکتند و حرکت آنها بسوی اصل و مقرّ اولیه آنان است؛ پس همه معاد دارند، چون خداوند منتهای همه چیز است، همچنان که او ابتدای هر چیز است؛ **وَ أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى**^۱.

^۱ آیه ۴۲، از سوره ۵۳: النّجم

«و بدرستی که حقاً منتهای همه موجودات و

عالم آفرینش بسوی پروردگار تو خواهد بود.»

مبدأ المبادی همان غایة الغایات است

و عمده دلیل فلسفی بر این حقیقت، همان

وحدتِ فاعل و غایت است؛ که هر چیزی که مبدأ

چیز دیگری بوده است غایت همان چیز است؛ و هر

چیزی که از چیز دیگری تعین گرفته است و در ذات

خود هستی پذیرفته است، ناچار باید انتهایش هم

بسوی همان

چیز بوده باشد.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ

شَيْءٍ عَلِيمٌ^۱.

«اوست اوّل، و اوست آخر، و اوست ظاهر،

و اوست باطن؛ و او به هر چیزی داناست.»

و از همین قاعده و قانون کلی که معلول در

مرتبۀ نازلۀ علّت است، می توان استفاده کرد که هر

یک از بهشت و جهنّم دارای درجات و مراتب

متفاوتی است؛ مراتب بهشت از بالا شروع می شود و

به پائین می آید؛ اعلی درجه آن بالاترین درجه، و

پائین ترین مرحله آن نازل ترین آنهاست، و هر مرتبۀ

از مراتب فوق بر مرتبۀ ما دون خود مهیمن و مسیطر

است.

و به عکسِ درجاتِ بهشت، مراتب جهنّم از

پائین شروع می شود و به بالا می آید؛ و شدیدترین

مرتبۀ، مرتبۀ پائین تر است، و بعد از آن، بالای آن

است و همین طور تا برسد به مرتبۀ اوّل.

و نیز از آنچه گفته شد به دست می آید که هر

^۱ آیه ۳، از سوره ۵۷: الحديد

درجه بالای از بهشت در حکم فاعل درجه پائین تر
است تا برسد به پائین‌ترین درجه، و هر درجه از
پائین جهنم در حکم فاعل درجه بالاتر از آنست تا
برسد به بالاترین درجه؛ و ما بحول و قوه خداوند
امید است در مباحث جنّت و نار مشروحاً بیاناتی
داشته باشیم؛ **وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ
أُنِيبُ.**

مجلس شصتم: شفاعت و مسائل کلی آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً* وَنَسُوقُ
الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِذَاءً* لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ
اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا.

(آیات هشتاد و پنجم تا هشتاد و هفتم، از

سوره مریم: نوزدهمین سوره از قرآن کریم)

(ای پیغمبر بیاد آور!) روزی را که ما متقیان را

مجتمعاً به سوی خداوند بخشنده محشور خواهیم

نمود! و مجرمان و تبهکاران را به سوی جهنم وارد

خواهیم ساخت؛ در آن هنگام هیچکس قدرت و توانائی بر شفاعت را ندارد، مگر آن کسی که از خداوند بخشنده عهدنامه توحید و تقرّب کامل را اخذ نموده باشد.»

بحث شفاعت از بهترین و عالی ترین اباحت
معاد است؛ و چه در آیات قرآنی و چه در روایات
معصومین صلوات الله علیهم أجمعین سخن از این
موضوع بسیار به میان آمده است، و در بین باحثین
نیز مذاکره و گفتگو زیاد شده است، تا به حدی که
بعضی تا آنجا زیاده روی کرده اند که شفاعت را به
نصّاب و معاندان هم رسانیده اند و همه را مشمول
شفاعت محمدیه دانسته اند، و برخی آن قدر کوتاه
آمده اند که شفاعت را به کلی انکار، و فقط در امور
تکوینیه مجری دانسته اند، و در امور تشریحیه عفو و
اغماض از مجرم و عذاب الهی را امری مُنکر
پنداشته اند.

کتابهایی که از طرفین در ردّ و اثبات نگاشته
شده است بسیار زیاد است، و بحث های طویل الذّیل
نیز فراوان شده است. و بهترین بحث هایی که اخیراً
در این موضوع شده است، و بر پایه تفسیر آیات به
آیات مبتنی است و از روایات صحیحه و بحث های
اجتماعیه و فلسفیه نیز برخوردار است، بحث های
حضرت استاد گرانقدر ما: علامه طباطبائی در

«المیزان»^۱ است، و نیز در رساله معاد^۲ به نوبه خود با نهایت ایجاز و اختصار از ارتباط زنجیری آیات قرآن استفاده کرده‌اند.

و ما به حول و قوه خداوند متعال امیدواریم به مقدار کافی در این موضوع بحث و در اطراف و جوانب آن بررسی کامل به عمل

^۱ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱، از ص ۱۵۶ تا ص ۱۸۸

^۲ «رساله الإنسان بعد الدنیا» نسخه خطی، از ص ۵۶ تا ص ۶۳

آوریم. اینک نظری اجمالی به معنای شفاعت در لغت می‌افکنیم:

معنای لغوی شفاعت

در لسان العرب» گوید: «شَفَعَ لِي، يَشْفَعُ، شَفَاعَةً، وَ تَشَفَّعَ؛ یعنی طلب کرد. و شَفِيعَ هَمَان شَافِعِ است که جمع آن شُفَعَاءُ آید، و در قرآن کریم که آمده است: مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا،^۱ یعنی عملی را بر عملی دیگر زیاد کند.

و در حدیث درباره حدود آمده است که:

إِذَا بَلَغَ الْحَدُّ السُّلْطَانَ فَلَعَنَ اللَّهُ الشَّافِعَ وَ الْمُشَفَّعَ.^۲

و در احادیث، ذکر شفاعت در امور دنیا و آخرت، زیاد به میان آمده است و آن عبارت است از

^۱ قسمتی از آیه ۸۵، از سوره ۴: النَّسَاء: «هر کس شفاعت نیکوئی کند برای خود او بهره ای است از آن شفاعت؛ و هر کس شفاعت نکوهیده ای بنماید برای او نیز نصیبی است از آن شفاعت.»

^۲ «زمانی که جرم گناهکاری که مستلزم اجرای حد شرعی است به حاکم شرع رسید و حکم حد بنا شد جاری شود، خداوند لعنت کرده است کسی را که برای رهائی مجرم نزد حاکم شفاعت کند، و لعنت کرده است آن کسی را که این شفاعت را قبول کند.»

و این حدیث را مالک در «موطأ» در کتاب حدود، حدیث ۲۹ آورده است.

درخواست گذشت و اغماض از گناهان و جرائم. و
مُشَفِّع کسی را گویند که شفاعت را قبول کند، و مُشَفِّع
کسی را گویند که شفاعت او قبول شود.»

معنای شَفَع و وَثَر در لغت

و در «تاج العروس» گوید: «شَفَع به معنای

زیادی است و در

معنای آیه مبارکه **مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً** راغب

گوید معنایش آنست که: کسی منضمّ شود به غیر خودش و او را کمک کند و شَفَع و شَفِيع او گردد در کار خیر و یا در کار شرّ، و در منفعت و مضرت آن با او مشارکت نماید. و بعضی گفته‌اند که مراد آنست که انسان راهی را برای دیگری در کار خیر یا کار شرّی باز کند و آن دیگری به او در این عمل اقتدا کند، پس این شخص جفت او در آن عمل شده است؛ همچنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده است:

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً قَبِيحَةً فَلَهُ إِثْمُهَا وَ إِثْمُ مَنْ عَمِلَ بِهَا.^۱»

و در «صحاح اللغة» گوید: «شَفَع در مقابل وَثَر

است که همان معنای زوج باشد؛ شما می گوئید: كَان

وَثَرًا فَشَفَعْتُهُ شَفْعًا، تك بود، من آن را جفت و زوج قرار

دادم.»

^۱ «کسی که سنت نیکویی در بین مردم بگذارد، از برای اوست اجر آن سنت و اجر تمام کسانی که به آن عمل میکنند؛ و کسی که سنت بدی بگذارد، از برای اوست گناه آن سنت و گناه کسانی که به آن سنت عمل می کنند.»

و در نهایت ابن اثیر همان چیزی را که از «لسان

العرب» نقل کردیم ذکر کرده است.

و در «مجمع البحرین» گوید: «شَفِيعُ صَاحِبِ

شَفَاعَتِ اسْت؛ خدایوند فرموده است: مَنْ يَشْفَعُ شَفَعَةً

حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ وَ نَصِيبٌ مِنْهَا.

گفته شده است: مراد آنست که هر کس بین دو

نفر را صلح دهد، برای او بهره ای از آن می باشد؛ وَ مَنْ

يَشْفَعُ شَفَعَةً سَيِّئَةً،

یعنی مثلاً برای نمّامی بسوی نیمه برود و بین دو نفر اختلاف اندازد، از برای او گناهی از آن نیمه می‌باشد.»

و در «لغت نامه دهخدا» گوید: از «ناظم الاطبّاء» و «صراح اللغه» نقل است که به معنای خواهش گری و پایمردی آید. و در یادداشت‌های دهخدا به معنای خواهش گری و خواهش گری کردن و پایمردی آید. و در «مهذب الاسماء» و «السّامی فی الاسامی» به معنای خواهش آمده است. و در «ناظم الاطبّاء» به معنای توسّط و میانجی گری و پادرمیانی است. و نیز در «ناظم الاطبّاء» به معنای درخواست و استدعای عفو و بخشش آمده است. و در یادداشت‌های دهخدا نیز به معنای میانجی در پیش شاهی یا بزرگی تا بر گناهکار بخشاید. و در «فرهنگ آندراج» گوید: فارسیان به معنی آمرزش خواستن گنهکار را با لفظ کردن و بردن استعمال نمایند.»

و از مجموع آنچه ذکر شد استفاده می‌شود که شفاعت به معنای تقویت کردن و امداد نمودن و نیرو بخشیدن به چیزی و یا به کسی است که ضعیف باشد، و نیازمند به کمک و معاونت و نیرو باشد. و

این لغت را از نقطه نظر تأیید و تقویت آن موجود
نیازمند به قوه استعمال کند تا او به سرحدّ اعتدال و
کمال و عدم نیازمندی درآید؛ مثلاً عصای دست
نیازمند به عصا را شفیع گویند، چون صاحب عصا به
واسطه ضعف بدن و پا و کمر محتاج به عصاست و
این عصا کمک می‌کند و رفع نیازمندی او را
می‌نماید، و برای حرکت و راه رفتن

به واسطه تکیه به عصا نیازمندی او مرتفع و
جبران می‌گردد.

اما پا را شفیع نمی‌گویند گرچه یک پا نیز
موجب تقویت پای دیگر است و با یک پا انسان
نمی‌تواند راه برود؛ برای آنکه در عصا ملاحظه عنوان
تقویت بدن در حال رفتن و ایستادن لحاظ شده
است، ولی در پا این معنی ملاحظه نشده است. و
شَفْع در مقابل وَثْر است؛ یعنی یگه و تنهائی که
نیازمند به تأیید و تقویت نیست.

و بنابراین ما سه لغت داریم: شَفْع و وَثْر، زَوْج
و فَرْد، اثنین و واحد.

واحد یعنی يك، که در آن هیچ معنائی غیر
وحدانیت یعنی یکی بودن ملاحظه نشده است؛ و در
مقابل آن اثنان است یعنی دو که فقط عدد واحد، بدون
هیچ لحاظ دیگری یکبار تکرار شده است.

فَرْد یعنی تنها، که در آن مقابله با عدد زوج که به
معنای جفت و دو لنگه‌گی و دو پایگی است لحاظ شده
است؛ و در مقابل آن زَوْج است یعنی جفت بودن و دو
لنگه و دو پایه بودن.

وَتُرْ يَعْنِي تَنْهَائِي كَمَا مَحْتَاجُ إِلَى كَمَكٍ وَتَعَاوُنٍ
لَيْسَتْ؛ وَفِي مَقَابِلِهَا شَفْعٌ أَيْ، يَعْنِي كَمَكٌ وَتَعَاوُنٌ
وَإِذْ شَيْءٌ فِي ذَلِكَ أَنَّ فِيهَا نِزَامًا بِإِذْنِ كَمَكٍ مَلْحُوظٌ
مُتَّخَذٌ.

وَلِهَذَا فِي مَادَّةِ وَتُرْ فِي «مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ» قِيلَ
أَيْ: «قَدْ شُكِّلَتْ أَيْ: فِي تَفْسِيرِ آيَةِ كَرِيمَةٍ وَ
الشَّفْعِ وَ الوَتْرِ مَرَادٌ مِنْ وَتُرْ رُوزِ عَرَفَةَ وَ مَرَادٌ مِنْ شَفْعِ
رُوزِ عِيدِ قُرْبَانَ أَيْ. وَ قَدْ شُكِّلَتْ أَيْ: مَرَادٌ مِنْ

وتُر

خداست و مراد از شفع مخلوقات است که ازواجاً خلقت یافته‌اند. و گفته شده است که: مراد از وتر آدم أبو البشر است که به زوجه‌اش حوا زوج گردید. و گفته شده است که: مراد از شَفْع و وَتْر نماز است که بعضی از آن وتر و بعضی از آن شفع است». - انتهی

یعنی یک رکعتی که فی حدّ نفسه تامّ و تمام است، و یک نماز دیگری که بدون ضمّ رکعت دوّم به رکعت اوّل تامّ و تمام نیست. و بطور کلی می‌توان گفت که شفع عبارت است از انضمام وسیله و اسبابی به چیزی و یا به کسی تا با او جفت گردد بعد از آنکه تنها بود، و بدین جهت در نیل مراد خود فائق آید و به مطلوب برسد؛ مراد و مطلوبی که هیچ‌گاه بدون انضمام این وسیله و سبب، به جهت ضعف و قصور او برای او میسر نبود.

و ما در مکالمات روزانه و محاورات عرفیه و اجتماعیه خود چه بسیار لفظِ شفاعت را استعمال می‌کنیم و از قریحه مکتسبه از اجتماع و تعاون، همین معنی را بر وصول به مقصود و حوائج حیاتی خود اراده می‌نمائیم.

و بنا بر آنچه گفته شد، نه در لغت و نه در محاورات عرفیه، کلمه شفاعت، اختصاص به شفاعتِ تکوینی و یا اختصاص به شفاعتِ تشریحی ندارد، بلکه شامل هر دو قسمت است.

و شفاعت از مصادیق سببیت است؛ یعنی واسطه قرار دادنِ سببِ متوسطِ نزدیک را بین سببِ اوّل که دور بوده است، و بین مُسَبَّبِ آن، چه در اسبابِ خارجیّه و چه در اسبابِ تشریحیه.

شفاعت تکوینی و شفاعت تشریحی

خداوند متعال هم در جهت تکوین و هم در جهت تشریح، شفیع است.

اما در جهت تکوین، به علّت آنکه تأثیر از ناحیه اوست و سببیت بالاخره به او منتهی می‌گردد؛ خداوند مالک کاخ آفرینش و عالم وجود و ایجاد است بطور کلی. و بنابراین همه علّت‌ها و سبب‌ها که بین ذات اقدس او، و بین مسبب‌ها به نحو واسطه قرار میگیرند و موجب نشر رحمت و نعمت‌های لا تعدّ و لا تحصای او بر عالم مخلوقات و صنایع بدیعیه او واقع می‌شوند، همگی راجع به او و از اوست.

پس تمام این سلسله علل و اسباب، هر يك چون واسطه فیض است، دارای حقیقت شفاعت است؛ و خداوند نیز شفیع و شافع است بلکه شَفِيعُ الشّٰفِعِیْنِ و أَشْفَعُ الشّٰفِعِیْنِ است.

و معلوم است که از جهت تکوین، انطباق معنای شفاعت بر شئون اسباب و علل وجودیه متوسطه واضح است؛ چون این علل و اسباب

متوسطه، چون فرشتگان و انواع مجردّه و غیرها، از صفات عُلّیا و اسماء حُسْنای خداوند، رحمت و اِحیاء و اِماتّه و رزق و علم و قدرت و غیرها را میگیرند و به سوی این ماهیات عدمیه و مفتقره و محتاج افاضه می کنند، و عالم امکان را با این طراوت و زیبائی و عالم صنع را با این حیرت انگیزی و شگفت آوری بر پا می دارند. در قرآن کریم داریم:

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ

إِلَّا بِإِذْنِهِ. ۱.

«برای خداست و ملک طلق خداست، آنچه

که در آسمان‌ها و زمین است؛ چه کسی است که

بدون اذن او بتواند در نزد او شفاعت کند؟» و نیز

داریم:

إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي
سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ
شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ. ۲.

«به درستی که پروردگار شما خداوند است؛

آن کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید،

و سپس بر عرش خود استیلا یافت. تدبیر امر به

دست اوست؛ هیچ شفيعی نیست مگر پس از اذن

او.»

ظاهر این آیات، بیان شفاعت در تکوین

است؛ چون همان طور که ذکر شد شفاعت تکوینی

عبارت است از واسطه قرار گرفتن علل و اسباب،

بین ذات مقدس خداوندی و بین مسببات و

موجودات خارجی؛ در تدبیر و تنظیم وجودشان، و

^۱ قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة

^۲ قسمتی از آیه ۳، از سوره ۱۰: یونس

در بقاء و استدامه آنها در عالم خلقت.

و اما در جهت تشریح، خداوند تبارک و تعالی

در عین رفعت و علو خود، به این عالم انسان خاکی

و خاک نشین تفضلی فرموده؛ و با ارسال پیامبران، و

انزال کتب آسمانی، و وضع احکام و قوانین از اوامر

و نواهی، و عکس العمل آنها از تبعات مخالفت و

موافقت که

ثواب و عقاب در دار آخرت است، ما را از نعمت سیر تشریحی در راه تکامل برخوردار فرموده است. و بر این اساس پیامبران آمدند و مردم را به رحمت و نعمت خداوند بشارت دادند و از عواقب وخیم خیانت و جنایت و ستم بر حذر داشتند.

حجّت بر مردم تمام شد؛ و بینه و برهان، آنها را به پیروی از صراط مستقیم الزام کرد.

و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ^۱.

«و تمام شد کلمه پروردگار تو ای پیامبر، از جهت راستی و استواری! هیچ تغییر دهنده و تبدیل کننده ای برای کلمات او نیست؛ و اوست یگانه شنوا و دانا.»

مقدمه برای اثبات شفاعت تشریحی

و برای شفاعت در امور تشریحی و پیدا کردن و شناختن موقع و موقعیت آن ناچار از ذکر مقدمه ای هستیم تا آنکه به خوبی مفاد و معنی و محل آن من جمیع الجهات روشن شود:

^۱ آیه ۱۱۵، از سوره ۶: الانعام

مقدمه: ما شفاعتی را که در امور اجتماعی به

کار می‌بریم، یا برای جلب منفعتی است و یا برای

دفع ضرری؛ و لیکن نسبت به هر منفعتی و یا دفع هر

گونه مضرّتی بطور اطلاق و عموم و بدون هیچ گونه

شرطی نمی‌توان کلمه شفاعت را به کار برد.

چون شفاعت نمودن را، در آنچه که عِلَل و اسباب تکوینیه از خیر و شرّ متضمّن آنهاست، مانند گرسنگی و تشنگی، و سرما و گرما، و صحّت و مرض به کار نمی‌بندیم؛ بلکه در این گونه از امور به اسباب طبیعیّه متوسّل می‌شویم و با وسائل مناسب، مانند: خوردن و آشامیدن، و پوشیدن لباس، و در خانه و محفظه زیست کردن، و علاج مرض را نمودن خود را از گزند آفات مصون میداریم.

و ما فقط در خیرات و شرور و منافع و مضارّی که از ناحیه وضع قوانین و احکام اجتماعیّه ای که در حکومت‌های اجتماعی به نحو خصوص و یا عموم مقررّ و معتبر دانسته شده است، شفاعت می‌کنیم.

چون می‌دانیم که در دائره مولویت و عبودیت، و در نزد هر حاکم و محکوم علیّه، احکام و قوانینی است و امر و نهی است که چون مکلف بدان امثال ورزد و اطاعت کند، توابع آن از پاداش‌های نیک و مدح و ثناء و ارتقاء رتبه و اعطاء مال و جاه بدو عائد خواهد شد؛ و چون از امثال آنها سر باز زند، توابع آن از عقاب‌های مادّی و ضررهای

معنوی بدو خواهد رسید.

و بطور کلی اگر مولائی و ولیّ امری به بنده و آنچه در تحت حکومت اوست و در زیر فرمان و پرچم سیادت و اولویت اوست، به امری و یا نهی فرمان دهد، در صورت امتثال، پاداش پسندیده و نیکوئی خواهد داشت؛ و در صورت تمرّد و عدم انقیاد، پاداش ناپسند و نکوهیده ای در بر خواهد داشت.

پس در اینجا دو گونه قانون و اعتبار موجود

است: قانون حکم و

فرمان، و قانون پاداش که در اثر مخالفت و یا موافقت فرمان وضع و اعتبار می‌شود.

و در تمام حکومت‌های جهانی و بین‌المللی و حکومت‌های خصوصی، و بین هر فردی از افراد انسان و افراد زیر دست او، این اصل و قاعده کلی: قانون و فرمان، و پاداش در برابر موافقت و یا مخالفت قانون، دور میزند.

و اگر فردی از افراد انسان بخواهد به بهره‌مادی و یا معنوی واصل گردد، و به حسب آنچه که اجتماع برای او مقرر کرده است، موجباتش در نزد او نباشد؛ و یا اینکه ضرری را و شری را که در اثر مخالفت عهده و تکلیف متوجه او شده است از خود دور کند، و در نزد او دافع این ضرر که همان امتثال امر و خروج از عهده تکلیف است نبوده باشد؛ این جا جای شفاعت است.

و به عبارت دیگر هر گاه بخواهد به پاداش نیکوئی برسد، و تهیه اسباب آن را از اطاعت اوامر مولویه و اجتماعیه ننموده باشد؛ و یا بخواهد پاداش سخت و عقابی را از خود بردارد، بدون آنکه تکلیف متوجه به خود را به جای آورده باشد؛ اینجا جای

شفاعت است، و در این صورت معنی و حقیقت آن به ظهور می‌رسد و اثر می‌کند؛ و لیکن باید دانست که این امرِ شفاعت بطور کلی و مطلق صورت نمی‌بندد و طرفی به خود نمی‌گیرد، مگر در مواردی خاصّ.

مثلاً کسی که اصولاً لیاقت تلبّس به کمال مخصوصی را ندارد، یا آنکه رابطه‌ای که او را به صاحب شفاعت ربط دهد در میان نباشد،

مانند شخص عامی و عادی که مثلاً بخواهد ریاست دانشکده ای را به عهده گیرد و یا در کرسی تدریس بنشیند، و مانند شخص طغیانگر مکابری که ابداً سر تسلیم در برابر مولای خود فرود نمی آورد؛ در اینجا شفاعت سودی ندارد.

چون شفاعت موجب تتمیم و تکمیل علت است، نه آنکه سبب مستقل در تأثیر باشد.

موقعیت و شرائط شفاعت تشریحی

از اینها گذشته باید تأثیر شفاعتِ شفیع در نزد صاحب شفاعت گزاف و بیهوده گوئی نباشد و بدون سبب و موجب صورت نگیرد، بلکه باید شفیع امری را در نزد صاحب شفاعت ابراز کند که در او اثر کند و او را متقاعد نماید و بدین وسیله موجب پاداش نیک گردد، و یا آنکه پاداش سخت و عذاب را از میان بردارد.

شفیع نمی تواند به مولی بگوید که مولویتِ خود را باطل کن و دست از عبودیتِ عبدت باز دار! و بنابراین از عقاب و پاداش او صرف نظر کن! و نیز نمی تواند به او بگوید: دست از حکم مجعول و تکلیفی که به بندهات نمودی باز دار! و آن حکم را یا

بطور کلی و یا بطور خصوصی درباره بندهاات نسخ
کن! و بنابراین از عذاب او رفع ید کن! و نیز
نمی‌تواند به او بگوید: که قانون مجازات را بطور
عموم، و یا در خصوص این واقعه باطل کن! و
بنابراین مجازات مکن!

پس بنابراین برای شفیع هیچگونه اثری در
مرحله مولویت و عبودیت بین بنده و مولی، و در
مرحله حکم و فرمان، و در مرحله جزاء حکم و
پاداش فرمان نیست؛ و در این سه مرحله دخالتی
ندارد.

بلکه شفیع بعد از آنکه این جهات سه گانه را رعایت می‌نماید، یا متمسک می‌گردد به صفاتی که در مولایِ حاکم است و آن صفات ایجاب عفو و گذشت از گنه کار را میکند، مانند سیادت و بزرگواری و کرم و سخاوت و شرافت او و أصالت ریشه و تبار او؛ و یا متمسک می‌گردد به صفاتی که در بنده گناهکار است و آن صفات موجب جلب رحمت و عطوفت و رأفت حاکم می‌شود و عوامل مغفرت و اغماض را در کانون وجود او به جوشش می‌آورد، مانند مذلت، و مسکنت و حقارت و پریشانی و بدی احوال بنده؛ و یا متمسک می‌گردد به صفاتی که در خود اوست، یعنی در خود شفیع است، مثل قرابت و نزدیکی او نسبت به صاحب شفاعت، و کرامت او و علو رتبه و درجه او، و رفعت منزلت او در نزد صاحب آن.

شفاعت، تضادّ با حکم مجازات ندارد بلکه

حاکم بر آن است

و بدین طریق می‌تواند به او بگوید که: من تقاضا ندارم که از مولویت خود و از عبودیت بنده خود رفع ید کنید! و تقاضا ندارم که حکم خود را

باطل نمائید! و یا از قانون جزاء و پاداش دست
بردارید! بلکه تقاضامندم که از گناه او اغماض کنید!
و او را مورد عُفران و گذشت خود قرار دهید!

به جهت اینکه شما دارای شرف و سیادت و
کرم و رأفت هستید! از عذاب او نفعی نمی‌برید! و
از گذشت درباره او زیانی نمی‌بینید! و یا به جهت
اینکه او مردی است جاهل و مسکین و حقیر و مقام
شما بلندتر است از آنکه در امر او پافشاری نمائید!
و یا به جهت اینکه من در نزد شما مقام و منزلتی دارم
که ایجاب می‌کند حاجت مرا

بر آورید! و در عفو و تخیلص او بذل مرحمت و
توجهی کنید!

و در حقیقت، شفیع موضوع دیگری را که
مستلزم حکم جدیدی است پیش می آورد و بر اساس
آن موضوع تقاضای عفو می کند. و آن موضوع
ساخته تحکیم بعضی از عوامل مربوط به مورد است،
که در رفع عذاب و کیفر سخت شخص مجرم مؤثر
است، که آن عوامل بر عامل دیگری که سبب وجود
حکم و ترتب پاداش و کیفر است حاکم می گردد.

و مراد ما از این تحکیم و حکومت، آنست که
موضوع مورد حکم اوّل را از جای خود بر می دارد و
آن را داخل در تحت موضوع حکم دیگری قرار
می دهد، که آن عفو و اغماض و غفران است.

و بنابراین حکم اوّل که مجازات است بر
موضوعش جاری نمی شود، به جهت آنکه این مورد
از مصادیق موضوعیت موضوع خارج شده است، نه
آنکه شامل آن موضوع می شود و بعد از شمول بطور
تضادّ، حکم او را ابطال می کند؛ مانند ابطال اسباب
متضادّه در طبیعت که بعضی حکم بعضی دیگر را به
معارضه و غلبه در تأثیر باطل می کنند.

پس حقیقت شفاعت تضادّ و تصادم و تراحم
نیست، بلکه واسطه قرار گرفتن در رسانیدن نفع و یا
در برطرف کردن ضرری است از روی موضوع بر اثر
طریان و جریان عنوان تازه ای که روی آن موضوع
وارد شده است و بالتّیجه موضوع را از عنوان حکم
مجازات خارج کرده و در تحت عنوان حکم غفران
و گذشت در آورده است.

و بنا بر آنچه گفته شد، شفاعت از مصادیق سببیت است که بین سبب اوّل و مسبّب فاصله می‌شود و نمی‌گذارد که آن سبب اوّل حکم ضرری را روی موضوع بیاورد؛ بلکه بر اساس این توسّط، حکم گذشت و عفو را روی موضوع می‌آورد.

آیات وارده در شفاعت تشریحیه الهیه

حال که این مقدمه دانسته شد، می‌گوئیم که: از اینجا خوب به دست می‌آید که از نقطه نظر تشریح هم، شفاعت در نزد خداوند اشکال و محذوری ندارد؛ چون بنا بر آنچه گذشت معلوم شد که عنوان شفاعت در موارد تخطّی و تجاوز با شرائط خاصّه در نزد حاکم علی الإطلاق جائز است. و در این باره آیاتی از قرآن مجید وارد شده است، چون:

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ
وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا.^۱

«در آن روز قیامت شفاعت از کسی پذیرفته نیست، مگر از کسی که خداوند به او اذن در شفاعت داده باشد و گفتار او را پسندیده باشد.» و چون:

^۱ آیه ۱۰۹، از سوره ۲۰: طه

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ.^۱

«و در نزد خداوند شفاعت کسی مقبول نیست

و سودی نمی‌بخشد، مگر برای کسی که خداوند به

او اجازه شفاعت را داده

^۱ صدر آیه ۲۳، از سوره ۳۴: سبأ

است.» و چون:

وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ
شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى^۱.

«و چه بسیار از فرشتگانی که در آسمان هستند و هیچ گونه شفاعت آنان سودی نمی بخشد، مگر پس از آنکه خداوند به کسی که اراده کند و مورد پسندش باشد، اذن و اجازه دهد.» و چون

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا
مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ^۲.

«و هیچ کس غیر از خداوند، صاحب اختیار شفاعت نیست، مگر کسی که به حقّ شهادت دهد و دانای به امر شهادت باشد.»

این آیات، شافعیّت را برای جماعتی از فرشتگان و مردم، بعد از اجازه و رضایت خداوند اثبات می کند؛ چون ملک و امر اختصاص به خدا دارد، لذا او می تواند امر را تملیک به غیر کند و حقّ شفاعت را که اولاً و بالذات برای ذات مقدّس خود اوست، ثانیاً و بالعرض به دیگری بسپارد.

^۱ آیه ۲۶، از سوره ۵۳: النجم

^۲ آیه ۸۶، از سوره ۴۳: الزخرف

شفاعت بندگان صالح به امر خداوند

و این حقّ بندگان صالح و فرشتگان مقربّ الهی است که به ذیل رحمت حضرتش تمسّک کنند، تا با عفو و مغفرت و گذشت و اغماض، از صفات عُلیای او بهره‌مند شده، و

بنده ای از بندگانش را که بواسطه معصیت دچار بدی احوال و گرفتاری گردیده است مشمول عنایات او بنمایند، تا از بلیه عقوبت خارج شود و از مصداق حکم شامل مجرمین بیرون آید.

زیرا که همان طور که دانستیم تأثیر شفاعت به نحو حکومت است، نه به نحو تضادّ و تصادم و تزاحم و تعارض.

قدرت خداوند بر تغییر و تبدیل اعمال به نحوه‌های مختلف

آری خداوند قادر و تواناست که در مورد عفو و غفران، هر گونه تبدیل و تغییری بدهد و یا هر گونه حجابی و پوششی را روی کردار ناشایسته بنده خود بیپوشاند؛ مگر او نفرموده است که:

فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ^۱.

«بندگان خداوند رحمن (که یکایک صفات و حالات آنان را شمرده است) کسانی هستند که بدی‌های کردار آنان را خداوند به خوبی‌ها و نیکی‌ها مبدّل می‌سازد.»

^۱ قسمتی از آیه ۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان

و همان طور که سابقاً دانستیم: خداوند، هم می‌تواند سیئات را به حَسَنَات تبدیل کند، و هم می‌تواند عمل موجود را معدوم کند؛ همچنان که گفته است:

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنۢ عَمَلٍۭ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً
مَّنثُورًا.^۱

«و ما وارد شدیم بر آن عملی که انجام داده بودند و آن را چون گرد و غبار پراکنده، نابود ساختیم.»

و هم می‌تواند عمل خوبی را موجب مغفرت و کفاره عمل

^۱ آیه ۲۳، از سوره ۲۵: الفرقان

زشتی قرار دهد؛ همچنان که گفته است:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ
سَيِّئَاتِكُمْ^۱.

«اگر از کارهای بزرگی که شما از آن نهی شده‌اید اجتناب ورزید، ما گناهان کوچک شما را می‌آمرزیم.»

و نیز فرموده است: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَهُ لِمَنْ يَشَاءُ^۲.

«خداوند شرک را نمی‌آمرزد و غیر از شرک را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد.»

و معلوم است که این عدم مغفرت شرک در غیر مورد ایمان و توبه است؛ چون اگر کسی مشرک باشد و سپس موحد گردد، نفس همین توحید، توبه اوست و موجب غفران. پس شرک در حال شرک قابل آمرزش نیست نه بعد از توحید که تبدل موضوع شده است. و بنابراین با وجود ایمان و توبه شرک هم مانند سایر گناهان قابل غفران است.

باری، و هم خداوند می‌تواند تکثیر عمل

^۱ قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۴: النِّسَاء

^۲ صدر آیه ۴۸، از سوره ۴: النِّسَاء

قلیلی را بنماید؛ همان طور که گفته است:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا.^۱

«هر کس عمل نیکی انجام دهد برای او ده

برابر پاداش خواهد

^۱ صدر آیه ۱۶۰، از سوره ۶: الانعام

و هم می‌تواند عمل معدوم را موجود کند؛ همچنان که در آیه متابعت ذریه در ایمان و لحوق آنان به آباء و اجدادشان در عمل گذشت.^۱ البته این کارها را خداوند گزاف و بدون جهت نمی‌کند، بلکه بر اساس مصلحت مقتضی و علت متوسطی که در بین باشد بجا می‌آورد، بنابراین چه اشکالی دارد که از جمله آن اسباب و علل متوسطه، شفاعت شافعین از انبیاء و اولیاء مقربین و عباد صالحین او بوده باشند؟ آیا در این امر ظلمی است و این امر گزافی است؟

آیات داله بر نافع نبودن شفاعت در نزد

پروردگار

در بسیاری از آیات قرآن کریم، شفاعت را در نزد خداوند به طور مطلق مردود می‌شمارد، مانند آیه:

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ

^۱ «آیه ۲۱، از سوره ۵۲: الطور: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهين»

(ای گروه بنی اسرائیل!) پرهیزید از روزی که هیچ نفسی به جای نفس دیگری جزا نبیند! و از آن نفس شفاعت قبول نشود و عوض و فدا پذیرفته نگردد، و هیچ کس مورد نصرت و یاری و معاونت دیگری قرار نگیرد.»

^۱ آیه ۴۸، از سوره ۲: البقرة

و نیز فرماید: **وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ**.^۱

«بر حذر باشید از روزی که هیچ نفسی به جای نفس دیگری جزا نبیند! و از آن نفس عوض و فدا قبول نشود و شفاعت نیز هیچ گونه ثمری نرساند، و ایشان مورد کمک و نصرت هیچ کس واقع نشوند.»

و نیز فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَ لَا خُلَّةٌ وَ لَا شَفَاعَةٌ وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ**.^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، انفاق کنید از آنچه را که ما روزی شما قرار داده‌ایم قبل از اینکه روزی برسد که در آن روز خرید و فروشی نیست و دوستی و شفاعت هم نیست و کافران ایشانند ستمگران.»

برای توضیح و تبیین مفاد این آیات و تعیین مصداق آن ناچار از ذکر مقدمه ای هستیم:

^۱ آیه ۱۲۳، از سوره ۲: البقرة

^۲ آیه ۲۵۴، از سوره ۲: البقرة

حکومت و سلطنت‌های دنیوی با انواع شئون
و اختلافِ طرز آنها، و با اقسام قوای مقننه و حاکمه
و مجریه آنها، بر اساس نیازمندیهای حیات دنیا پایه
گذاری شده است.

و منظور و مقصود از این قوانین رفع
احتیاجات مردم است

برحسب آنچه را که عوامل زمانیه و مکانیه اقتضا می‌کند. و چه بسا در آنها بدون ضابطه و میزان کلی، دگرگونی‌هایی از قبیل تبدیل مالی به مالی، و یا مقامی به مقامی، و یا حکمی به حکمی، پیدا می‌شود؛ و البته این در قانون مجازات نیز شاید بیشتر باشد.

چون جرم و جنایت در قوانین موضوعه زندگی، حبس و جریمه و اعدام و اسقاط رتبه و درجه و سائر اقسام مجازات را در بردارد، و در این جا چه بسا حکم مجازات به واسطه اغراض مختلفی تغییر پیدا می‌کند؛ و حاکم حکم را تغییر می‌دهد به جهت پیش آمدن واقعه‌ای که ایجاب تغییر این مجازات را می‌نماید.

مثل آنکه شخص مجرم که در آستانه جریمه است، اصرار و ابرام می‌کند که بتواند عواطف قاضی را تحریک کند، تا او را مورد رحمت قرار دهد و از مجازات او صرف نظر نماید.

و مثل آنکه به قاضی رشوه دهد و او را از مجرای حکم صحیح خود منحرف سازد، و به خلاف حق حکم دهد.

و مثل آنکه شخص مجرم شفיעی را به نزد

حاکم بفرستد تا وساطت و میانجیگری کند، و یا شفیع را نزد مُجْرِمِ حَکَم بفرستد تا از اجراء آن نسبت به مجرم دست بردارد.

و مثل آنکه عِوض و فِدا بدهد، و به جای خود دیگری را چون فرزند و غلام و برادر را به حاکم بسپارد، و حاکم او را به جای مجرم مجازات کند؛ و این البته در صورتیست که نیاز حاکم آماده به مجازات نسبت به این عوض بیشتر از نیاز او نسبت به شخص مجرم باشد، و

در این صورت مجازات را از مجرم بر می‌دارد و بر عوض و فدا وارد می‌کند.

و مثل آنکه مجرم از اقوام و عشیره و از دوستان و یاران خود یاری می‌طلبد، و آنها جمع می‌شوند و برای کمک و معاونت مجرم در تخلص و رهایی از پاداش، همدست و همداستان می‌شوند و او را رها می‌سازند.

این طرز تخلص به شفاعت و رشوه و غیرها، از قدیم الایام در بین ملّت‌ها رائج و دارج بوده است.

شفاعت نزد بت پرستان

بت پرستان قدیم و غیر آنها از ملّت‌های کهن چنین معتقد بودند که: زندگی آخرت عیناً به مثابه زندگی دنیا است و قانون علل و اسباب مادّی و طبیعی نیز در آنجا جاری و ساری است و تأثیر و تأثر طبیعی برقرار است.

و بنا بر همین جهت برای خدایان خود انواع و اقسام هدایا و قربانی‌ها را برای گذشت از مجازاتشان و یا برای امداد و کمک در امور معیشتشان می‌کردند، و یا اینکه به شفاعت آنها تکیه می‌زدند، و یا اینکه برای خلاصی خود فدیّه

می‌دادند، و یا اینکه برای استنصار خود، از نفوس مردم و یا از آلات جنگی مدد می‌گرفتند و با خود در میان قبرها، غلامان خود را دفن می‌کردند و به انواع سلاح خود را مسلح می‌نمودند تا بدین وسیله در هنگام مجازات با کثرت اعوان و انصار و با داشتن حربه و سلاح بتوانند از خود دفاع کنند و مجازات و

کیفر سخت را از خود دور نمایند.

و ما امروز در موزه‌های دنیا چیزهای بسیاری را می‌بینیم که حاکی از این طرز تفکرِ اقوام جاهلیت بوده است.

در نزدیکی اهرام ثلاثه که قبور فراعنه مصر است زمین وسیعی مدفن بردگان آنها بوده است، که چون در اثر فشار کار و رنج فراوان جان می‌سپردند و یا در اثر مختصر مخالفت اعدام می‌شدند، جسد آنان را در نزدیکی قبور خود دفن می‌کردند تا به هنگام رستاخیز از موالیان خود دفاع کنند و به قیام برخیزند.

حتی آنان با مردگان خود، از انواع و اقسام زینت‌ها و جواهرات دفن می‌کردند تا در آخرت از آنها بهره گیرند، و انواع اسلحه را با آنها دفن می‌کردند تا از خود دفاع نمایند. و چه بسا با شخص مرده، از کنیزان زیبا و رعنا در میان لحد مرده قرار می‌دادند تا مرده با آنها انس داشته باشد و تنها و کسل نشود، و چند مرد شجاع را نیز در لحد می‌گذارند که حکم آجودان باشی آن فرعون مستکبر بوده باشد، و از حبوبات مانند گندم و عدس و غیرهما را با موادّ

مومیائی تعقیم می کردند تا نپوسد و در روز رستخیز
مرده از آن بهره گیرد.

و در متحف‌ها و موزه‌های دنیا اشیاء کثیری از
این قبیل را می‌نگریم.

و این طرز تفکر و شبیه به آن نیز در بین
بعضی از طوائف اسلامیة پیدا شد، و در اقوام مختلف
چه از جهت زبان و چه از جهت نژاد رسوخ کرد و
در بین آنها با توارث باقی ماند؛ و چه بسا در اعقاب

مختلفه و نسل‌های متفاوت به رنگها و شکل‌های
گوناگونی پدیدار شد.

در رستاخیز شفاعت اختصاص به خدا دارد

قرآن کریم، با تمام این عقائد باطله و آراء
کاذبه و توهمات واهیه، به مبارزه برخاسته است و
جهاراً اعلان می‌کند که: **وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ**.^۱

«در روز بازپسین امر فقط و فقط برای
خداست و هیچکس و هیچ چیزی را یارای دخالت
نیست.» و می‌گوید که:

وَ رَأُوا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ.^۲

«و ستمگران عذاب الهی را مشاهده می‌کنند،
و تمام اسباب‌های دنیوی و هر گونه حيله‌ها و
میانجی‌گیری‌ها و وسائل حفظ و مصونیت از پاداش،
از روی آنان بریده و قطع خواهد شد.» و می‌گوید
که:

**هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ
مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ**.^۳

^۱ ذیل آیه ۱۹، از سوره ۸۲: الإنفطار

^۲ ذیل آیه ۱۶۶، از سوره ۲: البقرة

^۳ آیه ۳۰، از سوره ۱۰: یونس

«در روز رستاخیز، هر نفسی آنچه را که از اعمال خود از پیش فرستاده است واضح و آشکار می‌سازد، و تمام مردم به سوی مولی و صاحب اختیار حقیقی خود که حضرت حق است جل و عز، بازگشت می‌کنند، و آنچه را که در دنیا به دروغ نسبت می‌داده و افترا می‌بستند همه از نزد آنها گم و نابود می‌شود.»

و می گوید: **وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ**

أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ^۱.

(فرشتگان به ستمگران میگویند:) **حقاً که شما به**

نزد ما تک و تنها آمده‌اید همچنان که ما شما را در

اولین مرحله آفرینشتان خلق نمودیم! و آنچه را که

از متاع دنیا ما به رسم امانت به شما سپردیم، همه را

پشت سر انداختید! و هیچکدام از آن یاران و

شفیعانی را که می‌پنداشتید آنها در کار شما کمک

کنند و در امر شما شرکت نمایند، با شما نمی‌بینیم!

حقاً بین شما و بین آنها جدائی افتاد! و آنچه

را که گمان داشتید، همگی در بوته فنا و نابودی و

گمی سپرده شد و به دیار نیستی رفت.»

عالم آخرت از اسباب دنیویه و روابط مادیه

خالی است

و غیر از این آیات نیز آیات بسیاری داریم که

دلالت دارند بر اینکه آن عالم و آن نشأه از اسباب

دنیویه خالی است، و ارتباطات طبیعی و روابط

^۱ آیه ۹۴، از سوره ۶: الانعام

مادّیه، حتّی نَسَب و حَسَب کاری نمی کنند.

و این یک قانون کلی و سنّت عمومی و

اساسی است که تمام آن اقایل کاذبه و دعاوی واهیه

ملل کهن را باطل می کند و تمام آن فرعونیت ها و

استکبارها را به باد فنا می دهد.

این به طور کلی و به عنوان یک اصل اساسی

است که همه

متفرّعات از آن چشمه می گیرند.

و امّا به طور خصوص، قرآن مجید نیز به مبارزه با یکایک از این گفتارهای زشت و ناهنجار برخاسته است.

در آن دو آیه ای که با اتَّقُوا شروع شد، بطور تفصیل بیان می کند که هیچ گونه تغیر و تبدیلی در مکافاتِ عمل: به اینکه کسی به جای دیگری مجازات ببیند، و یا شفاعت و میانجیگری کسی را پذیرند، و یا عوض و فدا قبول کنند و به جای مجرم، دیگری را مکافات نمایند، در کار نخواهد بود و مجرمان به هیچ وجه مورد یاری و معاونت دوستان خود قرار نمی گیرند.

و نیز بیان می کند که: **يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْهُ**

مَوْلَى شَيْئاً^۱

«روز رستاخیز روزی است که هیچ کس: هیچ دوستی و صاحب اختیاری نمی تواند به هیچ نحوی رفع گرفتاری و نیازمندی از حبیب خود و دوست خود و صاحب ارتباط با خود بنماید.»

^۱ صدر آیه ۴۱، از سوره ۴۴: الدّخان

و نیز فرماید که: **يَوْمَ تُولُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنْ**

اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ^۱.

«روز بازپسین روزی است که شما همه به

قهقرا روی گردانیده و به پشت می‌روید! و هیچ

حافظ و پاسداری را در برابر امر خدا ندارید!»

و نیز فرماید که: **مَا لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ * بَلْ هُمْ**

الْيَوْمَ

^۱ صدر آیه ۳۳، از سوره ۴۰: المؤمن

مُسْتَسْلِمُونَ^۱.

«چه شده است که نمی‌توانید به یاری و کمک

یکدیگر برخیزید؟! آری شما امروز قهراً سر تسلیم

فرود آورده اید!»

و نیز فرماید که: **وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا**

يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ

اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي

الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ^۲.

«و غیر از خداوند چیزهائی را می‌پرستند که

به آنها ضرری نمی‌رساند و منفعتی هم ندارد، و

می‌گویند: اینها شفیعان ما در نزد خدا هستند؛ ای

پیامبر بگو: آیا می‌خواهید چیزی را به خدا بفهمانید

که او علم به آنها در آسمان‌ها و زمین ندارد؟! پاک و

منزه‌تر و عالی و رفیع‌تر است خداوند از آن چیزهائی

را که آنها شریک او قرار می‌دهند!»

و نیز فرماید که: **مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا**

شَفِيعٍ يُطَاعُ^۳.

«برای ستمکاران هیچ یار و قوم مهربان، و

^۱ آیه ۲۵ و ۲۶، از سوره ۳۷: الصّافات

^۲ آیه ۱۸، از سوره ۱۰: یونس

^۳ ذیل آیه ۱۸، از سوره ۴۰: المؤمن

هیچ شفیع پذیرفته ای نیست.»

و نیز فرماید که: **فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ* وَ لَا**

صَدِيقٍ حَمِيمٍ.^۱

«و برای ما هیچ شافعی از شفاعت کنندگان

نیست، و هیچ دوست مهربانی نیست.»

اینها و نظائر آن از آیات کریمه قرآنی، نفی

وقوع شفاعت و تأثیر وسائط و اسباب را در روز

قیامت می کند.

اثبات شفاعت خوبان در قرآن کریم

در مقابل این دسته از آیات که بطور کلی و

قطعی، نفی شفاعت را می کند، آیات دیگری در قرآن

کریم داریم که بدون شکّ إجمالاً اثبات شفاعت را

می نماید:

مثل گفتار خدای تعالی: **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ**

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى

عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ أَ فَلَآ

تَتَذَكَّرُونَ.^۲

«خدا آن کسی است که آسمانها و زمین و هر

^۱ آیه ۱۰۰ و ۱۰۱، از سوره ۲۶: الشعراء

^۲ آیه ۴، از سوره ۳۲: السجدة

چه که میان آن دو است را در مدّت شش روز آفرید؛
و پس از آن بر عرش استیلا یافت. برای شما غیر از
او هیچ صاحب اختیاری و هیچ شافعی نیست! آیا
شما متذکر نمی شوید!؟»

و مثل گفتار دیگرش: **لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ**

وَلَا شَفِيعٌ.^۱

«غیر از خداوند برای آنها صاحب اختیار و

شفیعی نیست.»

و مثل گفتار دیگرش: **قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً.^۲**

«بگو ای پیغمبر که تمام مراتب و درجات

شفاعت، اختصاص به خدا دارد.»

و مثل گفتار دیگرش: **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا**

فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ
إِلَّا بِمَا شَاءَ.^۳

«از برای اوست آنچه در آسمانها و در زمین

است. کیست که بدون اذن و اجازه او در نزد او

شفاعت کند؟ خداوند می داند آنچه را که در برابر

^۱ قسمتی از آیه ۵۱، از سوره ۶: الانعام

^۲ صدر آیه ۴۴، از سوره ۳۹: الزمّر

^۳ قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة

آنهاست و آنچه را که در پشت سر آنهاست؛ و به هیچ چیزی از علم او نمی‌توانند احاطه یابند، مگر بقدری که خداوند بخواهد.»

و مثل گفتار دیگرش: **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ.**^۱

«بدرستی که پروردگار شما خداوند است؛

آنکه آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و سپس بر عرش استیلا یافت. تدبیر امر به دست اوست و هیچ شافعی بدون اذن او شفاعت کننده نیست.»

و مثل گفتار دیگرش:

وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا

^۱ صدر آیه ۳، از سوره ۱۰: یونس

خَلَقَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ
خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ^۱.

«و می گویند: خداوند برای خود فرزندی قرار
داده است؛ پاک و منزّه است خداوند از این نسبت،
بلکه (پیامبران و فرشتگان) بندگان بزرگوار خدا
هستند که در گفتار از او سبقت نمی گیرند و به امر او
عمل می کنند.»

خداوند می داند آنچه را که در برابر آنهاست،
و آنچه را در پشت سر آنهاست. و آن پیامبران و
فرشتگان شفاعت نمی کنند مگر نسبت به کسانی که
دین آنها پسندیده باشد و از خشیت پروردگار در بیم
و هراس باشند.»

و مثل گفتار دیگرش: **و لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ
مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ^۲.**
«هیچ کس از کسانی که غیر خدا را
می پرستند، حقّ شفاعت در روز قیامت را ندارند،
مگر آن خدا پرستانی که به حقّ شهادت دهند و
دارای علم و معرفت به موضوع شهادت باشند.»

^۱ آیات ۲۶ تا ۲۸، از سوره ۲۱: الانبیاء

^۲ آیه ۸۶، از سوره ۴۳: الزُّخْرُف

و مثل گفتار دیگرش: لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا

مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا.^۱

«و دارای مقام شفاعت نمی‌شود، مگر آن

کسی که در تحت عهده تعهدات الهیه بوده باشد.»

^۱ آیه ۸۷، از سوره ۱۹: مریم

و مثل گفتار دیگرش: **يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ**

إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا.

«در آن روز شفاعت کسی سودی ندارد، مگر

شفاعت کسی که خداوند به او اذن شفاعت داده باشد

و گفتار او را پسندیده باشد، خداوند داناست به آنچه

در برابر آنهاست، و به آنچه در پشت سر آنهاست؛ و

آنان چنین توانی ندارند که علمشان بر خداوند احاطه

کند.»

و مثل گفتار دیگرش: **وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ**

عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أذنَ لَهُ.^۲

«و شفاعت شفاعت خواهی سودی ندارد،

مگر نسبت به کسی که اذن شفاعت از خدا گرفته

باشد.»

و مثل گفتار دیگرش: **وَ كَمِ مِنْ مَلِكٍ فِي**

السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأذنَ

اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى.^۳

^۱ آیه ۱۰۹ و ۱۱۰، از سوره ۲۰: طه

^۲ صدر آیه ۲۳، از سوره ۳۴: سبأ

^۳ آیه ۲۶، از سوره ۵۳: النجم

«و چه بسیار از فرشتگانی که در آسمانها هستند و به هیچوجه شفاعتشان سودی ندارد، مگر بعد از آنکه خداوند نسبت به هر کس که بخواهد و بپسندد، اذن در شفاعت را بدهد.»

آیات قرآن کریم در ثبوت شفاعت و نحوه دلالت آنها

در این آیات چنانچه با کمال دقت ملاحظه شود، معلوم

می‌گردد که بعضی از آنها شفاعت را مختصّ خداوند متعال شمرده است؛ مانند سه آیه اوّل که از سوره سجده و أنعام و زمر ذکر شد، و برخی از آنها دلالت دارد که با اذن و رضایت خداوند، دیگران هم می‌توانند شفاعت بنمایند.

و علی کلّ تقدیر، از این آیات بدون هیچگونه شکّ و تردیدی استفاده شفاعت می‌شود؛ غایة الامر بعضی از آنها شفاعت را أصالةً به خداوند فقط نسبت می‌دهد، بدون آنکه در شفاعت دیگری را نیز سهیم و شریک سازد، و بعضی دیگر از آنها شفاعت را به غیر خداوند هم با اذن و رضای خدا نسبت می‌دهد.

و سابقاً دانستیم که آیاتی نیز داریم که بطور کلی نفی شفاعت را می‌کند؛ و هیچ منافاتی بین آن عمومات عدم شفاعت و بین این آیات وارده در شفاعت نیست؛ زیرا این نسبت بر وجه عموم و خصوص است، و معلوم است که همیشه خاص را مقدّم می‌دارند و عمومات عامّ بواسطه دلیل خاصّ تخصیص می‌خورد، پس ادلّه دالّه بر شفاعت در بعضی از موارد بخصوصه، در واقع ادلّه عامّ را تفسیر می‌کند؛ و این نظیر عمومات عدم نصر است که

می فرماید: **وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ**، و تخصیص می خورد

به آیه **يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَ لَا هُمْ**

يُنْصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ، که بدون شک این استثناء

متصل قرینه برای تخصیص آن عمومات عدم نصر

است و در حکم استثناء منفصل برای آنها می باشد.

عدم تنافی انحصار شفاعت به خدا، با شفاعت

پاکان

حال باید دید که آیا نسبت بین این دو دسته

از آیات که اثبات

شفاعت می‌کند عموم و خصوص است؟ و طبق قواعد اصولیه باید عموماتِ نفی شفاعت از غیر خداوند را به آیات وارده در اثبات شفاعت، نسبت به مآذونین از جانب خداوند متعال، و نسبت به پسندیدگان و متعهدان، تخصیص بزنیم؟ و یا نه این چنین نیست، زیرا که اصولاً بین آنها تعارضی نیست گرچه به نحو عموم و خصوص باشد.

بیان این مطلب آنست که بگوئیم: این آیات هم مانند بسیاری از آیات قرآن می‌باشد که در عین آنکه صفتی و یا فعلی را منحصرأً به خداوند متعال نسبت می‌دهد، آن صفت و یا فعل را به غیر او هم نسبت می‌دهد؛ مانند آیات وارده در علم غیب که از طرفی آن را از غیر خدا نفی می‌کند و منحصرأً اختصاص به ذات اقدس او می‌دهد، و از طرف دیگر آن را مختصاً به خدا می‌داند و به غیر او هم با رضایت او نسبت می‌دهد.

چون آیه: **قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ**

الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ^۱.

^۱ صدر آیه ۶۵، از سوره ۲۷: النمل

«بگو ای پیغمبر: در آسمانها و زمین هیچکس

به غیب علم و اطلاع ندارد مگر خداوند.»

و چون آیه: **وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا**

هُوَ.^۱

«و خزینه‌های غیب در نزد خداوند است؛

هیچکس را غیر از او بر آن علم و اطلاعی نیست.»

که این دو آیه بطور کلی، نفی علم غیب را از

غیر خداوند می‌نمایند.

و چون آیه: **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ**

أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ.^۲

«خداوند عالم به غیب است؛ و بر علم غیبش

کسی را مطلع نمی‌گرداند، مگر آن رسول و

فرستاده‌اش را که مورد پسند و رضایت او باشد.»

که در این آیه صریحاً می‌فرماید: رسولان خود را

که مورد پسند و رضایت او هستند، از غیب خود مطلع

می‌گرداند؛ و معلوم است که بین این آیات تعارضی

نیست؛ آنچه از علم غیب را خدا می‌داند، اولاً و

^۱ صدر آیه ۵۹، از سوره ۶: الانعام

^۲ آیه ۲۶ و صدر آیه ۲۷، از سوره ۷۲: الجنّ

بِالذَّاتِ وَ بِالْإِصَالَةِ مِیْ بَاشَد وَ أَنْچِه رَا کِه از غیب به
دیگری می دهد ثانیاً وَ بِالْعَرَضِ وَ بِالْمَجَازِ اسْت.

پس بالاخره علم غیب از ذات اقدس او به غیر
تجاوز نکرده است؛ چون در کسانی که علم غیب
دارند غیریتی نیست، وجودشان اندکاکی است و علم
غیب خداوند است که در آنها متجلی شده و ظهور
کرده است.

و این گونه سرایت علم غیب اختصاصی ذاتی
هیچ منافعی با بهره برداری پاکان و خوبان، چون
رسولان مرضیّ و پسندیده نیست؛

و در عین آنکه بالوجدان ما علوم غیب را در نزد پیامبران و امامان و اولیای خدا کم و بیش می‌یابیم، آن علم غیب منحصرأً اختصاص به ذات اقدس او دارد و بس.

و بنا بر این در عین آنکه از غیب خود به **مَنْ اِزْتَضَى مِنْ رَسُولٍ** می‌دهد، **الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ** ثابت و در جای متین و استوار خود برجاست؛ فافهم و تأمل که ادراک این حقیقت عین توحید است.

و مانند آیات وارده در **تَوَفَّى** (میرانیدن) و **خَلَقَ** (آفریدن) و **رِزْقَ** (روزی دادن) و **تَأْثِيرَ** (اثر رسانیدن) و **حُكْمَ** (حکومت کردن و فرمان دادن) و بسیاری دیگر از موضوعات که در قرآن کریم آمده است و در اسلوب قرآن شایع است، که در عین آنکه هر کمالی را از غیر خدا نفی می‌کند، برای خداوند **أَصَالَةً** و برای غیر او با اذن و مشیت او اثبات می‌کند.

و ما بحول الله و قوَّته در مجلس ششم از مجلد اوّل همین دوره از «معادشناسی» بحث کافی در پیرامون این موضوع نموده‌ایم، و مبین داشته‌ایم که: تمام موجودات به‌هیچ‌وجه من الوجوه استقلالاً

دارای کمالی نیستند، بلکه خداوند کمالات را به آنها
تملیک فرموده است؛ پس هر موجودی در عالم مُلک
و یا مَلکوت هر کمالی دارد اَوَّلًا و بالذَّات مال
خداوند است و اختصاص به او دارد و ثانیاً و
بالعَرَض یعنی به تملیک خدا و به اذن و مشیت او، به
این موجود داده شده است. و عنوان عَرَضی و
مجازی که موجودات در این کمالات دارند هیچگاه
اختصاص آن کمال را به نحو ذاتی و اصلی و

حقیقی از ذات اقدس او جلّ و عزّ سلب نمی‌کند.
و این معنی در همه جای قرآن به چشم
می‌خورد؛ و حقّاً از معجزات معارف توحیدیه این
کتاب الهی است.

و محصل کلام آنکه: هیچگونه عطائی در
عالم ربوبیت نیست که قدرت و امر را از دست خدا
خارج کند و موجب فقر و نقصان او گردد، و
هیچگونه منعی وجود ندارد که او را مجبور به حفظ
چیز ممنوع کند و سلطنت او را باطل سازد.

و از آنچه گفتیم دانسته شد که: آیاتی که
شفاعت را نفی می‌کند، اگر راجع به روز رستاخیز
باشد، آن را از غیر خدا به نحو استقلال نفی می‌کند؛
و آیاتی که اثبات می‌کند، برای خداوند به نحو
اصالت و استقلال، و برای غیر او با تملیک و اذن
اوست، پس شفاعت در روز قیامت با اذن خدا ثابت
است؛ و الحمد لله.

ثبوت شفاعت در رستاخیز در روایات شیعه و

عامّه

آنچه تا به حال ذکر کردیم درباره اثبات

شفاعت از نظر قرآن کریم بود، و اما از نظر روایات
وارد، شیعه و عامّه بر این مطلب اتّفاق دارند و
روایات وارد را در کتب خود ضبط و ثبت نموده‌اند.

روایات عامّه راجع به شفاعت

اما از نظر عامّه، روایات وارد، در جمیع
کتابهای معتبر آنان چون صحاح ششگانه («صحیح
بخاری» و «صحیح مسلم» و «صحیح ترمذی» و
«سُنن نَسائی» و «سُنن اَبی داود» و «سُنن ابن ماجه»)
و سه کتاب مشهور و معروف دیگر آنان، چون «مُسند
أحمد حنبل» و

«موطأ مالک» و «سنن دارمی» موجود است، و
مفسرین آنها در کتب تفسیر و حاکم در «مستدرک»
و طبرانی در «معجم کبیر» و سیوطی در «جامع
الصغیر» آورده‌اند؛ و اینک ما چند نمونه از آن را ذکر
می‌کنیم:

سیوطی از حضرت رسول الله روایت کرده
است که آن حضرت فرموده‌اند: شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ
مِنْ أُمَّتِي^۱. «شفاعت من در روز قیامت برای افرادی از
امت من است که معصیت کبیره انجام داده باشند.»

و أَيْضاً: شَفَاعَتِي لِأُمَّتِي مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ بَيْتِي^۲.
«شفاعت من در قیامت برای امت من، نسبت به
کسی است که اهل بیت مرا دوست داشته باشد.»

و أَيْضاً: شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَقٌّ فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ
بِهَا لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِهَا^۳.

^۱ «جامع الصغیر» حرف شین، این روایت را از أحمد حنبل و از ابی داود و
از نسائی و از ابن حبان و از حاکم در «مستدرک» همگی از جابر بن عبد الله
أنصاری، و نیز از «معجم کبیر» طبرانی از ابن عباس، و نیز از خطیب در
«تاریخ بغداد» از ابن عمر و از کعب بن عجره آورده است.

^۲ «جامع الصغیر» حرف شین، از خطیب در «تاریخ» از امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب علیه السلام آورده است.

^۳ «جامع الصغیر» حرف شین، در روایت صحیح از ابن منیع از زید بن أرقم

«شفاعت من در روز قیامت حقّ است، پس

کسی که به آن ایمان نیاورد از اهل شفاعت من نخواهد

بود.»

و متجاوز از ده نفر از دیگر صحابه روایت کرده است.

و ابن حنبل از رسول الله آورده است: شَفَاعَتِي

لِمَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا^۱.

«شفاعت من برای کسیست که به لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

از روی اخلاص گواهی داده باشد.»

و نیز آورده است که: إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أُشَفَّعَ يَوْمَ

الْقِيَمَةِ^۲.

«من امید دارم که شفاعت من در روز قیامت

پذیرفته گردد.»

و نیز در تفسیر آیه شریفه: **عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ**

مَقَامًا مَحْمُودًا آورده است: قَالَ: الشَّفَاعَةُ^۳. الْمَقَامُ

الْمَحْمُودُ الشَّفَاعَةُ^۴.

رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم در این

آیه مبارکه مقام محمود را به شفاعت تفسیر کرده‌اند.

و گفته‌اند: «مقام محمود شفاعت است.»

و نیز آورده است که: وَ أُرِيدُ ... أَنْ أُوْخِرَ

^۱ «مسند أحمد حنبل» جلد دوم، ص ۳۰۷ و ص ۵۱۸

^۲ همان کتاب، ج ۵، ص ۳۴۷

^۳ همان کتاب، ج ۲، ص ۴۴۴

^۴ همان کتاب، ج ۲، ص ۴۷۸

دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِّأُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ^۱. وَإِنِّي أَخَّرْتُ
عَطِيَّتِي شَفَاعَةً لِّأُمَّتِي^۲.

رسول خدا فرموده‌اند: «من می‌خواهم تقاضا و

خواهش خود را از خدای خودم تأخیر بیندازم، و آن را

شفاعت برای امت خودم در روز قیامت قرار دهم. و

عطیه‌ای که به من از ناحیه خدا می‌رسد، من آن را برای

شفاعت امت خودم قرار داده‌ام.»

مسلم و دارمی از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

و سلم روایت کرده‌اند که: أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ فِي الْجَنَّةِ. «من

در روز قیامت اولین شفاعت کننده هستم.»

و نیز مسلم آورده است که: أَنَا أَوَّلُ النَّاسِ

يَشْفَعُ فِي الْجَنَّةِ^۳.

«من اولین کسی هستم از مردمان که در بهشت

شفاعت می‌کند.»

و ابن ماجه روایت کرده است که: يَشْفَعُ يَوْمَ

^۱ همان کتاب، ج ۲، ص ۳۱۳، ص ۴۰۹، ص ۴۳۰، ص ۴۸۶، ص ۴۸۷

^۲ همان کتاب، ج ۳، ص ۲۰؛ و در روایات شیعه این روایت به لفظ ادَّخَرْتُ آمده است، یعنی من ذخیره کردم و نگاه داشتیم، و البته از نقطه نظر معنی بهتر است. و ممکنست در روایات عامه نیز ادَّخَرْتُ بوده است و ناسخ و یا راوی، دال را در موقع نوشتن فراموش کرده باشد.

^۳ «سنن دارمی» مقدمه ۸؛ و «صحیح مسلم» کتاب ایمان، حدیث ۳۳۲ و ۳۳۰

الْقِيَمَةِ ثَلَاثَةٌ: الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.^۱

«در روز قیامت سه طائفه شفاعت می‌کنند:

پیغمبران، و پس از آن علماء، و پس از آن شهیدان.»

و بسیاری از آنها روایت کرده‌اند که خداوند

به پیامبر خطاب کرد:

^۱ «سنن ابن ماجه» کتاب زهد، باب ۳۷؛ این روایت را در «خصال» صدوق از طریق خاصه از پدرش از حمیری از هارون از ابن صدقه از جعفر بن محمد از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است. («خصال» طبع سنگی، باب الثلاثة، ج ۱، ص ۷۵)

وَقُلْ تَسْمَعُ، وَ سَلْ تُعْطَهُ، وَ اَشْفَعُ تَشْفَعُ!^۱.

«هر چه می‌خواهی بگو که سخت پذیرفتنی

است، و هر چه می‌خواهی سؤال کن که به تو داده

خواهد شد، و هر چه می‌خواهی شفاعت کن که

شفاعت مورد قبول است!»

و أحمد حنبل از ابا بَرَزَه از رسول الله صلی

الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که: **إِنَّ مِنْ**

أُمَّتِي لَمَنْ يَشْفَعُ لِأَكْثَرِ مِنْ رِبِيعَةَ وَ مُضَرَ.^۲

«حقاً که در امت من افرادی هستند که هر يك از

آنها در روز قیامت بیشتر از تعداد افراد قبیله ربیعه و

مُضَرَ را شفاعت می‌کند.»

و حاکم در «مستدرک» با اسناد متصل خود از

أبو هُرَيْرَةَ و از حُذَيْفَةَ یمانی روایت کرده است که آن

دو نفر گفته‌اند که: رسول الله صلی الله علیه و آله و

سلم گفته‌اند که: خداوند مردم را در روز قیامت گرد

^۱ «صحیح بخاری» در کتاب توحید باب ۱۹ و ۲۴ و ۳۶، و کتاب رقاق، باب

۵۱، و کتاب انبیاء، باب ۳؛ و «صحیح مسلم» کتاب ایمان، حدیث ۳۲۲ و

۳۲۷؛ و «صحیح ترمذی» در کتاب صفت قیامت؛ و ابن ماجه در کتاب زهد؛

و دارمی در مقدمه ۸؛ و أحمد حنبل، در ج ۱، ص ۵

^۲ «مسند أحمد حنبل» ج ۴، ص ۲۱۲

می آورد و در آن وقتی که بهشت را نزدیک می کنند
مؤمنین بر پا می ایستند و همگی به نزد آدم أبو البشر
علیه الصلّاة و السّلام می روند و می گویند: ای پدر
ما! بهشت را برای ما باز کن!

آدم در پاسخ می گوید: مگر چیزی غیر از گناه
پدرتان آدم شما را

از بهشت بیرون کرد؟! من اهلیت و موقعیت این
کار را ندارم! به نزد ابراهیم خلیل الله بروید و از او
بخواهید!

مؤمنین به نزد ابراهیم می آیند، و ابراهیم به
آنها می گوید:

من صاحب این موقعیت نیستم! من خلیل
خدا بودم از پشتِ پشتِ پرده! شما به نزد موسی
بروید که خدا با او سخن گفت!

مؤمنین به نزد موسی می آیند و موسی به آنها
میگوید: من اهلیت این کار را ندارم به نزد عیسی
بروید.

حضرت عیسی می گوید: من اهلیت این کار
را ندارم به نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم
بروید!

حضرت رسول الله بر پا می ایستند و اذن از
جانب خداوند می رسد و امانت و رَحِم نیز با آن
حضرت فرستاده می شوند و بر طرف راست و چپ
صراط می ایستند. در این حال اولین شما از صراط
مانند سرعت برق عبور می کند.

من گفتم: ای رسول خدا! سرعت برق

چیست؟ حضرت فرمود: آیا ندیدی که برق چگونه می‌گذرد و عبور می‌کند و در یک چشم بر هم نهادن بر می‌گردد؟!!

و از این گذشته، مانند سرعت باد، و سرعت حرکت پرندگان، و حرکت با چهارپایان، اعمال مردم آنها را با سرعت‌های متفاوت از صراط عبور می‌دهد؛
و نَبِيكُمْ قَائِمٌ عَلَى الصِّرَاطِ؛ رَبُّ سَلَّمَ سَلَّمَ.^۱

«و پیامبر شما پیوسته بر روی صراط ایستاده

است و ندا می‌کند:

^۱ «مستدرک حاکم» ج ۴، ص ۵۸۸ و ۵۸۹

ای پروردگار من! سلامت بدار، سلامت

بدار!»!

روایات شفاعت از طریق شیعه

و اما روایات وارده از طریق شیعه در کتب معتبره از حدّ استفاضه گذشته و به مرحله تواتر معنوی رسیده است؛ پس می‌توان گفت که مسأله شفاعت اجماعی است.

شیخ طبرسی فرموده است: «امت اجماع کرده‌اند بر آنکه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت مقبول است، و اگرچه در کیفیت آن خلاف نموده‌اند. در نزد ما طائفه امامیه شفاعت اختصاص به برانداختن مضارّ و از بین بردن عذاب گناهکاران مؤمنی که مستحقّ عذابند دارد. و معتزله می‌گویند: شفاعت برای گناهکاران نیست، بلکه برای زیادی منفعت برای مطیعین و تائبین است.

و در نزد ما جماعت امامیه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، و اصحاب برگزیده آن حضرت، و ائمه طاهرین از اهل بیت، و مؤمنین صالح العمل ثابت است. و خداوند تعالی به سبب شفاعت ایشان بسیاری

از گناهکاران را نجات می‌دهد؛ و مؤید این گفتار،
خبری است که وارد شده و امت آن را تلقی به قبول
کرده است، و آن گفتار رسول الله است که: ادَّخَرْتُ
شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي. «من شفاعت خود را
برای گناهکاران به گناهان کبیره از امت خود ذخیره
نموده‌ام و نگاه داشته‌ام.» و نیز آنچه را که در روایات
اصحاب ما رضی الله عنهم - مرفوعاً از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که:

إِنِّي أَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأُشْفَعُ، وَ يَشْفَعُ عَلَيَّ
 فَيُشْفَعُ، وَ يَشْفَعُ أَهْلُ بَيْتِي فَيُشْفَعُونَ، وَ إِنَّ أَدْنَى
 الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةٌ لِيُشْفَعُ فِي أَرْبَعِينَ مِنْ إِخْوَانِهِ كُلِّ قَدْ
 اسْتَوْجَبَ النَّارَ.^۱

«من در روز قیامت شفاعت می‌کنم و شفاعت
 من پذیرفته است، و علی شفاعت می‌کند و شفاعت او
 پذیرفته است، و اهل بیت من شفاعت می‌کنند و
 شفاعت آنان نیز پذیرفته است؛ و حَقًّا که پست‌ترین
 مؤمنی که به او شفاعت داده می‌شود، درباره چهل تن
 از برادرانش شفاعت می‌کند، که هر یک از آنان مستحق
 آتشند.»

صدوق با سند متصل خود از انس بن مالک
 روایت کرده است که او گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ قَدْ دَعَا بِهَا وَ قَدْ
 سَأَلَ سَوْئَلًا؛ وَ قَدْ خَبَأَتْ دَعْوَتِي لِشَفَاعَتِي لِأُمَّتِي يَوْمَ
 الْقِيَمَةِ.^۲

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته‌اند:

^۱ «مجمع البيان» طبع صیدا، مجلد ۱، ص ۱۰۳ و ۱۰۴

^۲ «خصال» طبع حروفی، ص ۲۹

از برای هر پیامبری درخواستی است که به آن
درخواست از خدا تمنائی دارد، و مسؤول و حاجت
خود را سؤال می‌نموده است؛ و من درخواست خود
را پنهان کردم تا شفاعت من برای امت من در روز
قیامت بوده باشد.»

و صدوق نیز از قَطَّان از سُگَری از جوهری از

محمد بن عمار از

پدرش روایت کرده است که:

قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ

أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا: الْمِعْرَاجَ وَالْمُسَاءَلَةَ
فِي الْقَبْرِ وَالشَّفَاعَةَ^۱.

«حضرت صادق علیه السلام فرموده‌اند: هر

کس که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست:

معراج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و بازپرسی

و گفتگوی در میان قبر، و شفاعت.»

و شیخ طوسی در خبر أبو ذر و سلمان روایت

کرده است که قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ أَعْطَانِي مَسْأَلَةً فَأَخَّرْتُ مَسْأَلَتِي

لِشَفَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَفَعَلَ ذَلِكَ تَا

آخر حدیث^۲.

«أبو ذر و سلمان گفته‌اند که: رسول الله

فرموده‌اند: خداوند حقّ یک سؤال و خواهش مهمّی را

به من داد، و من آن درخواست را برای شفاعت مؤمنان

^۱ «أمالی» صدوق، طبع سنگی، ص ۱۷۷

^۲ «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۷ به نقل از «أمالی» شیخ طوسی، طبع سنگی، ص

در روز قیامت به تعویق انداختم، و خداوند قبول

نمود.»

و نیز صدوق با سند متصل خود، از سعید بن

جبیر، از ابن عباس روایت کرده است که قَالَ رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أُعْطِيَتْ خَمْسًا لَمْ

يُعْطَاهَا أَحَدٌ قَبْلِي: جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا،

وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَأُحِلَّ لِي الْمَغْنَمُ، وَ

أَعْطَيْتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَأَعْطَيْتُ الشَّفَاعَةَ.^۱

«رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: به من

پنج چیز عنایت شده است که به هیچکس قبل از من

داده نشده است: زمین برای من سجده گاه و پاک کننده

شد، و با ترس در دل دشمنان یاری شدم، و غنیمت

برای من حلال شد، و جوامع کلمات به من اعطاء شد،

و شفاعت به من داده شد.»

و أحمد بن محمد برقی، از پدرش، از حمزه

بن عبد الله، از ابن عمیره از ابو حمزه روایت کرده

است که:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَفَاعَةً.^۲

«حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتند: که

برای رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت است.»

و نیز روایت می کند از پدرش از فضاله از

حسین بن عثمان از ابو حمزه که او گفت: لِلنَّبِيِّ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَفَاعَةٌ فِي أُمَّتِهِ، وَلَنَا شَفَاعَةٌ فِي شِيعَتِنَا،

^۱ «، خصال»، طبع حروفی، ص ۲۹۲

^۲ «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۸۴

وَلِشِيعَتِنَا شَفَاعَةٌ فِي أَهْلِ بَيْتِهِمْ.^۱

«از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت

است در امت او، و از برای ماست شفاعت در شیعیان

ما، و از برای شیعیان ماست شفاعت در اهل بیتشان.»

و نیز روایت کرده است از عمر بن عبد العزیز

از مفضل یا غیر او

^۱ «همان.»

از حضرت صادق علیه السلام که در تفسیر آیه

شریفه: **فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ**،

فرموده‌اند: «شافعین ائمه هستند، و صدیق از مؤمنین

می‌باشند.»^۱

و نیز روایت کرده است از پدرش از قاسم بن

محمد از علی بن ابی حمزه، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ

اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لَنَا جَارًا مِنَ الْخَوَارِجِ يَقُولُ: إِنَّ

مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ هَمُّهُ نَفْسُهُ

فَكَيْفَ يَشْفَعُ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَحَدٌ

مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ إِلَّا وَ هُوَ يَحْتَاجُ إِلَى شَفَاعَةِ

مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^۲

«گفت: مردی به امام صادق علیه السلام عرض

کرد: همسایه ای دارم که از خوارج است و می‌گوید:

در روز قیامت همه هم و غم محمد برای خودش است،

پس چگونه می‌تواند شفاعت کند؟ امام صادق علیه

السلام فرمود: کسی از گذشتگان و آیندگان نیست جز

اینکه روز قیامت محتاج به شفاعت محمد صلی الله علیه

^۱ محاسن «برقی، ج ۱، ص ۱۸۴

^۲ همان

و آله است.»

و شیخ طوسی با إسناد متصل خود روایت کرده است از محمد ابن عبد الرحمن از حضرت صادق علیه السلام: قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَسْتَخِفُّوا بِشِيعَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيَشْفَعُ لِعَدَدِ رِبِيعَةَ وَ مُضَرَ.^۱

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

شیعیانِ علی بن ابی طالب را سبک شمارید! چون یک تن از آنان چنین قدرتی دارد که در روز قیامت به اندازه تعداد نفرات قبیله ربیعه و مُضَر، شفاعت می کند.»

دو داستان راجع به شفاعت ائمه معصومین در

دنیا

عجیب است از شفاعت ائمه معصومین در دنیا تا چه برسد به آخرت، و چه بسیار از گرفتاریها و معضلاتی که به شفاعت آنها حل شده است؛ ما در اینجا دو داستان از شفاعت حضرت موسی بن جعفر

^۱ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۵۶

عليهما السّلام و توسّل به قبر مبارك آن حضرت بيان
می‌کنیم، تا بر همین اساس نیز شفاعت آن سروران
در آخرت روشن شود.

داستان اوّل راجع به خود این حقیر است؛ و
توضیح آنکه: در ماه مبارك رمضان سنه یکهزار و
سیصد و هفتاد و شش هجریه قمریه، برای زیارت
حضرت أبا عبد الله الحسين و اقامت در کربلای
معلّی، از نجف اشرف که محلّ اقامت دائمی بود، با
عیالات به کربلا مشرّف شدیم، و اطاقی تهیه نموده
و از برکات حضرت سید الشهداء علیه السّلام بهر مند
می‌شدیم. در آن سنه، ماه مبارك رمضان در فصل
گرما بود، و عادت من چنین بود که شبها چون کوتاه
بود نمی‌خوابیدم و صبحها تا دو ساعت به ظهر مانده
می‌خوابیدم، و سپس وضو می‌گرفتم و عازم حرم
مطهرّ می‌شدم. در حرم تا ظهر می‌ماندم و نماز را
بجای آورده به منزل مراجعت می‌کردم.

دوستی داشتم به نام حاج عبد الزّهراء

گرعاوی که عرب بود و

مردی متدین و روشن ضمیر و ساکن کاظمین. و گهگاهی به کربلا بخصوص در شبهای جمعه برای زیارت مشرف می‌شد، و برای آنکه روزه‌اش نشکند همان شب پس از زیارت مراجعت می‌کرد؛ خدایش رحمت کند، یک سال است که فوت کرده است.

یکی از روزها که من بر حسب عادت از خواب بیدار شدم و وضو ساختم که به حرم مطهر مشرف کردم، دیدم حالم سنگین است و قبض عجیبی مرا گرفته است، با مشقت و فشار زیاد تا صحن مطهر آمدم ولی هیچ میل به تشرّف نداشتم، مدّتی در گوشه صحن نشستم، هیچ میل به تشرّف پیدا نشد، تا نزدیک ظهر شد.

در این حال، ناگهان یک حال نشاط و سرور زائد الوصفی در خود مشاهده کردم، برخاستم و با کمال رغبت مشرف شدم و کماکان به توسّلات و زیارت و نماز مشغول شدم.

همان شب مرحوم حاج عبد الزّهراء از کاظمین به کربلا مشرف شد، و گفت: سید محمّد حسین! این چه حالی بود که امروز داشتی؟! قریب

ظهر بود که من در حجره خود در بغداد بودم، و دیدم که حال تو بسیار سخت است و در قبض شدید بسر می‌بری! فوراً سیاره خود را سوار شدم و به کاظمین آمدم و برای رفع این حال تو حضرت موسی بن جعفر را شفیع در نزد خدا قرار دادم، حضرت شفاعت فرمودند و حال تو خوب شد.

حالات معنوی مرحوم آیه الله سید جمال الدین

گلپایگانی (ره)

داستان دیگر از مرحوم آیه الحقّ و الیقین آیه

الله العظمی آقای سید جمال الدین گلپایگانی تغمّده

الله برحمته است. ایشان از مردان

پاک و منزّه و از مراجع عالیقدر نجف اشرف و در عین حال دارای روابط معنوی و باطنی با حضرت حقّ متعال بودند. مردی متین و استوار و مراقب و می‌توان او را جمال السّالکین إلی الله تعالی نام برد. اعمال او اسوه و الگوی صبر و تحمّل و ایثار و زهد و مراقبت و سعه نفس و دانش قوی بود.

حقّاً سیمای او نمونه ظاهر و بارزی از علماء راستین، و مشایخ طائفه حقّه مذهب جعفریه بود. و آئینه و آیتی از سیر و سلوک ائمه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین، و یادآورنده خدا و عالم آخرت بود. هنوز چشمان اشک‌آلود آن مرحوم برای آشنایان، و ناله‌ها و سوزهای شبانه برای همسایگان که در محله حویش نجف اشرف بودند حکایاتی است شنیدنی. تا این سنه که یکهزار و سیصد و نود و نه هجریه قمریه است بیست و دو سال است که رحلت نموده، (رحلت ایشان در بیست و نهم شهر محرّم الحرام سنه یکهزار و سیصد و هفتاد و هفت هجریه قمریه اتّفاق افتاد) و مقبره ایشان در وادی السّلام نجف است؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة.

نسبت به چنین مردان راستین خدا باید گفت که:

عَاشَ سَعِيداً وَ مَاتَ سَعِيداً. زیرا تمنای حرکت به سوی

خدا، و رفع حجابهای ظلمانی و نورانی، و پیوستن به لقاء

الله من جميع الجهات، و ادراك مقام فناء و اندك انانيت

در ذات اقدس حضرت حق سبحانه و تعالى اولين

برنامه روش و منهاج او بود؛ و دعای اللهم ارزقنا

التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ،
وَالاسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزْوِلِهِ،^۱. نه تنها ورد زبان،
بلکه حال نفس، و تحقق و شهود دل تابناک و ضمیر
منورش بود.

پیوسته صحیفه سجّادیه در مقابل او روی
کتاب‌های مطالعه بود، و از مناجات خمسه عشر
حضرت سجّاد بسیار لذت می‌برد و غالباً آنها را
می‌خواند و از حفظ بود، و بالاخص به مناجات
هشتم که مناجات مُریدین است بسیار عشق
می‌ورزید.

اطاق مطالعه همیشگی ایشان در بیرونی و
طبقه فوقانی و اطاق محقری بود، و بالاخص در
تابستان گرم نجف سخت و مشکل بود. گرفتاریها و
شدائد از اطراف و اکناف روی‌آور بود، و در این
اواخر به کسالت قلب و پرستات مبتلا بود و عمل
جراحی پرستات نموده و روی تخت افتاده، و ادرار

^۱ از ادعیه حضرت امام زین العابدین علیه السلام است که در سجده تکرار
می‌نمودند و ترجمه‌اش این است: «بار پروردگارا! به ما روزی کن که پهلوی
از این خانه غرور دنیا تهی کنیم و به سوی خانه جاودان آخرت مجدانه دل
دهیم، و استعداد مرگ را قبل از رسیدن آن به ما عنایت فرما.»

بوسیله لوله ای در ظرفی زیر تخت می ریخت. و
قرض ایشان چه برای امرار مخارج شخصی، و چه
برای طلب به حدّ اعلی رسیده بود. و خانه مسکونی
خود را به چهار صد دینار عراقی به جهت مصرف
یک عمل جراحی که برای یکی از ارحامشان پیش
آمد کرده بود، به رهن گذاشته بودند، و از جهات
داخلی منزل نیز ناراحت و در شدائدی بسر می برد.

این حقیر در هفته یکی دو بار به خدمتش می‌رسیدم و تا اندازه ای برای من گفتگو داشت. در این حال که یک روز وارد شدم دیدم: درحالی که به پشت روی تخت افتاده، و سنّ از هشتاد سال گذشته است، صحیفه کوچک خود را می‌خواند و اشک می‌ریزد و در عالمی از سرور و بهجت و نشاط و لذّت است که حقّاً زبان از وصف آن عاجز است. کأنّه از شدّت انس با خدای تعالی، در پوست نمی‌گنجد و می‌خواهد به پرواز درآید.

سلام کردم، گفت: بنشین! ای فلان کس از حالات من که تو خبر داری (و در اینجا اشاره کرد به جمیع گرفتاریها: از مرض و جراحی، و تنهائی، و ناملایم بودن وضع داخلی، و هوای گرم، و قرض فراوان، و گرو رفتن منزل و غیرها).

عرض کردم: آری! و سپس با یک تبسم ملیحی رو به من کرد و فرمود:

من خوشم، خوش؛ کسی که عرفان ندارد نه دنیا دارد نه آخرت!

شفاعت امام هفتم علیه السّلام برای آیه الله

گلیپایگانی (ره)

باری، یک روز برای ما نقل می‌کرد که در مرحله ای از مراحل سیر و سلوک، حال عجیبی پیدا کردم و بدین کیفیت بود که نفس خود را افاضه کننده علم و قدرت و رزق و حیات به جمیع موجودات می‌دیدم، بدین قسم که هر موجودی از موجودات از من مدد می‌گیرد، و من مُعْطَى و مُفِیض فیض وجود به ماهیات امکانیه و قوالب وجودیه هستم.

این حال من بود، و از طرفی علماً و اجمالاً نیز می‌دانستم که این حال صحیح نیست؛ چون خداوند جلّ و علا مبدأ همه خیرات است و افاضه کننده رحمت و وجود به جمیع ما سیوی.

چند شبانه روز این حال طول کشید، و هر چه به حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشرف شدم و در باطن تقاضای گشایش نمودم سودی نبخشید، تصمیم گرفتم به کاظمین مشرف شوم و آن حضرت را شفیع قرار دهم تا خداوند متعال مرا از این ورطه نجات دهد.

هوا سرد بود، به سوی مرقد مطهر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از نجف عازم کاظمین شدم، و چون وارد شدم یکسره به حرم مطهر مشرف شدم. هوا سرد و فرش‌های جلوی ضریح را برداشته بودند، سر خود را در مقابل ضریح روی سنگ‌های مرمر گذاشتم و آن قدر گریه کردم که آب اشک چشم من بر روی سنگ‌های مرمر جاری شد.

هنوز سر از زمین بر نداشته بودم که حضرت شفاعت فرمودند و حال من عوض شد، و فهمیدم که

من کیستم؟ من چیستم؟ من ذره ای هم نیستم، من
بقدرِ پرِ کاهی قدرت ندارم؛ اینها همه مال خداست
و بس، و اوست مفیض علی الإطلاق، و اوست حیّ
و حیات دهنده، و عالم و علم بخشنده، و قادر و
قدرت دهنده، و رازق و روزی رساننده؛ و نفس من
یک دریچه و آیتی است از ظهور آن نور علی
الإطلاق.

در این حال برخاستم و زیارت و نماز را بجای آوردم و به نجف اشرف مراجعت کردم، و چند شبانه روز باز خدا را مفیض و حیّ و قادر در تمام عوالم می‌دیدم، تا یکبار که به حرم مطهرّ امیر المؤمنین علیه السّلام مشرفّ شدم، در وقت مراجعت به منزل، در میان کوچه حالتی دست داد که از توصیف خارج است و قریب ده دقیقه سر به دیوار گذاردم و قدرت بر حرکت نداشتم. این یک حالی بود که امیر المؤمنین مرحمت فرمودند و از حال حاصله در حرم موسی بن جعفر علیهما السّلام عالی تر و دقیق تر بود، و آن حال مقدّمه حصول این حال بود.

اثر شفاعت امام معصوم در دنیا

اینها همه شواهد زنده ایست از شفاعت آن سروران و امامان، ولی البتّه باید محکم گرفت و دست بر نداشت، و مانند مرحوم آقا سید جمال الدّین سر مسکنت و مذلت در آستانشان فرود آورد، تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند.

مجلس شصت و یکم: شفاعت کنندگان
روز قیامت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا

مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. (آیه هشتاد و ششم،

از سوره زخرف: چهل و سومین سوره از قرآن کریم)

«اختیار و حقّ شفاعت را ندارند آن کسانی که

غیر از خدا را میخوانند؛ فقط حقّ شفاعت برای

خداشناسانی است که در مرحله حقّ و به حقّ

شهادت دهند و بر خصوصیات شهادت کاملاً علم و

اطّلاع داشته باشند.»

ما در این بحث میخواهیم بدانیم که شفیعان
چه کسانی و چه چیزهائی هستند؟ و بطور کلی آنچه
در دنیا و آخرت موجب شفاعت انسان میشود
چیست؟

سابقاً دانستیم که شفاعت بر دو گونه است:

تکوینیه و تشریحیه. و اینک شفاعت تشریحیه را به دو

بخش قسمت می‌کنیم: بخش اوّل شفاعت تشریحیه ای

که در دنیا برای انسان تحقّق می‌پذیرد، و بخش دوّم

شفاعت تشریحیه ای که در آخرت متحقّق میگردد؛ و

بنابراین ما باید در سه موضوع بحث کنیم:

اوّل در شفاعت تکوینیه، دوّم در شفاعت

تشریحیه واقع در دنیا، سوّم در شفاعت تشریحیه واقع

در آخرت.

اما شفاعت تکوینیه چون عبارت است از

وسائط فیما بیننا و بین الله تعالی، و همچنین بین خدا و

تمام موجودات و مخلوقات، و اسباب واقع در راه تحقّق

بخشیدن موجودات، و اعطاء وجود به ماهیات امکانیه

و قالب‌های خارجیّه، و بطور کلی هر چه در وسط قرار

گیرد و واسطه برای گسترش نور توحید خداوند متعال

در عوالم امکان گردد؛ ما در اینجا از بسط سخن، چون

متعلّق به مباحث معاد نیست خودداری می‌کنیم و

خوانندگان ارجمند را به تفسیر «المیزان» جلد اوّل، ص

۷۷ تا ۸۲ که درباره استناد علل مادیه به خداوند تعالی است، و به جلد دوم آن تفسیر از ص ۱۸۰ تا ۱۹۳ که درباره تأثیر بعضی از اعمال بر خارج و ارتباط بین اعمال و حوادث خارجی است، و به جلد بیستم از ص ۲۸۳ تا ۲۸۵ که درباره وساطت فرشتگان در تدبیر امور خارجی است، و نیز به رساله شریفه و نفیسه خطی صاحب این تفسیر حضرت استاد گرامی آیه الله علامه طباطبائی مُدَّ ظُلُّهُ الْعَالِیُّ که موسوم است به رِسَالَةُ الْوَسَائِطِ الْمَوْجُودَةِ بَيْنَ اللَّهِ

سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ نَشْأَةِ الطَّبِيعَةِ^۱، ارجاع می‌دهیم

شفاعت تشریحیه در دنیا

و اینک وارد در بخش اوّل شفاعت تشریحیه که در دنیا تحقق دارد می‌شویم. بطور کلی هر چیزی که در دنیا موجب مغفرت انسان و قرب او بسوی حقّ تعالی می‌شود، آن شفیع است که بین بنده و حضرت حقّ واسطه می‌شود موجب غفران ذنوب و سیئات می‌گردد.

شفیعیان تشریحیه در دنیا؛ توبه، توحید، ایمان،

عمل صالح و قرآن

از جمله آنها توبه است که در بسیاری از آیات کریم، ما را بدان دعوت کرده است:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَ أُنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ.^۲

^۱ این رساله با شش رساله دیگر که درباره ذات خدا و اسماء خداوند و افعال خداوند، و انسان قبل الدنیا و فی الدنیا و بعد الدنیا است، به رسائل سبعة توحیدیّه علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی معروف است. این رسائل هنوز به طبع نرسیده است، و اینجانب در اوقاتی که در بلده طیّبه قم مشغول به تحصیل بودم از روی نسخه خطّی علامه برای خود استنساخ نموده‌ام.

^۲ آیه ۵۳ و ۵۴، از سوره ۳۹: الزّمّ

«بگو: ای بندگان من! که بر عمرها و جانهای

خود اسراف کرده و به بیهودگی و تجاوز از حدود

الهیة افراط کرده‌اید، از رحمت خداوند مأیوس

نباشید! چون خداوند تمامی گناهان را می‌آمرزد؛ و

اوست بخشنده گناهان و مهربان.

و بازگشت کنید بسوی پروردگارتان، و به حال تسلیم و سلامت در برابر او درآئید پیش از آنکه عذاب شمارا در بر گیرد، و در این صورت هیچگونه یاری نشوید!»

و البتّه از جمله انواع توبه، توبه از شرک است؛ پس بنابراین هر کس که توحید بیاورد گناه شرکش آمرزیده می‌شود و خود همین توحید، توبه است؛ و آیه مبارکه **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ^۱** معنایش این نیست که هر کس مشرک باشد ابداً توبه او از شرک قبول نمی‌شود و مورد غفران خدا قرار نمی‌گیرد؛ بلکه معنایش اینست که هر کس مشرک باشد و با شرک باقی بماند و از دنیا برود، مورد مغفرت واقع نمی‌شود.

پس یکی از شفعاء انسان، خود توحید است که موجب آمرزش شرک اوست.

و از جمله آنها ایمان است که موجب مغفرت از کفر است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ

^۱ صدر آیه ۴۸ و ۱۱۶، از سوره ۴: النّساء

يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ
وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۱.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در تقوی و

عصمت الهی درآئید! و به رسولش ایمان بیاورید تا

دو بهره و نصیب از رحمتش به شما عنایت کند! و

برای شما نوری قرار دهد که با آن سلوک

^۱ آیه ۲۸، از سوره ۵۷: الحديد

کنید! و گناهان شما را بیامرزد! و خداوند

آمرزنده و مهربان است.»

و از جمله آنها عمل صالح است که موجب

مغفرت از اعمال طالح است:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ
مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ^۱.

«خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل

صالح انجام داده‌اند، وعده مغفرت و پاداش بزرگی

را داده است.»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ
الْوَسِيلَةَ^۲.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حفظ و

مصونیت الهی در آئید! و بسوی پروردگار وسیله‌ای

بجوئید!»

چون بجا آوردن اعمال صالحه برای تقرّب به

خداوند متعال، وسیله‌ای برای غفران و شفیع‌ی است

برای گناهان.

و از جمله آنها قرآن کریم است که هر کس به

^۱ آیه ۹، از سوره ۵: المائدة

^۲ قسمتی از آیه ۳۵، از سوره ۵: المائدة

او عمل کند، قرآن او را در قرب بسوی خداوند یاری
و شفاعت میکند و او را به خیرات رهبری میکند و
در راه مستقیم، پویا بسوی خدا قرار میدهد و از
تاریکیها نجات می‌بخشد:

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي
بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ
الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ

يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱

«به تحقیق که از طرف خداوند برای شما نور

و کتاب آشکاری آمد، که خداوند بواسطه آن هر کس را که طالب مقام رضای او باشد، به راه‌های سلام رهبری میکند و از ظلمات به اذن خود خارج نموده، و داخل در نور می‌نماید و بسوی صراط مستقیم هدایت می‌نماید.»

و از جمله آنها هر چیزی است که ارتباط با عمل صالح داشته باشد؛ مانند امکنه شریفه و ایام مبارکه و قبور ائمه و انبیاء و اولیاء و علماء و مساجد، که هر یک از آنها و نظائر آنها به نوبه خود شفیع انسانند.

پیامبران و ملائکه از شفیعان تشریحیه در دنیا

هستند

و از جمله آنها پیغمبران و فرستادگان خداوند هستند که به جهت آنکه برای امت‌های خود استغفار می‌کنند، خداوند از گناهان امت آنها میگذرد و مورد آمرزش خود قرار میدهد:

^۱ ذیل آیه ۱۵ و آیه ۱۶، از سوره ۵: المائدة

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا
اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.^۱

«و اگر امت تو در وقتی که به خود ستم

نموده‌اند و به جانهای خود ظلم روا داشته و مرتکب

گناهی بزرگ شده‌اند، نزد تو می‌آمدند و از خداوند

طلب مغفرت میکردند و رسول خدا نیز برای آنان

طلب مغفرت میکرد، هر آینه خداوند را تَوَّاب و

آمرزنده گناهان و مهربان می‌یافتند.»

^۱ قسمتی از آیه ۶۴، از سوره ۴: النَّسَاء

و از جمله آنها، ملائکه آسمانها و زمین هستند

که برای مؤمنین طلب غفران و آمرزش می نمایند:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا
وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةٌ وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ
اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ^۱

«آن دسته از فرشتگانی که عرش خدا را حمل

می کنند و آن دسته از فرشتگانی که در اطراف عرش

هستند، با حمد پروردگار خود تسبیح می کنند، و به

خداوند ایمان دارند، و برای کسانی که ایمان

آورده اند طلب مغفرت می نمایند.

و میگویند: بار پروردگارِ ما! تو از علم و

رحمت خود در هر چیز جای گرفتی! پس بیامرزش

کسانی را که توبه کرده اند و از راه بسوی تقرّب تو

پیروی نموده اند؛ و آنان را از عذاب جحیم رهائی

بخش!»

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ
يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا
إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.^۲

^۱ آیه ۷، از سوره ۴۰: المؤمن

^۲ آیه ۵، از سوره ۴۲: الشوری

«نزدیک است که آسمانها از فرازشان شکافته

شوند و فرشتگان با حمد خداوند پروردگارشان را

تسبیح گویند و طلب غفران و آمرزش کند برای

کسانی که روی زمین هستند که، هان ای بندگان آگاه

باشید که خداوند غفور و مهربان است!»

و از جمله آنها، مؤمنین هستند که با استغفار و طلب آمرزش خود، که برای خود و برادران ایمانی خود می‌نمایند، موجب غفران شده، در واقع شفیع می‌گردند؛ چنانکه خداوند از زبان آنها در قرآن کریم یاد میکند که:

وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ اَرْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا
فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ^۱

«ما را مورد عفو و گذشت خودت قرار بده!
و ما را بیامرز و بر ما رحمت بفرست! تو ولیّ و
صاحب اختیار و مدبّر ما هستی! پس ما را بر گروه
کافران یاری عنایت بفرما!»

شفاعت تشریحیه روز قیامت

از جمله دسته شفعاء، شفیعان در روز قیامت هستند؛ اوّلًا باید بطور کلی بدانیم که وجه امتیاز آنان در روز قیامت از سائر افراد چیست؟ و دارای چه مزایا و خصوصیات هستند که میتوانند در روز رستخیز شفاعت کنند؟ و ثانیاً در یکایک از جماعاتی که در آن روز شفیعند بحث کنیم.

^۱ ذیل آیه ۲۸۶، از سوره ۲: البقرة

در قرآن مجید داریم: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ

إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ.^۱

«کیست آن کسی که شفاعت کند در نزد او

مگر به اذن او؛ او میداند آنچه را که در برابر آنها و

آنچه را که پشت سر آنهاست.»

^۱ قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة

و نیز داریم: **و لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ**

أَذِنَ لَهُ^۱.

«و شفاعت در نزد او سودی ندارد، مگر برای آن کسی که خداوند به او اذن در شفاعت را داده است.»

مزایا و خصوصیات شفاعت کنندگان روز

قیامت

از این آیات استفاده می‌شود که شفاعت در روز قیامت حتماً مستلزم اذن و اجازه خداست و بدون اذن او اصلاً صورت نمی‌پذیرد؛ زیرا در حصر بین نفی و اثبات با دو جمله استثنائیه، شفاعت را مختصاً به مأذونین نموده است؛ حال باید دید که مراد از اذن چیست؟ و مأذونین کدام طائفه‌ای هستند؟

و نیز داریم: **يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ**

أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا^۲.

«روز بازپسین، شفاعت کردن در نزد او ثمری

^۱ صدر آیه ۲۳، از سوره ۳۴: سبأ

^۲ آیه ۱۰۹، از سوره ۲۰: طه

ندارد، مگر برای آن کسی که خداوند رحمن به او
اذن در شفاعت را داده باشد و سخن او را پسندیده
باشد.»

در این آیه می‌بینیم که قول مَرَضَى یعنی گفتار
پسندیده را با اذن آورده است. و میدانیم که رضایت
خداوند به گفتار او همان اذن خداست؛ به معنای
آنکه قول او که همان شفاعت اوست در نزد خداوند
مورد رضایت قرار گیرد.

و چون این آیه را مقایسه کنیم با آیه:

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا
مَنْ أذِنَ لَهُ

الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً^۱

«روز بازپسین، روزی است که روح و فرشتگان در صفّ می‌ایستند و قیام دارند. و هیچکس ابدأً سخنی ندارد، مگر آن کسی که خداوند رحمن به او اذن داده باشد، و او سخن به راستی و درستی گوید.»

از این مقایسه می‌فهمیم که قول مرضیّ همان قول صواب است؛ یعنی گفتار پسندیده و مورد رضایت حضرت حقّ جلّ و عزّ، همان گفتار راست و درست است؛ پس شفیعان باید گفتارشان راست و پسندیده خدا باشد.

و ما در فصل شهادت بر اعمال سابقاً گفتیم که: مرجع این گفتار صواب به این است که اعمال عاملین به شخص شاهد منتهی گردد و به او ملحق شود؛ یعنی شاهد بواسطه حضور و وساطتش در افاضه فیوضات الهیه، واسطه فیض قرار گیرد و رابط بین حضرت حقّ و شخص مشهودّ له و مشهودّ علیه باشد؛ و مرجع این واقعیت به این است که حضرت

^۱ آیه ۳۸، از سوره ۷۸: النّبأ

حقّ سبحانه و تعالی در شهادت بر اعمال شخص شاهد را تمکین دهد، که به حقائق اعمال علم پیدا کند و حضور در واقعه داشته باشد.

زیرا میفرماید: **وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ**

دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ^۱.

«دارای مقام شفاعت در نزد خداوند

نمی‌شوند کسانی که غیر از خدا را می‌پرستند؛ و فقط

کسانی مالک شفاعتند که آنها به حقّ شهادت دهند و

علم و اطلاع به کیفیت واقعه داشته باشند.»

و بنابراین از این آیه به دست می‌آید که: مقام

شفاعت مستلزم مقام شهادت گواهان است، پس

شفاعت از آن کسانی است که علم داشته باشند و

شهادت به حقّ دهند؛ و چون از آیه قبل دانستیم که

شفاعت از آن کسانی است که اذن داشته باشند و

قولشان راستین و پسندیده باشد، پس شُفَعَاءِ مَرْضِيٍّ

القول، همان شهدائی هستند که به حقّ گواهی دهند

و شهادتشان از روی علم و اطلاع باشد.

و چون خداوند در تملک شافع، مقام شفاعت

^۱ آیه ۸۶، از سوره ۴۳: الزُخْرَف

را، دو قید ذکر کرده است یکی علم و دیگری شهادت به حقّ نه باطل، و از طرفی مراد از شهادت، در مرحله تحمّل و در مرحله اداء می‌باشد، و باید شهادت دهندگان تحمّل شهادت را نیز بنمایند، بنابراین باید در واقعه حضور وجدانی و شهودی داشته باشند؛ پس شفیعیان که همان شهیدانند کسانی هستند که بر اعمال سیطره داشته و بر مکنون حقائق کردار و سرائر بجاآورندگان آن باید مطلع باشند.

حالا ببینیم که این طائفه ای که حضور بر اعمال دارند و گفتارشان مرضیّ خداست، چه طبقه ای هستند؟

چون آنها مرضیّ خدا هستند در گفتار، و از طرفی چون رضا تعلق نمی‌گیرد به چیزی مگر از جهت آنکه آن چیز از جهت کمال، کامل باشد؛ پس گفتار پسندیده در نزد خدا کمال گفتار است و آن

گفتار صواب است.

و از طرف دیگر چون میدانیم گفتار از آثار ذات است و تا ذاتی کمال نپذیرد و مراتب استکمالیه خود را طی نکند فعل او کامل نمی‌شود، و کمال فعل مترتب بر کمال مبدأ و ذات آن فعل است، پس کسانی که در گفتارشان مورد رضا قرار بگیرند، حتماً در ذاتشان نیز مورد رضای خداوند قرار میگیرند، پس مرضی در فعل مرضی در ذات است. و مأذونین خدا برای شفاعت که گفتارشان مورد رضای او قرار دارد، احاطه علمی به موجودات دارند و از نظر ذات و حقیقت نیز مرضی و مطهرند.

البتّه عکس این مسأله صادق نیست؛ زیرا ممکن است کسی ذاتش مرضی و پسندیده باشد، ولی فعلش و اثرش مرضی نباشد؛ بواسطه بعضی از پرده‌ها و مانع‌ها که وارد شده و فعل را گرد آلوده نموده است.

حقیقت مقام شفیع، فناء فی الله است

و حاصل کلام آنکه شافعین در روز قیامت، هم در ذات و هم در گفتار، مرضی و پسندیده خدا هستند، و کمال آنها و کمال گفتار آنها، شهادت بر

اعمال می‌دهد؛ کمالی که در آن شائبه نقص و خطا
نیست و قول صواب و مرضیّ است. و به عبارت
دیگر علمشان علم خداست و مخلوط با شبهات
اوهام و خطای خیالات و افکار نفسانی نیست؛ پاک
و پاکیزه و از هر جهت منزّه و مطهّر است.

و چون چنین علمی که پاک و خالص باشد و

از زنگار افکار

نفسیه عاری و منزّه باشد، اختصاص به حضرت حقّ دارد، تبارک و تعالی؛ و به مقداری که خدا بخواهد از این علم نصیب فرموده است و علوم تراوش از علم خداست و حقیقت علم مختصّ به خداست و هیچ موجودی را از نزد خود از علم بهره ای نیست؛ **وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ**^۱ «و به هیچ چیز از علم خدا محیط و واقف نمی شوند مگر به آن قدری که بخواهد.»

پس آنها فناء در ذات احدیت پیدا کرده اند، و با علمشان نیز فانی شده اند، و علم خداوند که بدون هیچگونه خطائی است در آنها متجلی شده است؛ آری پیامبران و سابقین از پسندیدگان و مرضیون عند الله که مقربان درگاه حضرت حقّند، همه گونه علم را از خود نفی می کنند، و آنها در وقت تخاطب با خداوند میگویند: ما أبداً علم نداریم!

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.^۲

«در روز قیامت خداوند که پیغمبران را جمع

^۱ قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة

^۲ آیه ۱۰۹، از سوره ۵: المائدة

میکند و از آنها می‌پرسد که امّت‌های شما به شما چه پاسخ دادند؟! آنها در جواب می‌گویند: ما ابداً علم نداریم، و تو فقط علّام الغیوب هستی!»

باید بدانیم که چرا آنها هر گونه علمی را از خود نفی می‌کنند، گرچه به مقدار مختصری باشد، با آنکه بدون شک و تردید آنان در

دنیا دارای علومى بوده‌اند و علوم آنها استوارتر و راستین‌تر و اساسی‌تر و بیشتر از سایر علوم مردمان دیگر بوده است؟

برای آنکه آنان به مقام و درجه‌ای رسیده‌اند که حقاً خداوند را منبع و معدن علوم می‌بینند، حجاب کثرات عالم از برابر دیدگان و چشم باطن آنها برداشته شده، به مقام توحید و معرفت رسیده‌اند، و بنابراین نسبت دادن علوم به خودشان، برای آنها غلط است؛ علم اختصاص به ذات حق دارد که در آنها تجلی کرده است.

آنان بر طهارت ذاتی و اصیل و اصلی خود باقیمانده‌اند و به عهد و میثاق خود با خداوند وفا نموده‌اند و بنابراین حقاً علمشان علم خداست، براساس تعهدی که خدا فرموده، و آنان از آن جاده طهارت و عبودیت محضه بقدر سرسوزنی تخطی و تجاوز نکرده‌اند. علم پروردگار که به آنها تابیده، امانتی است از جانب خداوند، ابداً آن را به خود نسبت نمیدهند تا صد در صد، در بسته و سربسته و مهر و موم کرده شده به صاحبش تحویل دهند؛ و بنابراین مقام شفاعت که مستلزم شهادت و راستی

گفتار و علم و شهود و وجدان است، بر اساس آن
میعاد و میثاق است.

لا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ
عَهْدًا^۱

«و قدرت و سلطنت بر شفاعت ندارند، مگر
آن کسی که در نزد خداوند رحمن اتخاذ میعاد کرده
است.»

علم شفیع، علم فنائی است

و بر همین اصل متین می‌بینیم: آن پیامبران،

مورد سؤال

^۱ آیه ۷۸، از سوره ۱۹: مریم

خداوند را که اجابت امت‌های خودشان است از غیب می‌شمرند و علم به غیب میدانند، و بر این اصل از خود نفی کرده و اختصاص به خدا میدهند. و این همان علم فنائی است که در بحث شهادت گفته شد که این قسم از علم، غیر از اقسام علوم ماست و از دایره افکار و احساسات خارج است.

و نیز معلوم می‌شود که در تفسیر آیه: **وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ** باید گفت این شفاعت که بر پایه شهادت است، و آن شهادت بر پایه شهود و حضور حق و علم به مغیبات است، بدون فناء فی الله تحقق نخواهد پذیرفت.

و بر همین اساس نیز روشن می‌شود که شفاعت یک نوع تصرف در اعمال و تبدیل سیئات به حسنات، و یا ازاله سیئات، و یا کفاره و غفران یعنی حجاب و پوشش بر روی گناهان است؛ و از همین جهت است که خداوند به خودش نسبت داده است در آنجا که فرماید:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ

«پس خداوند بر عرش استیلا یافت، و نیست

از برای شما غیر از خداوند هیچ ولی و هیچ

شفیعی.»

و این مطلب مؤید همان کلام ماست که در

مقام و منزلت شفیع گفتیم که شفاعت بدون فناء فی

الله صورت نمی‌گیرد؛ و نیز این

^۱ قسمتی از آیه ۴، از سوره ۳۲: السجدة

مطلب از گفتار دیگر خداوند متعال خوب واضح
و مبین میگردد، آنجا که فرماید:

و لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ
إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَ
هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.^۱

«و شفاعت نزد پروردگار ثمری ندارد مگر

برای کسی که درباره او اذن شفاعت داده شده است؛
تا زمانی که خوف و دهشت از دل‌های آنها برداشته
شود، به آنها می‌گویند: پروردگار شما چه گفت؟!

در پاسخ جواب میدهند که: حقّ گفت؛ و

اوست بلند مرتبه و بزرگ منزله.»

چون **فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ** به معنای کشف فزع و

دهشت و صعّقی است که موجب می‌شود انسان از
خود غیبت کند و به حال بیهوشی و بُهت درآید، و
چون این دهشت برداشته شود و از حال بیهوشی و
بهت به هوش آیند و توجّه کنند، یعنی در اولین وهله
بعد از فناء و نیستی و غیبوت عالم کثرات و نفس؛
در پاسخ می‌گویند: خداوند حقّ گفت. پس شفاعت
بعد از مقام فناء حاصل میگردد.

^۱ آیه ۲۳، از سوره ۳۴: سبأ

و چون آیه: **ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ**

مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ^۱ را با آیه سابق الذکر:

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ مقایسه کنیم، می بینیم که سیاق

این دو آیه یکی است و به جای **مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ**

مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ، جمله: **مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ**

إِذْنِهِ قرار دارد؛ و چون تملیک خداوند شفاعت را به

غیر خود، بعد از تحقق اذن می باشد، استفاده می شود

که بعد از اذن، فعل شافع در شفاعت خود، فعل

خدای سبحانه و تعالی می شود.

پس بواسطه این اذن، شخص شفیع مقام فناء

محض پیدا می کند، و اذن خدا ارتقاء درجه انسان

است به مقام معرفت و توحید که مستلزم فناء است.

و بنابراین، در عین حالی که غیر از خداوند

شفیعی نیست، کسانی به اذن خدا شفاعت می کنند،

یعنی شفاعتشان عین شفاعت خداست و غیریت و

دوئیتی نیست تا معنای غیر متحقق گردد.

^۱ قسمتی از آیه ۳، از سوره ۱۰: یونس: «و پس از آن بر عرش استیلا یافت؛ خداوند تدبیر امر را میکند، هیچ شفیعی نیست مگر با اذن خداوند.»

دلالت آیات قرآن بر فناء شفیعان

و صریحتر از این آیه، آیه مبارکه در سوره

بقره است:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ.

زیرا میفرماید: کیست که شفاعت کند، مگر به

اذن خدا. و بعد میفرماید: خدا میداند آنچه در برابر

آنهاست و آنچه در پشت سر آنهاست؛ یعنی چون

فقط خداوند علم به ما کان و ما یکون دارد، شخص

شفیع نیز بواسطه اذن، چنین علمی پیدا میکند و بر

این اساس تحمل شهادت و سپس اداء شهادت

می‌نماید؛ به علت آنکه فانی است و شخص فانی

علمش علم خداست، و اذن همان مقام فناست؛ و اگر

این طور نباشد، بین جمله مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا

بِإِذْنِهِ وَ بَيْنَ جَمَلِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ

هیچگونه ارتباطی پیدا نمی‌شود، درحالی‌که این جملات آیه الکرسی، که از عجائب آیات قرآن در توحید و معارف حقّه حقیقه الهیه است، چون زنجیر بهم پیوسته، و جملگی معنای واحدی را که حقیقت توحید است بیان می‌کنند. و علاوه دانستیم که اذن همان رضاست و رضای خداوند به چیز غیر کامل تعلق نمی‌گیرد و چیزی که در آن شائبه دوئیت و بینونت باشد و صبغه غیریت را از دست نداده و به مهر عبودیت نشان نیافته باشد، مورد پسند و رضای او نیست.

حقیقت مقام رسول الله صلی الله علیه و آله و

سلم در شفاعت

و البتّه مقام حضرت رسول الله: محمّد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم در فناء فی الله و بقاء به حضرت حقّ سبحانه و تعالی به قدری رفیع و عالی است و به قدری دارای سعه و گنجایش و عمومیت است که تمام انبیاء و مرسلین زیر نگین آن حضرت بوده و مورد شفاعت او هستند.

و این مقام، درجه و رتبه اعتباری نیست، بلکه واقعیت و موجودیتی است که موهبه و اکتساباً، خداوند به آن حضرت عنایت کرده است؛ و این همان رحمت واسعه حق است و نفسِ رحمانیه و حجابِ اقرب، که محمود مطلق است.

و این حقیقت را میتوان از آیات قرآن کریم استفاده کرد، زیرا از طرفی داریم:

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَ لَا هُمْ
يُنصَرُونَ* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ.^۱

«روزی است روز رستاخیز که هیچ دوستی و صاحب ارتباطی نمی تواند دوست و صاحب ارتباط با خود را بی نیاز کند، به هیچوجه من الوجوه. و مردم به هیچوجه مورد نصرت و یاری واقع نمی شوند، مگر آن کسی که مورد رحمت خدا قرار گیرد.»

و این رحمت استثناء شده، همان اذن و اجازه ای است که در آیات دیگر استثناء شده است. و بدین جهت به دست می آید که آنچه را که ما شفاعت می نامیم به رحمت قائم است، و حقیقت اذن رحمت است و موجب شفاعت.

و این معنی را میتوان اجمالاً از این آیه فهمید:

وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ
يَتَّقُونَ.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ^۲

چون آن رحمت خاصه که برای متقیان است

^۱ آیه ۴۱ و صدر آیه ۴۲، از سوره ۴۴: الدخان

^۲ قسمتی از آیه ۱۵۶ و صدر آیه ۱۵۷، از سوره ۷: الاعراف

دارای مزیتی بخصوصه است و شاید همان فناء
باشد.

و از طرف دیگر داریم: **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً**

لِلْعَالَمِينَ^۱.

«وای پیغمبر ما نفرستادیم تو را مگر رحمت

برای تمام عالمیان.»

^۱ آیه ۱۰۷، از سوره ۲۱: الانبیاء

عَلَّتْ اِفْضَلِيَّةُ حَضْرَتِ رَسُوْلِ اللهِ بِرِ تَمَامِ

مَخْلُوْقَاتِ

و البتّه این سخنی است که بطور مطلق می فهماند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم از طرف حضرت حقّ عزّ و جلّ مقامی دارند که از شفاعت رفیع تر و عالی تر است؛ و آن مقام اذن مطلق است که به سبب آن و بعد از آن شفاعت پیدا می شود.

و بنابراین، آن حضرت شفیعِ شفیعیان هستند؛ همچنان که در بحث شهادت گفتیم: شهیدِ شهیدان هستند.

باید دانست که مفاد آیه: **وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** که از آن استفاده اشرفیت و افضلیت حضرت خاتم النبیین بر تمام مخلوقات می شود؛ غیر از مفاد آیه وارده در سوره جاثیه است:

وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ^۱

^۱ آیه ۱۶، از سوره ۴۵: الجاثیه

«و به تحقیق که ما به بنی اسرائیل، کتاب و حکم و نبوت را دادیم، و آنان را از طیبات روزی دادیم، و آنان را بر عالمین تفضیل و برتری بخشیدیم.»

زیرا ظاهر این آیه آنست که خداوند به جمع آیات باهرات و براهین بینات چون کتاب و حکم و نبوت که همه را به آنها عطا کرده است، تفضیل داده است و البته هم، چنین است. و اما تفضیل در مقام تقرّب بسوی خدا و درجه تقوی و منزلت الهیه از آن استفاده نمی‌شود؛ و دلیل این مطلب آنست که خداوند آنان را به کثیری از عذاب‌های دنیویّه معذب کرد و نعمت‌ها و سخطهای خود را بر آنها

نازل کرد و رَجَز را از آسمان بر آنها فرستاد.

و علاوه معلوم است که تفضیل امت و جماعتی بر عالمیان غیر از تفضیل فرد واحدی بر عالمیان هست، بخصوص که آن تفضیل و جهت مزیت و برتری، رحمت خاصّه تامّه الهیه بوده باشد که بین حضرت حقّ جلّ و عزّ و بین موجودات است.

و آن رحمت خاصّه عامّه تامّه کامله در بین خدا و موجودات، در عین آنکه چیزی است، چیزی نیست؛ چیزیست از جهت آنکه رحمت مطلقه حقّ است و ظهور أقرب و تجلّی اعظم است، و چیزی نیست چون غیر از موجودات است، و اشیاء به موجودات گفته می‌شود. او آئینه و مرآت است، او آیه و تجلّی است، او معنای حرفی و فناء کلی و اندکاک سعی است.

خداوند تبارک و تعالی هر چیزی را از اشیاء عالم، خود می‌آفریند و با ذات اقدس خود خلقت میکند و مبدأ و معاد و تدبیر امور هر چیزی را خود به ذات خود میکند، ولی تمام اینها را با رحمت خود

میکند، و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رحمت خداست، این است که میگوئیم: او تجلی اعظم و حجاب اقرب است، پس او افضل است.

شفاعت رسول الله از مقام محمود است

و آیه شریفه سوره اسراء در این باره نازل شده

است: **وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا.**

(و ای رسول ما) پاسی از شب را به بیداری و شب‌زنده‌داری بگزار که این تهجد و نماز شب از خصائص تو است، امید است که پروردگارت تو را به مقام محمود مبعوث گرداند!

و چون در این آیه **مَقَامًا** در صورت مفعول

است؛ و **بَعَثَ** دو مفعول نمی‌گیرد؛ لذا باید بگوئیم که **بَعَثَ** متضمّن معنای اقامت است (از باب تضمین و إشراب) بدین گونه که: **عَسَىٰ رَبُّكَ أَنْ يَقِيمَكَ مَبْعُوثًا مَقَامًا مَّحْمُودًا.**

و این اعطاء مقام محمود، بطور مطلق و بدون

قید و شرط عنایت شده است؛ یعنی خداوند به تو

^۱ آیه ۷۹، از سوره ۱۷: الإسراء

مقام محمود را از هر حامدی و نسبت به هر گونه
حمّدی اعطاء کرده است؛ یعنی هر گونه حمدی از
هر حامدی به هر محمودی تعلق گیرد، آن حمد
راجع به تو است و آن مقام محمود از آن تو است!
و این مقام، مقامی است که در آن تمام جمال
و کمال وجود دارد، و حمد مطلق و محمودیت
مطلقه اقتضاء این مقام را دارد؛ و بنابراین هر جمالی
و هر کمالی از آنجا مترشح است و از آن مقام منبع
ریشه و سرچشمه میگیرد.

و چون در قرآن کریم داریم که: **الْحَمْدُ لِلَّهِ**

رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱

«تمام مراتب و درجات حمد و سپاس

اختصاص به خداوند دارد، که او پرورنده عالمیان

است.»

و اختصاص هر حمدی از هر حامدی برای

خود حضرت

^۱ آیه ۲، از سوره ۱: الحمد

خداوندی است، بنابراین، مقام محمود مقامی است که واسطه است بین الله سُبْحَانَهُ و تَعَالَى و بین مقام حمد. و علی هذا حمد نیز مانند رحمت چیزی است و چیزی نیست؛ چیزی است از جهت آنکه حمدِ مطلق است و ظهور اقرب، و چیزی نیست، چون غیر از خارج و مقام اثنیت است و معنای حرفی و اندکاکی و فناء کَلِّ است و همان است که آن را مقام و لایت کبری گویند و تعبیر نمایند.

و همچنین آیه مبارکه سوره الضحی بسیار روشن و صریح در افاده این حقیقت است:

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى^۱.

«و حتماً پروردگار تو ای پیغمبر! به تو عطا خواهد کرد در آینده نزدیک، پس راضی خواهی شد!»

چون این گفتار نیز مطلق است، و معلوم است که عطیه مطلقه حضرت حق سبحانه و تعالی همان رحمت مطلقه است.

^۱ آیه ۵، از سوره ۹۳: الضحی

و بناءً علی هذا، مفاد این آیه از جهت اطلاق
و شمول و از جهت افاده معنای فناءِ کلی در ذات
حضرت احدیت جلّ شأنه، همان مفاد دو آیه قریب
الذکر است، یعنی آیه: **وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً
لِّلْعَالَمِينَ** و آیه: **عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا**.
و علاوه بر مفاد این دو آیه، دارای یک جهت
خصوصیتی نیز می باشد که همان معنای رضی بوده
باشد. و این رضی، پسندیدگی مطلق و من جمیع
الجهات است. و باز هم در اینجا نکته ای است که

حَتَّى تَرْضَى (تا اینکه راضی شوی) فرموده است،

چون عَطِيه خداوند به رسول الله - البته این عطیه
بالخصوص - تدریجی نیست و به تعاقب اعمال و کثرات
و جزئیات و به تواتر امثال و اشباه و نظائر نیست، بلکه
دفعی است؛ و لذا فَتَرْضَى فرموده است.

و در اینجا نکات دقیق و مسائل عمیق و
لطیف عرفانی است، که برای سالکان راه حقّ و
پویندگان صراط مستقیم که صراط حقّ است به امید
رحمت خداوند روشن می‌شود.

و از آنچه ذکر شد، این بدست می‌آید که علاوه
بر آنکه مقام شفاعت کبری از اختصاصات حضرت
محمّد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلّم است، مقام
إذن مطلق در شفاعت که از خود شفاعت دقیق‌تر و
عالی‌تر است نیز از آن حضرت است؛ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا
رَسُولَ اللهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ.

چون این بحث دقیق و لطیف قرآنی معلوم
شد و این آیات مبارکات درباره شفاعت کلیه مطلقه
الهیة آن حضرت معلوم و مشخص شد، اینک وقت
آن رسیده است که به احادیث و روایات وارده در

این باب که از حدّ استفاضه بیرون است نظری
افکنیم؛ البتّه به قدر نمونه و مثال و از باب شاهد و
تأیید.

روایات وارده در شفاعت رسول الله علیه و آله و سلّم

علیّ بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، در ذیل
آیه شریفه: **وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ**
گفته است که: هیچیک از انبیاء و فرستادگان خدا در
روز قیامت شفاعت نمی‌کنند تا زمانی که خداوند به
آنها اذن در شفاعت را بدهد، مگر رسول الله صلی الله

علیه و آله و سلم؛ زیرا که خداوند به او اذن شفاعت را قبل از روز قیامت داده است. و شفاعت برای او و برای امامان از اولاد او ثابت است، و پس از آن برای پیغمبران علیهم السّلام.

و گوید: روایت کرد برای من پدرم از ابن ابی عُمیر از معاویة بن عمّار از أبو العبّاس مکبّر که او گفت: یکی از غلامان زوجه حضرت سجّاد: علی بن الحسین وارد شد بر حضرت أبو جعفر، که نام آن غلام، أبو ایمن بود.

و گفت: ای ابا جعفر! شما مردم را می فریبید و به غرور در می آورید و هی میگوئید: شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ، شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ!

حضرت امام محمد باقر علیه السّلام در غضب شدند بطوری که آثار غضب در سیمایشان مشهود شد، و سپس گفتند:

وَيَحْكَا يَا أَبَا أَيْمَنَ! أَغْرَكَ أَنْ عَفَّ بَطْنُكَ وَ فَرَجُكَ؟! أَمَا لَوْ رَأَيْتَ أَفْزَاعَ الْقِيَامَةِ، لَقَدْ احْتَجْتِ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ!

وَيْلَكَ! فَهَلْ يَشْفَعُ إِلَّا لِمَنْ وَجِبَتْ لَهُ النَّارُ؟
«وای بر تو ای أبو ایمن! آیا همین قدر که شکم

خود و فرج خود را عقیف نگاه داشتی، در غرور افتادی
که از شفاعت بی نیازی! سوگند به خدا که اگر هول‌ها
و ترسناک‌های روز قیامت را ببینی، هر آینه تو به
شفاعت محمد محتاج خواهی بود! وای بر تو مگر او
شفاعت میکند، غیر کسانی را که آتش بر آنها لازم شده
است؟»

و سپس گفتند: مَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ
الْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ.

«هیچیک از پیشینیان و هیچیک از پسینیان

نیست، مگر آنکه او نیازمند به شفاعت محمد در روز

قیامت است.»

و پس از آن گفتند: إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَءَالِهِ الشَّفَاعَةَ فِي أُمَّتِهِ، وَ لَنَا شَفَاعَةٌ فِي شِيعَتِنَا،

وَ لِشِيعَتِنَا شَفَاعَةٌ فِي أَهَالِيهِمْ. ثُمَّ قَالَ: وَ إِنَّ لِلْمُؤْمِنِينَ

لَشَفَاعَةَ فِي مِثْلِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ؛ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيَشْفَعُ

حَتَّىٰ لِخَادِمِهِ، يَقُولُ: يَا رَبِّ حَقَّ خِدْمَتِي كَانَ يَقِينِي

الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ^۱

«رسول خدا اذن در شفاعت دارند در امتشان، و

از برای ما شفاعت است در شیعیان ما، و از برای

شیعیان ما شفاعت است در اهالی خودشان. و از برای

هر یک از مؤمنین شفاعت است به قدر تعداد افراد قبیله

ربیع و مضر؛ مؤمن حق شفاعت دارد حتی برای

خدمتگزار خود، میگوید: ای پروردگار من این

خدمتگزار حق خدمت دارد و مرا از گرما و سرما حفظ

میکرد!»

^۱ «تفسیر قمی» ص ۵۳۹

و در «محاسن» صدر این روایت را تا وَجَبْتُ لَهُ

النَّارُ از ابن ابی عمیر روایت کرده است.^۱

عرصات قیامت و شفاعت رسول الله؛ روایت

خیشمه جُعفی

رسول الله و در «تفسیر عیاشی» در ذیل آیه

عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً، از خیشمه جُعفی

روایت کرده است که او گفت: «من و مفضل بن عُمَر

شبی را در خدمت

^۱ «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۸۳

حضرت جعفر بن محمد علیهما السّلام بودیم و
غیر از ما کسی نبود.

مُفضّل جعفی گفت: فدایت شوم، حدیثی
برای ما نقل کن که ما بدان شاد گردیم!

حضرت فرمود: آری! چون روز قیامت شود،
حَشَرَ اللهُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ حُفَاةً عُرَاةً غُرُلًا.
«خداوند خلائق را در زمین همواری محشور کند، که
جملگی پا برهنه و عریان و ختنه نکرده هستند.»

من گفتم: فدایت شوم، مراد از غُرُل (غیر
مختونان) چیست؟!

حضرت فرمود: همچنان که در ابتداء آفرینششان
خلقت شده‌اند. و در آن بیابان هموار همگی وقوفشان
بقدری به طول می‌انجامد که از کثرت عرق کردن،
عرق آنها تا گردن و دهانشان را فرامیگیرد و چون لجام،
مانع از سخن گفتنشان می‌شود. و میگویند: ای کاش
خداوند به حساب ما رسیدگی میکرد و زودتر حکم ما
را صادر می‌نمود، گرچه بسوی آتش باشد. چون از
شدّت آن حالی که دارند آتش را برای خود راحتی
می‌بینند.

در این هنگام به نزد آدم می‌آیند و میگویند: تو

پدر ما هستی! و تو پیغمبر خدائی! از پروردگارت

بخواه که گرچه بسوی آتش باشد حکم ما را بنماید!

آدم میگوید: من چنین کسی نیستم! چون

پروردگار من مرا به دست خود آفرید و بر عرش خود

جای داد و فرشتگان را به سجده من در آورد و سپس

به من امری نمود و من آن را عصیان کردم! ولیکن

من شما را دلالت میکنم بر فرزند صدیق خودم که در میان قوم نهصد و پنجاه سال درنگ کرد و آنها را دعوت می نمود، و هر چه او را تکذیب میکردند تصدیقش به خدای متعال بیشتر می شد و آن نوح است.

خلائق به نزد نوح می آیند و میگویند: از پروردگارت بخواه که گرچه بسوی آتش باشد حکم ما را صادر کند!

نوح میگوید: من چنین کسی نیستم! من همان کسی هستم که گفتم: پسر من از اهل من است؛ و لیکن شما را رهبری میکنم بسوی کسی که خداوند او را در دنیا خلیل خود گردانید! به نزد ابراهیم بروید!

خلائق به نزد ابراهیم میروند، او میگوید: من چنین کسی نیستم! من همان کسی هستم که گفتم: اِنِّی سَقِیْمٌ، من مریض هستم؛ و لیکن شما را راهنمایی میکنم بر کسی که خداوند با او سخن گفت سخن گفتنی، و او موسی است.

خلائق به نزد موسی می آیند و از او درخواست

می‌کنند او به آنها می‌گوید: من چنین کسی نیستم؛ اِنِّ
قَتَلْتُ نَفْسًا، من کسی را کشته‌ام! و لیکن من شما را
دلالت می‌نمایم بر کسی که به اذن خدا جان می‌آفرید، و
کور مادرزاد و مبتلی به مرض پسی را به اذن خدا شفا
می‌بخشید، و او عیسی است.

خلائق به نزد عیسی می‌روند و او نیز می‌گوید: من
چنین کسی نیستم و لیکن شما را رهبری می‌کنم بر آن
کسی که شما را در دنیا به

مقدم او بشارت دادم و او أحمد است.

رجوع دادن پیغمبران مردم را به رسول الله در

شفاعت

سپس حضرت صادق علیه السلام گفتند: مَا

مِنْ نَبِيٍّ وُلِدَ مِنْ عَادَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِلَّا

وَهُمْ تَحْتَ لِوَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

«هیچ پیامبری از اولاد آدم بو البشر تا زمان محمد

صلوات الله عليهم نیست، مگر آنکه همه آنها در زیر

پرچم محمد هستند.»

مردم به نزد رسول خدا می آیند و میگویند: یا

مُحَمَّدُ! از پروردگارت بخواه که اگر هم شده است ما را

به آتش بفرستد، حکم ما را بنماید!

رسول الله میگویند: آری من چنین کسی هستم.

و بسوی دارُ الرَّحْمَنِ که بهشت عدن است و وسعتِ درِ

آن بقدر فاصله مشرق تا مغرب است می آیند و یکی از

حلقه های درِ آن را حرکت می دهند.

و گفته می شود: این چه کسی است؟ - در حالی که

خداوند داناتر است به رسولش - رسول الله میگوید:

منم. گفته می شود در را به روی او باز کنید! در را باز

می‌کنند.

رسول الله می‌گویند: چون نظرم به پروردگارم

افتد، چنان تعریف و تمجیدی از او نمایم که هیچیک از

کسانی که قبل از من آمده‌اند چنین تمجیدی ننموده‌اند،

و هیچیک از کسانی که بعد از من می‌آیند نیز چنین

بزرگداشت و تمجیدی نمی‌نمایند؛ و پس از این به حال

سجده می‌افتم به روی خاک.

خداوند می‌فرماید: اَرْفَعْ رَأْسَكَ! وَ قُلْ يَسْمَعُ

قَوْلِكَ! وَ اشْفَعُ

تُشَفِّعُ! وَ سَأَلُ تُعْطَى.

«سرت را بردار! و هر چه بخواهی بخواه که

گفتارت قبول است! و شفاعت کن که شفاعت

پذیرفته است! و سؤال کن که هر چه بخواهی به تو

عنایت خواهد شد!»

و چون من سر از سجده بردارم و نظرم به

پروردگارم افتد، چنان بزرگداشت و تمجیدی از او

نمایم که از مرتبه اول بهتر و شایسته‌تر است، و باز برای

بار دیگر به سجده بیفتم.

خداوند می‌فرماید: سرت را بردار! و هر چه

می‌خواهی بخواه که سُخْنَت پذیرفته است! و شفاعت

کن که شفاعت قبول است!

و سؤال کن که به تو عنایت خواهد شد!

و چون من سر از سجده دوم بردارم و نظرم به

پروردگارم افتد، چنان تمجیدی بنمایم که از مرتبه اول و

دوم شایسته‌تر است، و باز برای مرتبه دیگر به سجده

بیفتم.

خداوند می‌فرماید: سرت را بردار! و هر چه

میخواهی بخواه که گفتارت مقبول است! و شفاعت
کن که شفاعت پذیرفته است! سؤال کن از هر چه
بخواهی که به تو داده خواهد شد!

چون سر از سجده بردارم میگویم: بار
پروردگارا در میان بندگانت گرچه بسوی آتش هم شده
است، حکمت را صادر بفرما!

خداوند میفرماید: آری ای مُحَمَّد!
و در این حال ناقه ای را می آورند که خودش از
یاقوت سرخ و زمامش از زبرجد سبز است، و من سوار
می شوم و در مقام محمود

می آیم تا در آنجا قضاوت و حکم کنم؛ مقام محمود،

تَلّی است در برابر عرش خداوند که تمامش از مُشک خوشبوست.

و پس از این، ابراهیم را میخوانند، و او نیز بر

روی چنین ناقه ای سوار می شود و می آید تا در طرف

راست رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وقوف میکند.

در این حال رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

دست خود را بلند کرد و بر کتف علی بن ابی طالب

زد و فرمود: سوگند به خدا که مثل همان ناقه را

می آورند، و تو را بر آن سوار می کنند، پس می آیی تا

میان من و میان پدرت ابراهیم می ایستی؛ و در این حال

يَا مَنْادى از جانب خداوند رحمن می آید و میگوید: یا

مَعَشَرَ الْخَلَائِقِ! آیا از عدل پروردگار شما این نیست که

ولی هر قومی قرار دهد همان کسی را که در دنیا ولی خود

قرار میداده اند؟!]

خلائق در پاسخ میگویند: آری! [و چه چیزی

غیر این، عدل می باشد].

شیطانی که جماعتی از مردم را گمراه کرد تا اینکه
پنداشتند عیسی همان الله است و پسر الله است،
می ایستد و تمام آن جماعت به دنبال او حرکت می کنند
تا به آتش بروند.

و شیطانی که جمعیتی را از مردم گمراه نمود تا
اینکه پنداشتند عَزِیر همان پسر خداست، می ایستد و تمام
آن جمعیت به دنبال او به آتش میروند.

و هر شیطانی که جماعتی از مردم را گمراه نموده
بود می ایستد

و همه در دنبال او به آتش میروند.

همه و همه بسوی آتش میروند و فقط این امت

(امت رسول الله) باقی می ماند.

در این هنگام منادی از جانب خداوند می آید و

میگوید: یا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! آیا از عدل پروردگار شما

نیست که بر هر طائفه و دسته ای ولایت دهد همان کسی

را که در دنیا ولایت او را به عهده گرفته بودند!؟

خلائق از این امت میگویند: آری!

شیطانی می ایستد، و هر کس که در این دنیا از او

پیروی میکرده است، به دنبال اوست.

و شیطانی دیگر می ایستد، و هر که در این دنیا از

او پیروی میکرده است، به دنبال اوست.

و پس از آن شیطان سوم می ایستد، و هر که در

این دنیا از او پیروی میکرده است، به دنبال او می رود.

و سپس معاویه می ایستد، و به دنبال او پیروان و

متابعان او میروند.

و علی بن ابی طالب می ایستد، و به دنبال او

موالیان و پیروان او میروند.

و پس از آن یزید بن معاویه می‌ایستد، و به دنبال

او پیروان او می‌روند.

و حسن می‌ایستد، و به دنبال او پیروان او

می‌روند.

حسین می ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

و سپس مروان بن حکم می ایستد، و عبد الملک

بن مروان می ایستد، و به دنبال آن دو نفر، پیروانشان
میروند.

و پس از آن علی بن الحسین می ایستد، و به دنبال

او پیروان او میروند.

و سپس ولید بن عبد الملک می ایستد، و به دنبال

او پیروان او میروند.

و محمد بن علی می ایستد، و به دنبال او پیروان او

میروند.

و پس از آن من می ایستم، و به دنبال من پیروان

من میروند.

و گویا چنین می بینم که شما دو نفر (خیثمه

جعفی و مفضل بن عمر جعفی) با من هستید!

سپس ما را می آورند، پس بر عرش

پروردگاران می نشینیم، و نامه های اعمال آورده و (در

برابر ما) قرار داده می شود، پس ما علیه دشمنانمان

شهادت می دهیم و برای شیعیان مُرْهَق خود شفاعت

عرض کردم: فدایت شوم! منظور شما از

شیعیان مرهق چه کسانی هستند!؟

^۱ این عبارت در نسخه «بحار» (طبع حروفی، ج ۸، ص ۴۷) بدین صورت وارد است: سپس ما را می‌آورند، پس پروردگار ما بر عرش قرار میگیرد، و نامه‌های اعمال را می‌آورند، و ما بدانها مراجعه می‌کنیم و علیه دشمنانمان-
إلخ. (م)

حضرت فرمودند: شیعیان گناهکار؛ امّا آن افراد

از شیعیانی که تقوی پیشه ساخته‌اند، خداوند آنان را به نجات و رستگاری خودشان، نجات می‌دهد و هیچگونه بدی و ملالی آنها را مَسّ نمی‌کند و محزون و اندوهگین نمی‌شوند.

خیشمه گفت: در این وقت یکی از کنیزان حضرت آمد و گفت: فلان قرشی آمده است و در درب خانه است، حضرت فرمود: اذن بدهید بیاید، و به ما فرمود: ساکت باشید!»^۱

روایت زُرعة درباره شفاعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم

و علیّ بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، در ذیل همین آیه شریفه روایت کرده است از پدرش از حسن بن محبوب از زُرعة از سَماعة از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام، که چون از ایشان درباره شفاعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم در روز قیامت پرسیدم، در پاسخ گفتند:

يُدْجِمُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ الْعَرَقُ فَيَقُولُونَ:

^۱ «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۳۱۰ تا ص ۳۱۳

انطلقوا بنا إلى آدم ليشفع لنا عند ربّه، فينطلقون إلى
آدم فيقولون: يا آدم! اشفع لنا عند ربك!
فيقول: إن لي ذنباً وخطيئة فعليكم بنوح.
فيأتون نوحاً فيردّهم إلى من يليه ويردّهم كلُّ
نبيٍّ إلى من يليه حتّى ينتهوا إلى عيسى، فيقول:
عليكم بمحمّد رسول الله!
فيعرضون أنفسهم عليه و يسألونه، فيقول:
انطلقوا! فينطلق بهم إلى باب الجنّة، و يستقبل باب
الرّحمن و يخِرُّ ساجداً

فِيْمَكْتُ مَا شَاءَ اللّٰهُ.

فِيَقُوْلُ اللّٰهُ: اَرْفَعْ رَاسَكَ! وَ اَشْفَعْ تُشَفِّعْ! وَ سَلْ

تُعْطَ ذٰلِكَ! وَ هُوَ قَوْلُهُ: عَسَىٰ اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا

مَحْمُوْدًا.^۱

«از شدت روز قیامت، مردم تا به گردن در عرق

خود فرو میروند و عرق چون لگامی که بر دهان آنها

زده شود، مانع از تکلمشان میگردد؛ و با یکدیگر

میگویند: ما را به نزد آدم ببرید تا از ما نزد پروردگارش

شفاعت کند.

چون به نزد آدم می آیند، میگویند: ای آدم از ما

نزد پروردگارت شفاعت کن!

آدم میگوید: من خود خطیئه و گناهی دارم! بر

شما باد به نوح. چون به نزد نوح بیایند، نوح آنها را به

پیامبر بعدی خود حواله میدهد، و همچنین هر پیامبری

به پیامبر بعدی خود ارجاع میدهد تا آنکه منتهی به

عیسی می شوند.

عیسی میگوید: بر شما باد به مُحَمَّد رَسُوْل اللّٰهِ. و

^۱ «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۳۸۷؛ و از طبع حروفی نجف، ج ۲، ص ۲۵

آنها خود را به او عرضه میدارند و از او تقاضا می‌کنند،

او میگوید: به راه افتید!

و خود آنها را تا در بهشت می‌آورد، و در مقابل

بَابُ الرَّحْمَنِ می‌ایستد و به زمین به حال سجود می‌افتد

و به قدری که خداوند اراده کرده است در حال سجده

می‌ماند.

در این وقت خداوند عَزَّ و جَلَّ میگوید: سرت

را بلند کن! و

شفاعت کن که شفاعتت مقبول است، و سؤال کن که هر چه بخواهی به تو داده میشود! و اینست مُفاد گفتار خداوند: امید است که پروردگارت به اقامت در مقام محمود ترا برانگیزد.»

عرض شد که روایات وارده از شیعه و عامّه در تفسیر آیه: **عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً** به مقام شفاعت بسیار است؛ و ما در مجلس ۶۰ از همین دوره، روایتی که بسیار قریب المضمون به همین روایت زرعة از سَمَاعَةَ بود، از «مستدرک» حاکم، از ابو هریره و حُذَيْفَةَ یَمَانِی آورديم.

شفاعت رسول الله درباره چهار نفر از نزدیکان

خود

و نیز علی بن ابراهیم در تفسیرش به دنبال این حدیث، یک حدیث دیگر از پدرش از محمد بن ابی عُمیر از معاویه و هشام، از حضرت صادق علیه السلام آورده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَوْ قُتِمُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَشَفَعْتُ فِي أَبِي وَ أُمِّي وَ عَمِّي

وَ أَخِ كَانَ لِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ^۱

«رسول الله صلى الله عليه و آله گفتند: اگر من

در مقام محمود قرار بگیرم، هر آینه درباره پدرم و مادرم

و عمویم شفاعت میکنم و درباره برادری که در

جاهلیت برای من بود شفاعت میکنم.»

و همین مضمون از روایت را از محمد بن

حکیم از حضرت صادق علیه السلام در «تفسیر

عیاشی» آورده است.^۲

و از صفوان از حضرت صادق علیه السلام

آورده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ: إِنِّي

أَسْتَوْهَبُ مِنْ رَبِّي أَرْبَعَةً: أَمِنَةَ بِنْتِ وَهَبٍ، وَ عَبْدَ اللَّهِ

بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ أَبَا طَالِبٍ، وَ رَجُلًا جَرَتْ بَيْنِي وَ

بَيْنَهُ أُخُوَّةٌ وَ طَلَبَ إِلَيَّ أَنْ أَطْلُبَ إِلَيَّ رَبِّي أَنْ يَهَبَهُ لِي.^۳

«رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: من از

پروردگaram میخواهم که چهار نفر را ببخشد: آمنه دختر

^۱ «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۳۸۷؛ و از طبع حروفی نجف، ج ۲، ص ۲۵

^۲ «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۳۱۳

^۳ همان مصدر، ص ۳۱۴

و هب، و عبد الله پسر عبد المطلب، و أبو طالب، و
مردی که روابط برادری بین من و او بود و از من
خواست که من از پروردگار خود بخواهم که او را به
من ببخشد.»

و در «تفسیر عیاشی» نظیر روایتی را که از
خِثْمَه راجع به احاله هر یک از پیامبران به دیگری تا
برسد به رسول الله، نقل کردیم، دو روایت دیگر: اول
از عیص بن قاسم از حضرت صادق علیه السلام،^۱ و
دوم از سَمَاعَةَ بن مهران از حضرت موسی بن جعفر
علیه السلام،^۲ روایت میکند.

و تمام این روایاتی را که از «تفسیر عیاشی»

آوردیم، در «تفسیر برهان» روایت میکند.^۳

و از «تفسیر فرات بن ابراهیم» از محمد بن

قاسم بن عبید، مُعَنَّأً از بشر بن شریح بصری روایت

میکند که:

^۱ همان مصدر، ص ۳۱۳ و ص ۳۱۵

^۲ همان

^۳ «تفسیر برهان» طبع حروفی، ج ۲، ص ۴۳۹ و ۴۴۰

قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: آيَةُ
آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَرْجَى؟! قَالَ: مَا يَقُولُ فِيهَا قَوْمُكَ؟!
قَالَ: قُلْتُ: يَقُولُونَ: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى
أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. قَالَ: لَكِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ
لَا نَقُولُ ذَلِكَ!

قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ تَقُولُونَ فِيهَا؟

قَالَ: نَقُولُ: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى؛

الشَّفَاعَةَ، وَاللَّهُ الشَّفَاعَةُ، وَاللَّهُ الشَّفَاعَةُ^۱

«بِشْرِ بْنِ شَرِيحِ بَصْرِيِّ كَوَيْدٍ: بِهِ حَضَرَتْ أَمَامَ

مُحَمَّدِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَمِيكَ: كَدَامِيكَ مِنْ آيَاتِ فِي كِتَابِ

خَدَا نَزْدِ شِمَا أَمِيدِ بَخْشِ تَرِ اسْتِ؟! حَضَرَتْ كَقَمْتِنْدِ: قَوْمِ

شِمَا فِي أَيْنِ مَسْأَلِهِ چِه مِي كَوِينْدِ؟!

مِنْ كَقَمْتِنْدِ: مِي كَوِينْدِ أَيْنِ آيَةِ كِه: أَيِ بِنْدِ كَانِ مِنْ

كِه بِرِ جَانِهَائِي خُودِ اسْرَافِ وَرَزِيدِهَائِي، مِنْ رَحْمَتِ

خَدَا نَاأَمِيدِ نَبَاشِيدِ كِه خَدَاوَنْدِ جَمِيعِ كَنَاهَانِ رَا

مِي أَمْرَزْدِ.

حَضَرَتْ كَقَمْتِنْدِ: أَمَّا مَا أَهْلُ بَيْتِ أَيْنِ رَا

^۱ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۵۷

نمی‌گوئیم. من گفتم: پس شما در این امر چه
می‌گوئید؟!

حضرت گفتند: این آیه که: و هر آینه بزودی
خداوند به تو ای پیامبر آن قدر می‌بخشد، و تو راضی
خواهی شد.

شفاعت است، و الله شفاعت است. و الله
شفاعت است».

نیازمندی همه پیغمبران به شفاعت رسول الله

راجع به مقامات و درجات حضرت رسول

الله محمد صلی الله

علیه و آله و سلّم، و شفاعت ایشان، و توسّل و نیاز جمیع پیغمبران به ایشان، از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام، چه در دنیا و چه در آخرت، روایات بسیار وارد است. و از آیات و روایات استفاده می‌شود که آن حضرت دارای درجه‌ای از قرب و منزلت هستند که جمیع خلائق حتی انبیاء و اولیاء در سیر و سلوک الی الله و رفع موانع و مشکلات طریق، و در شفاعت دنیوی و اخروی، و تکوینی و تشریحی به حضرتش نیازمند هستند.

و انبیاء أولوا العزم که صاحب شریعت و کتابند به آن حضرت متوسّل می‌شدند و خداوند را به آن حضرت سوگند میدادند و ایشان را شفیع قرار میداده‌اند - خود و اهل بیت ایشان را تا خداوند به برکت آنها بر آنان رحمت میفرستاد.

انجیل برنابا و شفاعت مطلقه رسول الله صلی

الله علیه و آله و سلّم

در انجیل برنابا که متقن‌ترین اناجیل است^۱

^۱ انجیل برنابا در سنه ۱۷۰۹ مسیحی توسط یکی از مستشارهای پادشاه پروس به نام کریمر که در آمستردام اقامت داشت، کشف شد. اصل این

علاوه بر آنکه در مواضع عدیده، بشارت به مقدم و نبوت حضرت محمد رسول الله داده است، در دو جای از آن صریحاً مقام شفاعت آن حضرت را در روز بازپسین

و نیاز جمیع پیامبران و خلائق را به معاونت و شفاعت و رحمت آن حضرت ذکر میکند:

اوّل: در فصل پنجاه و چهارم یعنی سوره قیامت مطالبی گوید تا میرسد به آیه ۷:

«۷ - آنگاه خدای زنده کند، پس از آن باقی

نسخه به زبان و خطّ ایتالیائی بوده و بسیار کهنه و قدیمی است، و غیر از نسخه ایتالیائی، نسخه اسپانیائی که از روی آن نوشته شده است و آن نیز بسیار قدیمی است به دست آمده است. نسخه ایتالیائی را به زبان انگلیسی ترجمه کرده‌اند و اسم این انجیل به عبارت انگلیسی چنین است:

True Gos Pel of Jesus Called Christ

یعنی انجیل راست عیسی مسمّی به مسیح.

و در ۱۵ مارس سنه ۱۹۰۸ میلادی دکتر خلیل سعادت آن را به عربی ترجمه کرده؛ و در شهر ربیع الاول سنه ۱۳۴۱ هجری قمری ترجمه آن از انگلیسی به فارسی توسط مرحوم سردار حیدر قلی کابلی پایان یافت. و در ۱۳۱۱ هجری شمسی مطابق با ۱۳۵۰ هجری قمری در مطبعه سعادت کرمانشاه به طبع رسید.

باری، چون این انجیل با آیات قرآن درباره بشارت حضرت عیسی به قدم حضرت محمد علیهما الصّلاة و السّلام مطابقت دارد و از بهترین انجیل است، بر خلاف انجیل اربعه (لوقا، متی، یوحنا، مرقس) ظهور آن در اروپا و در کلیساهای انگلستان غوغا و هیاهویی بر پا کرد و چون تصدیق به آن مساوق با تصدیق به خاتمیت رسول الله بود، نخواستند آن را بپذیرند و لذا آن را رسمی نشمردند.

پیغمبران خود را که زود باشد بیایند همه ایشان
پیروی کنان به آدم.

۸ - پس دست رسول الله را ببوسند، و

خودشان را قرار دهند در سایه نگاهبانی او.

۹ - آنگاه خدای زنده کند باقی پاکان را که

فریاد میزنند به یاد آر ما

۱۰ - پس بجنبش آید مهربانی در رسول الله از

فریاد ایشان.

۱۱ - و نظر می نماید در آنچه او را باید کرد

ترسان از برای خلاص ایشان.

۱۲ - آنگاه زنده کند خدای پس از آن هر

مخلوقی را، پس میگردد بسوی هستی نخستین خود.

۱۳ - و زود باشد که علاوه از برای هر یک

نیروی نطق باشد.

۱۴ - آنگاه خدای زنده کند انداخته شده گانرا

همه آنان که وقت برخاستن ایشان سائر خلق خدای

میترسند، به سبب زشتی دیدار ایشان.

۱۵ - و فریاد می کنند ای پروردگار خدای ما!

وامگذار ما را از رحمت خود!

۱۶ - و پس از این خدای برخیزاند شیطان را

که زود باشد هر آفریده در وقت نگریستن بسوی او

مثل مرده شود از ترسیدن، از هیئت دیدار هولناک او.

۱۷ - آنگاه یسوع^۱ فرمود: امیدوار به خدای

^۱ یسوع نام عیسی بن مریم است.

هستم که نبینم این هول را در آن روز.

۱۸- بدرستی که رسول الله تنها از این دیدارها

نمی‌هراسد؛ زیرا که نمی‌ترسد مگر از خدای تنها.»

و پس از چند آیه دیگر در فصل پنجاه و پنجم

که آن نیز سوره

قیامت است گوید:

« ۱ - پس رسول الله می‌رود تا جمع نماید همه

پیغمبران را که با آنها سخن کند زاری کنان بسوی ایشان، که با او بروند تا زاری کنند بسوی خدای از برای مؤمنان.

۲ - پس هر یک از ترس عذر آورند.

۳ - و به زندگی خدای سوگند، بدرستی که

من خودم هم نخواهم رفت آنجا، زیرا که من معرفت دارم به آنچه معرفت دارم.

۴ - و وقتی که خدای این ببیند یادآوری کند

رسول خود را که چگونه او آفریده است همه چیزها را برای محبت او.

۵ - پس ترس او بر طرف شود و بسوی عرش

پا پیش نهد، با محبت و احترام و فرشتگان بسرایند

که خجسته باد نام پاک تو ای خدای خدای ما!

۷ - و چون به نزدیکی عرش شود بگشاید

خدای برای رسول خود [دروازه را] مانند خلیلی

برای خلیل خود بعد از آنکه مدت مدید همدیگر را ندیده باشند.

۸ - و رسول الله نخست آغاز کند در سخن،

پس بگوید بدرستی که من عبادت تو میکنم و دوستی تو می‌ورزم ای خدای من!

۹ - و شکر تو می‌گویم به تمام دل و روان

خود!

۱۰ - زیرا که تو خواستی پس مرا آفریدی تا

بنده تو باشم!

۱۱ - و هر چیزی را از برای محبت من

آفریدی تا از برای هر چیزی و در هر چیزی و برتر

از هر چیزی دوستی تو ورزم!

۱۲ - پس باید همه آفریدگان تو حمد تو

گویند ای خدای من!

۱۳ - آن هنگام همه آفریدگان خدای بگویند

شکر تو میگوئیم ای پروردگار و خجسته باد نام پاک
تو!

۱۴ - حق میگویم به شما، بدرستی که شیاطین

و انداخته شدگان با شیطان آن هنگام میگیرند، حتی
اینکه هر آینه از آب چشم یکی از ایشان روان شود
بیشتر از آنچه در اردن است.

۱۵ - و با وجود این پس نمی بینند خدای را.

۱۶ - و خدای با رسول خود سخن نموده

بفرماید: مرحبا به تو ای بنده امین من!

۱۷ - پس طلب کن هر چه میخواهی که به هر

چیزی خواهی رسید!

۱۸ - پس رسول الله جواب دهد: ای

پروردگار من! یاد کن که چون مرا آفریدی، فرمودی
بدرستی که تو اراده نموده ای که بیافرینی جهان را و
بهشت را و فرشتگان را و مردم را، از روی محبت به
من تا تمجید نمایند ترا به خود من بنده تو!

۱۹ - از این روی زاری میکنم بسوی تو ای

پروردگار خدای مهربان دادگر که به یادآوری وعده

خویش را به بندهات!

۲۰ - پس خدای جواب دهد مانند خلیلی که

با خلیل خود شوخی کند و میفرماید ای خلیل من

محمد! آیا گواهان داری برای این؟!؟

۲۱ - پس با احترام بگوید: آری ای پروردگار

من!

۲۲ - پس خدای بفرماید ای جبرئیل برو و

ایشان را بخوان!

۲۳ - پس جبرئیل بسوی رسول الله بیاید و

بگوید: گواهان تو ای آقا کیانند!؟

۲۴ - پس رسول الله جواب دهد: ایشان آدم و

ابراهیم و اسمعیل و موسی و داود و یسوع پسر مریم
هستند.

۲۵ - پس فرشته باز شود و ندا کند گواهان

مذکور را که حاضر خواهند شد آنجا ترسان.

۲۶ - پس حاضر شوند خدای به ایشان

بفرماید: آیا به یاد دارید آنچه را رسول من ثابت
نموده؟

۲۷ - پس جواب دهند: چیست ای

پروردگار!؟

۲۸ - پس خدای بفرماید: اینکه هر چیزی را

از روی محبت به او آفریده‌ام تا همه آفریدگان مرا به
او حمد گویند.

۲۹ - پس هر یک از ایشان جواب دهند ما سه

گواه داریم که افضل از ما ایند ای پروردگار!

۳۰ - پس خدای جواب دهد که آن سه گواه

کیانند!؟

۳۱ - پس موسی گوید: نخست کتابی است

که مرا عطا فرمودی، و داود گوید: دوّم کتابی است
که مرا عطا فرمودی.

۳۲ - و آنکه با شما سخن میدارد گوید: ای

پروردگار بدرستی که تمام جهان را شیطان اغرا نمود

پس گفت: بدرستی که من پسر و شریک توام!

۳۳ - و لیکن کتابی که مرا عطا فرمودی گفته

که حقّاً بدرستی که من بنده توام!

۳۴ - و همان کتاب اعتراف دارد به ما آنچه

رسول تو او را ثابت کرده!

۳۵ - پس آن هنگام رسول الله به سخن درآید

و بگوید: این چنین میگوید کتابی که مرا عطا

فرمودی ای پروردگار!

۳۶ - پس وقتی که رسول الله این بگوید،

خدای به سخن درآمده بفرماید بدرستی که آنچه

حالا کردم جز این نیست که از این رو کردم تا هر

کسی اندازه محبت مرا با تو بداند.

۳۷ - و پس از آنکه چنین سخن کند، عطا کند

خدای رسول خود را کتابی که در آن نام‌های همه

برگزیدگان خدا نوشته شده باشد.

۳۸ - از این روی هر مخلوقی به سجده در

آمده بگوید: تو راست تنها ای خدای مجد و اکرام؛

زیرا که ما را به رسول خود بخشیدی.^۱»

دوّم: در فصل صد و سی و ششم، آیاتی را

ذکر کرده تا آنکه میرسد به آیه ۸:

«۸ - مگر اینکه آنچه در او حرفی نیست آنکه

^۱ «انجیل برنابا» ترجمه حیدر قلی خان کابلی، از ص ۱۲۵ تا ص ۱۲۸

پاکان و پیغمبران خدا همانا که آنجا روند تا مشاهده نمایند نه اینکه عقابی بکشند.

۹- اما نیکان پس رنجی نکشند جز خوف.

۱۰- و چه گویم به شما می فهمانم که حتی

رسول الله آنجا میرود تا عدل خدا را مشاهده نماید.

۱۱- پس آن وقت دوزخ بواسطه حضور او

لرزان شود.

۱۲- و چونکه او صاحب جسد بشری است،

عقاب از هر

صاحب جسد بشری که بر ایشان عقاب محتوم شده برداشته میشود، پس بی رنج کشیدن عقاب می ماند در مدت اقامه رسول الله برای مشاهده دوزخ.

۱۳ - و لیکن او در آنجا جز چشم بهم زدنی اقامه نخواهد فرمود.

۱۴ - و همانا که این را خدای برای آن کند که هر مخلوقی بداند که او از رسول الله سودی برده.

۱۵ - و چون در آنجا رود شیاطین به ولوله افتند، و میخواهند پنهان شوند زیر آتش افروخته و یکی به دیگری گوید: بگریزید، بگریزید، زیرا که همانا دشمن ما محمد آمد.

۱۶ - پس چون شیطان بشنود آن را، سیلی به روی خود با دو کف دست خود میزند، و ناله کنان میگوید: همانا که تو به رغم من از من شریف تری، و همانا که از روی ظلم این کرده شد!

۱۷ - اما آنچه مختص است به مؤمنانی که هفتاد و دو درجه دارند، با خداوندان دو درجه دیگر که ایمان دارند بدون اعمال صالحه، چونکه فرقه اول بر اعمال صالحه محزون بودند و فرقه دیگر مسرور

بودند به شرّ، پس همگی هفتاد هزار سال در دوزخ
مکث خواهند کرد.

۱۸ - و پس از این سالها، جبرئیل فرشته به
دوزخ می‌آید و می‌شنود که ایشان میگویند: ای
محمد! کجا شد وعده تو به ما که هر که بر آئین تو
باشد جاویدان در دوزخ نماند!؟

۱۹ - پس فرشته خدا آن وقت به بهشت بر
گردد، و پس از آنکه

نزدیک رسول الله شود با احترام آنچه شنیده بر او بخواند.

۲۰ - پس آن وقت پیغمبر با خدا تکلم فرموده میگوید: ای پروردگار من و خدای من، وعده خود را به من بندهات یاد بیار که کسانی که آئین مرا پذیرند، جاویدان در دوزخ نمانند!

۲۱ - پس خدا در جواب میفرماید که: ای خلیل من طلب کن آنچه میخواهی که من به تو آنچه بخواهی میدهم.

فصل صد و سی و هفتم:

۱ - پس آن وقت رسول الله عرض میکند: ای پروردگار من کسانی از مؤمنان یافت می‌شوند که هفتاد هزار سال در دوزخ مکث کرده اند!

۲ - کجاست رحمت تو ای پروردگار من!

۳ - من همانا بسوی تو زاری میکنم که ایشان را از این عقوبات تلخ آزاد نمائی.

۴ - پس آن وقت خدا چهار فرشته مقرب خدا را امر میفرماید که به دوزخ رفته و هر که را بر آئین پیغمبر اوست بیرون آورده و سوی بهشت او را رهبری کنند.

۵- و آن است که آن را خواهند کرد.

۶- و از فوائد آئین رسول الله این میشود که هر

کس به او ایمان آورده باشد، به بهشت خواهد رفت، بعد

از عقوبتی که از آن سخن راندم؛ حتی اینکه اگرچه

عمل صالحی هم نکرده باشد، زیرا که او بر آئین او

مرده.^۱»

باری، چون مطالب انجیل برنابا در شفاعت

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به نحو مبسوطی

همان مفاد آیه کریمه قرآنی و روایات وارده ما از طریق

اهل بیت و از طریق عامّه بود، لذا گرچه قدری مفصل

شد آن را در اینجا ذکر کردیم تا با ملاحظه آن، درجات

و مقامات رسول الله در نزد خدای متعال روشن شود،

و نیاز جمیع پیامبران به آن حضرت مشهود گردد. و

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.

رسول الله حائز وساطت در تکوین و شفاعت

در تشریح اند

^۱ «انجیل برنابا» ترجمه حیدر قلی خان کابلی، از ص ۲۴۳ تا ص ۲۴۵

آری جائی که رسول الله، واسطه در خلقت
عالم تکوین و سبب برای پیدایش موجودات جهان
تجرّد و مادّه و نشأه ملک و ملکوت باشد، چه جای
شگفت است که حائز مقام شفاعت در عالم شرع و
شریعت و موجب ارتقاء مقام و علوّ مرتبت ابرار و
نیکان و باعث غفران و آمرزش اشرار و تیره بختان
بوده باشد!؟

روایات عامّه راجع به مقام شفاعت رسول الله

روایات وارده از طریق شیعه مبنی بر اینکه
امامان علیهم السّلام و وجود اقدس رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلّم و حضرت صدیقه کبری فاطمه
زهرا سلام الله علیها در عالم معنی و نفس مجردّه
خود، حجاب اقرب حضرت خداوند جلّ شأنه و
واسطه فیض و افاضه رحمت بر عالم وجود
می باشند، بسیار است؛ و ما در مجلّلات «امام شناسی»
از دوره علوم و معارف اسلام بعضی از آنها را ذکر
کرده ایم، و در اینجا بالمناسبه برخی از روایاتی را که
از طریق عامّه وارد شده است و علامه شیخ عبد
الحسین امینی در «الغدیر» به مناسبت قصیده غدیریه

قاضی نظام الدین^۱ آورده است ذکر می کنیم:

غدیریه او با این ابیات شروع می شود:

۱ - اجر و پاداش شما ای آل رسول الله بر

عهده و بر ذمه خدا باشد! ای کسانی که در میان ما

همچون ستارگان حق و حقیقت، و همچون نشانه‌ها

و پرچم‌های هدایت و رهبری می باشید!

۲ - خداوند عمل هیچ بنده ای را قبول

نمی کند و هیچ دینی را از او نمی پسندد مگر در تحت

محبت شما آل رسول الله!

۳ - من در روز معاد و بازگشت خود، فقط

^۱ قاضی نظام الدین متوفی در سنه ۶۷۸ هجری قمری است. نامش محمد است و او پسر قاضی القضاة إسحاق بن مظهر اصفهانی است؛ از بزرگان ادباء شیعه و در فنون و فضائل فرید عصر و یگانه دهر بوده است، و در اقطار و بلاد عراق به سمت قاضی القضاتی منصوب، و با خواجه شمس الدین محمد جوینی ملقب به صاحب الدیوان و متوفی در سنه ۶۸۳ مأنوس بوده و مخالطه داشته است. و شعری بلیغ در مدح سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی متوفی در سنه ۶۷۲ سروده است.

ترجمه احوال او در «مجالس المؤمنین» ص ۲۲۶ و «تاریخ آداب اللغة العربیة» جرجی زیدان، در ج ۳، ص ۱۳ ذکر شده است. («الغدیر» ج ۵، ص ۴۳۵ و ۴۳۶)

خلاصی ام بواسطه شماست، گرچه دو دست من
انواع و اقسام گوناگون گناه را مرتکب شده باشد و
به جنایت آلوده باشد.

تا میرسد به این بیت:

«افلاک و آسمانها به خاطر وجود جدّ شما
حضرت رسول الله پدید آورده شده است، و اگر جدّ
شما نبود قضاء و تقدیرات الهی اقتضای ایجاد عالم
تکوین را نمی نمود.»

این قصیده ۴۲ بیت است و قاضی نور الله در
«مجالس المؤمنین» ص ۲۲۶ آورده است.

مرحوم امینی در شرح همین بیت اخیری که
ذکر کردیم چنین گوید: «در این بیت اشاره کرده
است به روایتی که حاکم در «مستدرک» ج ۲، ص
۶۱۵ تخریج و تصحیح نموده است از ابن عبّاس
رضی الله عنهما، قال:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عِيسَى!
ءَامِنٌ بِمُحَمَّدٍ! وَ أَمْرٌ مَنْ أَدْرَكَهُ مِنْ أُمَّتِكَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِهِ!
فَلَوْ لَأَ مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ ءَادَمَ، وَلَوْ لَأَ مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ

الْجَنَّةَ وَالنَّارَ. وَ لَقَدْ خَلَقْتُ الْعَرْشَ عَلَى الْمَاءِ
فَاضْطَرَبَ فَكَتَبْتُ عَلَيْهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ
اللَّهِ، فَسَكَنَ.

«ابن عباس [از رسول خدا صلی الله علیه و آله و

سلم] روایت کرده است که خداوند بسوی عیسی علیه

السلام وحی فرستاد که: ای

عیسی! به محمد ایمان بیاور! و امر کن آن کسانی را که از امت تو محمد را ادراک می کنند به او ایمان بیاورند، زیرا که اگر محمد نبود من آدم را نمی آفریدم! و اگر محمد نبود من بهشت و دوزخ را نمی آفریدم! و به تحقیق که من عرش و تخت سلطنت خود را بر روی آب آفریدم؛ و بنابراین مضطرب و متحرک شد و چون بر روی آن عرش نوشتم: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، آرام گرفت و از حرکت ایستاد.»

و این روایت را سبکی در کتاب «شفاء السقام» ص ۱۲۱ ذکر کرده و اعتراف بر صحت آن نموده است.

و همچنین زرقانی در «شرح المواهب» ج ۱، ص ۴۴ آورده است، و گفته است: أبو الشَّيْخِ در کتاب «طبقات الإصفهانيين» آن را تخریج کرده، و حاکم آن را صحیح شمرده، و سبکی و نیز بلقینی در فتاوی خود اقرار و اعتراف بر صحت آن نموده اند.

رسول الله سبب پیدایش عالم اند

حاکم در «مستدرک» بعد از ذکر این روایت و تصحیح آن به ذکر حدیث دیگری می پردازد و چون

آن حدیث نیز بر منظور و مقصود ما دلالت دارد آن را در اینجا می آوریم:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا اقْتَرَفَ آدَمُ الْخَطِيئَةَ قَالَ: يَا رَبِّ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي. فَقَالَ اللَّهُ: يَا آدَمُ! وَكَيْفَ عَرَفْتَ مُحَمَّدًا وَلَمْ أَخْلُقْهُ؟!

قَالَ: يَا رَبِّ! لِأَنَّكَ لَمَّا خَلَقْتَنِي بِيَدِكَ وَنَفَخْتَ فِيَّ مِنْ رُوحِكَ، رَفَعْتَ رَأْسِي فَرَأَيْتُ عَلَى قَوَائِمِ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

فَعَلِمْتُ أَنَّكَ لَمْ تُضِفْ إِلَى اسْمِكَ إِلَّا أَحَبَّ

الْخَلْقِ إِلَيْكَ!

فَقَالَ اللَّهُ: صَدَقْتَ يَا آدَمُ! إِنَّهُ لَأَحَبُّ الْخَلْقِ

إِلَيَّ؛ اذْغِنِي بِحَقِّهِ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ، وَ لَوْ لَا مُحَمَّدٌ مَا

خَلَقْتُكَ!

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

چون آدم بو البشر مرتکب گناه شد گفت: ای پروردگار

من! به حق محمد از تو میخواهم که مرا بیامرزی!

خداوند فرمود: ای آدم! چگونه محمد را شناختی در

صورتی که من هنوز او را نیافریده‌ام!

آدم عرض کرد: ای پروردگار من! چون مرا

آفریدی با دو دست خود، و از روح خودت در من

دمیدی، من سر خود را بلند کردم و دیدم که بر

ستون‌های عرش تو نوشته شده است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ از این رو دانستم که تو با اسم خودت

ضمیمه نمی‌نمائی مگر اسم محبوب‌ترین فرد از بندگانت

را!

خداوند فرمود: راست گفתי ای آدم! محمد

محبوب‌ترین مخلوقات در نزد من است! و اینک مرا بحق

او بخوان! و به تحقیق که تو را آمرزیدم؛ و اگر محمد نبود

من ترا خلق نمی‌کردم!»

و این حدیث را بیهقی نیز در کتاب «دلائل

النّبوه» تخریج کرده است؛ و «دلائل النّبوه» کتابی است

که ذهبی درباره آن گوید: عَلَیْكَ بِه فَكَلُّهُ هُدًی و نُورٌ.

«بر تو باد به کتاب «دلائل النّبوه»! زیرا که تمام آن نور و

هدایت است.»

و نیز آن را طبرانی در کتاب «معجم صغیر»

خود تخریج کرده

است، و سبکی در «شفاء السّقام» ص ۱۲۰
صحّت آن را اعتراف کرده است، و نیز سمهودی در
کتاب «وفاء الوفاء» ص ۴۱۹ و قسطلانی در
«المواهب اللدنیّة» و زرقانی در «شرح مواهب» ج ۱،
ص ۴۴ و عزّامی در «فرقان القرءان» ص ۱۱۷ آن را
آورده و به صحّت آن اقرار نموده‌اند.

ما این مختصر را در اینجا نگاشتیم برای آنکه
خواننده را بر بطلان بافته‌های پندار ابن تیمیه و آنان
که بر آن نهج پنبه خود را میریسند، همانند قصیمی و
أمثال او، واقف نموده باشیم؛ و بر افکار واهی
همچون پوست جداشده از روی زخم، و بر فریاد و
صدای آنان که همچون نعره حمار است آگاه کرده
باشیم، تا آنکه خواننده گرامی بر فضیلت حضرت
پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله و سلّم با دیده
بصیرت بوده باشد.^۱

قصیده برده در مقامات رسول الله صلی الله علیه

و آله و سلّم

^۱ «الغدیر» ج ۵، ص ۴۳۴ و ۴۳۵

در اینجا مناسب است چند بیت از قصیده

بُرْدَةُ را که از

انشاءات بوصری است، و ابتداء آن چنین است:

^۱ این قصیده مشهور است به بردة و سراینده آن محمد بن سعید مصری بوصری است. و در سبب انشاء آن خود شاعر چنین گفته است که: من به فلج مبتلا شدم که نصف بدن من از کار افتاد، در نظر گرفتم که قصیده ای در مدح پیغمبر صلی الله علیه و آله بگویم تا خدا مرا شفا دهد این قصیده را سرودم و خوابیدم و پیغمبر را در خواب دیدم و با دست مبارک خود بر بدن من کشید و همان وقت شفا یافتم.

فردای آن شب، صبحگاه از خانه بیرون آمدم دیدم که بعضی از ارباب حال و فقرا دنبال این قصیده میگردند و میگویند: اولش اینست: ﴿أَمِنْ تَذَكُّرِ جِيرَانِ بَدِي سَلَمٍ﴾ پس من تعجب کردم زیرا احدی را از این قصیده مطلع ننموده بودم، آن صاحب حال گفت: سوگند به خدا که من شنیدم که تو این قصیده را در نزد همان که برایش سروده ای میخواندی و رسول الله همانند شاخه سبز از شنیدن آن شکوفا بودند.

من این قصیده را به آن فقیر دادم و داستان در بین مردم به زودی فاش شد و چون به وزیر ملک ظاهر رسید بسیار تعریف کرد و با خود نذر کرد که آن را نشنود مگر ایستاده و سر و پا برهنه. و آن وزیر و اهلس از این قصیده برکات و خیرات کثیری بردند.

پس از چندی مهرداد این وزیر به چشم درد شدیدی مبتلا شد که نزدیک بود کور شود و در خواب دید که گویا گوینده ای میگوید: برو به نزد وزیر و برده را از او بگیر و بر چشمهایت بگذار! مهرداد این خواب را برای وزیر گفت، وزیر گفت من چیزی ندارم که نامش برده باشد و لیکن در نزد من مدیحه پیغمبر است که ما با آن استشفا می کنیم و آن مدیحه را آورد و بر چشمان مهرداد خود گذارد، و در حالی که مهرداد نشسته بود آن قصیده خوانده شد و در همان وقت خداوند او را شفا داد. لذا بدین مناسبت آن را برده گویند و در طلب حاجات میخوانند و برای نزول مهمات از آن بهره میگیرند؛ چون دارای برکات عظیم و موجب برآورده شدن دعاهاست. و شاید آن هاتف غیبی در خواب نام آن را برده گفته است به جهت آنکه این قصیده در معنی یک لباس شریفی است که بر قامت رسول الله بریده شده است.

بیاوریم تا جانها به یاد رسول الله قوّت گیرد.

۱۔ محمد، آقا و سرور و سالار دو عالم و جنّ

و انس و دو طائفه

و دسته عرب و عجم است.

۲ - پیغمبر ما یگانه امر کننده و نهی کننده

است، و هیچکس چه در گفتار اثباتش و چه در گفتار نفیش از او وفاکننده تر نیست.

۳ - اوست تنها حبیب خدا، که در هر یک از

مواقع ترس و بیمگاهها که رو آورد و شدائدی که نازل شود، شفاعت او مورد امید است.

۴ - دعوت کرد خلائق را بسوی خدا، پس

کسانی که به او چنگ زنند، چنگ زده‌اند به ریسمانی که ابداً پاره شدنی نیست.

۵ - بر تمام پیامبران هم در خلقت و هم در

اخلاق برتر آمد؛ و پیامبران نه در مقام علم و نه در مقام کرم نمی‌توانند به او نزدیک شوند.

۶ - و هر یک از آنان از رسول خدا طلب

می‌کنند به قدر مشت آبی از دریای بیکران، یا به قدر آب کمی از باران‌های متوالی آن حضرت.

۷ - و همه پیامبران در وقت حظّ و بهره شان

در نزد او وقوف دارند، زیرا که او نقطه بسیط علم و دانش و شکل اتقان و حکمت است.

۸ - و بنابراین اوست آنکه معنی و صورتش

به تمامیت و کمال رسید و پس از آن خداوند
جان‌آفرین او را حبیب خود برگزید.

۹ - پاک و منزّه است از اینکه در محاسن او

شریکی بوده باشد؛ و جوهره حسن و نیکوئی در
ذات او قابل انقسام نیست.

۱۰ - واگذار آنچه را که نصاری درباره

پیامبرشان ادعا دارند و هر چه میخواهی درباره او
مدح کن و قبول مدح را نیز بنما.

۱۱ - آنچه را از شرف بخواهی به ذات او

نسبت بده و آنچه را که از بزرگی بخواهی به قدر و
منزلت او نسبت بده.

۱۲ - چون برتری و فضل رسول الله حدی

ندارد تا سخنگویی بتواند با زبان خود پرده از آن
بردارد.

۱۳ - اگر آیات و علائم او از جهت بزرگی و

عظمت به پایه قدر و منزلت او باشد، در این صورت
چنانچه اسم او را بر استخوانهای پوسیده ببرند همه
را زنده میکند.

۱۴ - چون بر ما محبت داشت ما را به آنچه

عقول را خسته و عاجز میکند امتحان نکرد تا آنکه
ریب و شک نیاوریم و گمان و وهم در ما پدیدار
نگردد.

۱۵ - ادراک حقیقت معنای او اهل عالم را کور

کرده است و هیچ موجودی نه در قرب او و نه در

بعد از او نمی‌تواند ملزم به این حقیقت نشود.

۱۶- او چون خورشید است که از دور در نظر

کوچک آید و از نزدیک چشم را خسته و بی‌تاب

کند؛ و نه از دور و نه از نزدیک نمی‌توان به حقیقت

او واقف شد.

۱۷- و چگونه میتوانند در دنیا حقیقت او را

دریابند گروهی که همه در خوابند و به خوابهایی که

از او می‌بینند می‌خواهند خود را آرام و متقاعد کنند.

۱۸ - آری نهایت درجه وصول علم و بلوغ

دانش به او فقط همین است که بگوئیم او بشر است
و او از تمام افراد مخلوقات خدا برتر است.

۱۹ - و تمام آیات و بینات و معجزاتی که

پیامبران بزرگوار آورده‌اند از نور پاک و مقدّس این
پیامبر به آنها متّصل شده و ارتباط یافته است.

۲۰ - آری این پیامبر خورشید فضل و برتری

است و پیامبران دیگر ستارگان دور این خورشیدند
که انوار خود را که از خورشید گرفته‌اند برای مردم
در ظلمات و تاریکیها ظاهر می‌سازند

مجلس شصت و دوم: اصناف شفیعان در
روز قیامت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ
إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَ
هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.

(آیه بیست و سوّم، از سوره سبأ: سی و

چهارمین سوره از قرآن کریم)

«و شفاعت سودی در نزد خداوند ندارد مگر

برای کسی که خدا به او اذن داده است؛ تا زمانی که

چون دهشت و وحشت از دل‌های آنان برداشته شود؛
به آنها میگویند: پروردگار شما چه گفت؟! میگویند:
حقّ، و اوست بلند مرتبه و بزرگ منزله.»

اینك وقت آن رسیده است که در اصناف

شفاعت کنندگان بحثی به میان آوریم بحولِ اللهِ و

قُوَّتِهِ.

. شفاعت پیامبر و امامان و حضرت فاطمه

زهراء سلام الله عليهم

از جمله شفیعیان روز قیامت پیغمبر اکرم و
خمسه طیبه و امامان بحق و حضرت صدیقه کبری
سلام الله عليهم أجمعین هستند. در سوره انبیاء وارد
است که:

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ
مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ *
يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ
أَرْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ^۱.

«و میگویند که: خداوند رحمن برای خود
اولادی (از پسر چون عیسی، و از دختر چون ملائکه)
اتخاذ کرده است؛ بلکه آنان (پیامبران و فرشتگان)
بندگان مکرّم و بزرگوار خدا هستند که در گفتار خود
از او جلو نمی‌افتند و پیشی نمی‌گیرند، و به امر خدا
عمل می‌کنند. خداوند از آنچه در برابر آنهاست، و از
آنچه در پشت سر آنهاست علم و اطلاع دارد و ایشان
شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که دینش و

^۱ آیات ۲۶ تا ۲۸، از سوره ۲۱: الانبیاء

عقیده‌اش پسندیده باشد؛ و ایشان از خوف و خشیت
خدا در هراس هستند.»

و چون نصاری عیسی را پسر خدا، و یهود
عزیز را پسر خدا میدانند، و مشرکین جاهلیت ملائکه
را دختران خدا می‌پنداشتند؛ به اطلاق این آیه هر دو
صنف از پیامبران و فرشتگان، بنده مکرم خداوند
محسوب شده، و مقام شفاعت به آنها إجمالاً داده
شده است.

و نیز آیه:

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا
مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ^۱.

«و حقّ و مالکیت شفاعت را کسانی که غیر
خدا را می‌پرستند ندارند، مگر خدا پرستانی که
شهادت بحق دهند، و آنها از واقعه مورد شهادت علم
و اطلاع داشته باشند.»

دلالت بر شفاعت پیامبران و امامان و
معصومان و فرشتگان میکند، و این دو آیه بطور کلی
عمومیت دارند و شامل ملائکه و پیغمبران و صدیقان
بطور عموم می‌شوند.

روایات وارده در شفاعت معصومین علیهم
السّلام

گفتار رسول خدا به حضرت زهرا درباره
شفاعت از امت در قیامت

در «أمالی» صدوق از محمد بن ابراهیم بن
إسحاق، از أحمد بن إسحاق، از أبو قلابه عبد الملك
بن محمد، از غانم بن حسن سعدی، از مسلم بن

^۱ آیه ۸۶، از سوره ۴۳: الزّخرف

خالد بن مکی، از حضرت جعفر بن محمد از پدرش
علیها السلام از جابر بن عبد الله أنصاری، از امیر
المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که:

قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا أَبَتَاهُ! أَيْنَ أَلْقَاكَ يَوْمَ الْمَوْقِفِ
الْأَعْظَمِ وَ يَوْمَ الْاَهْوَالِ وَ يَوْمَ الْفَزَعِ!؟

قَالَ: يَا فَاطِمَةُ! عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ وَ مَعِيَ لِوَاءٌ

الْحَمْدِ وَ أَنَا

الشَّفِيعُ لِمَتِّي إِلَى رَبِّي!

قَالَتْ: يَا أَبَتَاهُ! فَإِنَّ لَمْ أَلْقَكَ هُنَاكَ؟! قَالَ:

الْقَيْنِي عَلَى الصِّرَاطِ وَأَنَا قَائِمٌ، أَقُولُ: رَبِّ سَلِّمْ أُمَّتِي!

قَالَتْ: فَإِنَّ لَمْ أَلْقَكَ هُنَاكَ؟! قَالَ: الْقَيْنِي وَأَنَا عِنْدَ

الْمِيزَانِ، أَقُولُ رَبِّي سَلِّمْ أُمَّتِي.

قَالَتْ: فَإِنَّ لَمْ أَلْقَكَ هُنَاكَ؟! قَالَ: الْقَيْنِي عَلَى

شَفِيرِ جَهَنَّمَ أَمْنَعُ شَرَّهَا وَلَهَبَهَا عَنْ أُمَّتِي! فَاسْتَبَشَّرَتْ

فَاطِمَةُ بِذَلِكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا وَعَلَى أَبِيهَا وَبَعْلِهَا وَ

بَنِيهَا^۱.

«حضرت فاطمه سلام الله عليها به حضرت

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عرض كرد! ای

پدر جان! من کجا ترا در موقفِ اعظم روز قیامت و در

روز دهشت‌ها و وحشت‌ها و در روز فزعِ اکبر بینم؟!

حضرت فرمود: ای فاطمه! در پهلوئی در

بهشت، و با من لَوای حمد است، و من در نزد

پروردگارم شفیعِ امت خود هستم!

فاطمه عرض کرد: ای پدر جان! اگر تو را آنجا

^۱ «أمالی» صدوق، طبع سنگی، مجلس چهل و ششم، ص ۱۶۶

نبینم، کجا بینم؟! فرمود: مرا بر روی صراط بین که
ایستاده‌ام و میگویم پروردگار من! اُمّت مرا سلامت
بدار.

فاطمه عرض کرد: اگر تو را آنجا نبینم، کجا

بینم؟! فرمود: در نزد میزان، من میگویم: پروردگار

من! اُمّت مرا سلامت بدار!

فاطمه عرض کرد: اگر تو را آنجا نبینم، کجا

بینم؟! فرمود: در لبه جهنّم، که من شراره‌ها و

شعله‌های آتش را از اُمّت خودم کنار میزنم!

فاطمه که سلام خدا بر خودش و پدرش و شوهرش و فرزندانش باد، از این گفتار خوشحال و مسرور گشت.»

گفتار رسول اکرم در مقامات حضرت زهراء

و نیز در «أمالی» از أحمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم، از جعفر بن سلمه اهوازی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از ابراهیم بن موسی بن اخت واقدی، از ابو قتاده حرّانی، از عبد الرحمن ابن علاء حَضرَمی، از سعید بن مسیب، از ابن عبّاس روایت کرده است که:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ جَالِسًا ذَاتَ يَوْمٍ وَعِنْدَهُ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ أَكْرَمُ النَّاسِ عَلَيَّ! فَأَحِبِّ مَنْ أَحَبَّهُمْ! وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُمْ! وَ وَالِّ مَنْ وَالَّهُمْ! وَ عَادِ مَنْ عَادَهُمْ! وَ أَعِزِّ مَنْ أَعَانَهُمْ! وَ اجْعَلْهُمْ مُطَهَّرِينَ مِنْ كُلِّ رِجْسٍ، مَعْصُومِينَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ! وَ أَيْدِهِمْ بِرُوحِ الْقُدْسِ مِنْكَ! ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ!

أَنْتَ إِمَامُ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي، وَ أَنْتَ قَائِدُ

الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ!

وَ كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى ابْنَتِي فَاطِمَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ يَوْمَ

الْقِيَمَةِ عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُورٍ؛ عَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ

مَلَكٍ، وَ عَنْ يَسَارِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَ بَيْنَ يَدَيْهَا

سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَ خَلْفَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، تَقُودُ

مُؤْمِنَاتِ أُمَّتِي إِلَى الْجَنَّةِ.

فَإِذَا امْرَأَةٌ صَلَّتْ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ خَمْسَ

صَلَوَاتٍ، وَ صَامَتْ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَ حَجَّتْ بَيْتَ اللَّهِ

الْحَرَامَ، وَ زَكَتْ مَالَهَا، وَ أَطَاعَتْ

زَوْجَهَا، وَوَالَتُ عَلِيًّا بَعْدِي؛ دَخَلَتِ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَةِ

ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَإِنَّهَا لَسَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِيهَا؟!

فَقَالَ: ذَاكَ لِمَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ؛ فَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ

نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ.

وَإِنَّهَا لَتَقُومُ فِي مِحْرَابِهَا فَيَسَلُّمُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ

أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، وَيَنَادُونَهَا بِمَا نَادَتْ

بِهِ الْمَلَائِكَةُ مَرْيَمَ؛ فَيَقُولُونَ: يَا فَاطِمَةَ! إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ

وَطَهَّرَكَ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

ثُمَّ التَّفَّتَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ!

إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي! وَهِيَ نُورٌ عَيْنِي وَثَمَرَةٌ فُؤَادِي!

يَسُوءُنِي مَا سَاءَ هَا وَ يَسُرُّنِي مَا سَرَّهَا! وَإِنَّهَا أَوَّلُ مَنْ

يُلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَأَحْسِنْ إِلَيْهَا بَعْدِي.

وَ أُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ابْنَيْ، وَ رِيحَانَتَايَ، وَ

هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ فَلْيَكْرُمَا عَلَيْكَ كَسَمْعِكَ

وَ بَصْرِكَ!

ثُمَّ رَفَعَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ

فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ

مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَهُمْ وَ حَرْبٌ

لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَوَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاهُمْ.^۱

«روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

نشسته بودند، در

^۱ «أمالی» صدوق، طبع سنگی، مجلس هفتاد و سوم، ص ۲۹۱ و ۲۹۲

نزد آن حضرت، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام بودند.

در این حال حضرت رسول عرض کردند: بار پروردگارا تو حقاً میدانی که این جماعت، اهل بیت من هستند! و گرامی ترین مردم در نزد من می باشند؛ پس تو دوست بدار کسی که آنها را دوست بدارد! و مبعوض بدار کسی که ایشان را مبعوض دارد! و مهر بورز با کسی که با ایشان مودّت و مهر ورزد! و دشمن بدار کسی که آنها را دشمن بدارد! و معاونت کن کسی که ایشان را کمک کند! و آنان را از هر رجس و پلیدی پاکیزه و مطهر بدار! و از هر گناهی در تحت مصونیت و عصمت خود در آور! و از جانب خودت آنها را به روح القدس مؤید گردان!

و سپس فرمود: ای علی! تو امام امت من، و جانشین من بر آنها پس از من هستی! و تو قائد و سپهسالار قافله مؤمنین بسوی بهشت می باشی!

و گویا که من دارم نگاه میکنم به دخترم فاطمه، که در روز رستاخیز سوار بر اسبی از نور است و به

پیش می‌آید؛ از طرف راست او هفتاد هزار فرشته، از
طرف چپ او هفتاد هزار فرشته، و در مقابل او هفتاد
هزار فرشته، و در پشت سر او هفتاد هزار فرشته
حرکت می‌کنند، و او زندهای مؤمن از امت مرا
جلوداری میکند و به بهشت می‌برد.

و بنابراین هر زنی که در شبانه روز پنج نماز

واجب را بجای آورد،

و در ماه رمضان روزه بدارد، و حجّ بیت الله الحرام را بگذارد، و زکوة مال خود را بپردازد، و از شوهر خود اطاعت کند، و علی را بعد از من به ولایت بپذیرد؛ چنین زنی به شفاعت دخترم فاطمه داخل بهشت می شود؛ و فاطمه سیده تمام زنهای عالمیان است.

به رسول الله گفته شد: آیا فاطمه سیده زنهای عالم خودش است؟!

حضرت فرمود: آن برای مریم دختر عمران است؛ و امّا دختر من فاطمه سیده تمام زنهای عالمیان است از اولین و آخرین.

و فاطمه چون در محراب عبادت بایستد هفتاد هزار فرشته از ملائکه مقربین بر او سلام می کنند، و به همان ندائی که ملائکه مریم را بدان ندا، ندا کردند، با او ندا کنند، و بگویند: ای فاطمه! خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید، و تو را برگزید بر زنهای عالمیان.

و سپس حضرت رسول الله به علی رو کرده و فرمودند: ای علی! فاطمه پاره گوشت من است! و او نور چشم من است! و میوه دل من است!

بد حال میکند مرا آنچه او را بدحال کند، و شاد
میگرداند مرا آنچه او را شاد گرداند! و او اولین کسی
است که از اهل بیت من به من ملحق شود! پس با او
بعد از من به نیکی رفتار کن!

اما حسن و حسین دو پسر من هستند، و دو گل
من هستند، و دو آقای جوانان اهل بهشتند؛ باید تو همان
طوری که چشم و گوش خود را گرامی میداری، آنان
را گرامی بداری!

و پس از این حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را بسوی آسمان بلند نموده، عرض کرد: بار پروردگارا من تو را گواه میگیرم، که من دوستدار کسی هستم که آنها را دوست بدارد، و مُبَغِض کسی هستم که نسبت به آنان بغض بورزد، و سلامت با کسی که با آنان به سلامت رفتار کند، و در جنگم با کسی که با آنان محاربه کند، و دشمنم با کسی که با آنها دشمنی کند، و ولی هستم برای کسی که ولایت آنان را متعهد گردد!»

توسل انبیاء به خمسه طیبه علیهم السلام

اخبار بسیاری داریم که انبیاء بطور مطلق، و اصفیاء آنان چون آدم أبو البشر و داود و شعیب و ایوب و لوط و ادریس، و پیغمبران اولوا العزم چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی به حضرت خاتم النبیین مُحَمَّد بن عبد الله و امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام متوسل می شدند، و برای رفع مشکلات و مغفرت خطایا و ارتقاء مقامات از ارواح تابناک آنها استمداد می جستند.

البتّه این به جهت عُلوّ مقام و نورانیت معنوی
و ملکوتی آنهاست که برای التماس و التجاء به درگاه
حضرت احدیت خود را ناچار از استمساک از این
آیات الهیه میدیدند؛ و الاّ این مقام، مقام اعتباری و
امر تشریفی نیست، زیرا این نوع اعتباریات در حقائق
راهی ندارد؛ آن اصالت و واقعیت و آن طهارت
مطلقه ذوات طیبه خمسه بود که همه سابقین و
لاحقین را به خضوع و خشوع در می آورد، و برای
وصول به درگاه قرب حضرت باری تعالی شأنه
العزیز ناچار از عبور از حجاب

اقرب و تجلی اعظم و ناچار از ظهور نور احدی
در مرآت دل‌های خودشان، از این مرایا و آئینه‌های
تابناک بودند.

همین شفاعت خمسه طیبه بوده است که خداوند
به برکت آن آتش را بر ابراهیم **بَرْدًا وَ سَلَامًا** فرمود، و
کشتی نوح را به سلامت به جودی رسانید، و عصا را
در دست موسی ازدها نمود و سپس آن را بازگردانید،
و طلوع نور پیروان آنها بود که در درخت به انا الله
دریچه توحید را به روی او گشود و او را در وادی
معرفت کشانید، و او را با سبطیان از شرّ فرعون و
قبطیان نجات داد و آب را بر آنها مَعْبَر نمود، و فرعون
و پیروانش را دستخوش غرقه ساخت.

و نور خمسه طیبه بود که بینات و آیات به
عیسی بن مریم عنایت کرد، و او مرده زنده میکرد و
کور مادرزاد شفا میداد و مبتلا به مرض پسی را
خوب میکرد؛ و بطور کلی تمام حالات معنوی در
خلوت‌های روحانی همه پیامبران و اولیاء خدا
بواسطه شفاعت و وساطت آنها بود. و از نقطه نظر
برهان فلسفی، محال است کسی بتواند بطور طفره

مسافتی را بپیماید. عبور از مراحلِ نفس تا طلوع نور
توحید، در سفر معنوی و ملکوتی سالکان راه
حقیقت، بدون عبور و استمداد از این آیات الهیه با
این اصل مسلم که میدانیم: حجابِ اقرب و اسم
اعظم و آیت کبری و مقام بین البینی و جمع الجمعی
هستند، محال است.

آنچه از روایات در این باره آمده است با
مضامین مختلفه، بسیار است؛ و در زبان پیامبران که
به امت‌های خود بیان میکرده‌اند نیز

بسیار است.

در مجلس گذشته شرحی راجع به بیانات حضرت مسیح بن مریم از انجیل برنابا درباره عظمت و شفاعت رسول الله آوردیم.

آثار باستانی درباره کشتی نوح و توسل به پنج

تن آل عبا

اینک شرحی از دعا و توسل حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام را که از اکتشافات اخیر است و سند زنده و تاریخی از جهت نورانیت خمسه طیبه است از مجله «مکتب اسلام» می آوریم و برای آنکه امانت در نقل رعایت شود ما در اینجا عین مطالب مندرجه در این شماره را بدون هیچ کم و کاستی و بدون هیچ زیادتی بیان می کنیم تا بر اهل نظر مطلب روشن شود:

«یک سند زنده و تاریخی بر حقانیت دین اسلام

و مذهب تشیع گزارش بسیار جالب

باستان‌شناسی شوروی درباره

کشتی حضرت نوح مجله رسمی و پرتیراژ «اتفاد

نیزوب» شوروی که بطور ماهانه منتشر می‌شود،

گزارش عجیب زیر را که هم از نظر باستانی بسیار
ارزنده و جالب است، و هم از نظر دینی عالی‌ترین دلیل
بر عظمت قرآن و عقائد دینی ماست، درج نموده
است. و به دنبال آن عدّه‌ای از نویسندگان انگلیسی،
مصری، پاکستانی و ... آن مقاله را از روسی به انگلیسی
و عربی و اردو ترجمه نموده و در مجلّه‌ها و روزنامه‌های

محلّی خود نقل کرده‌اند؛ اینک ما خلاصه آن را با

توضیح درباره ارزش علمی و دینی آن از نظر

خوانندگان ارجمند می‌گذرانیم:

مجله نامبرده در شماره تشرین دوّم ۱۹۵۳

مینویسد:

هنگامی که باستان شناسان روسی در منطقه ای

معروف به «وادی قاف»^۱ مشغول حفّاری و جستجوی

آثار باستانی بودند، در اعماق زمین به چند پاره تخته قطور

و پوسیده ای برخوردند که بعداً معلوم شد این تخته‌ها

قطعات جدا شده از کشتی نوح بوده، و بر اثر تحولات

دریائی و زمینی در طول حدود ۵۰۰۰ سال همچنان در

دل زمین باقی مانده است.

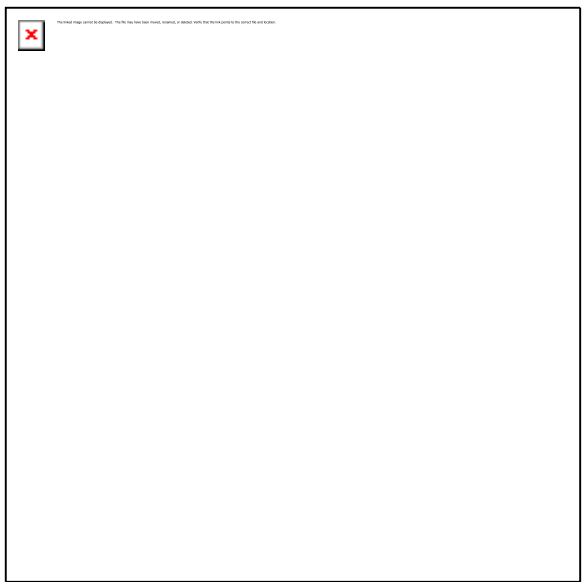
^۱ طبق تصریح قرآن لنگرگاه کشتی نوح بعد از طوفان، کوه جودی بوده. به ادّعای صاحب «مراصد الاطّلاع» و «منجد العلوم» این کوه در ۴۰ کیلومتری شمال شرقی جزیره ابن عمر (شهر کوچکی است در سوریه مشرف به نهر دجله و به سال ۹۶۱ توسط حسن بن عمر بن خطّاب ثعلبی بنیان گذاری شده) می‌باشد. و بنا به نقل دیگران (از جمله مؤلّف بزرگوار تفسیر «المیزان») لنگرگاه در آرارات از جبال ارمنیه بین ایران و ترکستان روس واقع در دیار بکر از نواحی موصل بوده که البته همه این نظرات با وادی قاف در مسکو محلّ اکتشاف تخته‌ها سازش دارد؛ چه اگر این محلّ یا نزدیک به این محلّ نبوده، امکان دارد با مرور زمان بر اثر امواج دریا و تحولاتی که در طول چند هزار سال رخ داده، آن تخته‌ها در منطقه مزبور، و در اعماق زمین قرار گرفته باشد. (تعلیقه)

بر خورد به این تخته‌ها نظر محققین
باستان‌شناس را آن‌چنان به خود جلب نمود که دو
سال دیگر به کنجاوی و تعقیب عملیات حفّاری
خود پرداخته، و بالاخره در همان منطقه به یک قطعه
تخته دیگری برخوردند که به صورت لوحی طبق
کلیشه

صفحه زیر، چند سطر کوتاه از کهن‌ترین و
ناشناخته‌ترین خطوط بر روی آن منقوش بود.
اما بسیار شگفت‌آور بود که این تخته لوح
بدون اینکه پوسیده یا متحجر شده باشد، آن‌چنان
سالم و دست نخورده باقی مانده که هم اکنون در
موزه آثار باستانی مُسکو در معرض دید توریست‌ها
و تماشاگران خارجی و داخلی است.

گزارش باستان‌شناسی شوروی درباره کشتی

نوح



بر اثر این اکتشاف، اداره کل باستان‌شناسی
شوروی برای تحقیق از چگونگی این لوح و خواندن
آن، هیئتی مرکب از هفت نفر از مهم‌ترین باستان
شناسان و اساتید خط‌شناس و زبان‌دان روسی و

چینی را مأمور تحقیق و بررسی نموده که نام آنها

بدین گونه است:

- ۱ - پرفسور سولی نوف، استاد زبان‌های قدیمی و باستانی در دانشکده مسکو.
 - ۲ - ایفاهان خینو، دانشمند و استاد زبان‌شناس در دانشکده لولوهان چین.
 - ۳ - میشانن لوفارنک، مدیر کل آثار باستانی شوروی.
 - ۴ - تانمول گورف، استاد لغات در دانشکده کیفزو.
 - ۵ - پرفسور دی راکن استاد باستان‌شناس در آکادمی علوم لنین.
 - ۶ - ایم احمد کولا، مدیر تحقیقات و اکتشافات عمومی شوروی.
 - ۷ - میچر کولتوف، رئیس دانشکده استالین.
- این هیئت پس از ۸ ماه تحقیق و مطالعه و مقایسه حروف آن با نمونه سائر خطوط و کلمات قدیم متفقاً گزارش زیر را در اختیار باستان‌شناسی شوروی گذاشت:
- ۱ - این لوح مخطوط چوبی از جنس همان پاره تخته‌های مربوط به کاوش‌های قبلی، و کلاً

متعلق به کشتی نوح بوده است؛ منتهی لوح مزبور
مثل سائر تخته‌ها آن قدرها پوسیده نشده، و طوری
سالم مانده که خواندن خطهای آن به آسانی امکان
پذیر می‌باشد.

۲ - حروف و کلمات این عبارات به لغت
سامانی یا سامی است که در حقیقت امّ اللغات (ریشه
لغات) و به سام بن نوح منسوب می‌باشد.

۳ - معنای این حروف و کلمات بدین شرح

است:

توسّل حضرت نوح به پنج تن علیهم السّلام و

أسامی آنها بر کشتی

«ای خدای من! و ای یاور من!

به رحمت و کرمت مرا یاری نما!

و به پاس خاطر این نفوس مقدّسه:

مُحَمَّد

إِبِلِیَا (عَلِیّ)

شَبْرَ (حَسَن)

شُبَیْرَ (حُسَیْن)

فَاطِمَه

آنان که همه بزرگان و گرامی اند

جهان به برکت آنها بر پاست.

به احترام نام آنها مرا یاری کن!

تنها توئی که میتوانی مرا به راه راست هدایت

کنی!»

بعداً دانشمند انگلیسی: این ایف ماکس،

استاد زبان‌های باستانی در دانشگاه منچستر، ترجمه

روسی این کلمات را به زبان انگلیسی برگردانید، و

عیناً در این مجله‌ها و روزنامه‌ها نقل و منتشر گردیده
است:

- ۱ - مجله هفتگی «ویکلی میرر» لندن، شماره
مربوط به ۲۸ دسامبر ۱۹۵۳ م.
- ۲ - مجله «استار انگلیسی» لندن، مربوط به
کانون دوّم ۱۹۵۴ م.
- ۳ - روزنامه «سن لایت» منتشره از منچستر،
شماره مربوط به کانون دوّم ۱۹۵۴ م.

۴ - روزنامه «ویکلی میرر» تاریخ یکم شباط

۱۹۵۴ م.

۵ - روزنامه «الهدی» قاهره مصر، تاریخ ۳۰

مارس ۱۹۵۳ م.

سپس دانشمند و محدث عالی‌مقام پاکستانی

حکیم سید محمود گیلانی که یک موقع مدیر

روزنامه «أهل الحدیث» پاکستان (و نخست از اهل

تسنن بوده و بعداً از روی تحقیق به آئین تشیع

گرائیده) آن گزارش را به زبان اردو در کتابی به نام

«ایلیا مرکز نجات ادیان العالم» ترجمه و نقل کرده

است.^۱

آنگاه مجله «بذره» نجف در شماره‌های شوّال

و ذوالقعدة ۱۳۸۵، سال اوّل، صفحه ۷۸ الی ۸۱ زیر

عنوان: نامهای مبارکی که حضرت نوح بدان توسّل

جست، از اردو به عربی ترجمه و نقل کرده است.

ارزش علمی و تاریخی اکتشاف کشتی نوح در

^۱ کتاب «ایلیا...» به زبان اردو، ضمن ۴۵ صفحه به عنوان چهل و دومین نشریه دارالمعارف اسلامیّه - لاهور پاکستان، به سال ۱۳۸۱ هجری به چاپ رسیده است. (تعلیقه)

اثبات حقانیت مذهب تشیع

اکنون لازم می‌نماید بطور فشرده توجه خوانندگان ارجمند را به نکاتی چند معطوف نمائیم؛ تا بیشتر به ارزش علمی و تاریخی این اکتشاف باستانی معتقد شوند:

۱ - آنکه اکتشاف این تخته‌ها و لوح، یکی از دلائل بر اصالت و واقعیت داستانهای قرآن مجید و احادیث دینی است که مشروحاً حاکی از قضیه کشتی نوح و ماجرای آنست؛ همچنان که مورخان اسلامی و غیر اسلامی نیز نوشته‌اند.

۲ - آنکه معتقدات شیعه درباره اهل بیت از روی تمایلات و

اغراض شخصی رهبران شیعی و مؤلفین نیست، بلکه بر مبنای یک سلسله حقائق علمی و واقعیت‌های تاریخی است که شیعه خود را ناگزیر از تسلیم در پابند شدن به آن دیده و در نتیجه پیروی اهل بیت را انتخاب کرده است.

بدیهی است استمداد نوح پیامبر از خاندان رسالت و نقش نامهای آنان بر کشتی، چند هزار سال قبل از نزول قرآن و پیدایش اسلام و انشعاب مسلمانان به فرقه‌های مختلف و متضاد شیعه و سنی بوده، و جز از روی الهام از مبدأ اعلی و اشاره غیبی به هیچ چیز نمی‌توان آن را تفسیر کرد.

درست است که حضرت نام‌های مقدّس: محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) علیّ (علیه السّلام) حسن (علیه السّلام) حسین (علیه السّلام) و فاطمه (علیها السّلام) را به عنوان دعا و به عنوان تبرّک نقش بر لوح نمود؛ امّا در حقیقت این یک پیشگوئی عجیب از دوران‌های خیلی دور و دراز، درباره پیدایش خاندان وحی و رسالت بوده است که با فاصله حدود ۵۰۰۰ سال پس از طوفان، قدم به

عرصه گیتی گذاشتند.^۱

جالب آنکه برخورد به یک چنین اثر باستانی

در یک کشور غیر دینی و به دست یک عدّه افراد غیر

مسلمان و بالاخره در محیطی اتّفاق افتاده که از نیم

قرن پیش دین و عقیده به مبدأ و معاد و وحی و

^۱ چنانچه در صفحه ۱۹۸ گذشت، این فاصله تا زمان اکتشاف کشتی است.

رسالت را کنار گذارده و تنها از دیده محدود
مادیگری به جهان و آنچه در آنست می‌نگرند.

ناگفته معلوم است که ماجرای این لوح به
نسبت ارزش و اهمیتی که از دید باستان شناسان
دنیای روز دارد، نیز ارزش دینی و مذهبی برای
مسلمانان به ویژه شیعیان داشته و دارد.

تذکر: مطالب این مقاله ترجمه و اقتباس از مجله
«بذره» نجف و کتاب «قَبَسٌ مِنَ الْقِرَاءَانِ» تألیف عبد
اللطیف خطیب بغدادی چاپ ۱۳۸۹ نجف می‌باشد.
پایان نقل از «مکتب اسلام» شماره مسلسل

۱۴۲۱.

شفاعت حضرت زهراء علیها السلام در روز

قیامت

^۱ مجله «درسهائی از مکتب اسلام» سال دوازدهم، شماره ۱۰، شماره مسلسل
۱۴۲، تاریخ رمضان ۱۳۹۱ هجریه قمریه
و نیز عین مندرجات این شماره را مسجد شفاء طهران بمناسبت عید فطر
۱۳۹۱ هجری قمری طبع، و تحت عنوان: علم به کمک مذهب می‌شتابد، در
جزوه ای مستقلاً، به عموم برادران اهداء نموده است.
و این حقیر مطالب مندرجه در مجله «مکتب اسلام» را چندین سال قبل از
نشر این مجله، از بعضی از فضلاء هندی که از دوستان نجفی ما بودند در
نجف اشرف از انتشارات هند و پاکستان شنیده بودم ولی چون اصل آن
مدارک در دسترس نبود به نقل از این مجله اکتفا شد.

فرات بن ابراهیم در تفسیر خود، روایت
میکند از سهل بن أحمد دینوری، با اسناد خود از
حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت گفته‌اند:
جابر به حضرت ابو جعفر امام

محمد باقر علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم،
ای پسر رسول الله! حدیثی درباره جدّهات فاطمه
زهرا سلام الله علیها، و در فضیلت و شرافت آن بی
بی برای من نقل کن که چون من آن را برای شیعیان
بازگو کنم، خوشحال شوند!

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: پدرم برای
من حدیث کرد، از جدّم از رسول خدا صلی الله علیه و
آله و سلّم که چون روز قیامت بر پا شود، برای هر یک
از انبیاء و مرسلین منبری از نور نصب می کنند، و منبر
من در آن روز از همه منابر بلندتر است.

و پس از آن خداوند میفرماید یا مُحَمَّدُ اَخْطُبُ!
«ای محمد خُطبه بخوان!» و من خطبه ای میخوانم که
هیچیک از انبیاء و رسل همانند آن را نشنیده اند.

و سپس برای هر یک از اوصیاء پیمبران منبری
از نور نصب می کنند، و برای وصی من علی بن ابی
طالب در وسط آن منبرها منبری از نور نصب می کنند،
و منبر او از همه منبرهای آنان بلندتر است.

سپس خداوند میفرماید: یا عَلِيُّ اَخْطُبُ! «ای علی

خطبه بخوان!» پس علی خطبه ای میخواند که هیچک
از اوصیاء پیامبران همانند آن را نشنیده‌اند.

و پس از آن برای اولاد انبیاء و مرسلین منبرهائی
همانند آن منبرها نصب می‌کنند. و برای دو فرزند و دو
سبط من و دو ریحانه من در ایام حیات و زندگانیم،
منبری از نور می‌باشد.

سپس به آن دو گفته می‌شود: اخطباً! «خطبه

بخوانید!» پس آنان دو خطبه میخوانند که هیچیک از

اولاد انبیاء و مرسلین همانندش را نشنیده‌اند.

ثُمَّ ينادى المُنَادِى وَ هُوَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَيْنَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ؟ أَيْنَ خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ؟

أَيْنَ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ؟ أَيْنَ عَاسِيَةَ بِنْتِ مُزَاحِمٍ؟ أَيْنَ

أُمَّ كَلْثُومَ أُمَّ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَا.

«سپس منادی که جبرئیل علیه السلام است ندا

کند: کجاست فاطمه دختر محمد؟ کجاست خدیجه

دختر خویلد؟ کجاست مریم دختر عمران؟ کجاست

آسیه دختر مزاحم؟ کجاست ام کلثوم مادر یحیی ابن

زکریا؟»

و همگی بر می‌خیزند.

در این حال خداوند تبارک و تعالی میگوید: ای

اهل جمع و ای مجتمعین در محشر! امروز کرم برای

کیست؟! مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ میگویند: **اللَّهُ**

الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. «کرم فقط از خداوند واحد قهار است.»

خداوند میگوید: ای اهل محشر! من کرم را برای

محمّد و علیّ و حسن و حسین و فاطمه قرار دادم! ای
اهل محشر! اینک سرهای خود را فرود آورید و چشمان
خود را فروافکنید که فاطمه بسوی بهشت میرود.

در این حال جبرئیل برای او یک ناقه از ناقه‌های

بهشتی را می‌آورد که دو پهلویش فرو هشته است و

دهانه‌اش از لؤلؤ تر است، و

بر روی آن ناقه، جهازی از مرجان است. و آن ناقه
در برابر حضرت زهراء میخوابد و حضرت بر آن سوار
می شوند. و خداوند يك صد هزار فرشته بر می انگیزد
تا از جانب راست او حرکت کنند، و يك صد هزار
فرشته دیگر بر می انگیزد تا از جانب چپ او حرکت
کنند، و يك صد هزار فرشته دیگر بر می انگیزد تا فاطمه
را بر روی بالهای خود میگیرند و حرکت داده و تا در
بهشت می آورند.

چون به درِ بهشت میرسد، نگاهی به این طرف و
آن طرف می افکند.

خداوند خطاب میکند: ای دختر حبیب من!
علّت این توجّهت به اطراف چیست؟ در حالی که من تو
را به بهشت خودم دلالت کردم!

فاطمه میگوید: ای پروردگار من! من دوست
دارم که قدر و منزلت من در امروز شناخته شود!

خداوند میفرماید: ای فاطمه، ای دختر حبیب
من! برگرد و بین که در قلب هر که محبت تو یا محبت
یکی از ذرّیه تو باشد، دست او را بگیر و داخل در

حضرت باقر علیه السلام گفتند: ای جابر

سوگند به خداوند که فاطمه در آن روز چنان شیعیان و

محبان خود را جدا میکند همانند پرندۀ ای که دانه‌های

خوب را از دانه‌های بد جدا میکند.

چون فاطمه با شیعیان خود به در بهشت برسند،

خداوند در دل آنها می‌اندازد که نگاهی به اطراف

بنمایند، و چون به اطراف نظر کنند، خداوند می‌فرماید:

ای محبان من! سبب التفات و توجه شما

چیست؟! من که فاطمه دختر حبیب خود را شفیع

شما قرار دادم!

شیعیان میگویند: ای پروردگار ما دوست داریم

که قدر و منزلت ما در امروز شناخته شود!

خداوند میفرماید: ای حبیبان من! برگردید و

نظری بیفکنید و ببینید، هر کس شما را به جهت محبت

به فاطمه دوست داشته است، هر کس شما را به جهت

محبت به فاطمه غذا و طعام داده است، هر کس شما را

به جهت محبت به فاطمه پوشانیده است، و هر کس شما

را به جهت محبت به فاطمه آشامیدنی خورانده است؛

نظر کنید و ببینید، هر کس به جهت محبت به فاطمه

زشتی و غیبتی را از شما برگردانیده است؛ دست او را

بگیرید و داخل در بهشت بنمائید!

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: سوگند به

خدا که در میان مردم غیر از کافر و منافق و شک کننده

در امر توحید هیچکس باقی نمی ماند.

و چون اینان را در دوزخ ببرند، در میان طبقات

آن ندا کنند - همان طور که خدای تعالی فرموده است -

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ* وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ.^۱

«از برای ما هیچ شفیعی نیست، و هیچ دوست

مهربانی نیست.»

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.^۲

«ای کاش برای ما یک بازگشت به دنیا بود، تا

از مؤمنان بودیم.»

حضرت فرمودند: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! از آنچه

طلب می‌کند منع می‌شوند.

وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.^۳

«و اگر آنها را به دنیا برگشت دهند، هر آینه به

همان کارهائی دست میزنند که از آن نهی شده‌اند، و

آنان از دروغگویانند.»^۴

و در «عِلَلُ الشَّرَائِعِ» از ابن متوکل از سعد از ابن

عیسی از ابن سنان از ابن مُسْكَان، از مُحَمَّد بن مسلم

^۱ آیه ۱۰۰ و ۱۰۱، از سوره ۲۶: الشُّعْرَاء

^۲ آیه ۱۰۲، از سوره ۲۶: الشُّعْرَاء

^۳ قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ۶: الْاِنْعَام

^۴ «تفسیر فرات بن ابراهیم» ذیل آیه ۱۰۱ از سوره شعراء، ص ۱۱۳ تا ص

۱۱۵؛ و «بحار الانوار» ج ۸، ص ۵۱ و ۵۲

روایت کرده است که گفت: من از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: برای فاطمه در روز رستاخیز موقف خاصی، در درجهٔ جهنم است. چون روز قیامت شود، در پیشانی هر کسی نوشته می‌شود که این مؤمن است و یا کافر است؛ و به محبتی که گناهانش بسیار باشد، امر می‌شود که به آتش برود.

چون فاطمه بر روی پیشانی او میخواند که: محب

نوشته است، میگوید:

إِلٰهِي وَ سَيِّدِي سَمَّيْتِنِي فَاطِمَةَ وَ فَطَمْتِ بِي مِنْ
تَوَلَّانِي وَ تَوَلَّيْتُ ذُرِّيَّتِي مِنَ النَّارِ! وَ وَعَدُكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ
لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

«ای خدای من و آقای من! تو مرا فاطمه نام

گذاردی، و به

واسطه من هر کسی ولایت من و ولایت ذریه مرا
داشت از آتش بر کنار داشتی! و وعده تو حق است و
تو خلف وعده نمی فرمائی.»

خداوند عزّ و جلّ می فرماید: صَدَقْتَ يَا
فَاطِمَةُ؛ اِنِّي سَمَّيْتُكَ فَاطِمَةَ^۱ وَ فَطَمْتُ بِكِ مَنْ اَحَبَّكَ
وَ تَوَلَّاكَ وَ اَحَبَّ ذُرِّيَّتَكَ وَ تَوَلَّاهُمْ مِنَ النَّارِ! وَ وَعَدِي
الْحَقُّ وَ اَنَا لَا اُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

«ای فاطمه راست می گوئی؛ من نام تو را فاطمه
(یعنی بُرنده و جدا کننده از آتش) گذاردم و به واسطه
تو هر کس تو را دوست داشته باشد و ولایت تو را
داشته باشد، و ذریه تو را دوست داشته باشد و ولایت
آنها را داشته باشد، من آنها را از آتش جدا می کنم! و
وعده من حق است و من خلف وعده نمی کنم!»

و این بنده خودم را امر به آتش کردم، تا تو

^۱ در روایت وارد است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمودند:
إِنَّمَا سَمَّيْتُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَطَمَهَا وَ فَطَمَ مَنْ أَصَبَهَا مِنَ النَّارِ.
یا اینکه: لِأَنَّهَا فَطِمَتْ هِيَ وَ شَبَّعَتْهَا مِنَ النَّارِ. یا اینکه: فَطَمْتُ شَبَّعَتْهَا مِنَ النَّارِ.
«دخترم فاطمه نامیده شد، چون خداوند عزّ و جلّ او و هر کس که او را
دوست داشته باشد را از آتش جدا کرده است. یا اینکه چون خود او و
شیعیان او از آتش بریده شدند. و یا اینکه او شیعیان خود را از آتش بریده
است.» («بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۴۰۳، باب ۲، ص ۱۰ تا ص ۱۹؛
«علل الشرائع» باب ۱۴۲، ص ۱۷۸ و ۱۷۹)

درباره او شفاعت کنی و شفاعت تو را بپذیرم؛ تا اینکه
برای فرشتگان من و پیغمبران من و مرسلین از جانب
من، و برای اهل موقف، موقف خاصّ تو نسبت به من
و مکانت و منزلت تو در نزد من مبین و روشن گردد!

پس در پیشانی هر کس مؤمن نوشته شده بود،

دست او را بگیر و او را داخل در بهشت بنما!^۱

شفاعت ائمه معصومین علیهم السلام در روز

قیامت

در «دَعَوَات» راوندی از سماعة بن مهران وارد

است که:

قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَتْ لَكَ
حَاجَةٌ إِلَى اللَّهِ فَقُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ
عَلِيِّ، فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ وَقَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ،
فَبِحَقِّ ذَلِكَ الشَّأْنِ وَذَلِكَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
وَأَهْلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا.

فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ لَمْ يَبْقَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ
لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ إِلَّا وَهُوَ يَحْتَاجُ إِلَيْهِمَا
فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ.^۲

«حضرت امام رضا علیه السلام گفته‌اند: چون

حاجتی بسوی خداوند داشتی بگو: بار پروردگارا! من

از تو می‌خواهم به حق محمد و علی، چون برای آن دو در

^۱ «علل الشرائع» طبع نجف، باب ۱۴۲، ص ۱۷۹

^۲ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۵۹

نزد تو شأن بزرگ و قدر عظیمی است؛ پس به حقّ آن
شأن و به حقّ آن قدر، درود بر محمّد و آل محمّد بفرست!
و فلان و فلان حاجت مرا بر آور!

چون روز قیامت بر پا شود هیچ فرشته مقرّبی و

هیچ پیامبر مرسلی و هیچ مؤمن آزمایش شده ای نیست

مگر آنکه او نیازمند به آن دو نفر است.»

و در «محاسن» أحمد بن محمد برقی، از پدرش، از سعدان بن مسلم، از معاویه بن وهب روایت میکند که:

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا.

قَالَ: نَحْنُ وَاللَّهِ الْمَأْذُونُ لَهُمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَالْقَائِلُونَ صَوَابًا.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَا تَقُولُونَ إِذَا كَلَّمْتُمْ؟! قَالَ: نُمَجِّدُ رَبَّنَا، وَنُصَلِّي عَلَى نَبِينَا، وَنَشْفَعُ لِشِيعَتِنَا؛ فَلَا يَرُدُّنَا رَبُّنَا.^۱

ابن وهب میگوید: «من از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر این آیه که: در روز قیامت هیچکس سخن نمی گوید مگر کسی که خداوند به او اذن داده باشد و راست بگوید، سؤال کردم.

حضرت فرمود: سوگند به خدا که ما در آن روز اذن داده شدگانیم، و گویندگان راست.

من عرض کردم: فدایت شوم، شما هنگامی که

^۱ «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۸۳

سخن بگوئید چه میگوئید؟!

حضرت فرمود: پروردگار خود را تمجید

می‌کنیم، و بر پیامبرمان درود میفرستیم، و از شیعیان و

پیروانمان شفاعت می‌کنیم؛ و بنابراین خداوند ما را ردّ

نمی‌کند.»

و این روایت را در «کنز جامع الفوائد» با اسناد

خود از سعدان آورده است؛ و از حضرت امام کاظم

علیه السّلام نیز همین مضمون را

آورده است.^۱

و نیز در «محاسن» با همین سند آورده است

که:

قَالَ: قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَوْلُهُ: مَنْ

ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ (أَيُّ مَنْ هُمْ؟)

قَالَ: نَحْنُ أَوْلَئِكَ الشَّافِعُونَ.^۲

«ابن وهب گوید: از امام صادق علیه السلام

درباره گفتار خداوند که: کیست در نزد خداوند

شفاعت کند مگر به اذن او؟ اوست که میداند آنچه

در برابر آنهاست و آنچه پشت سر آنهاست، پرسیدم

(یعنی پرسیدم ایشان چه کسانی هستند؟).

حضرت فرمود: آن شفیعان فقط ما هستیم.»

و این روایت را نیز در «تفسیر عیاشی» از

معاویة بن عمّار آورده است.^۳

و در «مناقب» ابن شهر آشوب از حضرت

صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه: **وَ بَشِّرِ الَّذِينَ**

^۱ «بحار الانوار» ج ۸، ص ۴۱

^۲ «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۸۳

^۳ «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۱۳۶

آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ،^۱ روایت کرده

است:

قَالَ: وَكَأَيُّهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَقَالُ:

أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ، قَالَ: شَفَاعَةُ النَّبِيِّ. وَ الَّذِي جَاءَ

بِالصِّدْقِ، شَفَاعَةُ عَلِيٍّ

^۱ قسمتی از آیه ۲، از سوره ۱۰، یونس

عَلَيْهِ السَّلَامُ. أَوْلَيْكَ هُمُ الصَّادِقُونَ، شَفَاعَةُ الْاِئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.^۱

«حضرت فرمودند: مراد، ولایت امیر المؤمنین

است. و مراد از قدم صدق، شفاعت رسول الله است.

و مراد از **وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ**^۲ شفاعت علی است. و

مراد از آیه **هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ**^۳

شفاعت امامان است.»

و نیز در «مناقب» وارد است:

النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ [قَالَ]: اِنِّي

لَا شَفَعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَاُشَفَّعُ، وَ يَشْفَعُ عَلِيٌّ فَيَشْفَعُ، وَ

يَشْفَعُ اَهْلُ بَيْتِي فَيَشْفَعُونَ.^۴

«رسول الله فرمودند: من در روز قیامت

شفاعت میکنم و شفاعت من قبول است، علی شفاعت

میکند و شفاعت او قبول است، و اهل بیت من

شفاعت می کنند و شفاعت آنها قبول است.»

^۱ «بحار الانوار» ج ۸، ص ۴۳؛ و «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱،

بابُ اَنَّهُ السَّاقِي وَ الشَّفِيعُ، ص ۳۵۲

^۲ صدر آیه ۳۳، از سوره ۳۹: الزمّر

^۳ قسمتی از آیه ۱۹، از سوره ۵۷: الحديد

^۴ «مناقب» ج ۱، ص ۳۵۲

نقش نگین صاحب بن عبّاد که با آن مهر
میکرده است این بوده است:

«شفیع اسمعیل در روز قیامت، محمّد و
عترت پاک او هستند.»

و از اشعاری که خطاب به اهل بیت و در مقام
حمد و ثنای آنان است، این ابیات است:

۱ - خداوند به شما چیزهایی را عطا کرد، تا
از بزرگی و عظمت آن در میان مردم، ارباب و خدایان
خوانده شدید!

۲ - اشباح شما در بدو آفرینش و طلوع نور
توحید بر ظلال کائنات، برای خداوند نسبت به تمام
عالمیان و جهانیان، حکم خدمتکاران و حاجبان را
داشت.

۳ - و شما هستید آن کلماتی که جبریل به آدم،

در وقتی که گناه کرده و میخواست توبه کند، تلقین کرد!

۴- و شما هستید قبله دین خدا، آن قبله‌ای که خداوند آن را برای سالکان و قاصدان بسوی حضرت رحمن، محراب قرار داده است.

شفاعت ملائکه در روز قیامت و رستاخیز

از جمله شفاعت کنندگان در روز بازپسین،

فرشتگان خدا هستند:

وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ

شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى.^۱

«و چه بسیار از فرشتگان در آسمانها هستند

که شفاعت آنها هیچ سودی ندارد مگر بعد از آنکه

خداوند بهر یک از آنها اذن دهد و راضی باشد.»

و نیز فرماید: يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ

أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ

مَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا.^۲

«در آن روز شفاعت کردن کسی ثمری

نمی‌بخشد، مگر بعد از اینکه خداوند نسبت به کسی

اذن دهد و گفتار او را بپسندد. خداوند میداند آنچه

در برابر آنهاست و آنچه در پشت سر آنهاست؛ و آنان

علمشان به خدا نمیرسد و بر علم خدا محیط

نمی‌شوند.»

^۱ آیه ۲۶، از سوره ۵۳: النجم

^۲ آیه ۱۰۹ و ۱۱۰، از سوره ۲۰: طه

این دو آیه دلالت بر شفاعت ملائکه دارد، و
البته آیه دوّم اعمّ است از ملائکه و انبیاء و اولیاء؛ کما
آنکه دو آیه ای را که قبلاً برای شفاعت انبیاء و امامان
در مطلع گفتار آوردیم نیز اعمّ از شفاعت انبیاء و
امامان و ملائکه بود؛ و آن دو آیه این بود:

۱- آیه: وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ

عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ
يَعْمَلُونَ* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا
يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ
۲. آیه: وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ

الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

و بنابراین تمام این آیات، چه بطور خصوص

و چه بطور عموم، دلالت بر شفاعت فرشتگان دارد.

شفاعت گواهان و شهداء در روز قیامت

و از جمله شفعاء، شهداء هستند؛ یعنی

گواهان بر اعمال، آن کسانی که اعمال انسان را در

زیر نظر دارند، و چه در مرحله تحمّل شهادت، و چه

در مرحله اداء آن، واقف و مُسَيِّطِر بر آنها هستند. و

شهادت در اینجا به معنای شهادت به معنای کشته

شدن در معرکه قتال نیست.

و ما در بحث شهادت بر اعمال^۱ مفصلاً

آوردیم که طبق آیه:

وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا

^۱ «معادشناسی» ج ۷، مجلس ۴۴

مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ^۱.

هر کس که به حقّ شهادت دهد، و دارای علم

بوده و اطلاع ملکوتی به بواطن اعمال داشته باشد، او

در روز قیامت از شفیعان است.

^۱ آیه ۸۶، از سوره ۴۳: الزّخرف

و طبق نفی و اثبات **إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ** به

دست می‌آید که حتماً باید شفیعان نیز از شهیدان باشند، غایه الامر هر کس به اندازه سعه اطلاع ملکوتی بر بواطن اعمال به همان قدر میتواند شهادت دهد، و از همان افراد میتواند شفاعت کند.

شفاعت مؤمنان در روز رستاخیز

شفاعت مؤمنین در روز قیامت و از همین مطلب به دست می‌آید که مؤمنین نیز از شفیعانند؛ چون خداوند از لحوق آنان به شهداء در روز قیامت اخبار کرده است:

وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ^۱.

«و کسانی که ایمان به خدا و پیامبران‌شان بیاورند، ایشانند فقط صدیقان و شهیدان در نزد پروردگارشان که از برای آنهاست در نزد خداوند اجرشان و نورشان.»

و نیز شفاعت مؤمنان از این آیات به دست می‌آید:

^۱ قسمتی از آیه ۱۹، از سوره ۵۷: الحديد

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ * فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ *
وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ * فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ.^۱

«و ما را گمراه نکردند مگر مجرمان. و

بنابراین برای ما هیچ شفیع نیست و هیچ یارِ راست

و دوست مهربانی نیست. پس ایکاش برای ما یکبار

بازگشتی به دنیا بود، تا از مؤمنان بودیم!»

این کلام گمراهان و جهنمیان است که

خداوند در قرآن کریم بیان

^۱ آیات ۹۹ تا ۱۰۲، از سوره ۲۶: الشعراء

می‌کند، و آنان در آنجا ادراک این معنی را می‌کنند
که در آنجا دوست صدیق و حمیمی هست که برای
بعضی ثمر دارد؛ چون می‌فرماید: فَمَا لَنَا «برای ما نیست»
یعنی برای دیگران هست، و نیز آن نفع و شفاعت برای
مؤمنان ثمر بخش است نه برای ما؛ پس شفاعت برای
مؤمنان است، و البته باید از جانب مؤمنان نیز بوده
باشد.

در «کافی» با إسناد متصل خود از عبد الحمید
وابشی روایت کرده است که گفت: به حضور حضرت
امام محمد باقر علیه السّلام عرض کردم: همسایه ای
داریم که تمام گناهان را مرتکب می‌شود، و حتی نماز را
هم ترك میکند تا چه رسد به غیر از آن! حضرت
فرمودند: سُبْحَانَ اللَّهِ! چقدر این گناه بزرگی است؟ آیا
میل دارید که من به بدتر از این کس شما را خبر دهم؟!
عرض کردم: آری!

حضرت فرمود: کسی که به ما دشنام دهد و
ناصبی باشد از او بدتر است.

أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَذْكُرُ عِنْدَهُ أَهْلُ الْبَيْتِ

فَإِذَا لَدِكُنَا إِلَّا مَسَحَتِ الْمَلَكَةُ ظَهْرَهُ وَغُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ
كُلُّهَا، إِلَّا أَنْ يَجِيءَ بِذَنْبٍ يَخْرِجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ.

وَإِنَّ الشَّفَاعَةَ لَمَقْبُولَةٌ، وَمَا تُقْبَلُ فِي نَاصِبٍ. وَ

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُشْفَعُ لِجَارِهِ وَمَا لَهُ حَسَنَةٌ.

فَيَقُولُ: يَا رَبِّ جَارِي كَانَ يَكْفُ عَنِّي الْأَذَى

فَيُشْفَعُ فِيهِ.

فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا رَبُّكَ! وَأَنَا أَحَقُّ

مَنْ كَافَى عَنكَ فَيَدْخِلُهُ الْجَنَّةَ وَمَا لَهُ مِنْ حَسَنَةٍ.

وَ إِنَّ أَدْنَى الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةٌ لِيُشْفَعُ لِثَلَاثِينَ
إِنْسَانًا، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ أَهْلُ النَّارِ: **فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ**
وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ^۱.

«بدانید هیچ بنده ای نیست که چون نام اهل بیت
در نزد او برده شود و بدین جهت دلش رقت آورد و از
ذکر ما برای او حال رحمت و عطوفت پدید آید، مگر
آنکه فرشتگان بدن او را مسح می کنند و خود را بدو
می مالند و تمام گناهانش بدون استثناء بخشیده می گردد،
مگر آنکه گناهی به جای آورده باشد که او را از ایمان
خارج کند.

شفاعت پذیرفته می شود و لیکن درباره ناصبی
پذیرفته نمی شود، و مؤمن برای همسایه اش در حالی که
هیچ حسنه ای ندارد شفاعت میکند، و میگوید: ای
پروردگار من! همسایه من از اذیت و آزار من جلوگیری
میکرده است؛ و بدین وسیله از او شفاعت میکند.

خداوند میفرماید که: من پروردگار تو هستم و

^۱ «روضه کافی» ص ۱۰۱

من سزاوارترم که رعایت حال کسی را کنم که از تو
کفایت کرده است؛ و بنابراین با آنکه هیچ حسنه ای
ندارد او را داخل بهشت می‌نماید.

و پست‌ترین مؤمنی که شفاعت میکند، درباره
سی انسان شفاعت میکند، و در این هنگام اهل آتش
میگویند: ای وای که ما شفיעی نداریم! و دوست
غمخوار و مهربانی نداریم!»

در «خصال» صدوق از پدرش از حمیری از
هارون از مسعدة بن صدقه از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام از پدرانش از

أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که:
قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
سَلَّمَ: ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُشْفَعُونَ:
الأنبياءُ ثمَّ العلماءُ ثمَّ الشُّهداءُ^۱.

«حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفتند: سه دسته هستند که در پیشگاه پروردگار عزّ و
جلّ شفاعت می کنند، و شفاعت آنها پذیرفته می شود:
دسته اوّل پیغمبران هستند، و پس از آن علماء، و پس از
آن شهداء.»

و نیز در «خصال» در حدیث اربعمائه از امیر
المؤمنین علیه السّلام آورده است که:

لَا تَعُونَا فِي الطَّلَبِ وَالشَّفَاعَةِ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
فِيمَا قَدَّمْتُمْ^۲.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَنَا شَفَاعَةٌ وَ لِأَهْلِ مَوَدَّتِنَا
شَفَاعَةٌ^۳.

«در خواهش ها و درخواست های خود ما را به

^۱ «خصال» طبع حیدری، باب الثلاثة، ص ۱۵۶

^۲ همان مصدر، ص ۶۱۴

^۳ همان مصدر ص ۶۲۴

تکلف و مشقت نیندازید! و شفاعت برای شما در روز
قیامت بر اساس آن چیزی است که از پیش
فرستاده‌اید.»

و نیز فرموده است: «از برای ما شفاعت است،
و از برای اهل مودّت ما شفاعت است.»

شفاعت شیعیان در روز قیامت

و در «علل الشرائع» با سند متصل خود از ابو
بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده
است که:

وَاللّٰهُ شَيِّعَتُنَا مِنْ نُورِ اللّٰهِ خَلِقُوا، وَ اِلَيْهِ يَّعُوْدُونَ.
 وَاللّٰهُ اِنَّكُمْ لَمُلْحَقُونَ بِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ اِنَّا لَنَشْفَعُ فَنَشْفَعُ!
 وَ وَاللّٰهُ اِنَّكُمْ لَتَشْفَعُونَ فَتَشْفَعُونَ! وَ مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْكُمْ
 اِلَّا وَ سَتُرْفَعُ لَهُ نَارٌ عَنْ شِمَالِهِ وَ جَنَّةٌ عَنْ يَمِينِهِ فَيَدْخُلُ
 اَحْبَابَهُ الْجَنَّةَ وَ اَعْدَاءَهُ النَّارَ^۱.

«سوگند به خدا شیعیان ما از نور خدا آفریده

شده‌اند و بازگشتشان بسوی اوست. و سوگند به خدا

که شما شیعیان، در روز قیامت به ما ملحق خواهید شد،

و ما شفاعت می‌کنیم، و شفاعت ما پذیرفته می‌شود! و

سوگند به خدا که شما شفاعت می‌کنید، و شفاعتتان

پذیرفته است!

و هیچیک از شما شیعیان نیست، مگر اینکه در

روز قیامت آتشی از طرف چپ او ساطع می‌گردد، و

بهشتی و باغی از طرف راست او پدیدار می‌شود؛ و آن

شیعه هر کدام از دوستانش را که بخواهد در بهشت

می‌برد و هر کدام از دشمنانش را به آتش می‌اندازد.»

^۱ «علل الشرائع» طبع نجف، ص ۹۴، در باب علّت اینکه چه بسا انسان بدون سبب محزون و مسرور می‌شود، در ذیل حدیث مفصّلی از ابو بصیر آورده است.

و در «ثواب الاعمال» مرحوم صدوق از

پدرش از سعد از ابن عیسی از محمد بن خالد از نصر

از یحیی حلبی از ابو المغرا از ابو بصیر از علی صائغ

روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ

لَيَشْفَعُ لِحَمِيمِهِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاصِبًا؛ وَلَوْ أَنَّ نَاصِبًا شَفَعَ

لَهُ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ

وَمَلِكٍ مُّقْرَّبٍ مَّا شَفَّعُوا^۱.

«حضرت صادق علیه السلام گفتند: در روز

قیامت، مؤمن برای دوستش شفاعت میکند، مگر آنکه

آن دوست ناصبی (به امام دشنام دهد و سب کند)

باشد؛ و اگر برای شخص ناصبی تمام پیامبران مرسل و

فرشتگان مقرب شفاعت کنند، پذیرفته نمی شود.»

و در «محاسن» از ابن محبوب از ابان از اسد

بن اسمعیل از جابر بن یزید روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ! لَا

تَسْتَعِينُ بَعْدُوْنَا فِي حَاجَةٍ! وَلَا تَسْتَعِطِهِ! وَلَا تَسْأَلُهُ

شَرْبَةَ مَاءٍ! إِنَّهُ لَيَمُرُّ بِهِ الْمُؤْمِنُ فِي النَّارِ فَيَقُولُ: يَا مُؤْمِنُ

أَلَسْتُ فَعَلْتُ بِكَ كَذَا وَكَذَا؟! فَيَسْتَحْيِي مِنْهُ فَيَسْتَنْقِذُهُ

مِنَ النَّارِ. فَإِنَّمَا سُمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا لَأَنَّهُ يُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ

فِيؤْمِنُ أَمَانَهُ^۲.

«حضرت باقر علیه السلام فرمودند: ای جابر!

^۱ «بحار الانوار» ج ۸، ص ۴۱؛ و «ثواب الاعمال و عقاب الاعمال» طبع مصطفوی، ص ۲۰۳

^۲ «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۳، ص ۳۰۱؛ و طبع حروفی، ج ۸، ص ۴۲؛ ولی در «محاسن» مطبوع، ج ۱، ص ۱۸۵ بجای لفظ وَلَا تَسْتَعِطِهِ، وَلَا تَسْتَطْعِمُهُ «و از او طعام و خوراک نخواه» آورده است.

از دشمنان ما در حاجتی که داری یاری مطلب! و از او عطیه و عطا خواه! و يك شربت آب نیز از آنها تقاضا مکن! چون مؤمن در روز قیامت از کنار آتش عبور میکند، و آن دشمن میگوید: ای مؤمن! مگر من همان کس نبودم که برای تو چنین و چنان کردم!؟

در این حال مؤمن از او حیا میکند و او را از آتش

بیرون می‌کشد. و مؤمن را مؤمن نام نهاده‌اند چون

مؤمن امان می‌دهد اِتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ، یعنی شفاعت میکند

و بنابراین خداوند امان دادن او را قبول میکند و

شفاعت او را می‌پذیرد.»

و در «علل الشرائع» از پدرش از أحمد بن

إدریس از حنان روایت میکند که: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ

عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا تَسْأَلُوهُمْ فَتُكَلِّفُونَا قَضَاءَ

حَوَائِجِهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^۱

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند:

«از دشمنان ما حاجات خود را نخواهید، که ما را برای

قضاء حوائج آنها در روز قیامت به زحمت اندازید!»

و نیز با همین سند روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَسْأَلُوهُمْ

الْحَوَائِجَ فَتَكُونُوا لَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ فِي الْقِيَمَةِ.^۲

^۱ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۵۵

^۲ همان مصدر

«حنان گوید: حضرت باقر علیه السّلام

فرمودند: از آنها حوائج خود را مطالبید تا بدین جهت

در روز قیامت برای آنان بسوی رسول الله وسیله ای

باشد!»

و از کتاب «تمحیص» از حضرت امام موسی

کاظم علیه السّلام آورده است که:

قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: لَا تَسْتَخِفُّوا بِفُقَرَاءِ شِيعَةِ عَلِيٍّ وَعِثْرَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ! فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لِيَشْفَعَ لِمِثْلِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ.^١

«رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم میفرمود:

فقراء از شیعیان علی و عترت او را که بعد از او هستند

سبک شمارید! چون هر يك از آنان بتعداد افراد قبیله

ربيعه و مُضَرَ را شفاعت میکند.»

و از کتاب «صفات الشیعة» صدوق از عمّار

ساباطی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایت کرده است که فرموده‌اند:

لِكُلِّ مُؤْمِنٍ خَمْسُ سَاعَاتٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَشْفَعُ

فِيهَا.^٢

«از برای هر مؤمنی در روز قیامت پنج ساعت

است که در آن شفاعت میکند.»

مرحوم صدوق در «اعتقادات» گفته است:

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا شَفِيعَ

أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ. وَ الشَّفَاعَةُ لِلْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ

^١ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ٨، ص ٥٩

^٢ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ٨، ص ٥٩

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ وَفِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ يَشْفَعُ مِثْلَ
رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ، وَأَقَلُّ الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةَ مَنْ يَشْفَعُ لِثَلَاثِينَ
إِنْسَانًا.

وَالشَّفَاعَةُ لَا تَكُونُ لِأَهْلِ الشَّكِّ وَالشِّرْكِ، وَلَا
لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ؛ بَلْ يَكُونُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ
التَّوْحِيدِ.^۱

«حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

گفته‌اند: هیچ شفيعی مظفرانه‌تر از توبه نیست. و

شفاعت از برای پیامبران و اوصیاء آنها و برای مؤمنان

و فرشتگان است، و در میان مؤمنین کسانی هستند که

به اندازه افراد طائفه ربیعہ و مُضَرَ را شفاعت می‌کنند و

کمترین مقداری را که يك مؤمن میتواند شفاعت کند

سی نفر است.

و شفاعت برای اهل شك و شرك نیست، و نیز

برای اهل کفر و انکار نیست؛ بلکه فقط برای مؤمنین

از اهل توحید است.»

^۱ «بحار الانوار» ج ۸، ص ۵۸، از «عقائد» صدوق، ص ۸۵؛ و در بعضی از
نسخ «عقائد»، لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ را لِلْمُذَنَّبِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ ضبط
کرده است و شاید آنسب باشد.

مقدار شفاعت مؤمن، بر حسب مقدار عمل

اوست

و در «مناقب» از حضرت باقر علیه السلام

درباره تفسیر گفتار خداوند متعال: **وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ**

جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا.^۱ آورده است که آن

حضرت گفته‌اند:

ذَاكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٌّ؛ يَقُومُ

عَلَى كَوْمٍ قَدْ عَلَا عَلَى الْخَلَائِقِ فَيَشْفَعُ؛ ثُمَّ يَقُولُ: يَا

عَلِيُّ اشْفَعْ! فَيَشْفَعُ الرَّجُلُ فِي الْقَبِيلَةِ، وَ يَشْفَعُ الرَّجُلُ

لِأَهْلِ الْبَيْتِ، وَ يَشْفَعُ الرَّجُلُ لِلرَّجُلَيْنِ، عَلَى قَدْرِ عَمَلِهِ؛

فَذَلِكَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ.^۲

«آن کتابی که همه مردم بسوی آن خوانده

می‌شوند، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی

است. رسول الله بر روی تلی می‌ایستد بطوری که بر

همه خلائق اشراف دارد، و شفاعت میکند، و

^۱ قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ۴۵: الجاثیة: «و می‌بینی از هر جماعتی را که به زانو به روی درافتاده‌اند! و هر امتی بسوی کتابش دعوت می‌شود!»

^۲ «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۲

پس از آن میگوید: ای علی شفاعت کن! و سپس

بعضی از مردم برای قبیله‌ای شفاعت می‌نمایند، و بعضی

برای اهل بیت خودشان، و بعضی برای دو نفر، بر

حسب مقدار عملی که شفیع به جای آورده است مقدار

شفاعت او مختلف است؛ و اینست مقام محمود.»

و شیخ طبرسی در ذیل آیه: **فَمَا تَنْفَعُهُمْ**

شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ فرموده است:

وَعَنِ الْحَسَنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

ءَالِهِ قَالَ: يَقُولُ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: أَيُّ

رَبِّ! عَبْدُكَ فُلَانٌ سَقَانِي شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ فِي الدُّنْيَا

فَشَفَّعَنِي فِيهِ!

فَيَقُولُ: اذْهَبْ فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ! فَيَذْهَبُ

فَيَتَجَسَّسُ فِي النَّارِ حَتَّى يَخْرِجَهُ مِنْهَا.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ: إِنَّ مِنْ أُمَّتِي مَنْ

سَيَدْخِلُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ أَكْثَرَ مِنْ مُضْرَا.

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت

است که فرمود: در روز قیامت یکی از مردمان اهل

^۱ «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۵، ص ۳۹۲

بهشت میگوید: ای پروردگار من! بنده تو فلان کس،
شربت‌تی از آب در دنیا به من نوشانیده است، شفاعت مرا
درباره او قبول کن.

خداوند میفرماید: برو و او را از آتش بیرون

بیاور! این مرد بهشتی می‌رود و تجسس میکند در میان

آتش تا آنکه او را پیدا میکند و بیرون می‌آورد.

و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

فرموده‌اند: بدرستی که در میان امت من کسانی هستند

که به شفاعت آنان خداوند بیش از قبیله مُضَر را داخل

در بهشت میکند.»

شیخ مفید در «اختصاص» گوید:

رَوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ: قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: مَا مِنْ أَهْلِ

بَيْتٍ يَدْخُلُ وَاحِدٌ مِنْهُمْ الْجَنَّةَ إِلَّا دَخَلُوا أَجْمَعِينَ

الْجَنَّةَ.

قِيلَ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: يَشْفَعُ فِيهِمْ فَيَشْفَعُ

حَتَّى يَبْقَى الْخَادِمُ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ خُوَيْدِمَتِي قَدْ كَانَتْ

تَقِينِي الْحَرَّ وَ الْقُرَّ فَيَشْفَعُ فِيهَا.

«از حضرت صادق علیه السلام روایت است

که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ گفته‌اند:

هیچ اهل بیتی نیستند که یکی از آنها داخل

بهشت شود، مگر آنکه همگی آنان داخل بهشت

می‌شوند.

^۱ «بحار الانوار» ج ۸، ص ۵۶

گفته شد: ای رسول خدا این چگونه متصوّر

است؟! حضرت فرمود: آن کس درباره همگی شفاعت

میکند و شفاعتش پذیرفته می‌شود، حتی درباره

خادمه‌اش. و بنابراین می‌گوید: ای پروردگار من! این

کنیزك من، مرا از گرما و سرما حفظ می‌کرد؛ و

شفاعتش درباره او نیز مقبول واقع می‌شود.»

و قریب به همین مضمون را نیز «عیاشی» از

أبان بن تغلب از

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است.^۱

شفاعت قرآن و رَحِم و امانت در قیامت

در بعضی از روایات، قرآن و امانت و رَحِم را از

شفیعان روز قیامت محسوب داشته‌اند؛ در کتاب

«فردوس» دیلمی از ابو هریره روایت کرده است که

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته‌اند:

الشُّفَعَاءُ خَمْسَةٌ: الْقُرْآنُ وَالرَّحِمُ وَالْإِمَانَةُ وَ

نَبِيِّكُمْ وَأَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ.^۲

«شفیعان پنج دسته‌اند: قرآن و رحم و امانت و

پیغمبر شما و اهل بیت پیغمبر شما!»!

راجع به شفاعت پیامبر و اهل بیتش مفصلاً

بیان شد. اینک باید دید که چگونه آن سه دیگر از

شفیعانند؟

اما درباره قرآن از طرفی داریم:

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَ

رَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ.^۳

«ما این کتاب را (قرآن) بر تو به تدریج فرو

^۱ «بحار الانوار» ج ۸، ص ۶۱

^۲ همان مصدر، ص ۴۳

^۳ قسمتی از آیه ۸۹، از سوره ۱۶: النحل

فرستادیم که روشن کننده همه چیز است و هدایت

است و رحمت و بشارت برای مسلمانان.»

پس معلوم می‌شود که قرآن کتاب رحمت است، و با هر کس قرآن باشد و به قرآن عمل کند مورد رحمت خداوند قرار می‌گیرد؛ و از طرف دیگر داریم:

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ.^۱

«روز قیامت روزی است که هیچ صاحب آشنائی و دوستی و رابطه‌ای بهیچ وجه نمی‌تواند از آشنا و دوست و شخص مرتبط به خود دستگیری نموده و او را بی‌نیاز کند، و ابداً آنان مورد کمک و نصرت واقع نمی‌شوند، مگر کسی را که خداوند بخواهد.»

و از این آیه معلوم می‌شود که کسی را که خداوند مورد رحمت خود قرار دهد، مورد شفاعت قرار می‌گیرد.

و از ضمّ آیه اوّل به این آیه، بدست می‌آید که: قرآن رحمت است، و برای عاملین به آن، شفیع و دستگیر در روز قیامت است.

^۱ آیه ۴۱ و صدر آیه ۴۲، از سوره ۴۴: الدّخان

و ما در بحث شهادت بر أعمال (مجلد ۷، مجلس

چهل و نهم) راجع به شهادت قرآن بحث کافی نمودیم،

و روایتی را از «کافی» از سَعْدِ خَفَّاف از حضرت باقر

علیه السّلام آوردیم که بالصّراحه درباره شهادت و

شفاعت قرآن مطالبی جالب و ارزنده داشت، از جمله

آنکه: **ثُمَّ يَشْفَعُ فَيَشْفَعُ وَ يَسْأَلُ فَيُعْطَى**. «قرآن شفاعت

میکند و شفاعتش پذیرفته است، و سؤال میکند و به او

آنچه را که بخواهد داده میشود.»

و این روایت دارای معانی بسیاری است که از هر یک از آنها مطالب دیگری استفاده می‌شود؛ و آنچه در بحث معاد برای ما مفید بود آنکه: آن دسته معانی که در لفظ با معانی و احوال موجود در افراد حیّ و زنده مشترک هستند همچون امر و نهی و نفع و شفاعت و شهادت و غیرها، در عالم برزخ متمثل به صورت‌های مثالی متناسب با خود می‌شوند، و در عالم حشر و قیامت متمثل به حقائق خود میگردند.

و اما درباره شفاعت امانت، در قرآن کریم داریم:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا * لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

«ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، جملگی از تحمل آن امتناع کردند و ترسیدند و خود را بر حذر داشتند، و انسان آن امانت را حمل کرد، و حقاً انسان بسیار ستمکار و بسیار نادان است.»

^۱ آیه ۷۲ و ۷۳، از سوره ۳۳: الاحزاب

و این عَرَضِ امانت برای آن بود که خداوند
مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان
مشرک را عذاب کند، و از مردان مؤمن و زنان مؤمن،
به رحمت خود درگذرد؛ و البتّه خداوند بسیار
آمرزنده و

مهربان است.»

و همان طور که ملاحظه می‌شود در این آیات، غرض و مقصود از عرض امانت را بر آسمانها و زمین و جبال و بالاخره قبول انسان، تعذیب منافقین و مشرکین و توبه بر مؤمنین دانسته است؛ و معلوم است که توبه خداوند بر مؤمنین همان شفاعت است.

و بنابراین امانت شفیع انسان است، و البته معلوم است که مراد از امانت در اینجا همان ولایت است که از تحمّل آن، آسمانها و زمین و کوهها عاجز آمدند و خود را بر حذر داشتند؛ و از امانت، امانت خاصی اراده شده است.

شفاعت رحم و حمیم در قیامت

و اما درباره شفاعت رَحِم در روز قیامت، در قرآن کریم داریم:

خُدُوهُ فَغُلُّوهُ* ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ* إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ* وَلَا يَحْضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ* فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ^۱.

^۱ آیات ۳۰ تا ۳۵، از سوره ۶۹: الحاقة

این آیات درباره کسانی است که نامه عملشان از جانب شمال که کنایه از جانب شقاوت است به آنها داده می‌شود، و پس از چند آیه ای که در شرح حال و تأسّف آنان ذکر میکند، این آیات را بیان میکند و مفادش اینست که به فرشتگان عذاب خطاب می‌شود که:

«بگیرید او را و در غُل بیفکنید! و پس از آن در آتش دوزخ بسوزانید! و سپس در سلسله و زنجیری که درازای آن هفتاد ذراع است درآورید، به جهت آنکه او این‌طور بود که ایمان به خداوند

عظیم نمی‌آورد و برای غذا دادن به مسکینان
اصرار و اهتمامی نداشت، پس بنابراین برای او در
امروز حمیمی نیست.»

حمیم عبارت است از رحمِ نزدیک؛ چون پدر
و مادر و برادر و أمثالهم. و علی هذا از آیه فهمیده
می‌شود که برای چنین شخص غیر مؤمن و متعدی
به حقوق، حمیم و رحمِ نزدیکی نیست که از او
دستگیری کند و به شفاعت، او را از این زنجیر و
سلسله و غُل خارج کند، و گرنه اگر مؤمن و غیر
متعدی بود حتماً حمیم او بفریاد او میرسد و از او
شفاعت می‌نمود.

أعمال صالحه از جمله شفیعان است

و از جمله شفعاء عمل صالح است که خود
بخود دستگیری میکند و موجب رفع خطایا و گناهان
میگردد.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ
يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

«مگر کسی که توبه کند، و ایمان بیاورد، و

^۱ آیه ۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان

عمل صالح انجام دهد؛ پس خداوند زشتیها و بدیهای
چنین کسانی را به نیکیها و خوبیها تبدیل میکند، و
خداوند غفور و مهربان است.»

و معلوم است که تبدیل سیئه به حسنه،
شفاعت است؛ و ما در همین بحث شفاعت آوردیم
که حقیقت شفاعت همان تبدیل سیئه به حسنه است،
به جهت نزدیکی و قربی که بین شافع و بین مشفوع^۲
له است؛ و روایت گذشته از سعد خَفَّاف در شفاعت
قرآن یک معنای

کلی را در شفاعت اعمال حسنه و صالحه
میرساند.

از اینجاست که می‌بینیم در اخبار و آثار،
قضایا و داستانهای عجیبی درباره آمرزش گناهان
بواسطه عمل خیری چون رحمت آوردن به زیر
دست، و عفو از خطاکار، و استمالت و دلجوئی از
یتیم و دل شکسته و مریض، و یا إطعام غذا به
شخص گرسنه، و آشامیدن آب به شخص تشنه و
غیرها آمده است.

یعنی آن عمل که حقاً انسان بدون هیچ غرض
و امید پاداش و اجری، صرفاً برای خدا و برای احیاء
نفس و یا دفع ظلم از ستمگری بجای آورد، این
اعمال که از روی صفای باطن سر می‌زند و هیچکس
اطلاع ندارد و بجا و به موقع در محلّ خود می‌نشیند؛
مانند رعد و برق خرمن گناهان را آتش میزند و
همانند نور الهی، حجاب‌های نفسانیه را کنار میزند،
و بالاخصّ برای سالکان راه خدا چنان مؤثر و مفید
و سریع است که حدّی بر آن متصور نیست. چه
بسیاری از محجوبان که سالهای دراز در هجران بسر
برده‌اند، بواسطه صرف آب دادن به دست مادر در

هوای سرد زمستان، و یا پذیرائی از او در مواقع
مرض و شدت، و تحمل آزارها و گفتارهای درشت
و زننده او، به مقامات و درجاتی رسیده‌اند.

در کتب اخلاق برای عیادت مَرَضی بالاختصاص

مریضهای شکسته دل و فقیر و بی کس در
بیمارستان‌ها، برای رفع قبض و پیدایش گشایش‌های
معنوی، مطالبی هست؛ شیخ سعدی شیرازی در این
باره سروده است:

درباره اینکه صَدَقَةُ السَّرِّ يَطْفِي غَضَبَ الرَّبِّ

«پنهان دادن صدقه غضب خدا را فرو می‌نشانند.» و

درباره صله رحم و آثار آن چه آثار وضعیه و چه آثار

تشریحیه مطالبی است شگفت‌انگیز، شرح آن ما را از

بحث خود بیرون می‌کند. و السَّلَام خَيْرِ خِتَام

مجلس شصت و سوّم: کسانی که مورد
شفاعت واقع می شوند

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ
مُشْفِقُونَ.

(قسمتی از آیه بیست و هشتم، از سوره انبیاء:

بیست و یکمین سوره از قرآن کریم)

«پیغمبران و فرشتگان شفاعت نمی‌کنند مگر

برای کسی که دینش پسندیده باشد، و ایشان از

خوف و خشیت خداوند ترسناک هستند.»

در این بحث به حول و قوه خدا می‌خواهیم بدانیم که محل وقوع شفاعت چه نفوسی هستند؛ آیا شفاعت برای همه جهنمیان است؟ و یا برای بعضی از مجرمان؟ و شرایط تحقق شفاعت برای قبول و پذیرش شفاعت درباره آنها چیست؟ یعنی چه مرحله‌ای از مراحل را باید دارا باشند تا شفاعتِ شفیعان درباره آنها لباس تحقق

رعایت اصل وقوف بین خوف و رجا در مسأله

شفاعت

البته از آیات و روایات صراحةً استفاده نمی‌شود که فلان دسته یا فلان فرقه صد در صد مورد شفاعت واقع می‌شوند تا موجب تجرّی برای کم‌فهمان گردد، و به استناد پذیرش شفاعت درباره آنها دست به گناه بیالایند. و از طرفی هم وعده شفاعت إجمالاً داده شده است تا گنهکاران ناامید و مأیوس از رحمت حقّ نباشند، و با گناه انجام داده شده یکسره خود را در آتش نیندارند، بلکه رحمت و اسعه حقّ دستگیر است و ارتباط با خدا و اولیای دین موجب عدم قطع پیوستگی با مبدأ است، و همین امر موجب شفاعت و استخلاص از عذاب می‌شود. و این حالت وقوف بین خوف و رجا (ترس و امید) یک اصل مسلمّ حیاتی دینی است که موجب رشد و تکامل است؛ این حال، حرکت‌آفرین و مُشوّق برای درجات و مقامات است.

اگر بنی آدم بنا بود یکسره در خوف باشد و

راه شوق و امید به کمال و فوز به درجات برای او بسته بود، هلاک و نابود می شد و شدت فشار و قهر نفسانی او را از پای در می آورد، و تمام سرمایه های خدادادی او تباه و فاسد می گشت و یک قدم توانائی نداشت تا به مرحله فعلیت و کمال نسبی هم جلو آید.

و اگر بنا بود پیوسته در امید و رجاء به سر برد، غرور نفسانی او را از رنج و حرکت به سوی کمال باز می داشت، و در گوشه خلوت می آرمید و تجرّی در گناه و هتک حرمت الهی او را به منجلاّب تباهی

می کشید، و تمام سرمایه های خدادادی نیز فاسد و خراب می گشت و نطفه قابلیت و استعداد کمال در اوّلین وهله خفه می شد.

و لیکن این حال بین بین که هم امید و ترس؛ هم امید شفاعت، و هم بیم از عذاب؛ هم امید رحمت، هم خوف از سَطَوَت و قهر و غضب، با هم توأم باشد و مانند دو طفل نوزاد از یک رحم، پیوسته با هم جلیس و هم صحبت باشند؛ انسان را از جای خود حرکت می دهد و برای به فعلیت رسانیدن قوا و استعدادهای خود به مراحل کمال پیش می برد.

بر همین اساس کلی در مورد شفاعت نیز عمل شده است؛ یعنی بیانات شرعیه طوری است که هیچ کس نمی تواند بگوید قطعاً من مورد شفاعت واقع می شوم، و نیز هیچ کس نمی تواند بگوید من قطعاً مورد شفاعت واقع نمی شوم.

بلی کلیاتی در آیات و روایات وارد است که دلالت دارد که شرط شفاعت، ایمان است؛ ایمان به خدا و به رسول خدا و به اوصیاء و اولیای رسول خدا؛ و شفاعت درباره مشرکان و کافران و منافقان

نیست. و ما اینک در این باره، اوّل از آیات قرآن کریم
و پس از آن از روایات وارده از معصومین به بحث
می‌پردازیم:

از آیه ای که در مطلع گفتار ذکر شد به دست
می‌آید که شفاعت برای کسی است که در نزد خدا
پسندیده است. حال ببینیم مراد از پسندیدگی
چیست؟ آیا پسندیدگی در ذات و سرشت است؟ یا
پسندیدگی در عقیده و دین و آئین؟ و یا پسندیدگی
در کردار و رفتار؟

آیات وارده درباره شرایط شفاعت شوندگان

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ
الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا
سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَ لَمْ نَكُ
نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَ كُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَ كُنَّا
نُكذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ
شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ^۱.

«هر نفسی در گرو و رهن اعمالی است که

بجای آورده است، مگر اصحاب یمین که در

بهشت‌هائی گفتگو دارند با مجرمان، که چه موجب

شد شما در آتش دوزخ افکنده شوید؟!»

می‌گویند: ما از نماز گزاران نبوده‌ایم، و

مسکین را طعام نمی‌دادیم! و با فرو رفتگان و تعمق

کنندگان در غرور و اباطیل دنیا فرورفته بودیم! و ما

روز پاداش را تکذیب نموده و به دروغ نسبت

می‌دادیم. این حال ما بود تا آنکه مرگ و یقین بما

رسید؛ و بنابراین شفاعت شفاعت کنندگان برای آنان

هیچ سودی ندارد.»

از این گفتار استفاده می‌شود که تمام نفوس

^۱ آیات ۳۸ تا ۴۸، از سوره ۷۴: المدثر

در گرو و رهان اعمال خود هستند، و گناهان و خطایائی را که در دنیا مرتکب شده‌اند روز قیامت آنان را در بند اسارت و مسکنت مقید و در بند می‌دارد.

و فقط اصحاب یمین از این اسارت مستثنی هستند، زیرا که آنها از رهن و گرو خلاص شده و از بند و زنجیر عواقب سوءِ کردارشان رهائی یافته و در بهشت‌ها استقرار یافته‌اند.

و در عین حال می‌فرماید که: آنها از مجرمانی که در دوزخ گرفتارند، در پرده و حجاب نیستند؛ بلکه با آنها گفتگو دارند و از علّت ورودشان به دوزخ می‌پرسند، و آنها در جواب به وجود چند صفت در خودشان اشاره می‌کنند که آنان را در دوزخ افکنده و مانع از ثمر بخشیدن شفاعت نسبت به آنان شده است.

و مفاد این گفتگو چنین می‌شود که اصحاب یمین که در دوزخ نیستند مُتَّصِف به این صفات نیستند، این صفاتی که مانع از پذیرش شفاعت درباره آنها می‌شود. و چون مُتَّصِف به این صفات مانعه از قبول شفاعت نیستند، و خداوند نفوس آنان را از گرو گناهان و معاصی رها ساخته است، و به غیر از مجرمانی هستند که از شفاعت محروم شده‌اند و در نتیجه به دوزخ افتاده‌اند؛ پس معلوم می‌شود که این رهائی از گرو و اخراج از بند اسارت گناهان به واسطه شفاعت بوده است، و بنابراین اصحاب یمین کسانی هستند که شفاعت درباره آنها پذیرفته است. و در این آیات با دلالت التزامیه صفات

أصحابِ يمين - با مقابله مجرمین که به واسطه صفاتشان از شفاعت محروم شده‌اند - به دست می‌آید؛ و آن چهار چیز است.

توضیح آنکه: این آیات در سوره المَدَّثَر است.

و همان طور که از مضمون آیات این سوره به دست

می‌آید، این سوره در مکه و در اوائل بعثت رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شده است.

در آن روز، تشریح صلوة بدین کیفیت که ما

امروز به جای

می آوریم نبود، و تشریح زکوة نیز بدین صورت و کیفیتی که ما امروز زکوة می دهیم نبود؛ بلکه مراد از نمازی که در این آیه وارد است که مجرمان می گویند: ما از نماز گزاران نبوده ایم، مطلق توجّه به سوی خداست، با خضوع و خشوع مقام عبودیت نسبت به ساحت قدس او جلّ و عزّ؛ و مراد از إطعام مسکین نیز مطلق انفاق بر فقیران و مسکینان فی سبیل الله بوده است.

و مراد از تعمّق و فرو رفتن در امور دنیوی، غور و بررسی مَلاهی دنیا و زَخارف و زینت‌های آن است که انسان را از توجّه و اقبال به آخرت و روز جزا و پاداش باز می دارد؛ و یا مراد، تعمّق در طعن به آیات خداست که توجّه به این آیات روز حساب را به یاد می آورد و به بشارت و انذار و وعده و وعید، مردم را حرکت می دهد.

و مراد از تَكْذِيبِ يَوْمِ الدِّينِ که معلوم است همان عدم اقرار و اعتراف به معاد و بازگشت انسان به سرای ابدیت و جاودانی و موقف قیامت است. و واضح است که به واسطه تلبّس به این

صفات چهارگانه؛ یعنی ترک نماز، و ترک انفاق در راه خدا، و خوض و غور در ملامتی و مناهی و یا در طعن به آیات خدا، و در تکذیب روز جزا و حساب، به کلی ارکان دین منهدم می‌شود. و اما با تلبس به صفات ضدّ آن یعنی نماز برای خدا، و انفاق در راه خدا، و اقتداء به اولیای دین در اعراض از توجّه تامّ به امور اعتباریه، و توجّه و اقبال به یوم لقاء الله و روز دیدار و زیارت خدا، اصول و اساس دین بر پاست.

چون دین عبارت است از اقتداء به هادیان راه خدا که انسان را از جاودان زیستی روی زمین برگردانده و به سوی عالم آخرت و لقاء و زیارت حضرت حقّ معبود و معبود بحقّ سوق می‌دهند. و این دو جهت همان ترک غور در امر دنیا و تصدیق روز قیامت است که در آیه آمده است؛ و لازمه این دو امر توجه تامّ است به خداوند متعال در موقف عبودیت خویش، و سعی در رفع حوائج مردم که مخلوق خدا و مربوط با خدا هستند؛ و این دو جهت، نماز و انفاق در راه خداست.

و بنابراین قوام و پایه دین در دو جهت علم و عمل، عقیده و کردار، به این چهار جهت مربوط و منوط است و البته این جهات نیز مستلزم بقیه ارکان دین چون توحید و نبوت خواهد بود.

شفاعت اختصاص به مؤمن گناهکار دارد

پس اصحاب یمین کسانی هستند که به شفاعت نائل می‌گردند، و آنان کسانی هستند که از جهت دین و اعتقاد پاک و منزّه باشند. حال اگر اعمال و کردارشان نیز پسندیده باشد، دیگر در روز

بازپسین نیازی به شفاعت ندارند، و اگر اعمالشان
مَرَضیّ و پسندیده حضرت حق نباشد نیازمند
شفاعتند.

پس شفاعت اختصاص به گنهکاران از
اصحاب یمین دارد.

چه گنهکارانی؟ مرتکبین گناهان کبیره، نه
صغیره. زیرا اگر کسی از گناهان کبیره اجتناب کند،
گناهان صغیره‌اش خود بخود آمرزیده می‌شود؛ و
دیگر برای غفران و آمرزش آن نیازی به شفاعت
ندارد.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ
سَيِّئَاتِكُمْ^۱.

«اگر شما از گناهان بزرگی که از آن نهی
شده‌اید اجتناب ورزید، ما گناهان کوچک شما را
می‌آمرزیم!»

و بنابراین کسی که گناهانش آمرزیده نشده
است و در روز قیامت نیاز به شفاعت دارد، کسی
است که گناه کبیره انجام داده است؛ زیرا اگر گناه او
صغیره بود، ترک گناه کبیره، خود بخود موجب
غفران و آمرزش او بود.

**شفاعت از آن اصحاب یمین مبتلا به گناه کبیره
است**

ترک کبیره مُکَفِّرٌ گناه صغیره است. و از اینجا
خوب معلوم شد که شفاعت برای مرتکبین کبیره از
اصحاب یمین است و طبق احادیث وارده از شیعه و
سنّی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم
فرموده‌اند:

إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَأَمَّا

^۱ قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۴: النّساء

الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ .

«شفاعت من فقط راجع به معصیت کاران کبیره

از امت من است. و اما محسنین برای آنها راه مؤاخذه ای

نیست.»

استاد ما علامه طباطبائی مُدَّ ظُلَّهُ العالی از

تفسیر «الدُّرُّ المَثُور» نقل کرده‌اند که این حدیث را

حاکم با تصحیح آن و بیهقی در «بعث» تخریج

کرده‌اند از جابر بن عبد الله أنصاری که چون رسول

خدا صَلَّى الله علیه و آله و سلّم این آیه را قرائت

کردند:

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى .

فرمودند: إِنَّ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي.^۱

و البته معلوم است که مراد از مُحَسِنان که به معنای نیکوکاران است، همان ترک کنندگان معصیت کبیره هستند، نه معصیت صغیره؛ و این استفاده از تقابل و تقارن محسنین با اهل کبائر در گفتار حضرت حاصل می شود.

مراد از أصحاب یمین، پیروان امام حق است

و از جهت دیگر بحث، آنکه: همان طور که در بحث نامه عمل بیان شد مراد از اصحاب الیمین که همان اصحاب مِیْمَنَه هستند در قبال اصحاب شِمال و اصحاب مَشْئَمَه، آن است که نامه عمل انسان از جانب راست که کنایه از جانب سعادت و امام حق است به ایشان برسد نه آنکه به دست راست ایشان برسد؛ چون می فرماید: **أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ** و نمی فرماید: اوتی کتابه فی یمینه یا اِلی یمینه. و باء باء سببیت است؛ یعنی نامه عمل به سبب یمین که مراد امام حق است به ایشان می رسد، چون در قرآن کریم وارد است که:

^۱ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۴، ص ۳۰۸

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوِّيَ كِتَابَهُ
بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِتْيَالًا.^۱

«روزی می‌رسد که ما تمام مردمان را به وسیله

امامشان می‌خوانیم پس کسی که نامه عمل او به

وسیله جانب راست است که جانب سعادت است به او

داده شود، پس ایشان نامه عمل خود را می‌خوانند؛ و

بقدر پوست نازک روی هسته خرما به آنها ستم

^۱ آیه ۷۱، از سوره ۱۷: الإسراء

و از این آیه به خوبی می‌توان به دست آورد

که مراد از یمین، امام حقّ است؛ چون تفریحِ **فَمَنْ**

أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، بر جمله **نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ**

می‌باشد. و علی هذا اصحاب یمین پیروان امام حقّند

و این همان مسأله ولایت است که در اخبار کثیره

وارد شده است. و مرجع نام گذاری به اصحاب یمین

به مرضی بودن و پسندیدگی در آئین است که

مرجعش همان واجدیت چهار صفتی است که ذکر

شد.

و علی هذا شفاعت اختصاص به مرتکبین

کبائر از اهل ولایت و پیروان امام حقّ دارد.

استدلال به آیه: وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى

ما می‌توانیم درباره صفات و خصوصیات

شفاعت‌شدگان در روز قیامت به دو مورد دیگر از

آیات قرآن کریم استدلال کنیم:

اوّل خصوص آیه: وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ

«پیامبران و ملائکه شفاعت نمی‌کنند، مگر

برای کسی که پسندیده باشد.»

و همان طور که ملاحظه می‌شود، در اینجا

پسندیدگی (ارتضاء) بطور مطلق آمده و مقید به

کردار و رفتار نشده است؛ یعنی خودش و عقیده و

دینش مورد پسند باشد و مرضیّ حضرت حقّ باشد،

گرچه کردارش این چنین نباشد.

به خلاف آیه وارده درباره شفاعت کنندگان:

^۱ قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ۲۱: الانبیاء

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ
وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا.^۱

«در روز قیامت شفاعت کردن کسی ثمری ندارد، مگر شفاعت کسی که خداوند رحمن به او اذن در شفاعت داده باشد و گفتارش را هم پسندیده باشد.»

در اینجا می‌بینیم علاوه بر اذن خدا، رضایت از او و پسندیدگی از او را مقید به گفتار کرده است. اما در آیه مورد بحث که درباره شفاعت شدگان است چنین قیدی و شرطی نیست؛ پس می‌فهمیم که درباره شفاعت شدگان صحّت گفتار و استواری رفتار لازم نیست، زیرا اگر آنها در گفتار و رفتار استوار و راست بودند و فعلشان چون دین و عقیده شان، مرضی و پسندیده بود، دیگر موردی برای شفاعت نبود؛ چنین مردمی بدون شفاعت به بهشت می‌روند.

و شاهد بر این آنست که می‌فرماید:

و لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ

^۱ آیه ۱۰۹، از سوره ۲۰: طه

«خداوند کفر را از بندگانش نمی‌پسندد و

رضایت بدان نمی‌دهد. و اگر شما شکر او را به جای

آورید، می‌پسندد و برای شما رضا می‌دهد.»

در اینجا نیز می‌بینیم که شکرانه که به قرینه

کفر همان ایمان

^۱ قسمتی از آیه ۷، از سوره ۳۹: الزمر

است مورد رضایت قرار گرفته است، نه عمل و کردار و رفتار.

ولی چون از طرفی داریم که: **فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ**^۱

«پس بدرستی که خداوند از گروه فاسق راضی نیست و فسق مورد پسند او نیست.»

اگر این فسق، فسقِ عقیدتی و دینی، یعنی عدول از عقیده پاک و دین حقّ باشد، منافاتی با این بحث ما ندارد، چون کسانی که فسق در عقیده و آئین دارند مورد شفاعت واقع نمی‌شوند.

و اگر مراد از این فسق، فسقِ عملی یعنی ارتکاب گناه و معاصی کبیره باشد، به واسطه شفاعت تبدیل به حسنه می‌گردد و دیگر فسقی نیست. چون از ثمراتِ شفاعت تبدیل سیئات به حسنات است، و در این صورت رضایت حضرت حقّ حاصل است.

و بنابراین، نتیجه این می‌شود که شفاعت درباره کسانی است که عقیده و آئینشان پسندیده باشد، و کردارشان پسندیده نباشد. و این همان است

^۱ ذیل آیه ۹۶، از سوره ۹: التّوبة

که گفتیم مراد مرتکبین کبائر از اصحاب یمینند.

آیات وارده در شرائط شفاعت شوندهگان

دوّم: مجموعه آیاتی که از ضمّ آنها به یکدیگر

این حقیقت بدست می‌آید. توضیح آنکه در قرآن

کریم داریم:

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا * وَنَسُوقُ
الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِذَاءًا * لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ
اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ

«روز قیامت روزی است که ما مردمان متقی و پرهیزکار را مجتمعاً به سوی خداوند رحمن محشور می گردانیم، و مردمان مجرم را به سوی ورود در جهنم روانه می سازیم. و آنها تملکِ شفاعت را ندارند، مگر آن کسی که در نزد خداوند رحمن عهدی را پذیرفته باشد.»

و چون مراد از شفاعت در اینجا مصدر مَبْنِيٌّ لِلْمَفْعُولِ است، یعنی شفاعت شدن، نه شفاعت کردن؛ فلهاذا بدست می آید که از مجرمان آن کسی که عهد خدا را پذیرفته باشد مستحقّ شفاعت است. زیرا که هر مجرمی کافر نیست و دخول در آتش برای او حتمی نیست؛ به دلیل آنکه در قرآن مجید وارد است:

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى * وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى.^۲

«حقاً آن کسی که به سوی پروردگارش رود

^۱ آیات ۸۵ تا ۸۷، از سوره ۱۹: مریم

^۲ آیه ۷۴ و ۷۵، از سوره ۲۰: طه

و مجرم باشد، برای اوست جهنم که در آن نه می میرد
و نه زنده می ماند. و هر کس که با ایمان باشد و
اعمال صالحه به جای آورده باشد و به سوی
پروردگارش رود، برای ایشان درجات و مقامات
بلند پایه ایست.»

مراد از عهد در قرآن ایمان به خدا و اقرار به

ولایت است

و ما می‌دانیم که هر کس ایمان و عمل صالح نداشته باشد، مجرم است، چه اینکه اصلاً ایمان نیاورده باشد، و چه اینکه ایمان آورده باشد و عمل صالح انجام نداده باشد. و بنابراین بعضی از مجرمین هستند که بر دین حقّ می‌باشند ولی عمل صالح ندارند؛ اینانند آن کسانی که عهد خدا را پذیرفته‌اند و در آیه **لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا** استثناء شده‌اند.

و عهد خدا در آیه زیر بیان شده است:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ^۱

(خداوند به بنی آدم خطاب می‌فرماید:)

فرزندان آدم! آیا من با شما عهد نکردم که شیطان را عبادت نکنید، چون او دشمن آشکار شماست! و مرا عبادت کنید، اینست صراط مستقیم!

^۱ آیه ۶۰ و ۶۱، از سوره ۳۶: یس

جمله **أَنْ اَعْبُدُونِي** عهد است، به معنای امر و

فرمان؛ یعنی فرمان و امر مرا بپذیرید!

و جمله **هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** عهد است به

معنای التزام؛ یعنی ملتزم صراط مستقیم که دارای

هدایت و سعادت و نجات است بوده باشید.

و بنابراین مجرمانی که عهد خدا را پذیرفته

باشند و لیکن عمل

صالح ننموده باشند به واسطه گناهانشان به دوزخ می‌روند، و چون ایمان دارند و عهد خدا را قبول کرده‌اند به واسطه شفاعت از آن خارج می‌شوند.

و اشاره به همین عهد خداست آیه:

وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا.

«یهود می‌گویند: آتش بدن ما را مسّ نمی‌کند،

مگر چند روز معدودی. ای پیامبر به آنها بگو آیا شما

عهدی را در نزد خدا نموده اید؟!»

یعنی آن کسانی که اتخاذ عهد کرده‌اند، از

آتش بیرون می‌آیند و مدّتی بیش در دوزخ نمی‌مانند.

و این همان مفادی است که بیان شد که مورد

شفاعت در روز قیامت کسانی هستند که متدین به

دین حقّ بوده باشند و مرتکب معاصی کبیره شده‌اند،

و ایشانند که خداوند از دینشان راضی است.

شیخ طبرسی در ذیل آیه لا یملکون الشّفاعه

إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا فرموده است که:

«مجرمان قدرت بر شفاعت ندارند: و بنابراین

^۱ قسمتی از آیه ۸۰، از سوره ۲: البقرة

نه می توانند شفاعت کنند و نه در وقتی که اهل ایمان
شفاعت می کنند برای بعضی دیگر از مؤمنین، کسی
برای آنها شفاعت می کند.

چون ملکیت و دارا بودن شفاعت بر دو قسم

است: اول آنکه

برای غیر شفاعت کند. و دوّم آنکه از غیر
استدعای شفاعت برای خود کند. خداوند در اینجا
بیان کرده است که: این دسته کفار، نه شفاعت غیر
درباره آنان پذیرفته است، و نه شفاعت آنان درباره
غیر.

و معنای **إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا**

اینست که: مالک شفاعت برای غیر، و یا - بنا بر قولی
- از غیر برای خود نیستند مگر کسانی که عهد داشته
باشند.

و مراد از عهد ایمان است، و اقرار به
وحدانیت ذات اقدس حقّ، و تصدیق به پیامبرانش.
و بعضی گفته‌اند: مراد از عهد، شهادت بر
وحدانیت خدا، و تبریّ به سوی خدا از هر حوّل و
قوّه ای جز خدا، و عدم امیدواری مگر به خدا
می‌باشد؛ و این قول از ابن عبّاس نقل شده است.

و بعضی گفته‌اند که: مراد اینست که شفاعت
نمی‌کند مگر آن کسانی که خداوند رحمن به آنها به
طور مطلق اذن در شفاعت را داده است، چون
پیامبران و شهیدان و عالمان و مؤمنان همان طوری

که در اخبار وارد شده است.

کیفیت وصیت و عهد هنگام موت

و علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته است:

پدرم، از ابن محبوب، از سلیمان بن جعفر، از

حضرت صادق علیه السلام از پدرانشان علیهم

السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم گفته‌اند: مَنْ لَمْ يَحْسِنْ وَصِيَّتَهُ عِنْدَ

الْمَوْتِ كَانَ

نَقْصًا فِي مَرُوتِهِ. «هر کس در هنگام مرگ وصیت

نیکوئی نکند، نقصانی در مروت اوست».

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَكَيْفَ يوصِي الْمَيِّتُ؟!

قَالَ: إِذَا حَضَرَتْهُ وَفَاتُهُ وَاجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ

قَالَ:

«گفته شد: ای رسول خدا! میت چگونه وصیت

کند؟ فرمود: چون وفاتش برسد، و مردم در نزد او گرد

آیند بگوید:»

اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَ

الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ.

إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ لَا

إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا

عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ، وَ

أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ، وَالْحِسَابَ حَقٌّ، وَالْقَدَرَ وَالْمِيزَانَ

حَقٌّ، وَأَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَفْتَ، وَأَنَّ الْإِسْلَامَ كَمَا

شَرَعْتَ، وَأَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثْتَ، وَأَنَّ الْقُرْآنَ كَمَا

أَنْزَلْتَ، وَأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ.

جَزَى اللَّهُ مُحَمَّدًا عَنَّا خَيْرَ الْجَزَاءِ، وَحَيَا اللَّهُ

مُحَمَّدًا وَءَالَهُ بِالسَّلَامِ.

اللَّهُمَّ يَا عُذَّتِي عِنْدَ كُرْبَتِي! وَيَا صَاحِبِي عِنْدَ
شِدَّتِي! وَيَا وَلِيَّ نِعْمَتِي! إِلَهِي وَإِلَهَ آبَائِي! لَا تَكِلْنِي
إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ! فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي
أَقْرَبُ مِنَ الشَّرِّ وَأَبْعَدُ مِنَ الْخَيْرِ. وَءَانِسْ فِي الْقَبْرِ
وَحَشْتِي وَاجْعَلْ لِي عَهْدًا يَوْمَ الْفَاقِ مَنْشُورًا.

«بار پروردگارا! ای آفریننده آسمانها و زمین! دانا

به غیب و آشکارا! بخشنده و مهربان.

من ملتزم و متعهد می‌گردم و وصیت می‌کنم به

تو، در این جهان دنیا که من این چنین هستم که شهادت

می‌دهم که هیچ معبودی و مقصودی جز تو نیست! تو

فرد و تنها هستی و هیچ شریک نداری، و اینکه محمد

بنده توست و فرستاده تست، و اینکه بهشت حق است،

و آتش حق است، و برانگیخته شدن از قبرها حق

است، و حساب حق است، و اندازه و ترازوی عمل

حق است، و دین همان است که تو توصیف کرده‌ای! و

اسلام همان است که تو تشریح فرموده‌ای، و گفتار همان

است که تو بیان نموده‌ای، و قرآن همان است که تو

نازل کرده‌ای، و به درستی که حقاً تو هستی خداوند که

حقی و آشکارا هستی!

خداوند محمد را از نزد ما و از جانب ما جزای

خیر دهد، و محمد و آل او را به سلام تحیت بخشد.

بار پروردگارا! تو هستی که در گرفتاریها و

غصه‌ها و شدائد، پایه اتکاء و دلگرمی و امید و استمداد

منی؛ و در مصائب و واردات و شدت‌ها همنشین و هم
صحبت منی؛ و تو هستی که صاحب اختیار و ولی
نعمت منی!

بار پروردگار من و خدای پدران من! بقدر يك
چشم بر هم نهادن مرا به خودم و به نفس خودم و
مگذار. چون اگر مرا به نفس خودم واگذار کنی، در آن
صورت نزدیکترین نقطه به شرور و بدیها خواهم

بود، و دورترین نقطه از خیرات و خوبی‌ها. و در میان وحشت قبر من انیس من باش، و در روزی که تو را زیارت کنم و به لقاء تو مشرف آیم، عهد نامه ای که برای من قرار می‌دهی، باز شده و گسترده قرار بده!»

ثُمَّ يُوَصِّي بِحَاجَتِهِ. وَ تَصَدِّقُ هَذِهِ الْوَصِيَّةِ فِي سُورَةِ مَرْيَمَ فِي قَوْلِهِ: لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا.

فَهَذَا عَهْدُ الْمَيِّتِ. وَ الْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ حَقٌّ عَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ وَ يَعْلَمَهَا. وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَّمَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ؛ وَ قَالَ: عَلَّمَنِيهَا جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

«و پس از این اِشهاد و وصیت، به خواسته‌هایی که دارد وصیت کند. و تصدیق این گونه وصیت در قرآن کریم است، در سوره ای که در آن، مریم ذکر شده است، در قول خداوند عزّ و جلّ که می‌فرماید: حَقٌّ وَ مَالِكِي شَفَاعَتِ رَا نَدَارِدُ، مَگر آن کسی که در نزد خداوند رحمن متعهد به عهد شده باشد.

و این عهد و وصیت میت است. و وصیت بر
هر مسلمانی حق است. و نیز بر هر مسلمانی لازم و
واجب است که این وصیت را محفوظ نگاه دارد و آن را
تعلیم دهد. و أمير المؤمنين عليه السلام گفتند: این
وصیت را به من رسول خدا تعلیم کرد. و رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: این وصیت را به من
جبرائیل علیه السلام تعلیم

۱ «تفسیر مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۳، ص ۵۳۱؛ و این عهد و وصیت را در «تفسیر علی بن ابراهیم» ص ۴۱۶ به عین همین الفاظ آورده است، و فقط بجای جمله وءانس فی القبر و حشتی، جمله و أسر فی الفتن و حدی را آورده است؛ یعنی: در آن صورت من در امتحانات و فتنه‌ها به تنهایی مخفی تر و کتوم تر بودم.

و نیز در کتاب «وسائل الشیعة» طبع امیر بهادر، جلد دوم، کتاب وصایا، ص ۶۶۱ از محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است که او از علی بن ابراهیم از علی بن اسحاق از حسین بن حازم کلبی خواهر زاده هشام بن سالم از سلیمان بن جعفر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است. و پس از ختم بیان این عهد گفته است که: «این عهد را نیز شیخ طوسی و همچنین شیخ صدوق با اسناد خود از علی بن ابراهیم، و علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از حسن ابن محبوب از سلیمان بن جعفر از پدرش از حضرت صادق علیه السلام آورده‌اند.

و همچنین شیخ طوسی در «مصباح» مرسلًا با

زیادیهای در دعا روایت کرده است، و سپس گفته

است: ﴿ قَالَ النَّبِيُّ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: تَعَلَّمَهَا أَنْتَ وَ

عَلَّمَهَا أَهْلَ بَيْتِكَ وَ شِيعَتِكَ! ﴾

«رسول الله به امیر المؤمنین علیهما السلام فرمودند: این عهد و وصیت را یاد بگیر و آن را به اهل بیت خود و شیعیان خود بیاموز.»

و کفعمی در «مصباح» نیز مرسلًا با همان زیادتی را که شیخ آورده، آورده است. «- تا اینجا تمام شد گفتار صاحب «وسائل الشیعة».

و این حقیر گوید: و مناسب است بعد از شهادت به اینکه: ﴿ وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ ﴾ بگوید:

وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصِيَّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ أَيْمَتِي بِهِمْ أَتَوَلَّيْ وَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ أَتَبَرَّءُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

کسانی شفاعت می‌شوند که مرضیّ الدّین

باشند نه مرضیّ العمل

در «أمالی» و «عیون أخبار الرضا» در هر دو،

مرحوم صدوق با سند واحد، از پدرش از سعد بن

عبد الله از ابراهیم بن هاشم از علیّ ابن معبد از

حسین بن خالد از حضرت امام علی بن موسی الرضا

علیه السّلام از پدر خود از پدراناش، از امیر المؤمنین

علیهم السّلام روایت کرده است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِحَوْضِي فَلَا أُورِدُهُ اللَّهُ حَوْضِي، وَمَنْ لَمْ

يُؤْمِنْ بِشَفَاعَتِي فَلَا أَنَا لَهُ اللَّهُ شَفَاعَتِي. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ

السَّلَامُ: إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَأَمَّا

الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ.

قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ خَالِدٍ: فَقُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ

السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى؟! قَالَ: لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا

لِمَنْ ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُ^۱.

^۱ «أمالی» ص ۵؛ و «عیون» طبع سنگی (سنه ۱۲۷۵) ص ۹۱؛ و «بحار الانوار»

از این دو کتاب، ج ۸، ص ۳۴

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

کسی که به حوض من ایمان نیاورد وارد در حوض من
نمی‌گردد، و کسی که به شفاعت من ایمان نیاورد
خداوند او را نائل به شفاعت من نمی‌کند. و سپس
فرمود: این است و جز این نیست که شفاعت من
اختصاص به

أهل معصیت کبیره از امت من دارد، و اما محسنان و نیکوکاران برای آنها راه مؤاخذه ای نیست.

حسین بن خالد گوید: من به حضرت رضا علیه السلام گفتم: ای پسر رسول خدا! پس مفاد این گفتار خدا چیست که می گوید: شفاعت نمی کند مگر برای کسی که پسندیده باشد، فرمود: مراد پسندیدگی در دین است.»

و علی بن ابراهیم از جعفر بن أحمد از عبد الله بن موسی از حسن بن علی از ابی حمزه از پدرش از ابو بصیر، از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه:

لا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا.

روایت کرده است که:

قَالَ: لَا يَشْفَعُ وَلَا يَشْفَعُ وَلَا يَشْفَعُ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا، إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ بِوَكَايَةِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللَّهِ^۱.

«حضرت فرمودند: شفاعت نمی کند و شفاعت

^۱ «تفسیر علی بن ابراهیم» ص ۴۱۷

نمی‌شود و شفاعت او قبول نمی‌شود، مگر کسی که در نزد خداوند رحمن متعهد به عهد شده باشد؛ یعنی آن کسی که به او در ولایت علیّ امیر المؤمنین و امامان بعد از او اذن داده شده باشد؛ اینست عهد در نزد خداوند. «و در «أمالی» صدوق، از محمد بن موسی بن متوکل، از محمد

ابن یحیی عطّار، از محمّد بن حسین بن أبو الخطّاب، از نصر بن شعیب، از خالد قلانسی، از حضرت صادق علیه السّلام، از پدرش، از پدران‌ش علیهم السّلام روایت کرده است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِذَا قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ تَشَفَّعْتُ فِي أَصْحَابِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَيَشْفَعُنِي اللَّهُ فِيهِمْ، وَاللَّهُ لَا تَشَفَّعُ فِيْمَنْ أَعَادَى ذُرِّيَّتِي^۱.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته‌اند:

زمانی که من در موقف مقام محمود بایستم، درباره گناهان کبیره اصحاب خودم شفاعت می‌کنم، و خداوند شفاعت مرا راجع به آنها می‌پذیرد. و سوگند به خدا که من درباره کسانی که ذریه مرا اذیت کرده‌اند شفاعت نخواهم کرد».

شیعیان و موالیان امیر المؤمنین علیه السّلام

مورد شفاعت واقع میشوند

و شیخ طوسی در «أمالی» خود از فحّام از

^۱ «أمالی» صدوق، مجلس ۴۹، ص ۱۷۷

منصوری از عموی پدرش از حضرت امام ابو الحسن علی بن محمد العسکری، از پدران‌شان علیهم السلام روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِذَا حُشِرَ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَادَانِي مُنَادٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ أَمَكَّنَكَ مِنْ مُجَازَاةِ مُحِبِّكَ وَ مُحِبِّي أَهْلِ بَيْتِكَ الْمُؤَالِينَ لَهُمْ فِيكَ وَ الْمُعَادِينَ لَهُمْ فِيكَ، فَكَافِهِمْ بِمَا شِئْتَ! فَأَقُولُ: يَا رَبَّ الْجَنَّةِ! فَأَبُوئُهُمْ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتَ فَذَلِكَ

المَقَامُ الْمَحْمُودُ الَّذِي وَعِدْتُ بِهِ^۱.

«أمیر المؤمنین علیه السّلام گفته‌اند که: شنیدم

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که می‌گفتند:

چون مردم در روز قیامت محشور شوند، يك منادی مرا

ندا کند که: ای رسول خدا! خداوند جَلَّ اسْمُهُ تو را بر

پاداش مَحَبَّانِ تو و مَحَبَّانِ اهل بیت که از جهت تو

ولایت آنها را داشته‌اند و از جهت تو معانَدت و دشمنی

با دشمنان تو و آنها را داشته‌اند، متمکن گردانیده است،

حال به هر کیفیت که بخواهی آنان را پاداش ده!

پس من می‌گویم: ای پروردگار من! جزای آنان

بهشت است! آنان را جای می‌دهم هر کجا از آن را که

بخواهم؛ و اینست مقام محمودی که به آن وعده داده

شدم».

روایات وارده در شفاعت شونده‌گان

و نیز شیخ طوسی در «أمالی» روایت کرده

است از حفّار، از إسماعیل بن علی دِغْبَلِی، از محمّد

^۱ «أمالی» شیخ، طبع نجف، ج ۱، جزء یازدهم، ص ۳۰۴؛ و «بحار» ج ۸، ص

بن ابراهیم بن کثیر که گفت: ما برای عیادت ابو
نواس: حسن بن هانی در همان مرضی که در آن
فوت کرد رفتیم.

عیسی بن موسی هاشمی به او گفت: ای ابا
علی! تو در آخرین روز از روزهای دنیا و اولین روز
از روزهای آخرت هستی! و در کردارهای خود فیما
بینک و بین الله، لغزشهایی و خطایای زشتی داشته
ای! پس حالا به سوی خداوند عزّ و جلّ توبه کن!

أبو نواس گفت: مرا بنشانید! چون او را نشانند و قرار گرفت، گفت: آیا تو مرا از خدا می ترسانی؟! آری، حمّاد بن سلّمه از ثابت بنانی از انس بن مالک برای من چنین گفت که: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده‌اند:

لِكُلِّ نَبِيٍّ شَفَاعَةٌ وَ أَنَا خَبَاتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ؛ أَ فَتَرَى لَأ أَكُونَ مِنْهُمْ؟!^۱.

«از برای هر پیغمبری شفاعتی است و من حقّ شفاعت خود را برای معصیت کاران به کبائر از امت خودم در روز قیامت ذخیره و پنهان داشته‌ام؛ آیا تو چنان می‌پنداری که من از آنها نیستم؟!»

و در «بشارة المصطفى» با سلسله سند متصل خود روایت کرده است از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرانش علیهم السّلام از امیر المؤمنین صلوات الله علیه، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم که فرموده است:

أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: الْمُكْرِمُ لِذُرِّيَّتِي، وَالْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ، وَالسَّاعِي فِي

^۱ «أمالی» شیخ، طبع نجف، ج ۱، ص ۳۸۹

أُمُورِهِمْ عِنْدَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ، وَالْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ
لِسَانِهِ^۱.

«چهار نفرند که در روز قیامت من شفیع آنان
هستم: اکرام کننده ذریه من، برآورنده حاجت های آنها،
کوشا در امور آنها در مواقع گرفتاری و ضرورت، و
دوستدارنده آنها با زبان و دل.»

و صدوق در «اعتقادات» گفته است: اعْتِقَادُنَا فِي
الشَّفَاعَةِ أَنَّهَا لِمَنْ ارْتَضَى دِينَهُ مِنْ أَهْلِ الْكِبَائِرِ وَ
الصَّغَائِرِ، فَأَمَّا التَّائِبُونَ مِنَ الذُّنُوبِ فَعَيْرٌ مُحْتَاجِينَ إِلَى
الشَّفَاعَةِ. وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ
بِشَفَاعَتِي فَلَا أَنَالَهُ اللَّهُ شَفَاعَتِي^۲.

«اعتقاد ما طائفه شیعه در شفاعت آنست که
آن برای افرادی است که دارای دین پسندیده باشند،
از افرادی از آنها که معصیت های کبیره و صغیره
انجام می دهند، و اما توبه کنندگان از گناه نیازمند به

^۱ «بشارة المصطفى» طبع نجف، ص ۳۶؛ و نیز شیخ این روایت را با سند
خود از حضرت امام رضا از پدرانش علیهم السلام تا رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم در «أمالی» ج ۱، در جزء دهم، ص ۲۸۶ آورده است؛ و نیز
در جزء سیزدهم ص ۳۷۶ آورده است.

^۲ «بحار الانوار» طبع حروفی، جلد ۸، ص ۵۸

شفاعت نیستند. و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
سَلَّمَ فرموده‌اند: کسی که به شفاعت من ایمان نداشته
باشد، خداوند او را نائل به شفاعت من نمی‌کند.»

و صدوق در کتاب «فَضَائِلُ الشَّيْعَةِ» از
حضرت صادق علیه السَّلَام با إسناد خود آورده است
که:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ نَشَفَعُ فِي الْمُنْذِبِ مِنْ
شِيْعَتِنَا فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَقَدْ نَجَّاهُمْ اللهُ^۱

«چون روز قیامت شود، ما درباره گناهکاران از

شیعیان خود شفاعت می‌کنیم؛ و اما نیکوکاران، آنها را
خداوند نجات بخشیده

^۱ همان مصدر، ص ۵۹

است.»

و در «تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی» «مُعْنَعَنَا

از حضرت صادق علیه السّلام از حضرت باقر علیه

السّلام آورده است که:

نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِيْنَا وَ فِي شِيعَتِنَا: **فَمَا لَنَا مِنْ**

شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ. وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ يَفْضُلُنَا وَ

يَفْضُلُ شِيعَتَنَا حَتَّىٰ أَنَّا لَنَشْفَعُ وَ يَشْفَعُونَ، فَإِذَا رَأَىٰ

ذَلِكَ مَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ قَالُوا: **فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا**

صَدِيقٍ حَمِيمٍ¹.

«این آیه: «پس بنابراین برای ما هیچ شفیعی

نیست و هیچ دوست مهربانی نیست» درباره ما و

شیعیان ما آورده شده است. و علتش آنست که خداوند

ما را فضیلت و برتری داده است و شیعیان ما را نیز

فضیلت و برتری داده است، تا به حدّی که ما شفاعت

می کنیم و ایشان نیز شفاعت می کنند. و چون کسانی که

از شیعیان نباشند این را ببینند می گویند: پس برای ما

شفیعی نیست، و دوست مهربانی نیست.»

¹ تفسیر فرات» ص ۱۰۸

محمد بن یعقوب کلینی از عدّه ای از

أصحاب، از سهل از ابن سنان از سعدان از سماعة

آورده است که:

قال: كُنْتُ قَاعِدًا مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الْاَوَّلِ عَلَيْهِ

السَّلَامُ وَالنَّاسُ فِي الطَّوَافِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ.

فَقَالَ: يَا سَمَاعَةَ! إِنَّا إِيَابُ هَذَا الْخَلْقِ، وَعَلَيْنَا

حِسَابُهُمْ؛ فَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ ذَنْبٍ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ

جَلَّ حَتَمْنَا عَلَى اللَّهِ فِي

تَرَكِهِ لَنَا، فَأَجَابْنَا إِلَى ذَلِكَ. وَمَا كَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ
النَّاسِ اسْتَوْهَبْنَا مِنْهُمْ، وَأَجَابُوا إِلَى ذَلِكَ وَعَوَّضَهُمْ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ^۱.

«سَمَاعَةَ بْنِ مَهْرَانَ گويد: من با حضرت امام
موسی کاظم علیه السّلام در مسجد الحرام نشسته
بودیم و مردم در دل شب به طواف خانه مشغول
بودند.

حضرت فرمود: ای سَمَاعَةَ! بازگشت این خلق
به سوی ماست، و حساب آنها بر عهده ماست؛ پس آن
گناهان و خطاهائی که بین آنها و خداوند عزّ و جلّ
صورت گرفته است، ما از خدا جدّاً خواسته‌ایم که به
ما واگذارد، و خداوند درخواست ما را پذیرفته است.
و آن گناهان و خطاهائی که بین آنها و مردم صورت
گرفته است، ما از مردم در روز قیامت می‌خواهیم که
به ما ببخشند، و مردم نیز دعوت ما را اجابت می‌کنند
و در عوض خداوند عزّ و جلّ به آنان پاداش می‌دهد.»
و در «علل الشّرائع» با اسناد خود از حضرت

^۱ «روضه کافی» ص ۱۶۲

صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْرَدَهُ اسْتَكْه:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ بَعَثَ اللَّهُ الْعَالِمَ وَالْعَابِدَ، فَإِذَا
وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قِيلَ لِلْعَابِدِ: انْطَلِقْ إِلَى
الْجَنَّةِ. وَ قِيلَ لِلْعَالِمِ: قِفْ، تَشْفَعُ لِلنَّاسِ بِحُسْنِ
تَأْدِيبِكَ لَهُمْ.^۱

«چون روز قیامت برپا شود خداوند عالم و عابد

را مبعوث

^۱ «بحار الانوار» ج ۸، ص ۵۶

می‌کند، و چون این دو در پیشگاه خداوند عزّ و جلّ

قرار گرفتند، به عابد گفته می‌شود: به بهشت رهسپار

شو. و به عالم گفته می‌شود: توقف کن تا در ازاء حسن

تأدیبی که از مردم نمودی آنان را شفاعت کنی!»!

حساب شیعیان با ائمه آنهاست

در «کنز جامع الفوائد» با اسناد متصل از محمّد

بن جعفر بن محمّد، از پدرش، از جدّش علیهم

السّلام، در تفسیر این آیه شریفه: **إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ**

إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ روایت می‌کند که حضرت باقر

علیه السّلام فرمودند:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ وَكَلَّنَا اللَّهُ بِحِسَابِ شِيعَتِنَا؛

فَمَا كَانَ لِلَّهِ سَأْلَانَاهُ أَنْ يَهَبَهُ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ، وَ مَا كَانَ

لِمُخَالَفِيهِمْ فَهُوَ لَهُمْ، وَ مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ. ثُمَّ قَالَ: هُمْ

مَعَنَا حَيْثُ كُنَّا^۱.

«چون روز قیامت شود خداوند حساب شیعیان

ما را به ما موکول می‌نماید؛ پس آن حقوقی که از خدا بر

عده شیعیان است، ما از خداوند می‌خواهیم که آن را

^۱ همان مصدر، ص ۵۰

به ما ببخشد، پس آن حقوق برای شیعیان است، و آن حقوقی که از مخالفان بر عهده شیعیان است آن هم برای شیعیان است، و آن حقوقی که از ما بر عهده شیعیان است آن هم برای شیعیان است.

سپس حضرت فرمودند: شیعیان با ما هستند

هر کجا که ما بوده باشیم».

و نیز در «کنز جامع الفوائد» از حضرت صادق علیه السلام آورده است که چون از تفسیر همین آیه کریمه از ایشان سؤال شد، فرمودند:

إِذَا حَشَرَ اللَّهُ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ أَجَلَ اللَّهِ
أَشْيَاعَنَا أَنْ يَنَاقِشَهُمْ فِي الْحِسَابِ، فَنَقُولُ: إِلَهَنَا! هَؤُلَاءِ
شَيْعَتَنَا! فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: قَدْ جَعَلْتُ أَمْرَهُمْ إِلَيْكُمْ وَ
قَدْ شَفَعْتُكُمْ فِيهِمْ وَ غَفَرْتُ لِمُسِيئِهِمْ، أَدْخِلُوهُمْ الْجَنَّةَ
بِغَيْرِ حِسَابٍ.^۱

«چون روز قیامت شود خداوند تمام خلائق را در زمین همواری محشور می کند، و در این صورت برای آنکه در حساب پیروانمان مناقشه کند و به جزئیات رسیدگی فرماید حساب را می خواهد بطول اندازد. ما می گوئیم: بار خداوند گارا! اینان پیروان ما هستند!

خداوند تبارک و تعالی می گوید: من امر آنها را به شما واگذار کردم و شما را شفیع آنها نمودم و گنهکاران آنها را آمرزیدم! همه آنها را بدون حساب داخل بهشت

^۱ «بحار الانوار» ج ۸، ص ۵۰

کنید!»

و نیز در همین کتاب با سند متصل خود از
جمیل آورده است که: من به حضرت موسی بن
جعفر علیهما السلام عرض کردم: آیا من تفسیر جابر
را برای مردم بگویم!؟

حضرت فرمودند: برای مردم پست و کوتاه نظر
مگو! زیرا می‌روند، و جابر را بدین حدیث سرزنش
می‌کنند.

مگر این آیه را نخوانده ای که: **إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ***

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا

حِسَابُهُمْ؟! گفتم: آری!

حضرت فرمودند: چون روز قیامت شود و

خداوند اوّلین و آخرین را در محشر جمع کند، حساب

شیعیان ما را به ما می سپارد و ما را حسابگر می کند؛ و

علی هذا در آن چیزهائی که فیما بینهم و بین الله بوده

است ما بر عهده خدا تحکیماً می گذاریم که از آنها بگذرد

و خداوند حکومت ما را اجازه می کند؛ و در آن

چیزهائی که فیما بینهم و سائر مردم بوده است ما از

مردم می خواهیم از آن بگذرند و آن را ببخشند و مردم

هم آنها را بما می بخشند؛ و در آن چیزهائی که فیما بینهم

و بین ما بوده است پس ما أحقّیم که از آنها بگذریم و

نادیده بگیریم.^۱

تمام شیعیان شفاعت می شوند

و نظیر مضمون این روایت را صدوق در

«عیون أخبار الرضا» با سند متصل خود از داود بن

سلیمان از حضرت رضا از پدرانش از أمير المؤمنين

^۱ همان مصدر، ص ۵۰

عليهم السّلام آورده است.^۱

و نیز در دو کتاب حسین بن سعید از ابن ابی

عمیر از عبد الرّحمن ابن حجّاج از أحوّل از حمران

روایت کرده است که:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْكُفَّارَ

وَالْمُشْرِكِينَ يَرُونَ أَهْلَ التَّوْحِيدِ فِي النَّارِ فَيَقُولُونَ: مَا

نَرَى تَوْحِيدَكُمْ أَغْنَى عَنْكُمْ شَيْئًا وَ مَا أَنْتُمْ وَ نَحْنُ إِلَّا

سَوَاءٌ.

قَالَ: فَيَأْنَفُ لَهُمُ الرَّبُّ عَزَّ وَ جَلَّ، فَيَقُولُ

لِلْمَلَائِكَةِ اشْفَعُوا

^۱ همان مصدر، ص ۴۰

فِيَشْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ، وَ يَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِثْلَ
ذَلِكَ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ تَبْلُغُهُ الشَّفَاعَةُ قَالَ اللَّهُ
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، اخْرُجُوا بِرَحْمَتِي
فِيَخْرُجُونَ كَمَا يَخْرُجُ الْفَرَاشُ.

قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثُمَّ مَدَّتِ
الْعُمْدُ وَ أُعْمِدَتِ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ وَ اللَّهُ الْخُلُودُ.^۱

«حمران بن أعين گوید: من از حضرت باقر علیه
السَّلام شنیدم که می فرمود: چون مشرکان و کافران،
اهل توحید و مؤمنان را روز قیامت در آتش ببینند،
می گویند: ما نمی بینیم که این ایمان و توحید دستی از
شما گرفته باشد و شما را بی نیاز کرده باشد! و ما و شما
هر دو مساوی هستیم!

حضرت ربِّ عزّ و جلّ این سخن را درباره
مؤمنان نمی پسندد و به فرشتگان می گوید: شفاعت
کنید! آن قدر شفاعت می کنند که خدا بخواهد. و به
مؤمنان می گوید: شفاعت کنید! و آن قدر شفاعت
می کنند که خدا بخواهد. و چون به سرحدّی برسد که

^۱ «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۶۱ و ۳۶۲

باقی نماند يك نفر که از اهل شفاعت باشد، خداوند
تبارك و تعالی می فرماید: من ارحم الراحمین هستم! همه
شما شفاعت شدگان، از آتش به رحمت من بیرون آئید!
و آنان همچون دسته‌های انبوه پروانه بیرون می ریزند.
راوی گفت: سپس حضرت أبو جعفر علیه السلام
فرمودند:

و پس از این بر روی دوزخیان ستونها و پایه‌های
حجاب و پرده را می کشند و آنان مغضوب خدا قرار
می گیرند و دیگر حجاب از بین

نمی‌رود، و سوگند به خداوند که در آتش به طور

خلود و جاودان می‌مانند.»

بحث تحلیلی در حقیقت عملکرد شفاعت

باری از مجموعه این روایات کثیره مستفیضه

بلکه متواتره به تواتر معنوی، بدست می‌آید که

بهشت برای پاک‌سرشتان و پاک‌عقیدگان است، و

جهنم برای زشت‌سیرتان و بدسگالان؛ و اعمال

حسنة و دوری و اجتناب از اعمال سیئه برای طهارت

نفس و پاکی دل و صفای خاطر و نیت صافی و عقیده

نیکوست.

و گرنه، اعمال نیکو چنانچه بر روی دل

نشینند و نفس را پاک نکند، فائده‌ای ندارد؛ و اعمال

بد نیز اگر از صاحب نفس طیب و طاهر پیدا شود و

دوام نکند، بلکه گهگاهی پدیدار گردد، موجب

کثافت و قذارت نفس نمی‌شود و با گوشمالی‌های

خدائی و یا با توبه و یا با شفاعت از بین می‌رود، و

نفس صافی، حقیقت خود را طلوع می‌دهد.

خداوند نیازی به عمل نیک ما ندارد، و عمل

نکوهیده ما به او ضرری نمی‌رساند؛ این اوامر و

نواهی و محلّلات و محرّمات، همه مقدمه تزکیه
نفس و طهارت سِرِّ ماست؛ **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا* وَ قَدْ
خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.**

میزان سعادت، حُسن عقیده و نیت طاهر است

نه نفسِ عملِ صالح

و بناءً علی هذا، اگر تزکیه نفس حاصل شد،

نتیجه حاصل و

^۱ آیه ۹ و ۱۰، از سوره ۹۱: الشّمس

شاهد مقصود در آغوش است؛ و اگر تزکیه حاصل نشد، تکرار عبادات غیر از صورتی و تکراری بیش نیست و موجب ارتقاء نفس و صعود روح به مدارج کمال نخواهد بود.

بنابراین، چقدر زشت و ناپسند است که ما میزان سعادت را نفس عمل صالح قرار دهیم و از ایمان و عقیده و نیت و طهارت غافل بمانیم، و نیز تا چه اندازه ناشایسته و نکوهیده است که مختصر تجاوز در عمل را میزان برای بدی و زشتی بدانیم و موجب کیفر و پاداش، و از حسن عقیده و نیت ظاهر و صفای ضمیر چشم پوشیم.

زیرا اگر عقیده خوب و نفس طاهر شد، خطایا و گناهان اثر عمیقی نمی‌توانند روی جان داشته باشند؛ و اما اگر عقیده بد و نفس خبیث گشت، اعمال صالحه و کردار پسندیده جز ظاهری سطحی بر روی عمق کدر جان نیست.

این ظاهر نیکو، چون ظاهر است و در عالم حقائق و واقعیات محلّی ندارد، از بین می‌رود و نفس خبیث طلوع می‌کند و به صورت جهنمی گداخته و

فروزان با شعله‌های مهیب و دهشت انگیز خود
تهدید می‌نماید.

و به عکس، آن ظاهر ناستوده و کردار زشت
مردمِ خوش نفس و خوش جنس و خوش عقیده نیز
در عالم ظهور حقائق تاب مقاومت و ایستادگی را
ندارد، و به واسطه مختصر حرکتی چون حال
احتضار مرگ یا عذاب قبر و بالاخره با شفاعت در
روز قیامت از بین می‌رود و نفس طیب و طاهر طلوع
می‌کند، و به صورت بهشتی جان‌فزا و

روح افزا با نسیم‌های لطف و لطیف خود وعده
أصالت و واقعیت را میدهد.

نگرانی چندان از گناه نیست، که وعده
مغفرت داده‌اند؛ **إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا**.

تشویش و اضطراب از باطنِ خراب است که
به هیچ وجه از آن اغماض نمی‌شود؛ و مجاهده برای
تصفیه باطن است، نه برای رنگ کاری بر روی دیوار
پی شکسته از جا در رفته و منهدم شده.

عمل زشت از شخص خوب و پسندیده که
باطنش نیکو و عقیده و ایمانش استوار باشد، همچون
کفی است بر روی آب صاف، که در اثر تموج و
حرکت‌های شهوی و یا غضبی پیدا شده است؛ و البته
معلوم است که کف پایدار نیست و از بین می‌رود.

**فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ
فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ**.^۲

ولی آن آب صاف و پاک از بین رفتنی نیست،
پیوسته موجود و درخشان و متلألئ و موجب سیرابی

^۱ قسمتی از آیه ۵۳، از سوره ۳۹: الزمّر

^۲ قسمتی از آیه ۱۷، از سوره ۱۳: الرعد

جان تشنه کامان است.

و عمل نیکو از شخص ناپسند و بد سرشت
که باطنش خراب و ایمانش فاسد و بنیاد وجودی او
بی اساس است، همچون خاکستر سفید و
خوش‌رنگ و سردی است که در اثر تموج هوا بر
روی گُل آتش نشسته است؛ آتش آتش است،
سوزنده و گدازنده است، این

خاکستر از بین می‌رود و با نسیمی و بادی و یا با فوت دهانی در فضا منتشر می‌شود، و آن آتش حقیقت خود را جلوه‌گر می‌سازد و می‌سوزاند و خانه را آتش می‌زند، لانه و کاشانه را منهدم می‌کند. در این صورت آیا واقعاً از آن کف روی آب جای نگرانی است؟ و یا حقیقهٔ نسبت به این خاکستر جای دلخوشی است؟ ابداً ابداً.

فرق سیرت نیک و عمل نیک در قالب مثال

شما در وجدان خود فرض کنید یک آقا و صاحب خانه‌ای دو خادم دارد.

اوّلی بسیار باهوش و زرنگ و پر عمل و فرمانبردار، به طوری که ابداً از دستورات صاحبخانه تجاوز نمی‌کند؛ هر روز بامدادان بر می‌خیزد و حیاط را می‌روبد، و آب می‌پاشد، و منزل را گرد رویی می‌کند، و لباس خود را مؤدّبانه می‌پوشد و کارهای خارج و داخل منزل را انجام می‌دهد؛ ولی این خادم دزد است، خودش خیانتکار است، پیوسته مترصد است که صاحبخانه بمیرد و یا سفر کند و او به حریم منزل خیانت کند، و به اطفال صاحبخانه تجاوز کند،

و اموال را سرقت کند، و یا خود را صاحبخانه بداند،
و در نیت داشته باشد که مهر و امضای او را جعل
کند و صاحبخانه را خادم خود معرفی کند!

دوّمی، خادمی است دوستدار و محبّ
صاحبخانه، و دوستدار حریم و اطفال او، شخصی
است امین که حتّی در خواب هم خواب خیانت
نمی‌بیند، پیوسته که نگاهش به صورت مولی و آقای
خود می‌افتد اشک رحمت در چشمانش حلقه
می‌زند، و اگر خاری به پای

طفلی خزد جانش آزرده می‌شود، پیوسته اطفال را محبت می‌کند، و دوست دارد که خانه و صاحبخانه همه معمور و آباد، و خانه با صاحبخانه دائم و برقرار باشد؛ ولی بعضی از اوقات به واسطه ضعف و یا فرضاً تنبلی می‌خواهد، و حیاط را نمی‌روبد، و سطل خاکروبه را به سپور نمی‌دهد.

کدامیک از این دو خادم محترمند؟ و کدامیک در نزد مولی و صاحبخانه معزز و گرامی اند؟

صاحبخانه از خادم اوّلی هر آن در اضطراب است که مبادا خیانت و جنایتی کند، زیرا که نفس او شریر است؛ ولی از خادم دوّمی در امان است، سفر می‌کند و غیبت می‌نماید، و دلهره‌ای هم ندارد.

اینجاست که مُفاد این همه روایات روشن می‌شود، که مناط و معیار سعادت و تقرّب و قبولی اعمال، ایمان صحیح و عقیده متین و استوار و نیت پاک و محبت به دین و اولیای دین است. و مناط و میزان شقاوت و بازگشت اعمال و نادیده گرفتن و به گمی منتهی شدن، عقیده فاسد و نیت آلوده و ایمان با شائبه و عدم محبت به دین و اولیای دین است.

آری اگر کسی در مقابل رسول الله بایستد و با او محاجّه کند و فرمان او را به احترام با جان و دل نخرد، نماز خواندن، روزه گرفتن، و لباس زاهدانه پوشیدن چه ثمری دارد؟ حقّاً جز ملعبه و بازی چیزی نیست.

و اگر کسی مطیع صرف باشد و محبّ و دوستدار باشد و رسول الله و اهل بیت و خاصّان و نزدیکان او را محترم بشمارد و به دیده إعزاز و اکرام بنگرد، گناه مختصر ناشی از شهوت، نه از انکار و استکبار کجا ضرری می‌رساند؟

اینجاست که بابی از معارف الهیه دینیه به روی ما باز می‌شود و با ادراک این حقائق در عالم نوینی از علم وارد می‌شویم.

محبت، جان را به جان پیوند می‌دهد، محبت عمل محبوب را عمل محبّ می‌کند، محبت جان حبیب و محبوب را متحد می‌سازد، محبت معیت می‌آورد، و بنا به خاصیت ظروف مرتبته در علم فیزیک موجب هم سطحی سطوح افکار و علوم و عقائد و ایمان افراد مختلفه در علم روانشناسی می‌گردد.

شفاعت برای اهل محبت است، نه اهل عداوت

شفاعت برای اهل محبت است، نه اهل

عداوت؛ برای شیعیان است، نه ناصبیان.^۱

^۱ ناصب و ناصبی کسی را گویند که علم مخالفت با آل محمد را برافراشته

شفاعت، خرمن معاصی کبیره را با یک جرّقه
انجذاب روحی مغناطیسی آتش می‌زند؛ دیگر اینجا
معصیت کجاست؟

شفاعت، موجب تبدیل سیئات به حسنات
می‌گردد؛ در این وادی، خاشاک گناه و عصیان
کجاست؟

آری شفاعت همچون عمل صالح، گناه را به
ثواب و عصیان را

است، و یا با آنان دشمنی می‌کند و سبّ و شتم و لعن می‌نماید. جمع آن
نواصب است و در پارسی باید ناصبیاں بگوئیم.

به طاعت و مُجرم را به مطیع مبدل می کند.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ
يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ^۱.

آری همان طور که عمل صالح موجب تقویت
روح و جان آدمی است و موجب صعود کَلِمِ طیب و
روانِ ظاهر انسان به سوی خداست که فرمود:

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ
يَرْفَعُهُ^۲.

همین طور شفاعت موجب ارتقاء کَلِمِ طیب
به سوی خداست؛ کلم طیب ایمان مؤمن است و
شفاعت آن را به سوی خدا بالا می کشد، و شفاعت
جانشین و خلیفه عمل صالح می گردد؛ پس شفاعت،
گناهکاران را به نیکوکاران ملحق می کند.

اما نه هر گناهکاری را بلکه گناهکار از
مؤمنین را که با اولیای دین پیوند و ربط دارند و
جذب و انجذاب مغناطیسی بین ارواح آنان برقرار
است.

ایمان به خدا از خداست، و خداوند در جهنم

^۱ قسمتی از آیه ۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان

^۲ قسمتی از آیه ۱۰، از سوره ۳۵: فاطر

نیست و نمی‌سوزد، مؤمن نیز در جهنم نمی‌تواند
بوده باشد و بسوزد؛ آلودگی‌های او به گناه، در اثر
شفاعت مُبَدِّل به حَسَنَات می‌گردد.

فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ

حِسَابٍ^۱.

شفاعت موجب لُحُوق گناهکاران از مؤمنین

است به صالحان از مؤمنین.

شفاعت موجب تقویت روح و نفس انسانی

مؤمن است، در اثر کمک و امداد خارجی برای رفع
موانع و عوارض.

شفاعت برداشتن حجاب و پرده، بین حبیب

و محبوب است که به واسطه حصول کدورت زنگار
کثرت پیدا شده است.

شفاعت همچون دارو برای تقویت طبیعت

است

مثال: اگر بدن انسان مریض گردد و مزاج بهم

بخورد و یا مثلاً قُرْحه سختی در بدن پیدا شود،
چنانچه مزاج قوی باشد و طبیعت بدن سالم و

^۱ ذیل آیه ۴۰، از سوره ۴۰: غافر

دستگاههای اصلی بدون عیب باشد، خود بخود صحّت پیدا می‌شود و آن کسالت مرتفع می‌گردد و آن قرحه التیام می‌پذیرد و بالتّیجه مرض دفع می‌گردد؛ و گرنه احتیاج به استعمال دارو داریم تا علاج را با دواى ضدّ میکرب بنمائیم تا فعل و عمل میکرب را خنثی کند، و در بازگشت طبیعت به صحّت اوّلیه خود، بدن را نیرو بخشد و کمک کند و موادّ فاسد و تباهی که در بدن مجتمع شده‌اند، تبدیل به موادّ صالحه نافعہ مربیه و ملائمه با طبیعت بدن بنماید.

و بنابراین در هر حال عامل مؤثر در صحّت، همان طبیعت است؛ غایة الامر در بعضی از احویان، خودکفا بوده و بدون نیازی به عامل خارجی رو به صحّت می‌رود، و در بعضی از احویان نیازمند به معاونت و کمک بوده تا با یاری و یاورى او را مدد کند و با کمک و

مساعدت او دشمن را دفع، و میکرب را سرکوب و صحت را اعادت دهد.

اگر پس از گناه، طبیعت روح و نفس انسان قوی باشد، با همان حال انفعال و شرمندگی و توبه اثر گناه زائل می‌گردد. و اگر قوی نبود نیازمند به شفاعت است، تا طبیعت به مدد آن به حال اولیه برگردد و در رتبه صالحان از مؤمنان قرار گیرد.

لحوق مؤمنان به اصل خود

و از اینجاست که در عین آنکه خداوند شفاعت را مؤثر در لحوق و الحاق معصیت‌کاران به اطاعت‌کنندگان می‌شمارد، در کلام خود مکرراً یادآور می‌شود که: برای هر نفسی آنچه را که خود او کسب کرده است فائده دارد.

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ.^۱

«از برای هر نفسی آن چیزی است که کسب کرده، و بر ضرر هر نفسی آن چیزی است که اکتساب کرده است.»

و نفسِ لحوق و الحاق را نیز از مکتسبات

^۱ قسمتی از آیه ۲۸۶، از سوره ۲: البقرة

انسان می‌شمرد؛ و وجود نفس طیبه مؤمن را در اخذ
مکتسبات و اعمال شخص الحاق شده به او، و ظهور
اعمال آن در این، و پیدایش حَسَنَات او را به
جایگزینی سیئات این شخص مُلْحَق، از کسب و کار
کرد این به شمار می‌آورد.

بسیار صریح و روشن است این آیه کریمه در
الحاق و لحوق ذرّیه معصیت کار به آباء مطیع و
فرمانبردار:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ^۱.

«کسانی که ایمان آورده‌اند و ذریه آنها در اصل ایمان از آنها پیروی کرده‌اند، ما ذریه آنها را به آنها ملحق می‌سازیم و از اعمال آنها هیچ نمی‌کاهیم؛ و هر کس مرهون اعمال خودش می‌باشد.»

معلوم است که الحاق و لحوق، در اصل ایمان تنها نیست، زیرا که بنا بر فرض ذریه ایمان آورده‌اند، بلکه الحاق و لحوق در اعمال است. یعنی عین اعمال حسنه پدران و آباء را به ذریه و فرزندان ملحق شده می‌دهیم و آنان را نیز در رتبه و ردیف پدران و نیاکان در می‌آوریم. و شاهد بر این مطلب آن است که می‌فرماید:

وَمَا أَلْتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ. «بعد از اینکه الحاق نمودیم، از عمل پدران نمی‌کاهیم.» یعنی چنین نیست که: اعمال حسنه آنها را بین آنها و بین ذریه آنها قسمت کنیم، بلکه با وجود آنکه تمام اعمال صالحه از آن آنهاست، در عین حال، همانند

^۱ آیه ۲۱، از سوره ۵۲: الطور

آنها را به ذریه و فرزندان می‌دهیم؛ این است حقیقت
لحوق و الحاق.

و سپس می‌فرماید: **كُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ**

«هر کس در گرو اعمال خودش است.»

یعنی نفس این الحاق و لحوق در اثر طهارت

ذات و عقیده پاک و ایمان و نیت خالص ذریه است

که موجب الحاق آنان در عمل به آباء

و اجدادشان می‌شود؛ و چون این عقیده و ایمان و خلوص و نیت طاهر از مکتسبات ذرّیه است، بنابراین آنچه از اعمال سیئه آنها زدوده شود و به جای آن از اعمال حسنه آباء و پدران جایگزینش گردد، همه و همه در اثر کسب و کار کرد خود ذرّیه است.

از اینجا خوب روشن می‌شود که: ایمان موجب اتّصال پائین به بالا می‌گردد؛ و چون حاجبی و مانعی در بین راه پدیدار شود که مانع از استواء درجات گردد، آن ایمان خود بخود آن مانع را می‌زداید و از بین می‌برد و هر دو را با هم مجتمعاً در درجه و رتبه واحده قرار می‌دهد.

و این است مَفْعُول و عَمَلْکَرْد شفاعت که موجب لِحوق مَشْفُوعٌ لَهُ به شافع است و موجب اصلاح اعمال سیئه و تبدیل آنها به اعمال حسنه می‌باشد.

آری مگر نمی‌بینیم که خداوند می‌فرماید:

فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ. «خداوند بدیهای

این گروه مؤمن متعهّد را به خوبیها تبدیل می‌سازد.»

اگر اصل محفوظی بین مُبَدَل و مُبَدَلٌ مِنْهُ نبود،

در این صورت دیگر تبدیل معنی نداشت، بلکه
إعدام مبدل و ایجاد مبدلٌ مِنْهُ بود؛ اصل محفوظ
همان ایمان و عقیده و ولایت و محبّت و ربط است.
پس شفاعت یک نوع تصرّف بخصوصی در
اعمال است، که آن را تبدیل می‌کند، با بقاء اصل
ثابت در هر دو حال که ایمانست و ولایت.

آیات وارده در حقوق و مؤاخذه کافران به

اعمال نیاکان خود

ما درباره حقوق و الحاق شواهد بسیاری داریم؛ در قرآن کریم خداوند بنی اسرائیل آن روز را مورد خطاب و سرزنش قرار می‌دهد و خود آنها را مخاطب می‌سازد، و به فعل آباء و اجدادشان مؤاخذه می‌کند.

مانند آیه: **وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ**

نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً^۱.

و مانند آیه: **وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ**

طَعَامٍ وَاحِدٍ^۲.

و مانند آیه: **وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ**

الطُّورَ^۳.

و بسیاری از آیات دیگر.

و همه و همه برای این جهت است که بنی

اسرائیل، در زمان رسول الله پیرو آبائشان در زمان

حضرت موسی بوده‌اند و دارای همان عقیده و ایده

^۱ قسمتی از آیه ۵۵، از سوره ۲: البقرة

^۲ صدر آیه ۶۱، از سوره ۲: البقرة

^۳ صدر آیه ۶۳، از سوره ۲: البقرة

و اخلاق و روش بوده‌اند، و بنابراین عیناً مانند
موجود متصل واحدی هستند که یک سرش در آن
زمان و سر دیگرش در این زمان باشد، هر جا شما به
آن نظر کنید به آن چیز واحد نظر کرده اید!

از حضرت امام رضا علیه السّلام می‌پرسند:

چرا فرزندان بنی امیه که بعداً به وجود آمده‌اند، مورد
لعن قرار می‌گیرند و در

جهنم اند؟ با آنکه بین آنها و بین جنایاتی که پدرانشان انجام داده‌اند فاصله بسیار است. حضرت در پاسخ می‌گویند: **لِإِنَّهُمْ رَضُوا بِفِعَالِ ءَابَائِهِمْ**. چون آنها به اعمال پدرانشان راضی بودند، بنابراین در حکم همان جنایت‌کاران هستند.^۱

و شما می‌بینید که اگر اهل شهری یا قریه ای

^۱ در «عیون أخبار الرضا» طبع سنگی، در باب ۲۸، ص ۱۷۸ از أحمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی روایت می‌کند که قال:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا تَقُولُ فِي حَدِيثِ رُؤْيٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ قَتَلَ ذَرَارِيَّ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ بِفِعَالٍ، ءَابَائِهِمْ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ كَذَلِكَ.

فَقُلْتُ: وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» مَا مَعْنَاهُ؟ قَالَ: صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ وَ لَكِنَّ ذَرَارِيَّ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ يَرْضَوْنَ بِفِعَالِ ءَابَائِهِمْ وَ يَفْتَخِرُونَ بِهَا؛ وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ، وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ. وَ إِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ الْقَائِمُ إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعَالِ ءَابَائِهِمْ.

عبد السلام هروی می‌گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! نظر شما درباره روایتی که از حضرت صادق علیه السلام آمده است که چون حضرت قائم ظهور کنند ذریه قاتلان حسین را به سبب کار پدرانشان می‌کشند، چیست؟! حضرت فرمود: همینطور است.

من عرض کردم: پس معنای گفتار خدای تعالی: «هیچ نفس حمل‌کننده ای بار نفس دیگری را حمل نمی‌کند» چیست؟

حضرت رضا فرمودند: خداوند در جمیع گفتارش راست می‌گوید، و لیکن ذریه و فرزندان قاتلان حسین به کارهای پدرانشان راضی هستند و بدان افتخار می‌کنند؛ و کسی که به کاری راضی باشد مانند آنست که خود او بجای آورده است؛ و اگر چنانچه مردی در مشرق عالم کشته شود و به کشتن او مردی در مغرب عالم راضی باشد، آن مرد راضی در نزد خداوند عز و جل شریک قاتل است. و قائم چون خروج کند آنها را بواسطه رضایت آنان به کار پدرانشان می‌کشد.

در خیانتی و جنایتی همه راضی باشند، گرچه همه آن عمل را انجام نداده باشند، حاکم چون به آن شهر و قریه رود، همه را مورد خطاب و مؤاخذه قرار می‌دهد و چه بسا برخی را پاداش و کیفر می‌کند، با آنکه آنها عین عمل را به جای نیاورده‌اند؛ اعمال از چندین سارق و جنایت کار سر زده و آنان هم مثلاً فرار کرده‌اند، و لیکن چون اهل ده و شهر با آنان در رضایت و خشنودی در عمل شریکند، حکم شریک در جرم را داشته و مؤاخذه و عقوبت دامنگیرشان می‌شود.

روایت ابراهیم لثی از اصول معارف الهیه به

شمار میرود

در اینجا که سخن بدین مرحله رسید سزاوار است روایت ابو إسحاق ابراهیم لثی را که با حضرت باقر علیه السّلام در این باره مذاکراتی دارد، بیاوریم. ما در مجلس دهم از جلد دوّم از مجلّدات «معادشناسی» بحثی کافی درباره إلحاق مؤمنان به اولیای خدا و إلحاق مُنکران به اولیای شیطان آورده‌ایم، و نیز قدری از این روایت را بیان کرده‌ایم، و لیکن چون

این حدیث شریف از اصول و اسس علم ایمان و معارف الهیه به شمار می‌رود و از تدبّر در آن ابوابی از معارف بر روی انسان گشوده می‌گردد، تمام آن حدیث را در اینجا ذکر می‌کنیم تا جانها به نور معرفت و

ولایت

سروران دین قوّت گیرد و سیاهی و ظلمت أهواء

و آراء باطله شیطانیه در مزبله عَفِن دفن شود:

روایت ابراهیم لیشی در لحوق مؤمنان و کافران

به اصول خود

مرحوم شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبد

الله از محمّد بن أحمد از أحمد بن محمّد سیاری از

محمّد بن عبد الله بن مهران کوفی از حنان بن سدیر

از پدرش از ابو إسحاق: ابراهیم لیشی، از حضرت امام

محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند:

«ابراهیم گوید: من به حضرت عرض کردم:

ای پسر رسول خدا! آیا مؤمن مستبصر که دارای

بصیرت و ولایت است چون به مقام معرفت رسد و

به کمال نائل آید آیا زنا می کند؟

حضرت فرمود: بار پروردگارا نه.

من عرض کردم: آیا لواط می کند؟!؟

حضرت فرمود: بار پروردگارا نه.

من عرض کردم: پس آیا دزدی می کند؟!؟

حضرت فرمود: نه.

من عرض کردم: پس آیا شراب خمر

می خورد؟!

حضرت فرمود: نه.

من عرض کردم: آیا هیچ یک از این گناهان

کبیره و از این زشتی‌ها و قبائح را به جای نمی‌آورد؟!

حضرت فرمود: نه.

من عرض کردم: آیا هیچ گاه هیچ گونه

گناهی نمی‌کند؟!

حضرت فرمود: آری او مؤمنِ گناهکار مُلِمّ

است!

من عرض کردم: گناهکار مُلِمّ یعنی چه!؟

حضرت فرمود: آنکه گاهی گناه می‌کند و بر آن

اصرار ندارد!

من عرض کردم: سبحان الله! چقدر این

داستان شگفت‌آور است که هیچ وقت مؤمن زنا

نمی‌کند، و لواط نمی‌کند، و دزدی نمی‌کند، و شرب

خمر نمی‌نماید، و هیچ یک از گناهان کبیره و قبائح

را به جای نمی‌آورد!

حضرت فرمود: از کار خدا عجب نیست،

خداوند تعالی هر کاری را که بخواهد می‌کند، و در

کارهایش نیز مورد پرسش و مؤاخذه قرار نمی‌گیرد!

ولی مردم مورد پرسش و مؤاخذه واقع می‌شوند.

ای ابراهیم! از چه در شگفت افتادی؟! هر چه

می‌خواهی بپرس و خودداری مکن، و در پرسش حیا

مکن؛ زیرا که این علم را در نمی‌یابد کسی که از یاد

گرفتن آن استکبار ورزد، و یا آنکه حیا کند!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من در

میان شیعیان شما کسی را یافته‌ام که شراب می‌خورد،

و راه می‌زند و جاده‌ها را مخوف و ترسناک می‌سازد،

و زنا می‌کند، و لواط می‌نماید، و ربا می‌خورد، و
زشتی‌ها و قبائح را مرتکب می‌گردد، و به نماز و
روزه و زکوة تهاون و سستی می‌ورزد، و قطع رحم
می‌نماید، و معاصی کبیره انجام می‌دهد! پس اینها
چه چیزی است؟ و آنچه که فرموده‌اید که شیعیان
نمی‌کنند به چه علّت است؟!

حضرت فرمود: ای ابراهیم! آیا در ذهن تو غیر

از این اشکال، اشکال دیگری هم خَلجان کرده است؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

اشکال دیگری است که از این بزرگتر است!

حضرت فرمود: ای ابا إسحاق! بگو: چیست آن

اشکال؟!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من در

میان دشمنان شما و قیام کنندگان بر علیه شما در

ریختن خون شما، کسانی را می‌یابم که نماز بسیار

می‌خوانند، و روزه بسیار می‌گیرند، و زکوة مال خود

را می‌دهند، و مرتباً حجّ و عمره می‌گذارند، و بر

جهاد حرص می‌ورزند، و کارهای خوب و صله

رحم را اختیار می‌کنند، و حقوق برادران دینی خود

را می‌دهند، و با آنان در اموال خود مواسات می‌کنند،

و از نوشیدن شرابِ خمر، و از زنا، و از لواط، و سائر

فحشاء تجنّب می‌ورزند. به چه علّت چنانند؟ و از

چه سبب چنان شده‌اند؟!

ای پسر رسول خدا، این مطلب را برای من

تفسیر کن! و روشن کن! و مبرهن ساز! و گره را باز

کن! سوگند به خدا که در این باره فکر بسیار نموده‌ام

و شبها بیدار مانده‌ام تا آنکه حوصله و طاقت من به

پایان رسیده است!

حضرت باقر علیه السّلام تبسّمی نموده و سپس

فرمودند: ای ابراهیم! اینک از ما بیان شافی و کافی، و

علم مکنون از خزائن علم خدا، و سرّ خدا را بگیر و

نگاه دار.

ای ابراهیم! این دو دسته ای که بیان کردی بگو

بینم اعتقاد آنها چگونه است؟!؟

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من
محبّان و شیعیان شما را در عین آنکه آن اوصاف و
افعال را از آنها برای شما بازگو کردم، چنین می‌بینم
که اگر به یک نفر از آنان به قدر ما بین مشرق و
مغرب عالم طلا و نقره داده شود تا دست از محبّت
و موالات شما بردارند و محبّت و موالات غیر شما
را بگیرند، چنین نخواهند کرد؛ و اگر صورت‌ها و
بینی‌های چهره آنان با شمشیرهای برّان هدف قرار
گیرد و در راه شما کشته شوند، بازگشت نمی‌کنند و
از محبّت و ولایت شما منصرف نخواهند شد.

و من ناصبان و دشمنان شما را در عین آنکه
آن اوصاف و افعال را از آنها برای شما بازگو کردم،
چنان می‌یابم که اگر به یک نفر از آنها به اندازه ما بین
مشرق و مغرب عالم طلا و نقره داده شود، تا آنکه از
محبّت طواغیت زمان و از موالاتشان کنده و بریده
شوند و به محبّت و موالات شما درآیند، چنان
نخواهند کرد.

و اگر صورت‌ها و چهره‌هایشان هدف
شمشیر قرار گیرد و در راه آن طواغیت به قتل برسند،

بازگشت نمی‌کند و مرتدع نمی‌شوند.

و چنانچه یک نفر از آنها مدحی و منقبتی و

فضیلتی از شما بشنود، مُشمئز می‌گردد و چندان

می‌شود و رنگ صورتش تغییر می‌کند، و بر اساس

بُغض و عداوتی که با شما دارند و محبتی که به آنها

دارند، آثار کراهت و ناخرسندی در سیمایشان

مشهود می‌شود.

حضرت باقر علیه السّلام تبسمی نموده و

فرمودند: ای ابراهیم! هُنَا هَلَكَتِ الْعَامِلَةُ النَّاصِبَةُ

تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً * تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ

آئِيَةٌ^۱. «اینجا به هلاکت رسیدند عاملین ناصب که

عمل می کنند و به سختی و رنج می افتند، و در آتش داغ

و سوزان دوزخ می سوزند و از چشمه آب گرم جهنم

می نوشند.»

و از همین جاست که خداوند تعالی فرموده

است:

وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً

مَنْثُورًا^۲.

«ما وارد شدیم بر آن اعمالی که به جای

آورده اند و همه را چون گرد و خاشاک به باد فنا

دادیم.»

وای بر تو ای ابراهیم! آیا می دانی که علت و

سبب این قضیه چیست؟ و آن رمزی که در این حقیقت

از مردم مخفی مانده کدامست؟!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! شما

برای من بیان کنید! و شرح دهید و مبرهن سازید!

کیفیت بدء طینت در روایت ابراهیم لیشی

^۱ آیه ۴ و ۵، از سوره ۸۸: الغاشیة

^۲ آیه ۲۳، از سوره ۲۵: الفرقان

حضرت فرمود: ای ابراهیم، خداوند تبارک و

تعالی پیوسته عالم و قدیم بوده است و موجودات را از

نیستی به وجود آورده است، و کسی که بپندارد که

خداوند تعالی اشیاء را از چیزی ایجاد کرده است، حقاً

کفر ورزیده است.

چون اگر آن چیزی که خداوند موجودات را از

آن آفریده است، قدیمی باشد و در ازلیت و هویت با

خداوند معیت داشته باشد، آن چیز نیز ازلی خواهد بود؛

بنابراین خداوند همه اشیاء را از نیستی و

لا شیء به وجود آورده است.

و از جمله چیزهائی را که خداوند خلق فرمود،
زمین پاك و پاکیزه بود که در آن آب زلال و شیرین
جاری کرد، و بر آن زمین ولایت ما اهل بیت را عرضه
کرد، و آن زمین ولایت را پذیرفت.

و خداوند آن آب شیرین و زلال را هفت روز بر
روی آن زمین جاری کرد، تا به طوری که تمام نقاط
زمین را فرا گرفت و همه جای آن را پوشانید؛ و پس از
آن خداوند آن آب را فرو برد و از برگزیده و انتخاب
شده آن گل، گلی را برداشت و آن را طین و گل ائمه
علیهم السّلام قرار داد.

و پس از آن از تُفَالَة^۱ آن گل برداشت و شیعیان
ما را از آن آفرید. و ای ابراهیم! اگر خداوند همان طور
که طینت و گل ما را دست نخورده باقی گذارد، طینت
و گل شما را هم دست نخورده باقی می گذارد، هر آینه
ما و شما چیز واحدی بودیم!

^۱ تُفَالَة مأخوذ از تُفَل همان تَفَالَة است که در فارسی آن را با تاء دو نقطه دار
استعمال می کنند.

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا!

خداوند با طینت‌ها و گل‌های ما چه کرد؟

حضرت فرمود: ای ابراهیم، من به تو خبر

می‌دهم! خداوند تعالی بعد از آن، یک زمین شوره زاری

که خبیث و متعفن و بدبو بود خلق کرد، و بر روی آن

آب شور و تلخ و متعفن و بدبوئی را جاری کرد، و

ولایت ما اهل بیت را بر آن عرضه داشت، آن زمین

پذیرفت

و خداوند بر روی آن زمین، آن آب شور و تلخ و گندیده را هفت روز جاری کرد تا تمام نقاط آن را فرا گرفت و همه جای آن را پوشانید؛ و سپس آن آب از آن زمین فرو کش کرد و خداوند از گل آن زمین برداشت و طاغیان و پیشوایان آنها را از آن آفرید.

و پس از آن، آن گل را با ثفاله طینت و گل شما ممزوج کرد؛ و اگر هر آینه آن طینت و گل را به حال خود می گذارد و با گل و طینت شما ممزوج نمی کرد، آنان هیچگاه شهادتین را بر زبان جاری نمی کردند و نماز نمی خواندند و روزه نمی گرفتند و زکوة نمی دادند و به حج نمی رفتند و اداء امانت نمی نمودند و حتی در شکل و صورت نیز با شما مشابهتی نداشتند.

و حقاً برای مؤمن چیزی سخت تر و شکننده تر از آن نیست که صورت دشمنش را همانند صورت خود ببیند.

کیفیت لحوق و إلحاق در گفتار امام محمد باقر

علیه السّلام

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا!

خداوند با این دو طینت و گل چه عملی انجام داد؟!!

حضرت فرمود: اوّل با آن آب اوّل که شیرین بود

و آب دوّم که تلخ بود، این دو گل را ممزوج کرد، و پس

از آن آنها را خوب بهم مالید و سپس مُشتی از آن

برگرفت و گفت: این برای بهشت است و باکی نیست،

و مُشتی دیگر برگرفت و گفت: این برای آتش است و

باکی نیست.

بعداً این دو قبضه گرفته شده را مخلوط کرد؛ و

بنابراین از سِنخ مؤمن و طینت او بر سِنخ کافر و طینت

او قرار گرفت، و از سِنخ کافر و

طینت او بر سنخ مؤمن و طینت او قرار گرفت.

و علی هذا، آنچه را از اعمال زشت، چون زنا، یا لواط، یا ترک نماز و روزه، و یا ترک حجّ و جهاد، و یا جنایتی و یا معصیت کبیره ای از این کبائر در شیعیان ما دیدی! آن عمل از گل و طینت دشمن ما و عنصر آن ناصبی است که ممزوج در آن شده است؛ چون اکتساب گناهان و قبائح و کبائر از سنخ و عنصر و طینت ناصبی و دشمن است.

و آنچه را از اعمال نیک، چون مواظبت بر نماز و روزه و زکوة و حجّ و جهاد و سائر أبواب برّ و نیکوئی، در دشمنان و نواصب دیدی! آن عمل از گل و طینت مؤمن و سنخ اوست که ممزوج در آن شده است؛ چون اکتساب حسنات و عمل کردن به خیرات و اجتناب از گناهان، از سنخ و عنصر و طینت مؤمن است.

و چون تمام این اعمال و یکایک از آنها بر خداوند متعال عرضه شود، می گوید: من عادل هستم که هیچ وقت ستم نمی کنم، و انصاف دهنده ای هستم که هیچ گاه ظلم نمی نمایم، و حاکمی هستم

که هیچ وقت حیف و میل نمی‌نمایم و دور از حقّ
فرمانی ندارم؛ کارهای زشتی را که مؤمن مرتکب
شده است، به سنخ ناصب و طینت او مُلحَق سازید!
و کارهای نیکی را که ناصب کسب کرده است، به
سنخ مؤمن و طینت او مُلحَق کنید! و هر چیزی را به
اصل خودش باز گردانید!

فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا؛ عَالِمُ السِّرِّ وَ الْأَخْفَى، وَ

أَنَا الْمُطَّلَعُ

عَلَى قُلُوبِ عِبَادِي، لَا أَحِيفُ وَلَا أَظْلِمُ وَلَا أُزِمُّ
أَحَدًا إِلَّا مَا عَرَفْتُهُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَهُ.

«و به درستی که من خداوند هستم که هیچ

معبودی جز من نیست؛ و بر اسرار و مخفی‌تر از آنها علم

دارم، و بر اندیشه‌ها و افکار بندگان خود مطلع هستم،

هیچ گاه ظلم نمی‌کنم و ستم روا نمی‌دارم، و هیچ کس

را مجبور و ملزم به چیزی نمی‌کنم مگر همان چیزی را

که از او قبل از خلقت او می‌دانستم.»

و پس از این بیان حضرت باقر علیه السلام

فرمودند: ای ابراهیم! این آیه را بخوان!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! کدام

آیه را؟!!

حضرت فرمود: گفتار خداوند تعالی را:

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا

عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا لَطَالِمُونَ.^۱

(وقتی که یوسف خواست برادرش بنیامین را

نگاه دارد برادران یوسف گفتند: ای عزیز مصر! ما

^۱ آیه ۷۹، از سوره ۱۲: یوسف

پدر پیری داریم، یک نفر از ما را به جای او بستان! و در این صورت ما تو را از نیکوکاران می‌دانیم) یوسف گفت: پناه می‌بریم به خدا از اینکه بگیریم و اخذ کنیم مگر همان کسی را که ما متاع خود را نزد او یافته‌ایم! و اگر چنان کنیم حَقّاً ما از ستمکاران می‌باشیم.»

این آیه، معنای ظاهرش همانست که شما

می‌فهمید! ولی

سوگند به خدا که معنای باطنش همانست که من
بعینه گفتم! ای ابراهیم! قرآن ظاهری دارد و باطنی، و
محکمی و متشابهی، و ناسخی و منسوخی!

و سپس فرمود: ای ابراهیم! مرا آگاه کن از
خورشید که چون طلوع کند و شعاعش در شهرها
ظاهر گردد، آیا آن شعاع از قرص خورشید جداست؟!
من عرض کردم: در حال طلوعش جداست!
حضرت فرمود: آیا این طور نیست که آن شعاع
متصل به خورشید است، و بنابراین چون خورشید
غروب کند آن شعاع به آن بر می گردد؟!!

من عرض کردم: آری!

حضرت فرمود: همینطور هر چیزی به سنخ
خودش و جوهر خودش و اصل خودش بازگشت
می کند؛ و چون روز قیامت بر پا شود، خداوند تعالی
طینت و گل ناصبی را با تمام اثقال و اوزارش و با تمام
خطاها و بارهایش از مؤمن جدا می کند و آنها را
می کند، و همه را به ناصبی ملحق می کند؛ و طینت و
گل و سنخ مؤمن را با تمام حسنات و طرق مختلفه

خیرات و نیکی‌ها و کوشش و اجتهاد را از ناصبی
می‌کند و جدا می‌کند، و همه را به مؤمن مُلَحَق می‌کند!

آیا در این عمل، تو ظلم و عداوتی می‌بینی؟!

من عرض کردم: نه، ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود: اینست سوگند به خدا،

قضاوت جداکننده و

تمیز دهنده، و حکم قاطع، و عدالت آشکار.

خداوند مورد پرسش واقع نمی‌شود، و ایشان مورد

پرسش قرار می‌گیرند! ای ابراهیم! **الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا**

تَكُنْ مِنَ الْمُؤْتَرِينَ.^۱

«حقّ از جانب پروردگار توست! و بنابراین از

شک‌آورندگان مباش!»

اینست حکم ملکوت!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا، حکم

ملکوت چیست؟!

حضرت فرمود: حکم خدا و حکم پیامبرانش،

و قصه خضر و موسی علیهما السلام، در آن وقتی که

موسی از خضر درخواست مصاحبت را نمود و خضر

در پاسخ او گفت:

إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا* وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى

مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا.^۲

«ای موسی، تو هیچ گاه توان و قدرت آن را

نداری که بتوانی با من دوام بیاوری! و چگونه

^۱: آیه ۶۰، از سوره ۳: ءال عمران

^۲ قسمتی از آیه ۶۷ و آیه ۶۸، از سوره ۱۸: الکهف

می‌توانی دوام بیاوری و شکیباً باشی در امری که
خبرویت نداری! و بر اطراف و جوانبش علم و
اطّلاع نداری؟!»

ای ابراهیم! تعقل کن و تفهّم بنما! موسی
کارهای خضر را به باد انکار گرفت و افعال او را فظیح
و ناشایسته دانست، تا به جائی که خضر به موسی
گفت:

ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي^۱.

«من این کارها را از نزد خود به جا نیاوردم (و

حقاً از روی امر خدا انجام دادم)»!

ای ابراهیم! و ای بر تو، از این ناحیه قرآن

تلاوت می‌شود و اخبار از جانب خداوند تعالی

می‌رسد؛ هر کس يك حرف از آن را انکار کند، کفر

ورزیده و شرك آورده و خداوند تعالی را ردّ کرده است.

ابراهیم لیثی می‌گوید: من با آنکه چهل سال

بود این آیات را در قرآن می‌خوانده‌ام، گویا تا آن روز

اصلاً نفهمیده بودم، و آن روز بود که فهمیدم.

من عرض کردم: چقدر شگفت انگیز است،

ای پسر رسول خدا! که حسنات دشمنان شما را

بگیرند و به شیعیان شما رد کنند، و سیئات محبّان

شما را بگیرند و بر دشمنان و معاندان شما رد کنند؟!!

حضرت فرمود: آری این چنین است؛ سوگند به

خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست، آن خدائی که

دانه را می‌شکافد و جان را می‌آفریند و زمین و آسمان را

^۱ قسمتی از آیه ۸۲، از سوره ۱۸: الکهف

آفریده است؛ من به تو خبری ندادم مگر عین حق! و تو

را آگاه نکردم مگر بر عین صدق!

وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ. وَمَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.^۱

«خداوند بر ایشان ستم ننموده است.» «و

عادت خداوند این طور نیست که به بندگان خود ستم

روا دارد.»

و این واقعیتی را که بتو خبر دادم، همگی آن در

قرآن یافت می شود.

ابراهیم گوید: عرض کردم: آیا این مطلب نیز

بعینه در قرآن آمده است؟ حضرت فرمودند: آری در

بیشتر از سی مورد در قرآن موجود است. آیا دوست

داری من برای تو این آیات را بخوانم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

استدلال حضرت امام محمد باقر علیه السلام

در لحوق و الحاق به آیات قرآن

^۱ قسمتی از آیه ۱۱۷، از سوره ۳: آل عمران؛ قسمتی از آیه ۳۳، از سوره ۱۶: النحل - جمله ای بدین ترکیب در قرآن کریم نیست و آنچه هست سه گونه است:

۱- ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾. ۲- ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ ۳- ﴿وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾. و بنابراین ممکنست کلام حضرت اقتباسی از قرآن باشد نه استشهادی به آن.

حضرت فرمود: خداوند تعالی می فرماید:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ
لَنَحْمِلُ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ
شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ* وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ
أَثْقَالِهِمْ^۱.

«و کسانی که کافر شده‌اند به کسانی که ایمان

آورده‌اند می‌گویند: شما از راه و روش ما پیروی

کنید! و در این صورت ما مسؤول خطاهای شما

هستیم! در حالی که به هیچ وجه نمی‌توانند هیچ

^۱ آیه ۱۲ و قسمت اول از آیه ۱۳، از سوره ۲۹: العنکبوت

چیزی از خطاهای آنها را بر عهده گیرند و حمل کنند و آنها دروغ می گویند، و آنها بارهای خودشان را حمل می کنند و بارهای دیگری را نیز با بار خودشان حمل می کنند.»

ای ابراهیم! آیا می خواهی زیاده از این برای تو

بگویم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود:

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ.^۱

«برای آنکه بارهای خود را به طور کامل در

روز قیامت، خودشان حمل کنند، و هم چنین از

بارهای کسانی را هم که آنها را از روی جهالت گمراه

کرده اند اینان خودشان حمل کنند؛ آگاه باشید که این

بد قسم بارکشی است.»

آیا می خواهی برای تو زیادتر از این بگویم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود: خدا می فرماید:

فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ

^۱ آیه ۲۵، از سوره ۱۶: النحل

«موحّدان و مؤمنان کسانی هستند که خداوند

سیئات آنها را به حسنات مبدّل می‌نماید؛ و خداوند

غفور و مهربان است.»

^۱ قسمتی از آیه ۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان

خداوند سیئات شیعیان ما را به حسنات مبدل می‌کند، و حسنات دشمنان ما را به سیئات مبدل می‌سازد.

و سوگند به جلال خداوند که این از عدل و انصاف اوست، حکم و قضاء او ردّ کننده ای ندارد و اراده و فرمان او برگرداننده ای ندارد؛ **وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.**

آیا می‌خواهی من امر امتزاج دو طینت و گل را از قرآن، برای تو شرح داده و بازگو کنم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود: بخوان ای ابراهیم:

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ^۱.

«آن کسانی که از گناهان کبیره و فواحش اجتناب می‌کنند، مگر گهگاهی به مختصرات، بدرستی که پروردگار تو مغفرتش واسع است. او داناتر است به شما در آن وقتی که شما را از زمین

^۱ قسمتی از آیه ۳۲، از سوره ۵۳: النجم

ایجاد کرد.» یعنی از زمین پاک و پاکیزه و از زمین
آلوده و عفن و بدبو.

فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى^۱.

«پس نفس‌های خود را تزکیه نکنید یعنی به

پاکی و طهارت نسبت ندهید! او داناتر است به کسی

که تقوی پیشه ساخته است.»

^۱ ذیل آیه ۳۲، از سوره ۵۳: النجم

یعنی احدی از شما به زیاده‌نمازی و روزه و زکوة و عباداتش افتخار نکند! چون خداوند داناست که به آن فردی از شما که تقوی دارد؛ و این مسأله قبل از لَمَم بوده است؛ و لَمَم به معنای امتزاج دو طینت و گِل است.

و ای ابراهیم! باز دوست داری برای تو زیاده‌بر این بیان کنم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!
حضرت فرمود: **كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ * فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ.**

«همان طور که خداوند شما را از دو طینت آفریده است، شما نیز بازگشت می‌کنید! جماعتی هدایت یافتند و جماعتی ضلالت و گمراهی بر ایشان محقق گشت؛ چون آنان شیاطین را اولیاء خود قرار دادند و خداوند را قرار ندادند.»

و مراد از شیاطین در اینجا ائمه جور است، نه ائمه و پیشوایان حق.

^۱ ذیل آیه ۲۹، و قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۷: الاعراف

وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ.^۱

«و چنین می‌پندارند که آنان راه یافتگانند.»

ای ابا إسحق! این مطلب را درست بگیر و در

سینه خود جای داده! سوگند به خدا که این از جمله

احادیث درخشان و أخبار تابناک، و از جمله باطن اسرار

ما و مخفیات ما، و از خزائن مکنونه و

^۱ ذیل آیه ۳۰، از سوره ۷: الاعراف

مخفی و پنهان ماست.

از اینجا باز گرد! و کسی را بر سر ما واقف و مطلع مگردان! مگر آن کس مؤمن مستبصر و بیداری بوده باشد؛ چون اگر تو سر ما را افشاء کنی و راز ما را اعلان نمائی، به بلاهائی چه در جانت، و چه در مالت، و چه در اهلت، و چه در اولادت، مبتلا می گردی.^۱»

روایات طینت مستلزم جبر نیست

لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمِنَّةُ که این روایت شریفه را که باید آن را از اصول معارف شیعه دانست ترجمه نمودیم، و در ترجمه آن به ترجمه لفظ به لفظ و بسیط اکتفا شد تا آنکه امانت حفظ شود و خدای ناکرده تصرفی در کلام امام حاصل نگردد؛ ولی در اینجا تذکر یک نکته لازم است، و آن این است که آفرینش افراد بشر از طینت پاک، و از طینت آلوده و عَفِن، چنانکه در بعضی از روایات دیگر آمده است: از طینت علیین و از طینت سجّین، هیچ گونه منافاتی با اختیار ندارد؛ زیرا همان طینت پاک و یا طینت

^۱ «علل الشرائع» باب ۳۸۵، نوادر العِلل، روایت ۸۱، طبع مطبعه حیدریّه نجف اشرف (سنه ۱۳۸۵) از ص ۶۰۶ تا ص ۶۱۰

آلوده را خداوند، مختار و مرید قرار داده است. چنانکه در همین روایت حضرت برای دفع شبهه جبر و اضطرار اشاره فرمودند که خداوند می‌فرماید:

وَ أَنَا الْمُطَّلِعُ عَلَى قُلُوبِ عِبَادِي لَا أَحِيفُ وَلَا

أَظْلِمُ وَلَا أُزِمُّ أَحَدًا إِلَّا مَا عَرَفْتُهُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ أُخْلِقَهُ.

«من بر اندیشه‌ها و افکار بندگان خودم اطلاع

دارم، و هیچگاه

جور و ستم نمی‌کنم و هیچگاه کسی را الزام به چیزی نمی‌نمایم، مگر آن چیزی که قبل از خلقت او از او می‌دانم!»

و بنابراین تکالیف الهیه بر طبق قدرت و وسع است؛ خداوند به هر کس هر چیزی را که داده است کمال همان چیز را از او طلب می‌کند، نه کمال چیز دیگر را.

انسان علیّینی، خود مکلف به تکلیف است، و انسان سجّینی نیز خود مکلف به تکلیف است، و او نیز مختار است و باید همان استعداد و قابلیت خدادادی خود را به منصّه فعلیت و ظهور رساند. و ابداً پروردگار عادل و حکیم به او امر نمی‌کند که فعلیت انسان علیّینی در او پیدا شود؛ این ظلم است و آن عدل است.

خداوند هیچگاه به شمّر امر نمی‌کند که چون حضرت سید الشهداء علیه السّلام شود، و چنین توقّعی را از او ندارد؛ و لیکن شمّر نیز مختار است و باید در حدود ادراکات و ظرفیت خود کار قبیح نکند، و چون بکند خود نیز شرمنده است و مستحقّ مجازات و عقوبت.

و ما حَصَلَ سخن این است که: خداوند مردم را مجبور نیافریده است و به هر کس هر طینتی را که داده است توقُّع کمال همان طینت را از او دارد، و علم پروردگار به معاصی و گناهان مردم که به اختیار انجام می‌دهند موجب جبر نمی‌شود، بلکه ضدّ جبر است؛ چون بنا به فرض علم به معاصی از روی اختیار مردم دارد؛ در این صورت چگونه جبر می‌شود؟ اگر جبر شود انقلاب لازم می‌آید، و انقلاب

محال است. پس قبل از خلقت مردم خداوند علم به خلقت و علم به افعال مردم از روی اختیار دارد، چون خلقت، خلقتِ انسانِ مختار است؛ و این عین عدل است. و قابلیت‌ها و استعدادها نیز بالوجدان مختلف داده شده است، ولی از هر کس ظهور همان قابلیت مترقّب است؛ و این عین عدل است. و الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.

عمل صالح بدون ایمان فائده ندارد

نکته دیگر: عمل صالح بدون ایمان و عقیده فائده ندارد، نه مطلقاً؛ و گر نه تأثیر اعمال حسنه بر روی نفس مؤمن و تأثیر آن در تزکیه و طهارت آن جای شبهه نیست.

و بناءً علی هذا همه مردم مأمور به اعمال حسنه هستند. غایة الامر، افرادی که کفر می‌ورزند و شرک به خدا دارند، عمل تقرّبی از آنها سر نمی‌زند، و معنی ندارد کسی که خدا را قبول ندارد لِلّهِ و فی الله عملی را انجام دهد، و بنابراین این‌گونه اعمال صالحه فقط صورت صلاح دارد و باطنش خراب است. نماز و روزه و زکوة و جهاد، با اخلاق زشت و نفس خبیث، همگی زشت است؛ صورت، صورت

نماز است، ولی باطن آن سَمْعَه و ریا و خودنمائی و هزاران اغراض مخفیة است، و لذا قبول نمی‌شود؛ و همین که می‌خواهند فرشتگان این گونه نماز را به آسمان بالا برند خطاب می‌رسد: برگردانید! و به سر صاحبش بزنید! ما غنی هستیم! و نیازی به این گونه نماز نداریم!

آری عمل صالح و کردار نیکو آنست که از

روی نیت خوب باشد

و تأثیری در طهارت و تقرّب عامل آن داشته باشد، و گرنه عنوان نماز و روزه و حجّ و جهاد موضوعیت ندارد؛ اگر این اعمال از نفوس شریره و خبیثه صادر شد قبول نیست، و شرط قبولی اعمال تقوی و توحید است؛ **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**^۱.

و محصّل آنکه: در آیات شریفه داریم: **إِنَّ الَّذِينَ**

آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ که عمل صالح را با ایمان به خدا آورده است؛ و بنابراین خبر ابراهیم لیبی، نفی عمل صالح را نمی‌کند، بلکه آن را مشروط به تقوی و توحید و ولایت می‌داند؛ و هذا هُوَ الصَّحِيح.

و حاصل آنچه در این بحث آمد آنکه: در روز قیامت حجاب کثرت از بین می‌رود و جزئیات مُفَرَّقَه می‌ریزد؛ حقائق با هم آمیخته و یکی شده، حقائق بهشتی به سوی بهشت و حقائق جهنمی به سوی جهنم رهسپار می‌شوند.

مؤمنان و شیعیان حقّاً به ائمه طاهرین مُلْحَق می‌شوند و با معیت و اتّحاد آنان به بهشت می‌روند، و کافرین و معاندین نیز به پیشوایان خود مُلْحَق شده

^۱ ذیل آیه ۲۷، از سوره ۵: المائدة

و با آنها یک پارچه و یک جهت به دوزخ می افتند.

آیات وارده در لحوق

قرآن کریم داریم: **يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**

فَأُورِدَهُمُ النَّارَ.^۱

«فرعون در روز قیامت پیشاپیش قوم خود

می رود و آنها را داخل در آتش می نماید.»

^۱ صدر آیه ۹۸، از سوره ۱۱: هود

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ * لِيَمِيزَ اللَّهُ
الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ
بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أَوْلِيكَ هُمُ
الْخَاسِرُونَ^۱.

«و کسانی که کفر ورزیدند به سوی جهنم
محشور می‌شوند؛ برای آنکه خداوند خبیث را از
طیب جدا کند و آنچه از جنس خبیث هست، بعضی
را به روی بعضی دیگر گذارده و همه را با هم متراکم
و انبوه کند و یک پارچه آن را در آتش جهنم قرار
دهد؛ ایشانند فقط زیانکاران.»

از این آیات لحوق و الحاق بخوبی روشن
است.

در بسیاری از روایات داریم: هر کس فلان عمل
را انجام دهد، در روز قیامت، هم صحبت و همنشین و
جلیس و هم‌رتبه و هم‌درجه ماست؛ این از باب لحوق
است. در صورتی که عامل به این عمل از اهل ایمان و
ولایت باشد، لحوق و الحاق حتمی است؛ و این برای
شیعیان خالص و پیروان مکتب ولایت و دوستداران

^۱ ذیل آیه ۳۶ و آیه ۳۷، از سوره ۸: الانفال

واقعی سروران و پیشوایان دین، بسیار جای خوشوقتی
و دلگرمی است، که هر چند به صورت ظاهر با همه
مَوالیان خود همنشین نبوده‌اند، در آخرت نه تنها همنشین
و هم صحبت هستند بلکه بالاتر، با آنها مُلْحَق
می‌شوند؛ فَذَلِكَ الشَّرْفُ نِعْمَ الشَّرْفُ.

در «أمالی» طوسی با سند متصل خود از
جماعت اهل حدیث خود، از ابو مفضل، از جعفر بن
محمد علوی، از موسی بن عبد الله

ابن موسی بن عبد الله بن الحسن، از پدرش، از جدش، از پدرش عبد الله، از پدرش و دائی‌اش حضرت علی بن الحسین، از حسن و حسین، از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم روایت کرده است که:

مردی از انصار نزد پیغمبر آمد و گفت: ای رسول خدا! من طاقت فراق تو را ندارم، و من داخل منزل خود می‌شوم و چون یاد تو را می‌کنم خانه و شغل خود را ترک می‌کنم و می‌آیم به نزد تو تا به جهت محبتی که به تو دارم تو را ببینم! بیاد آوردم که چون قیامت بر پا شود و تو داخل در بهشت روی و در اعلی علین مقام تو را بالا برند، من چه کنم ای پیامبر خدا؟! این آیه نازل شد:

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.

در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن مرد را طلبیدند و این آیه را برای او قرائت

^۱ «أمالی» شیخ طوسی، طبع سنگی، از قسمت أمالی ابن الشیخ، مجلس روز ۲۱ ربیع الآخر ۴۵۷، ص ۳۹ و ۴۰؛ و «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص

کردند و او را بشارت دادند.

قضیه لحوق در اثر شفاعت و یا در اثر عوامل

دیگر چون توبه و عمل صالح و غیرهما یکی از

معارف دینی است. چقدر روایت داریم که دلالت

دارند بر آنکه خوبی و بدی عمل بر اساس نیت

است. اگر

نیت خوب بود، عمل خوب است؛ و اگر نیت بد بود، عمل بد است، گرچه ظاهر آن چشمگیر باشد؛ چون ساختن مسجد و دار الایتام و بیمارستان و مدرسه و غیرها. یک عمل خرد و حقیر با نیت پاک، بهتر است از اعمال بزرگ و عظیم با نیت آلوده و مشتبه

روایات وارده در اصالت نیت

شیخ زین الدین شهید ثانی در کتاب «مُنیة المرید» روایت کرده است که:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى؛ فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.^۱

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

اینست و جز این نیست که اعمال منوط و مربوط به نیت‌هاست، و اینست و جز این نیست که بهره هر

^۱ «منیة المرید» طبع نجف، ص ۲۷؛ و در «بحار الانوار» ج ۱۵ کمپانی، قسمت دوم که در اخلاقیات است، در ص ۸۷ از «منیة المرید»، و در ص ۷۷ از «غوالی اللالی» روایت کرده است.

مردی همان چیزی است که در نیت آورده است؛ پس هر کسی که هجرت او به سوی خدا و رسول او بوده است، هجرت او به سوی خدا و رسول اوست. و هر کسی که هجرت او به سوی دنیائی است که به آن برسد و یا زنی است که او را نکاح کند، پس هجرت او به سوی همان چیزی است که به سوی او هجرت

کرده است.»

و در کتاب «محاسن» أحمد بن محمد از

حسین بن یزید نوفلی از سکونی از حضرت صادق

علیه السلام روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ: نِيَّةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ، وَ نِيَّةُ الْفَاجِرِ شَرٌّ مِنْ

عَمَلِهِ، وَ كُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِنِيَّتِهِ^۱.

«نیت مؤمن بهتر است از عمل او، و نیت فاجر

بدتر است از عمل او، و هر عاملی طبق نیت خود عمل

می کند.»

و نیز با إسناد خود از حضرت صادق علیه

السلام روایت کرده است که: إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ

لَيَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ

وَجُوهِ الْخَيْرِ. فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّتِهِ، كَتَبَ

اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمَلَهُ؛ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ

كَرِيمٌ^۲.

«بنده مؤمن فقیر می گوید: خداوندا به من روزی

^۱ «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظلم، باب ۳۳: نیت، ص ۲۶۰،

حدیث ۳۱۵

^۲ همان مصدر، ص ۲۶۱، حدیث ۳۲۰

کن تا فلان و فلان کار خیر و ثواب را انجام دهم. پس چون خدا این کلام را از او با صدق نیت بیند، برای او همان اجر و پاداشی را می‌نویسد که اگر آن عمل را به جای آورده بود آن اجر و پاداش را می‌نوشت؛ و خداوند واسع و کریم است.»

و نیز أحمد بن محمد بن خالد از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که:

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَاتِهِمْ يَوْمَ
الْقِيَمَةِ^۱.

«خداوند مردم را در روز قیامت طبق
نیت‌هایشان محشور می‌کند.»

و از اینجا خوب روشن می‌شود که: عنوان و
پیکره عمل بدون نیت ثمر بخش نیست و از بین
می‌رود؛ و آنچه بدرد می‌خورد روح و جان عمل
است که همان نیت است. و چون ناصبیان و معاندان
سروران دین دارای نیت آلوده هستند، ملحق به
اولیای خود می‌شوند، گرچه پیکره کردارشان دارای
ابْهَت و عظمت باشد. و چون مؤمنان و شیعیان دارای
نیت پاک و خالص هستند، ملحق به اولیای خود
می‌شوند، گرچه پیکره کردارشان چشمگیر نباشد و
لغزش‌ها و خطاهائی نیز داشته باشند؛ شفاعت آنان
را ملحق می‌کند و پیوند می‌دهد.

روایات وارده در تأثیر محبت به اولیاء دین در

^۱ همان مصدر، ص ۲۶۲، حدیث ۳۲۵

در اینجا ده روایت درباره تأثیر محبت به اولیای دین که موجب لحوق و الحاق می‌گردد به مناسبت مقام بیان می‌کنیم و به حول و قوه خدا مطلب را خاتمه می‌دهیم:

محبت خدا و اولیای خدا مکفر گناهان است

روایت اول: در «محاسن» برقی از محمد بن خالد اشعری از ابراهیم بن محمد اشعری، از حسین بن مصعب آورده است که او گوید:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ وَابْتَغَضَ عَدُوَّهُ لَمْ يَبْغِضْهُ لَوْ تَرَّ وَتَرَهُ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِمِثْلِ زَبَدِ الْبَحْرِ ذُنُوبًا كَفَّرَهَا اللَّهُ لَهُ^۱.

حسین بن مصعب گوید: «از حضرت صادق

علیه السلام شنیدم که می فرمود: کسی که خدا را دوست داشته باشد و دشمن خدا را مبعوض داشته باشد، نه به جهت منقصتی که از ناحیه او به دنیای این وارد شده است^۲ و در روز قیامت حاضر شود، اگر به قدر کف تمام دریاها گناه داشته باشد خداوند می آمرزد.»

روایت دوم: در «کافی» کلینی روایت می کند از

علی بن ابراهیم از پدرش از حماد از حریر، از فضیل بن یسار: قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُبِّ وَابْتِغَاذِ الْعَدُوِّ، أَمِنْ الْإِيمَانِ هُوَ؟

^۱ «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظلم، باب الحبّ و البغض فی الله، ص ۲۶۵، حدیث ۳۴۱

^۲ چون ممکن است از ناحیه دشمن خدا ضرری مالی و اعتباری، نه دینی و حیاتی به انسان برسد، و در این صورت مبعوض داشتن او چنین اثری ندارد؛ و اما اگر مبعوض داشتن او به جهت نفس دشمن بودن او با خدا و اولیای خداست، دارای چنین اثری است.

فَقَالَ: وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؟ ثُمَّ تَلَا

هَذِهِ الْآيَةَ: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ
إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ
الرَّاشِدُونَ.^۱

«فضیل گوید: از حضرت صادق علیه السلام از

حُبّ و بغض (محبّت و دشمنی) پرسیدم، که آیا آنها از

ایمان حساب می‌شوند؟ حضرت فرمود: مگر ایمان غیر

از حُبّ و بغض چیز دیگری هم هست؟!!

و پس از آن، این آیه را قرائت کردند که: خداوند

ایمان را مورد محبّت شما قرار داد و آن را در دلهای شما

زینت بخشید! و کفر و فسوق و عصیان را در نزد شما

ناپسند کرد، ایشان رستگارانند.»

و این مضمون را بعینه در کتاب «محاسن»

أحمد بن محمد بن خالد از پدرش از حمّاد از حرّیز

از فضیل بن یسار، از حضرت صادق علیه السلام

آورده است.^۲

^۱ قسمتی از آیه ۷، از سوره ۴۹: الحجرات

^۲ «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظلم، باب الحبّ و البغض فی الله،

ص ۲۶۲، حدیث ۳۲۶

الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ

روایت سوّم: در «محاسن» برقی از عرّزّمی از

پدرش از جابر جُعفی، از حضرت باقر علیه السّلام

روایت کرده است که:

قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فَيْكَ خَيْرًا فَانظُرْ

إِلَى قَلْبِكَ؛ فَإِنْ كَانَ يَحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيَبْغِضُ أَهْلَ

مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَفَيْكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يَحِبُّكَ، وَإِنْ كَانَ يَبْغِضُ

أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيَحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ

فَفِيكَ شَرٌّ وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ؛ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ^۱.

«حضرت فرمود: اگر می خواهی بدانی که آیا در

تو خیری هست، نگاه به دلت بکن؛ پس اگر دیدی که

اهل طاعت خدا را دوست دارد و اهل معصیت خدا را

دشمن دارد، پس بدان که در تو خیری هست و خداوند

ترا دوست دارد، و اگر دیدی اهل طاعت خدا را دشمن

دارد و اهل معصیت خدا را دوست دارد، پس بدان که

در تو شری هست و خداوند تو را دشمن دارد؛ و انسان

همیشه با محبوب خود معیت دارد.»

و عین همین روایت را در «کافی» مرحوم

کلینی، با همین سند از أحمد بن محمد بن خالد برقی

آورده است^۲.

روایت چهارم: در «سَفِينَةُ الْبَحَارِ» از «علل

الشَّرَائِعِ» از آنس روایت کرده است که گوید: مردی

بیابانی به مدینه آمد- و برای ما خوشایند بود که از مردم

بیابانی کسی به مدینه بیاید و از رسول الله چیزی پرسد

^۱ «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظلم، ص ۲۶۳، حدیث ۳۳۱

^۲ «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۷

- و گفت: ای رسول خدا! ساعت قیامت چه وقت است؟

موقع نماز شد، حضرت رسول الله چون نماز را به جا آوردند گفتند: آن سائل از وقت ساعت قیامت کجاست؟!

آن مرد گفت: منم آن کس، ای رسول خدا!
حضرت فرمود: برای قیامت چه چیزی تهیه کرده‌ای!!

آن مرد گفت: سوگند به خدا نه نماز بسیار خوانده‌ام و نه روزه بسیار گرفته‌ام، مگر آنکه من خدا و رسول خدا را دوست دارم!

حضرت فرمود: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ. «انسان با

محبوبش معیت دارد.»

انس گوید: هیچگاه من ندیدم که مسلمانان

بعد از اسلام خوشحال‌تر باشند از این خوشحالی که

بدین سخن رسول الله پیدا کردند.^۱

مکتوب حضرت رضا به شتربان

روایت پنجم: در «دَعَوَات» راوندی، پس از

بیان یک حدیث قدسی که بین خداوند و حضرت

موسی علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السلام

گفتگوهائی را نقل می‌کند، می‌گوید:

فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ

الْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ وَ إِلَيْهِ أَشَارَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

^۱ «سفينة البحار» طبع سنگی، ج ۱، ماده حب، ص ۱۹۹؛ و در «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول، ص ۱۸۱، از بخاری و مسلم از رسول خدا روایت کرده است که: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، و از ترمذی آورده است که: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ لَهُ مَا اِكْتَسَبَ، و نیز از ترمذی آورده است که: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّتَ. و اصل روایتی را که از «سفينة البحار» آوردیم در «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۶، ص ۱۹۵ است.

بِمَكْتُوبِهِ:

كُنْ مُحِبًّا لِّآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَإِنْ كُنْتَ
فَاسِقًا، وَ مُحِبًّا لِمُحِبِّيهِمْ وَإِنْ كَانُوا فَاسِقِينَ.

«موسی دانست که با فضیلت‌ترین اعمال، حُبِّ

در راه خدا و

بغض در راه خداست؛ و به همین امر اشاره کرده
است حضرت امام رضا علیه السّلام در مکتوب خود
که چنین نوشته‌اند:

بوده باش دوستدار آل محمّد علیهم السّلام و
اگرچه تو فاسق باشی! و بوده باش دوستدارِ دوستدار
ایشان و اگرچه آنها فاسق باشند.»

و سپس راوندی گوید: از فنون و مطالب
راجع به این حدیث، آنست که این مکتوب همین
الآن در نزد بعضی از اهل کرمند - که قریه ایست بین
ناحیه ما (راوند) و بین اصفهان، و آن قریه از اصفهان
نیست - موجود است و داستان آن از این قرار است
که:

یکی از اهالی کرمند شتربان حضرت امام رضا
علیه السّلام بوده است در وقتی که آن حضرت عازم
به سوی خراسان بوده‌اند. و این مرد ساربان که از
عامّه و اهل سنّت بوده است چون می‌خواست است
از خراسان برگردد، به حضرت عرض می‌کند: ای
پسر رسول خدا! مرا به مقداری مختصر از خطّ
مبارکت مشرفّ گردان تا با آن تبرّک جویم! و

حضرت، این عبارت را برای او مرقوم فرمودند.^۱

هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ

روایت ششم: عیاشی در تفسیر خود روایت

می‌کند از بُرَید بن معاویة عَجَلی، که او گفت: من در

محضر حضرت أبو جعفر امام محمد باقر علیه السّلام

بودم که مردی از خراسان با پای پیاده آمده بود. بر

آن حضرت وارد شد و دو پای خود را نشان داد که

از تعب

^۱ «سفینة البحار» طبع سنگی، ج ۱، ماده حب، ص ۱۹۹؛ و «بحار الانوار»

طبع کمپانی، ج ۱۵، جزء اول، ص ۲۸۴

و رنج سفر شکافته شده و شقاق‌هایی در آنها به وجود آمده بود.

آن مرد گفت: سوگند به خدا که مرا از آنجائی که آمده‌ام تا بدینجا نیاورده است مگر محبت شما اهل بیت.

حضرت فرمودند: **وَ اللَّهِ لَوْ أَحَبَّنَا حَجَرٌ حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا؛ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟**^۱.

«سوگند به خداوند که اگر هر آینه سنگی ما را دوست داشته باشد خداوند آن سنگ را با ما محشور می‌کند؛ و آیا مگر دین غیر از محبت و دوستی چیز دیگری است؟»^۲

^۱ «سفینه البحار» ج ۱، ماده حب، ص ۲۰۱

^۲ مجلسی رضوان الله علیه در «بحار الانوار» مجلد مزار، از طبع کمپانی، ج ۲۲، ص ۱۳۸ و ص ۱۳۹ روایت شریفی را از «عیون أخبار الرضا» و از «أمالی» صدوق از ماجیلویه از علی از پدرش از ریّان بن شیبب نقل می‌کند که گفت: در اوّل ماه محرّم الحرام داخل شدم بر حضرت امام رضا علیه السّلام.

و پس از مطالب کثیری راجع به اقامه عزاداری حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السّلام، به اینجا می‌رسد که حضرت به او می‌گویند:

یا بَنَ شَبِيبَ! إِنَّ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْ مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً. يَا بَنَ شَبِيبَ! إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ، فَاحْزَنَ لِحَزْنِنَا وَ أَفْرَحَ لِفِرْحَانَا وَ عَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا؛ فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجَرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.

محبّت اهل بیت در هفت موطن فائده دارد

روایت هفتم: در «محاسن» أحمد بن محمد بن خالد

برقی روایت می‌کند از محمد بن علی از محمد بن جبلة

أحمسی از أبي الجارود، از حضرت امام محمد باقر عليه

السّلام كه:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ: الْمُتَحَابُّونَ

فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَى أَرْضِ زَبْرَجَدٍ خَضْرَاءَ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ عَنِ يَمِينِهِ - وَكِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ - وَجُوهُهُمْ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ الثَّلْجِ وَ أَضْوَاءٌ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ. يَغِطُّهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ؛ يَقُولُ النَّاسُ: مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَيَقَالُ: هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ^۱.

«حضرت فرمود: رسول الله صلى الله عليه و آله

و سلم فرمودند: کسانی که یکدیگر را در راه خدا و بر اساس خدا دوست داشته باشند، در روز قیامت بر روی زمینی از زبرجد سبز رنگ در سایه عرش خدا از جانب راست آن وقوف دارند - و هر دو دست خدا راست است - صورت‌هایشان از برف سفیدتر و از خورشید تابان درخشان‌تر است.

هر فرشته مقرب و هر پیغمبر مرسل به درجه و

مقام آنها غبطه می‌برد.

مردم می‌گویند: اینها کیستند؟

در جواب گفته می‌شود: کسانی هستند که

^۱ «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظلم، ص ۲۶۴، حدیث ۳۳۷

درباره خدا بیکدیگر محبت می کنند.»

و این روایت را کلینی با همین سند در «کافی»

آورده است.^۱

و نیز چند روایت دیگر قریب به همین

مضامین درباره مُتَحَابُّونَ فی الله در «محاسن» و

«کافی» آورده اند.

^۱ «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۶

روایت هشتم: در «محاسن» أحمد بن محمد، از

محمد بن علی و غیر او، از حسن بن محمد بن فضل
هاشمی، از پدرش روایت می‌کند که:

قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ حُبَّنَا
أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَنْتَفِعُ بِهِ فِي سَبْعِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ اللَّهِ، وَ عِنْدَ
الْمَوْتِ، وَ عِنْدَ الْقَبْرِ، وَ يَوْمَ الْحَشْرِ، وَ عِنْدَ الْحَوْضِ، وَ
عِنْدَ الْمِيزَانِ، وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ^۱.

«گوید که: حضرت صادق علیه السلام گفته‌اند:

محبت ما اهل بیت در هفت جا ثمر می‌بخشد: در نزد
خداوند، و در وقت مرگ، و در قبر، و در روز
رستاخیز، و در کنار حوض کوثر، و در وقت میزان، و
در هنگام عبور از صراط.»

پیروی از آل محمد، لحوق و پیوند می‌دهد

روایت نهم: در کتاب «بِشَارَةُ الْمُصْطَفَى لِشِيعَةِ

الْمُرْتَضَى» أبو جعفر محمد بن أبو القاسم طَبْرِي شيعي
روایت کرده است از حسن ابن حسین بن بابویه در
شهر ری، از أبو جعفر محمد بن حسن طوسی در نجف

^۱ «محاسن» ج ۱، کتاب الصَّفوة و النُّور و الرَّحمة، ص ۱۵۲، حدیث ۷۵

اشرف، از محمد بن محمد بن نعمان مفید، از حسین بن
 أحمد بن مُغیره، از حیدر بن محمد سمرقندی، از محمد بن
 عمر کشی، از محمد بن مسعود عیاشی، از جعفر بن
 معروف، از یعقوب ابن یزید، از محمد بن عذافر، از عمر
 بن یزید^۱ که:

قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ يَزِيدَ!
 أَنْتَ وَاللَّهِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ!
 فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مِنْ عَالِ مُحَمَّدٍ [عَلَيْهِمُ
 السَّلَامُ]!

قَالَ: وَاللَّهِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَا عُمَرُ! أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ
 اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ
 هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ.^۲

^۱ در «رجال کشی» آمده است: عمر بن یزید بیاع سابری: مولی ثقیف،
 حدیث کرد مرا جعفر بن معروف از یعقوب بن یزید از محمد بن عذافر از
 عمر بن یزید که: قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ يَزِيدَ أَنْتَ وَاللَّهِ
 مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ. - تا آخر این روایتی را که ما آوردیم. و در «رجال» اردبیلی
 نیز به همین منوال آورده و تمام مطالب فوق را از «رجال کشی» نقل نموده
 است، و گوید که: شیخ طوسی در «رجال» خود در باب اصحاب حضرت
 صادق علیه السلام او را نام برده و گفته است که کوفی بوده است. و در
 «فهرست» و در باب اصحاب حضرت کاظم علیه السلام از کتاب «رجال»
 خود گفته است: ثقه بوده و کتابی نیز داشته است؛ علی ایّ تقدیر با این
 مدحی که حضرت صادق علیه السلام از او کرده‌اند جلالت او معلوم
 می‌شود.

^۲ آیه ۶۸، از سوره ۳: آل عمران

أَمَا تَقْرَأُ قَوْلَهُ: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ

عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۱

«گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

ای پسر یزید! سوگند به خدا که تو از ما اهل بیت

هستی!

عمر بن یزید گفت: من گفتم: فدایت شوم،

یعنی از آل محمد

^۱ قسمتی از آیه ۳۶، از سوره ۱۴: ابراهیم

عليهم السّلام هستم؟!!

حضرت فرمود: آری سوگند به خداوند که ای

عُمَر! از خود آنها هستی! مگر نخوانده ای این آیه را در

قرآن که خداوند می‌فرماید: سزاوارترین مردم به

ابراهیم آن کسانی هستند که از او پیروی می‌کرده‌اند؛ و

این پیغمبر و مؤمنین هستند، و خداوند ولیّ مؤمنان

است!

مگر نخوانده ای در قرآن کریم، گفتار حضرت

ابراهیم را در مواجهه‌اش با خداوند، که ای پروردگار!

هر کس از من پیروی کند، او از من است؛ و هر کس

مخالفت امر من کند، پس تو آمرزنده و مهربان هستی؟!!

روایت عطیه عوفی با جابر در آثار محبّت و

لحوق

روایت دهم: نیز در کتاب «بشارة المصطفى» با

سلسله سند متصل خود مُعَنَّأً روایت می‌کند از

أعمش از عطیه عوفی کوفی که گفت: با جابر بن عبد الله

أنصاری برای زیارت قبر أبا عبد الله الحسين ابن علیّ بن

أبي طالب علیهما السّلام به کربلا رهسپار شدیم؛ چون

وارد کربلا شدیم، جابر از شاطی الفرات غسل کرد، و پس از آن لُنْگی را به کمر بست و پارچه دیگری را چون ردا بر دوش افکند و کیسه ای را که در آن عِطْر سُعد بود گشود و آن را بر بدن خود پاشید، و گامی برنداشت مگر آنکه به ذکر خداوند تعالی ذاکر بود، تا آن وقتی که نزدیک قبر شدیم گفت به من که دست مرا بر قبر بگذار!

سخنان جابر در هنگام زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام

عطیه گوید: من دست جابر را بر قبر گذاردم، همین که دستش به قبر رسید ناگهان بیهوش به روی قبر افتاد. من قدری از آب بر صورتش پاشیدم، چون به حال آمد سه مرتبه گفت: یا حُسین یا حُسین یا حُسین، و پس از آن گفت: چگونه حیب جواب حیب خود را نمی دهد؟!

^۱ طبق تواریخ و احادیث جابر در آخر عمر خود نابینا شده است؛ و اما درباره اینکه آیا در وقت زیارت قبر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام نابینا بوده یا نه، تحقیقی در جلد سوّم از کتاب «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام، درس سی و یکم، در ضمن بیان حدیث جابر درباره ائمه اثنی عشر علیهم السلام آورده شده است.

و سپس گفت: آری چگونه جواب بدهی، در حالی که رگهای گردن تو از جای خود در گذشته و بر پشت و شانه تو آویزان شده و بین سرت و بدنت جدائی افتاده است؟! من شهادت می‌دهم که تو پسر خاتم النبیین، و پسر سید المؤمنین، و فرزند هم قَسَمِ با تقوی، و سلاله هدی، و خامس اصحاب کساء، و پسر سید النّبّاء، و پسر فاطمة زهراء: سیده النساء می‌باشی!

و چرا و به چه علّت چنین نبوده باشی، در صورتی که دست آقای پیامبران تو را غذا و طعام داده است! و در دامان متّقیان پرورده شدی! و از پستان ایمان شیر نوشیدی! و در اسلام از شیر باز گرفته شدی! به به چقدر پاکیزه و طیب بود حیات تو! به به چقدر پاکیزه و طیب بود ممات تو! مگر آنکه در فراق تو دل‌های مؤمنان ناراحت است؛ با آنکه شکّ و تردیدی در حسن احوال و پسندیدگی آنچه

خدا بر تو پسندیده است ندارند.

پس سلام خدا بر تو باد! و رضوان خدا بر تو باد! گواهی می‌دهم که تو گذشتی بر آنچه برادرت یحیی بن زکریا گذشت.

و سپس چشم خود را به اطراف قبر گردش داد و گفت: سلام خدا بر شما باد، بر ارواحی که در آستانه خانه حسین حلول کردید! و بار خود را در این منزل فرود آوردید! شهادت می‌دهم که شما حقاً اقامه نماز کردید، و زکوة را دادید، و به پسندیده‌ها امر کردید، و از زشتی‌ها باز داشتید، و با ملحدان و مستکبران جهاد کردید، و خدا را پرستیدید و عبادت نمودید تا یقین به شما رسید!

وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيهَا
دَخَلْتُمْ فِيهِ.

«سوگند به آن خدائی که محمد را بحق برگزید، ما با شما در آنچه وارد شده‌اید و انجام داده‌اید، شرکت کردیم.»

عطیه گوید: من گفتم: ای جابر! چگونه ما با آنها شرکت کردیم در آنچه بر سر آنها آمده است،

درحالی که ما در وادی ای فرود نیامده‌ایم و از کوهی
بالا نرفته‌ایم و با شمشیر بر کسی نزده‌ایم، و این گروه
کسانی هستند که بین سرها و بدنهایشان جدائی
افتاده است، و اولادشان یتیم گشته و زنانشان بیوه
شده‌اند!؟

بیان جابر به عطیه درباره محبت آل محمد

علیهم السّلام

جابر گفت: ای عطیه! از حبیب خود رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می گفت:

مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرًا مَعَهُمْ؛ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلًا

قَوْمٍ أُشْرِكَ فِيهِ

«هر کس گروهی را دوست داشته باشد، با آنها

محشور می‌گردد؛ و هر کس عمل قومی را دوست داشته

باشد، در عمل آنها شریک می‌شود.»

سوگند به آن خدائی که بحق محمد را مبعوث

کرد، نیت من و نیت اصحاب من، همان رویه و

روشی است که بر حسین علیه السلام گذشته است

و بر اصحاب او وارد شده است. حال دست مرا بگیر

و بسوی خانه‌های کوفه برویم.

و چون در بین راه می‌رفتیم گفت: ای عطیه!

آیا می‌خواهی به تو پندی دهم و سفارش و توصیه

ای بنمایم، و چنین گمان ندارم که بعد از این سفر،

من تو را ببینم!

أَحِبُّ مَحَبِّ عَالِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا أَحَبَّهُمْ!

وَ أَبْغِضُ مُبْغِضَ عَالِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا أَبْغَضَهُمْ، وَ

إِنْ كَانَ صَوَّامًا قَوَّامًا! وَ أَرْفَقُ بِمَحَبِّ مُحَمَّدٍ وَ عَالِ مُحَمَّدٍ!

فَإِنَّهُ إِنْ تَزَلَّ لَهُ قَدَمٌ بِكثْرَةِ ذُنُوبِهِ ثَبَّتَتْ لَهُ أُخْرَى بِمَحَبَّتِهِمْ؛

فَإِنَّ مُحِبَّهُمْ يُعُودُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مُبْغِضَهُمْ يُعُودُ إِلَى النَّارِ.^۱

«دوست بدار دوستدار آل محمد را تا وقتی که

آنها را دوست دارد! و دشمن بدار دشمن آل محمد

را تا وقتی که آنها را دشمن دارد، و اگرچه آن دشمن

پیوسته شبها به نماز بایستد و روزها روزه بدارد! و با

دوستدار محمد و آل محمد به رفق و عطوفت رفتار

کن! چون اگر

^۱ «بشارة المصطفى» طبع نجف، ص ۷۴ و ۷۵

بواسطه کثرت گناهانش یک قدمش بلغزد، قدم
دیگر او در اثر محبت ایشان برقرار و ثابت می ماند.
دوستدار آنها به سوی بهشت و دشمن آنها رهسپار
دوزخ است.»

و چقدر عالی و خوب مداح اهل بیت: نظام
استرآبادی سروده است:

مجلس شصت و چهارم: حقیقت شفاعت
و ثبوت آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ
يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً.

(آیه هفتاد و نهم، از سوره اسراء: هفدهمین

سوره از قرآن کریم)

«و مقداری از شب را بعد از خواب بیدار شو

و به تلاوت قرآن بگذار! و این برای تو نافله و

زیادتی است! و بر این امر شاید پروردگار تو، تو را

در مقام محمود برانگیزاند!»

تهجّد از مادّه هجود است که در اصل به
معنای خواب است، و تهجّد به معنای بیداری بعد از
خواب است. و ضمیر به به قرآن بر می‌گردد؛ یعنی
تَهجّدُ بِالْقُرْآنِ، بیدار شو به تلاوت قرآن که مراد نماز
است! چون در نماز از سوره‌ها و آیات طویله قرآن
قرائت

می‌شده است؛ و این نماز با این گونه تلاوت قرآن با سوره‌های طویله و مطوَّله در دل شب غیر از فرائض است که بر تو ای پیغمبر واجب گردیده است، بلکه مستحبّ و زیادتی است که ما بر تو لازم گردانیده‌ایم.

و مَقَام، ظاهراً اسم مکان است. و بعث یا به معنای اقامه است؛ یعنی یَقِيمُكَ رَبُّكَ فِي مَقَامٍ مَّحْمُودٍ و یا مَتَضَمَّنْ معنای إعطاء است؛ یعنی: يَبْعَثُكَ مُعْطِيًا لَكَ، أَوْ يُعْطِيكَ بَاعِثًا مَقَامًا مَّحْمُودًا.

و در هر صورت، مقام محمود از طرف خداوند جلّ و عزّ به حضرت رسول الله در اثر اجر و مزد تهجّد به قرآن و شب‌زنده‌داری با نمازهای شب که در آن سوره‌های طویله از قرآن را می‌خوانده‌اند عنایت شده است.

مراد از مقام محمود

و مقام محمود مقامی است که تمام خلائق آن را حمد می‌کنند و تعریف و تمجید می‌نمایند؛ و البته مورد حمد و تمجید همه خلائق قرار نمی‌گیرد مگر آنکه همه خلائق آن را نیکو و مستحسن به شمار

آورند و همه از آن بهرمند و منتفع گردند.

و بر این اصل، مقام محمود را به مقامی که
جمع مخلوقات آن را می‌ستایند و حمد می‌کنند و
همه از آن بهره می‌برند، تفسیر نموده‌اند؛ و آن
شفاعت کبری برای رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم در روز قیامت است. و بر این تفسیر روایات
وارد از رسول اکرم و ائمه اهل بیت، همگی از شیعه
و سنی اتفاق دارند.

زیرا حمد عبارت است از درود و ثناء و

تحسین در برابر کار

جمیل اختیاری؛ و چون مقام محمود مطلق است باید جمیع خلائق آن را حمد کنند. و کار جمیل اختیاری که در روز قیامت از رسول الله سرزند و همه از آن بهره‌مند گردند و منتفع شوند تا در مقابل آن او را حمد کنند، غیر از شفاعت کبری چیز دیگر نمی‌تواند بوده باشد. و بنابراین مقام محمود را که در روایات به شفاعت کبری تفسیر کرده‌اند معنای لطیفی است که می‌توان از خود آیه استنتاج کرد.

در «المیزان» از «تفسیر عیاشی» از عبید بن

زراره روایت کرده‌اند که:

قَالَ: سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُؤْمِنِ،

هَلْ لَهُ شَفَاعَةٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: هَلْ يَحْتَاجُ الْمُؤْمِنُ

إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟

قَالَ: نَعَمْ لِلْمُؤْمِنِينَ خَطَايَا وَذُنُوبٌ؛ وَ مَا مِنْ

أَحَدٍ إِلَّا وَ يَحْتَاجُ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ يَوْمَئِذٍ^۱.

^۱ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۳، ص ۱۹۱؛ و نیز در ج ۱، ص ۱۷۸ آورده‌اند.

«از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند: آیا

مؤمن مورد شفاعت واقع می‌شود؟ فرمود: آری!

مردی از آن گروه گفت: آیا مؤمن نیازی به

شفاعت محمد صلی الله علیه و آله دارد؟

حضرت فرمود: آری! مؤمنین نیز خطاها و

گناهانی دارند؛ و هیچ کس یافت نمی‌شود، مگر آنکه

در آن روز نیازمند به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله

است!»

و نیز عیاشی گفته است که: مردی از حضرت

صادق علیه السلام از قول رسول الله که فرمود: أَنَا

سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَلَا فَخْرَ. «من سید و آقای فرزندان آدم

أبو البشر هستم، و این برای من فخری نیست.»

پرسید، حضرت فرمود:

نَعَمْ يَا خُدَّ حَلَقَةً مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ فَيَفْتَحُهَا فَيَخِرُّ

سَاجِدًا.

فَيَقُولُ اللَّهُ: ارْفَعْ رَأْسَكَ اشْفَعْ تُشَفِّعْ! اَطْلُبْ

تُعْطَ!

فَيَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يَخِرُّ سَاجِدًا.

فَيَقُولُ اللَّهُ: ارْفَعْ رَأْسَكَ! اشْفَعْ تُشَفِّعْ! وَاطْلُبْ

تُعْطَ!

ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، فَيَشْفَعُ يَشْفَعُ [فَيَشْفَعُ - ظ] وَ

يَطْلُبُ فَيُعْطَى.¹.

¹ «الميزان في تفسير القرآن» ج ۱۳، ص ۱۹۱؛ و نیز ج ۱، ص ۱۷۸

«حضرت صادق گفتند: آری این چنین است؛

حلقه‌ای از درِ بهشت را می‌گیرد و باز می‌کند بهشت را،

و به رو به زمین به حال سجده می‌افتد. خداوند

می‌فرماید: سرت را بلند کن! شفاعت کن که شفاعتت

قبول است! طلب کن که هر چه بخواهی داده می‌شود!

رسول الله سر خود را بلند می‌کند، و بار دیگر

به رو به زمین به حال سجده می‌افتد.

خداوند می‌فرماید: سرت را بلند کن! شفاعت

کن که شفاعتت پذیرفته است! و بطلب که به تو داده

می‌شود!

و سپس رسول الله سر خود را بلند می کند و

شفاعت می کند، و شفاعتش پذیرفته می شود! و طلب

می کند، و به او هر چه بخواهد داده می شود».

در تفسیر گفتار خداوند: عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ

مَقَاماً مَحْمُوداً

و نیز در «تفسیر عیاشی» از سماعة بن مهران

از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در تفسیر و

بیان گفتار خداوند: **عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً**

مَحْمُوداً آورده است که: مردم در موقف مدّت چهل

روز قیام دارند. و به خورشید امر می شود که پیوسته

بر بالای سر مردم پائین آید، و به قدری مردم عرق

می کنند که تا گریبانشان در عرق فرو می رود؛ و به

زمین امر می شود که از عرق مردم را هیچ در خود

نپذیرد و به خود نگیرد.

مردم به سراغ آدم می آیند او بر نوح دالیشان

می کند، و نوح بر ابراهیم دالیشان می کند، و ابراهیم

بر موسی دالیشان می کند، و موسی بر عیسی دالیشان

می کند، و عیسی بر محمد دالیشان می کند و می گوید:

بروید به نزد مُحَمَّد خَاتَم النَّبِيِّينَ.

محمّد صلیّ الله علیه و آله و سلّم می گوید: من

برای این کار هستم!

رسول خدا حرکت می کند تا به درِ بهشت

می رسد و در را می کوبد. گفته می شود - در حالی که

خداوند داناتر است - : کیست؟! می گوید: من

هستم، محمّد! باز کنید!

چون در بهشت را می گشایند، رو به

پروردگار خود می کند و به سجده به رو به زمین

می افتد، و سر خود را بلند نمی کند تا به او گفته

می شود: سخن بگو و سؤال کن که داده خواهی

شد! و شفاعت کن که شفاعت مقبول است!

در این حال سر خود را بلند می کند و رو به

پروردگار خود نموده و به رو به زمین در سجده

می افتد.

و برای بار دوم به او همانچه سابقاً گفته شده

بود گفته می شود، پس سر خود را بلند می کند، و تا

به جائی که کسانی را هم که در آتش سوخته شده اند

شفاعت می نماید؛ و در روز قیامت در میان جمیع

امت ها وجیه تر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم

نیست؛ و آن است گفتار خداوند تعالی: **عَسَى أَنْ**

يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً.

و معنای اینکه شفاعت می کند کسانی را که

در آتش سوخته شده اند، مراد بعض آنهاست. و

همان طور که خواهد آمد شفاعت رسول الله شامل

غیر مُخَلَّدین در آتش خواهد شد؛ و چه بسیار از

کسانی که مدتی در آتش بوده اند، به برکت شفاعتش

نجات می یابند.

^۱ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۳، ص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ و این روایت را نیز در ج ۱، ص ۱۷۷ آورده اند.

و در تفسیر «الدَّرَّ المَثُور» بُخاری و ابن جریر
و ابن مردویه، از ابن عُمَر تخریج کرده‌اند که گفت:
از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ شنیدم
که می‌گفت: خورشید در روز قیامت آن‌قدر پائین
می‌آید که از حرارت نزدیکی آن، عرق بدن‌ها تا نیمه
گوش‌ها می‌رسد. و در این حال که مردم چنین

گرفتارند، به آدم بو البشر استغاثه می کنند، او می گوید: من اهل این کار نیستم! و پس از آن به نزد موسی می روند و او نیز همین را می گوید، و سپس به نزد محمد صلی الله علیه و آله می روند و او شفاعت می کند و خداوند بین خلائق حکم می کند، و رسول الله حرکت نموده، می آیند تا آنکه حلقه در بهشت را می گیرند، و در آن وقت خداوند ایشان را به مقام محمود بر می انگیزاند.

مقام محمود، مقام شفاعت است

و نیز در «الدّرّ المنثور» ابن جریر و بیهقی در کتاب «شُعَبُ الْإِيمَانِ» از ابو هُرَیْرَةَ تخریج کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند: الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الشَّفَاعَةُ. «مقام محمود شفاعت است.»

و نیز در همین کتاب از ابن مردویه از سعد بن ابی وقاص تخریج کرده است که گفته است: سِئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَهْلِهِ] وَ سَلَّمَ عَنِ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ،

فَقَالَ: هُوَ الشَّفَاعَةُ^١.

بيان خواجه نصير الدين طوسی و علامه حلی

درباره شفاعت

خواجه نصیر الدین محمد بن محمد بن محمد بن

حسن طوسی رحمة الله عليه در کتاب «تجرید

الاعتقاد» و یا «تجرید الکلام» فرموده است:

الْمَسْأَلَةُ الْعَاشِرَةُ فِي الشَّفَاعَةِ: وَ الْإِجْمَاعُ عَلَى

الشَّفَاعَةِ؛ فَقِيلَ لِزِيَادَةِ الْمَنَافِعِ؛ وَ يَبْطُلُ مِنَّا فِي حَقِّهِ [صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ]، وَ نَفَى الْمُطَاعِ لَا يَسْتَلْزِمُ نَفَى

الْمُجَابِ، وَ بَاقِيَ السَّمْعِيَّاتِ مُتَأَوَّلَةٌ بِالْكَفَّارِ. وَ قِيلَ: فِي

إِسْقَاطِ الْمَضَارِّ.

وَ الْحَقُّ صِدْقُ الشَّفَاعَةِ فِيهَا وَ ثُبُوتُ الثَّانِي لَهُ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

^١ «الميزان في تفسير القرآن» ج ١٣، ص ١٩١ و ١٩٢

وَأَلِيهِ وَسَلَّمَ، لِقَوْلِهِ: ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ
مِنْ أُمَّتِي^۱.

و علامه حلی رحمة الله عليه در شرح تجرید
در بیان این گفتار فرموده است:

«تمام علماء در اثبات شفاعت برای رسول الله
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اتِّفَاقٌ دَارِنْد؛ وَ دَلَالَتٌ دَارِد
بِرَایِنِ مَطْلَبِ آيَةِ مَبَارَكَةِ قُرْآن: **عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَحْمُودًا**.

و در این آیه گفته شده است که مراد از مقام
محمود، شفاعت است؛ و در معنای شفاعت و
موضوع آن اختلاف کرده‌اند:

وَعِيدِيَه^۲ گفته‌اند: شفاعت عبارت است از زیاد
کردن منافع برای آن دسته از مؤمنینی که مستحقّ ثواب
و پاداش خوبند.

و تَفْضِيلِيَه گفته‌اند: شفاعت از برای فاسقین از
این امت است، و نتیجه‌اش آن است که عذاب را از
آنان بر می‌دارد؛ و این قول گفتار حقّ و پسندیده است.

^۱ در بحث معاد که آخر کتاب «تجرید» است.

^۲ این طائفه را وعیدیه گویند، چون در غضب خدا سخت گیرند.

و خواجه نصیر (ره) قول اوّل را که نظریه
وعیدیه است ابطال نموده است، که اگر شفاعت
منحصراً در ازدیاد منافع باشد، بنابراین ما شفیع پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می‌باشیم، چون از
خداوند برای او علوّ درجات و ارتفاع مقامات را
می‌خواهیم؛ و این مسلماً شفاعت نیست، چون شافع
باید درجه و منزلتش بالاتر از مشفوع فیه باشد؛ پس
شفاعت به معنای ازدیاد درجه و رحمت

نیست.

وعیدیه که منکر شفاعت درباره گناهکاران

هستند، به چند وجه استدلال نموده‌اند:

اوّل: گفتار خدای تعالی: **مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ**

حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ!

چون در این آیه، خداوند تعالی نفی شفاعت

را درباره ستمگران نموده است؛ و فاسقان از

ستمگران هستند.

جواب آنکه: خداوند نفی شَفِيعٍ مُطَاعٍ را کرده

است، و ما هم این را قبول داریم و در آخرت شَفِيعٍ

مُطَاعٍ نیست؛ چون مُطَاعٍ فوق مُطِيعٍ است و خداوند

تعالی فوق هر موجودی است و کسی بالای او

نیست.

و از نفی شَفِيعٍ مُطَاعٍ، نفی شَفِيعٍ مُجَابٍ لازم

نمی‌آید.

و از این گذشته چرا مراد از ستمگران در اینجا

خصوص کافران نباشند، به جهت جمع بین ادلّه؟

دوّم: گفتار خدای تعالی: **وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ**

^۱ ذیل آیه ۱۸، از سوره ۴۰: غافر

برای ظالمان هیچ یار و یآوری نیست؛ و اگر
برای فاسق، رسول الله شفیع گردد یار او می‌باشد.

سوّم: گفتار خدای تعالی: **وَ لَا تَنْفَعُهَا
شَفَاعَةٌ^۲ وَ يَوْمًا**

**لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا^۳ وَ فَمَا تَنْفَعُهُمْ
شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ^۴.**

و جواب از این آیات آن است که: باید جمعاً
لِلدَّلَّةِ اختصاص به کفار دهیم.

چهارم: گفتار خدای تعالی: **وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا
لِمَنْ ارْتَضَى^۵.**

چون نفی شفاعت فرشتگان از غیر مورد پسند
خداوند نموده است؛ و فاسق در نزد خدا ناپسند
است.

و جواب آنکه: ما قبول نداریم که فاسق
ناپسند است؛ بلکه در ایمان و عقیده‌اش مرضیّ و

^۱ ذیل آیه ۲۷۰، از سوره ۲: البقرة

^۲ قسمتی از آیه ۱۲۳، از سوره ۲: البقرة

^۳ قسمتی از آیه ۱۲۳ از سوره البقرة

^۴ آیه ۴۸، از سوره ۷۴: المدثر

^۵ قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ۲۱: الانبياء

پسندیده است.^۱»

و فاضل قوشجی گفته است: «در نزد مصنف
(که خواجه نصیر الدین است) سخن حق در آن است
که شفاعت هم در زیادی منافع و هم در ساقط کردن
مضار، در هر دو مورد صادق است؛ چون در هر دو
مورد می گویند فلان شفیع فلان واقع شد. و بنابراین
وجه ابطال دلیل سابق که لازم می آید ما شفیع رسول
الله بوده باشیم بازگشت می کند و اشکال باقی
می ماند.

و ممکن است از هر دو، یعنی هم در ناحیه
مضار و هم در ناحیه منافع چنین جواب داد که: در
شافع باید قیدی بوده باشد، و آن بودن

^۱ «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد» علامة حلی، طبع حروفی مطبعة
قم، ص ۲۶۲ و ۲۶۳

شَفِيعٌ أَعْلَى حَالًا وَ أَرْفَعُ مَنْزِلَةً مِنَ الْمَشْفُوعِ لَهُ اسْت؛

یعنی در هر حال شفاعت وقتی متحقق می‌شود که درجه و منزلت شفیع در نزد مشفوع^۱ عنده، بهتر از مشفوع^۱ له بوده باشد.^۱»

کلام قاضی عیاض درباره شفاعت

مجلسی رضوان الله علیه، در «بحار» پس از

نقل کلام خواجه و علامه گفته است:

«نَوَوِي در «شرح صحيح مسلم» آورده است

که قاضی عیاض گفته است: مذهب اهل سنت بر

جواز شفاعت است عقلاً، و بر وجوب و لزوم آن

شَرَعًا و سَمْعًا؛ طبق آیات صریحه، و خبر راستین.

و از آثار و اخباری که مجموعاً به حدّ تواتر

رسیده است، صحت شفاعت در آخرت، برای

گناهکاران مؤمنین به دست می‌آید. و سلف صالح و

کسانی که پس از آنها آمده‌اند از اهل سنت بر مسأله

شفاعت اجماع دارند.

اما خوارج و بعضی از معتزله شفاعت را قبول

^۱ «شرح تجرید» قوشجی، بحث معاد که آخر کتاب است.

ندارند و در این اعتقاد به مذهب خود در مخلّد بودن گناهکاران در آتش تمسّک نموده‌اند؛ و از جمله استدلال کرده‌اند به این آیه: **فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشّٰفِعِينَ**^۱. و أمثال این آیه؛ و این آیات درباره کفار است.

و اما تأویلی که در آیات شفاعت بدین گونه نموده‌اند که راجع به زیادی درجات و مقامات است نیز صحیح نیست، و الفاظ جملات در کتاب و سنّت در بطلان این طرز تفکر صراحت دارد، و صریح

^۱ آیه ۴۸، از سوره ۷۴: المدثر

است در اخراج کسانی که آتش برای آنها حتمی است؛ لیکن شفاعت پنج قسم است:

اوّل آن مختصّ است به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم: و آن عبارت است از دور کردن احوال موقف قیامت، و تعجیل دادن در حساب. دوّم: در داخل کردن گروهی را بدون حساب در بهشت، و این نیز درباره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم وارد است.

سوّم: شفاعت درباره کسانی که آتش بر آنها واجب شده است؛ و درباره این افراد، رسول الله و هر کس دیگر را که خداوند بخواهد شفاعت می‌کند.

چهارم: درباره مؤمنینی که داخل در آتش شده‌اند؛ و درباره آنان نیز احادیثی وارد شده است، که به شفاعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم و فرشتگان و برادران مؤمنشان خارج می‌شوند. و پس از آن هر کسی که گوینده لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ است خداوند او را خارج میکند، و همان طور که در حدیث آمده است، در آتش باقی نمی‌ماند مگر

پنجم: شفاعت برای ازدیاد درجات مردم بهشتی؛ و این گونه از شفاعت را معتزله انکار ندارند، و نیز اولین مرحله شفاعت، که شفاعت در حشر و احوال موقوف است، را قبول دارند.^۱»

شفاعت عامّه و شفاعت خاصّه

باری آنچه از مجموعه روایات من حیث

المجموع به دست

^۱ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۶۲ و ۶۳

می آید، آن است که رسول الله و ائمه طاهرین یک شفاعت خاصه دارند، و یک شفاعت عامه. شفاعت خاصه اختصاص به رفع عقاب از مرتکبین به معاصی کبیره از امت مؤمن است و بر همین مطلب گفتار رسول الله در احادیث مستفیضه دلالت دارد که:

إِنَّمَا ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي
فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ^۱.

و بخصوص دلالت لفظ ادَّخَرْتُ خالی از لطف

نیست و برای افاده این معنی که از اختصاصات آن نفس شریفه است کاملاً رسا است؛ و نیز گفتار حضرت باقر علیه السلام در روایت ابو العباس مکرر، به ابو ایمن که:

وَيْلَكَ! فَهَلْ يَشْفَعُ إِلَّا لِمَنْ وَجِبَتْ لَهُ النَّارُ؟

بر این معنی صراحت دارد.

و شفاعت عامه اختصاصی به این جهت ندارد؛ بلکه برای رفع عقاب از جمیع امت‌ها، و برای ارتقاء منزله پیامبران و شهیدان و عالمان و مجاهدان،

^۱ همین کتاب («معادشناسی» ج ۹)، مجلس ۶۰، ص ۱۰۴؛ و مجلس ۶۳ ص ۲۴۶ و ص ۲۵۹ تا ص ۲۶۴

و اعطاء مقام و رتبه از طرف خداوند تبارک و تعالی
به آنان است.

و این معنی در همین روایت ابو العباس مکبر

نیز آمده است، زیرا در عین آنکه می فرماید: وَيَلِكَ

فَهَلْ يَشْفَعُ إِلَّا لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، می فرماید:

مَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ
مُحْتَاجٌ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
يَوْمَ الْقِيَمَةِ^۱.

و بنابراین به طور کلی نمی‌توان شفاعت را
اختصاص به موارد رفع عذاب داد؛ بلکه هم در این
مورد و هم در موارد ارتفاع منزلت و مقام، و رفع
حجاب و گشودن عقده و گره در راه سیر به سوی
خدا به کار می‌آید.

شرائط پذیرش شفاعت

ولی در هر حال شرط اصلی آن شخصی که مورد
شفاعت واقع می‌شود، آنست که مشرک و کافر نباشد،
و با خدا از سر جُحود و انکار و استکبار برنخیزد؛ یعنی
مسلمان و مؤمن باشد و عقیده نیکو داشته باشد. در این
صورت ذات و بنیاد او که همان عقیده و دین اوست پاک
است، ولی آلودگی گناه بر ظاهرش نشسته و با شفاعت
زدوده می‌گردد و آن ذات پاک و عقیده پسندیده طلوع
می‌کند و زنگار کدورت گناه را می‌زداید و وی را به

^۱ همین کتاب «معاد شناسی» ج ۹) مجلس ۶۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰

محلّ امن و امان رهبری می‌نماید؛ همچنان که روایت حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السّلام گذشت که: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُ.» «و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که دینش در نزد خداوند پسندیده باشد.»

و در «کافی» از علیّ بن ابراهیم از پدرش از ابن فضّال از حفص مؤذن، از حضرت صادق علیه السّلام، در ضمن نامه ای که به اصحاب خود نوشته‌اند این چنین مرقوم داشته‌اند:

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ يَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ شَيْئاً

لَا مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ وَلَا مَنْ دُونِ ذَلِكَ!
فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ تَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ
فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَرْضَى عَنْهُ^۱.

«و بدانید که هیچ کس از بندگان و مخلوقات خدا
نمی تواند شما را از خدا بی نیاز کند! نه فرشته مقرب و
نه پیامبر مرسل و نه کسی که مقامش از اینها پائین تر
باشد.»

هر کس که بخواهد که شفاعت شفیعان در نزد
خداوند برای او سودی ببخشد، باید از خداوند بطلبد
که از او راضی شود.»

مراد از رضایت در این جا رضایت از نفس و
عقیده و ایمان است که در این صورت شفاعت
شافعین ثمر دارد.

و این حدیث نفی شفاعت را نمی کند،
همچنان که صدر آن ایهام دارد؛ بلکه شفاعت را
مشروط به پسندیدگی در دین و مرضی بودن ذات و
نفس مشفوع^۱ له می داند، همچنان که ذیل آن صراحت

^۱ «روضه کافی» ص ۱۱

و از همه این روایات روشن تر و مشروح تر، حدیث وارد در «توحید» صدوق است از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السّلام که چون از پدرش از پدرانش، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم روایت فرمود:

إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي، فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ.

و از ایشان سؤال شد: یا بن رسول الله! چگونه

شفاعت برای

مرتکبین به معاصی کبیره است، در حالی که خدا می‌فرماید: **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى**؛ و کسی که

گناه کبیره انجام دهد مرضی و پسندیده نیست؟!!

حضرت فرمودند: هیچ مؤمنی نیست که گناهی

را مرتکب شود مگر آنکه بدش بیاید و پشیمان شود؛ و

رسول خدا فرموده است:

كَفَى بِالنَّدَمِ التَّوْبَةَ. «همان ندامت، تنها برای تحقق

توبه کافی است.»

و نیز فرموده است: **مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَةٌ وَ سَاءَتْهُ**

سَيِّئَةٌ فَهُوَ مُؤْمِنٌ.

«کسی که از حسنه‌ای که انجام دهد خوشحال

شود، و از سیئه و بدی که انجام دهد متأثر و غمگین

شود او مؤمن است.»

پس بنابراین کسی که بر ارتکاب گناهی که

انجام داده است، اگر پشیمان نگردد، او مؤمن نیست

و شفاعت بر او لازم نمی‌شود؛ و او ظالم است، و

خداوند تعالی می‌فرماید:

مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ^۱.

«برای ظالمان هیچ یار مهربانی و هیچ شفیع

واجب الإطاعة ای نیست.»

از حضرت پرسیدند: یا بن رسول الله! چگونه

کسی که بر گناهی که انجام داده است، اگر پشیمان

نشود مؤمن نیست؟!!

حضرت فرمود: هیچ کس نیست که معصیت

کبیره ای از معاصی را انجام دهد و بداند که مورد

عقوبت و عذاب واقع می شود، مگر

^۱ ذیل آیه ۱۸، از سوره ۴۰: غافر

آنکه بر آنچه را که به جا آورده است پشیمان
می‌گردد؛ و چون پشیمان گشت، تائب است و مستحق
شفاعت.

و تا وقتی که پشیمان نگشته است مُصِرّاً است،
و مُصِرّاً آمرزیده نمی‌شود؛ چون به عقوبت آنچه را که
مرتکب شده است مؤمن نیست، و اگر هر آینه به
عقوبت آن مؤمن بود نادم می‌شد.

و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
فرموده است: لَا كَبِيرَةَ مَعَ الْاِسْتِغْفَارِ، وَ لَا صَغِيرَةَ مَعَ
الْاِصْرَارِ.

«در صورت استغفار هیچ گناه کبیره ای باقی
نمی‌ماند، و در صورت اصرار هیچ گناه صغیره ای،
صغیره نیست.»

و اما گفتار خداوند عزّ و جلّ: **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا**

لِمَنْ ارْتَضَى، مراد آنست که آنان شفاعت نمی‌کنند مگر

کسانی را که خداوند دین آنان را پسندیده باشد؛ و دین

عبارت است از اقرار به جزاء حسنات و پاداش

سیئات.

پس کسی که خدا دین او را پسندیده باشد، او
حتماً به جهت معرفتش به عاقبت امور در روز قیامت
در اثر گناہانی که به جای آورده است، نادم و پشیمان
می‌شود.^۱

و از آنچه تا به حال در مسأله شفاعت گفته
شد، به دست می‌آید که: شفاعت فی الجمله ثابت
است، نه برای همه کس و در هر موقعیت و هر
شرط، یعنی به طور مطلق ثابت نیست؛ چون همان
طور که

^۱ «توحید» صدوق، باب ۶۳: الامر و النهی و الوعد و الوعد، ص ۴۰۷ و ۴۰۸

سابقاً دانستیم شفاعت عبارت است از واسطه قرار گرفتن در سببیت و تأثیر، و اطلاق در سببیت معنی ندارد، و اَلّا هر سببی سبب برای هر مسببی بود و هر مسببی مسبب از هر سببی، و مرجع این گفتار به بطلان سببیت است، و به ضرورت باطل است.

و چون این امر، بر نفی کنندگان شفاعت مشتبه شده و چنین پنداشته‌اند که شفاعت به طور مطلق و بدون شرط بیان شده است، اشکالاتی چند وارد ساخته و بدون تدبّر در مفاد و معانی قرآن کریم و تفهّم در مغزی و مراد کلام خداوند تعالی، این حقیقت قرآنی را نسبت به بطلان داده‌اند.

اشکالات وارده بر شفاعت و پاسخ آنها

استاد ما: حضرت آیه الله علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی، در تفسیر خود هفت اشکال را از زبان مستشکلین بیان کرده و پاسخ آن را داده‌اند. و ما اینک خلاصه آن اشکالات و پاسخ آنها را در اینجا می‌آوریم:

اشکال اوّل: برداشتن عذاب از شخص مجرم در روز قیامت، بعد از آنکه خداوند وعده عذاب داده و بر

حذر داشته است، یا عدل است و یا ظلم؟ اگر عدل باشد، پس اصل آن حکمی که چنین عذابی را به دنبال می‌کشد ظلم بوده و لائق ساحت قدس حضرت احدیت نیست؛ و اگر ظلم باشد، پس شفاعت انبیاء مثلاً درخواست ظلم از خداوند است، و چنین درخواستی ناشی از جهل است و نمی‌توان به ساحت انبیاء صلوات الله علیهم نسبت داد.

جواب این اشکال، نقضی و حلّی است.

و اما نقضی، مانند اوامر امتحانیه که اثبات حکم اوّل که امتحانی است و رفع آن در وهله ثانیه، هر دو عدل است و هر دو صحیح. زیرا حکمت در آن، امتحان باطن و نیت مکلف است، و اختبار سریره و به فعلیت در آمدن قوه اوست.

در مورد شفاعت نیز می گوئیم: ممکن است که نجات از اوّلین مرحله برای جمیع مؤمنین نوشته گردد؛ و به دنبال آن، احکام الهیه و کیفرهای مخالفت آنها از انواع عقاب تدوین شود، تا کافران بواسطه کفرشان به هلاکت رسند، و مؤمنان نیکوکار به واسطه اطاعت درجاتشان بالا رود، و مؤمنین گنهگار آن نجات غائی و سعادت نهائی را به واسطه شفاعت - گرچه نسبت به بعضی از انواع و افراد عذاب باشد - دریابند، و نسبت به بعض دیگر مانند وحشت های برزخ و دهشت های روز رستخیز عذاب شوند.

و علی هذا هم جعل اصل حکم و جعل عقاب مخالفت در اوّل، و هم رفع عقاب در ثانی، هر دو عدل و حقیقت بوده است.

و اما جواب حلّی آنست که: همان طور که

گفتیم، رفع عقاب به واسطه شفاعت مغایرتی با حکم
اوّل ندارد تا مستلزم عدل و یا ظلم باشد؛ مضادّه و
مزاومت و مُصادمتِ حکم عفو و حکم عقاب، در
صورت مغایرت است.

و لیکن اثر حکم شفاعت و عفو پیرو آن، به
نحو حکومت بر حکم اوّل است؛ یعنی مُجرم را از
تحت عنوانی که موضوعیت برای عذاب دارد خارج
می‌کند و او را مصداق صفات دیگری از خداوند

چون رحمت و عفو و غفران او، و گرامی داشتن او مقام شفیع را به اکرام و اعظام، قرار می‌دهد؛ بنابراین مغایرت و ضدیت کجاست؟ هر دو حکم صحیح، و هر کدام در محلّ خود و روی موضوع خود است.

اشکال دوّم: سنّت خداوند چنین جاری است که افعالش از اختلاف و تخلف مصون است؛ یعنی آنچه را که حکم می‌کند و مقدرّ می‌فرماید بر وتیره واحده بدون استثناء اجرا می‌نماید، و سنّت اسباب خداوندی نیز این چنین است.

در قرآن کریم داریم: **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ* وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ^۱**

«به درستی که نسبت به بندگان من، برای تو (شیطان) سلطنت و اقتداری نیست! مگر آن کسی از اغواءشدگان که تو را پیروی کند؛ و در این صورت موعد همگی آنان جهنّم است.»

و نیز داریم: **وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا**

^۱ آیه ۴۲ و ۴۳، از سوره ۱۵: الحجر

فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ.^۱

«و بدرستی که حقاً صراط من که مستقیم

است، این صراط است؛ و از آن تبعیت کنید! و از

راه‌های دیگر تبعیت نکنید! چرا که شما را از راه خدا

متفرّق و جدا می‌سازد.»

و نیز داریم: **فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَا نَنْ**

تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ

^۱ صدر آیه ۱۵۳، از سوره ۶: الانعام

«پس هیچ وقت در سنت خدا تبدیلی نخواهی

یافت، و هیچ وقت در سنت خدا تحویلی نخواهی

یافت!»

و شفاعت موجب اختلاف در سنت خدا

می‌گردد، چون اگر شفاعت شامل حال همه شود و

عذاب از جمیع مجرمان برداشته شود، این مستلزم

نقض غرض است و نقض غرض محال است و یک

بازی است که منافات با حکمت خدا دارد، و اگر

شامل بعضی از مجرمان شود و در نتیجه عذاب از

بعضی آنان و یا از بعضی از جرائمشان برداشته شود،

این موجب اختلاف در فعل خدا، و مستلزم تغییر و

تبدیل در سنت جاریه و طریقه دائمه خواهد بود.

زیرا که فرقی در بین مجرمان نیست در اینکه

هر یک از آنان مجرم هستند، و فرقی در بین گناهان

نیست در اینکه همه گناه است و موجب خروج از

طریقه و منهاج عبودیت است، پس بنابراین

اختصاص دادن بعضی از مجرمان را و یا بعضی از

^۱ ذیل آیه ۴۳، از سوره ۳۵: فاطر

گناهان را به شفاعت و به عفو و اغماض و نادیده گرفتن محال است.

بلی سنت شفاعت و مشابهاات آن، در این زندگی دنیوی که اعمال و افعالش بر آراء و افکار و اوهامی مبتنی است که چه بسیار به طور مساوی در موارد حقّ و باطل جاری است، و بر نسق واحد در موارد حکمت و جهالت حکم می شود اشکالی ندارد.

جواب آنکه: هیچ شکی نیست که صراط خدا

مستقیم، و سنت

خدا واحد است، لیکن این سنت واحد غیر
مختلفه و غیر متبدله هیچ گاه بر اصل یک صفت از
صفات الهیه همچون حکم و تشریح قائم نیست، تا
اینکه هیچ حکمی از مورد خودش تخلف نکند و
هیچ جزائی از محلّ خودش تغییر نیابد، بلکه این
سنت قائم است به مجموع صفات خداوند که مربوط
به این موضوع و این جهت است.

و توضیح این حقیقت آنست که: خداوند
سبحانه و تعالی، یگانه و جود بخشنده و افاضه کننده
برای تمام موجودات عالم تکوین است، از حیات و
مرگ و رزق و نعمت و قدرت و غیرها؛ و معلوم
است که اینها اموری هستند که مختلف بوده و همگی
ارتباطشان از جهت واحد به خداوند نیست، به هر
گونه و به هر شکلی که خواهد بوده باشد؛ زیرا
بنابراین فرض دیگر سببیتی نیست و ارتباط و
سببیت، دیگر فرضی ندارد.

خداوند تعالی مریضی را بدون جهت و
مصلحت مقتضی شفا نمی دهد، و نیز به جهت اینکه
او خداوند مرگ آفرین و مُنتقم و جبار و شدید الاخذ

است، شفا نمی‌دهد، یعنی از راه این صفات شفای او را افاضه نمی‌فرماید؛ بلکه از جهت اینکه او خداوند رؤوف و مهربان و رحیم و عطوف و منعم و شافی و معافی است، شفا می‌دهد.

و خداوند تعالی مرد جبّار و مستکبری را بدون جهت و مصلحت هلاک نمی‌کند، و نه به جهت اینکه او خداوند رؤوف و مهربان است؛ بلکه به جهت اینکه او شدید البطش و شدید الانتقام است.

و بنابراین هر یک از حادثات این عالم در تحت اسم و صفتی خاص است، و خداوند با اسماء حسناى خود هر چیزى را متناسب با آن اسم و صفت پدید مى آورد.

قرآن کریم با ندای بلند و آشکارای خود به این حقیقت اعلان می دارد که هر یک از حوادث از نقطه نظر جهات مختلفه وجودیه مستند به صفات و اسماء مختلفه حضرت حق است، یک صفت یا بیشتر؛ و از جهت ملایمت و ائتلاف و استیناسی که بین آنهاست، به واسطه صفات علیای و اسماء حسناى او به ذات اقدس او مرتبط می شوند و سببیت و اقتضاء از این ناحیه ناشی می شود.

و به عبارت مختصر می توان گفت: هر امری از امور از جهت خصوص آن مصلحتی را که متضمن است، از خیرات و برکات، به خداوند تبارک و تعالی ربط حاصل می کند.

و بناءً علی هذا، استقامتِ راه خدا و وحدت سببیت خدا و عدم تغیر و تبدل آن و عدم اختلاف در فعل خدا، به واسطه ملاحظه جمیع صفات و

اسباب مربوط به آن چیز است، نه به واسطه اقتضاء
یک صفت خاصی.

و به عبارت ساده و واضح تر: به واسطه نتیجه
و ما حصل جميع فعل و انفعالات و کسر و
انکساراتی است که بین احکام و مصالح مربوطه به
موارد و موضوعات پیدا می شود، نه به واسطه اقتضاء
یک مصلحت به تنهایی.

و بنابراین اگر سنت حکم مجعول فقط نفس
همان پاداش درباره

مؤمن و کافر، و صالح و فاجر، و عادل و فاسق
بود، البتّه تغییری نمی کرد و این حکم به وتیره واحده
ای نسبت به همه جریان می یافت، و لیکن دانستیم
که اسباب بسیار است، و چه بسا نتیجه و ما حصل و
منتجه عدّه ای از آنها غیر از اثر خاصی است که از
یک سبب بخصوصه انتظار می رفت.

شفاعت نیز یک پدیده و حادثه ای است مانند
سائر حوادث، و از این قاعده کلیه مستثنی نیست؛ و
بنابراین برداشتن عذاب در اثر شفاعت، در اثر
اجتماع اسباب عدیده ای چون رحمت و مغفرت، و
حکم و قضاء، و دادن حقّ هر ذی حقّی را به خود او،
و فصل خصومت و قضاء و غیرها، موجب اختلاف
در سببِ جاریه و صراط مستقیم الهی نیست بلکه
مُثَبِّت و نگاهدارنده و امضاء کننده این سبب و این
صراط است.

اشکال سوّم: آنچه از معنای شفاعت در بین

مردم معروف است آنست که شفیع اراده کسی را که در
نزد او شفاعت می کند، به خلاف اراده اوّلیه او منعطف
و منحرف گرداند، خواه اراده فعل داشته باشد و خواه

اراده ترك؛ و در صورت شفاعت، اراده به ترك و یا به فعل تعلق می‌گیرد. و علی کلّ تقدیر نتیجه شفاعت ترك اراده و نسخ آن است به جهت رعایت خاطر شفیع، و در این صورت حاکم عادل شفاعت کسی را نمی‌پذیرد مگر آنکه علمش به آنچه اراده کرده است و حکم نموده است تغییر کند، مثل آنکه خطا کرده بوده است و اینك متوجّه خطای خود شده است و فهمیده است که مصلحت در

خلاف آن چیزی است که اراده کرده و حکم
نموده است.

و اما حاکم جائز و مستبدّ ظالم، او با آنکه
میداند حکم به خلاف آنچه را که نموده است ظلم
است، به جهت رعایت خاطر مقربان و شفیعان خود
شفاعتشان را می‌پذیرد، و مصلحت ارتباط خود را با
شفیعانِ مقربِ خود بر عدالت و حکم حقّ ترجیح
می‌دهد.

و هر دو نوع از این گونه شفاعت‌ها بر
خداوند تعالی محال است، چون خداوند ظالم
نیست، و اراده او بر حسب علم اوست و علم او ازلی
است و لا یتغیر و لا یتبدّل است.

جواب: شفاعت از قبیل تغییر اراده و علم
نیست، بلکه از قبیل تغییر در مراد و معلوم است،
چون خداوند سبحانه و تعالی می‌داند که فلان انسان
حالات مختلفی پیدا می‌کند، در فلان حین چنین
حالی دارد و در فلان حین حال دیگری که مخالف
حال سابق است، به واسطه اقتران جهات و اسباب و
شرائط دیگری که در این حین حاصل کرده است،

فلهذا دربارہ او ارادہ دیگری می نماید؛ و البتہ خداوند نسبت به احوال و کیفیات مختلف مردم ارادہ‌های مختلفی دارد.

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ^۱.

«هر روز خداوند در ارادہ خاص و شأن جدیدی است.»

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ^۲.

«خداوند هر چیزی را کہ بخواهد از بین می برد، و هر چیزی را کہ بخواهد برقرار و ثابت می دارد؛ و امّ الكتاب در نزد اوست.»

بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ^۳.

(هیچ گاه دست‌های خدا بسته نیست) بلکه دو دست او باز است و هر قسم کہ بخواهد انفاق می کند.»

مثال: ما می دانیم کہ چون شب می رسد، ظلمت جهان را فرا می گیرد و دیگر برای انجام امور چشمان ما کار نمی کند، و ما نیاز داریم کہ بعضی از

^۱ ذیل آیه ۲۹، از سوره ۵۵: الرَّحْمَن

^۲ آیه ۳۹، از سوره ۱۳: الرَّعْد

^۳ قسمتی از آیه ۶۴، از سوره ۵: الْمَائِدَة

چیزها را بینیم، و نیز می‌دانیم که چون خورشید طلوع کند، این ظلمت از بین می‌رود و جهان روشن می‌شود و در آن وقت نیاز به چیزی که با آن بینیم نداریم.

و بنابراین چون شب فرا می‌رسد اراده ما به روشن کردن چراغ تعلق می‌گیرد، و چون شب به پایان می‌رسد اراده ما به خاموش کردن چراغ تعلق می‌گیرد، در این فرضیه می‌بینیم که علم و اراده ما هیچ‌گاه تغییر و تبدیل ندارد؛ آنچه متغیر و متبدل است معلوم و مراد است، که از منطبق^۲ علیه بودنشان برای علم و اراده تغییر پذیرفته‌اند.

و البته اراده باید انطباق بر مراد داشته باشد، نه هر مرادی، بلکه همان مرادی که این اراده به آن تعلق گرفته است. و علم باید انطباق بر معلوم داشته باشد، نه هر معلومی، بلکه خصوص همان معلومی که این علم به آن تعلق گرفته است.

و در اینجا می‌بینیم که این اراده و علم هیچ‌گاه از انطباقشان بر

مراد و معلوم تغییر نکرده‌اند؛ هر وقت شب رسد اراده افروختن چراغ هست، و هر وقت شب به سر آید اراده خاموش کردن آن هست. هر وقت شب رسد علم به نیازمندی دیدگان در ابصار، به چراغ هست، و هر وقت شب به پایان رسد، علم به عدم نیازمندی به چراغ هست.

این علم و اراده هیچ گاه در آنها خللی و فساد و تغییری پیدا نمی‌شود و هر کدام در موقعیت و در شرائط تحقق خود موجودند، آنچه تغییر می‌پذیرد مراد و معلوم است؛ یعنی محیط خارج، از شرائط منطبق^۲ علیه بودنش نسبت به اراده و علم بیرون می‌رود، و بنابراین دیگر علم و اراده‌ای نیست، چون مراد و معلومی نیست؛ و گرنه تا مراد باشد اراده هست، و تا معلوم باشد علم هست، هر کدام پیوسته و دائماً به نحو قضیه حقیقه روی موضوع خود ثابت بوده و لا یتغیر و لا یتبدل می‌باشند.

آری تغییر آن علم و اراده‌ای بر خداوند محال است، که با وجود بقاء معلوم و مراد، علم و اراده تخلف یابند؛ یعنی انطباق علم بر معلوم و اراده بر

مراد، با بقاء معلوم و مراد بر حال خود خلل یابد، و این در صورت خطا و فسخ است که ذات اقدس حقّ از آن مبرّی است.

مثل آنکه انسان چیزی را از دور ببیند و حکم کند که انسان است، و چون نزدیک شود معلوم شود که اسب بوده و انسان نبوده است؛ در این صورت با بقاء معلوم علم تغییر کرده است، و نسبت به حقّ تعالی این امر محال است.

و یا مثل آنکه انسان اراده کند کاری را انجام دهد، به جهت مصلحتی که از آن می‌داند، و پس از آن روشن شود که مصلحت در خلاف آن بوده است و در این صورت اراده فعل از بین برود؛ اینها درباره حضرت حقّ تعالی غلط است و جائز نیست. و اما شفاعت و برداشتن عقاب در اثر شفاعت از این قسم نیست، بلکه از قبیل تغییر اراده به تغییر مراد و تغییر علم به تغییر معلوم است، با ثبات اراده و علم بر روی متعلّق خود از مراد و معلوم؛ نظیر اراده عذاب در صورت عدم توبه و استغفار، و اراده ثواب در صورت توبه و استغفار.

اشکال چهارم: وعده شفاعت از جانب خداوند متعال، و یا تبلیغ آن از جانب پیغمبران علیهم السّلام موجب تجرّی و عصیان مردم بر ارتکاب معاصی می‌گردد و آنان را بر هتك محرمات الهیه ترغیب و تشویق می‌کند، و این با یگانه مقصود و منظور از دین و تشریح شرایع الهیه که مردم را به طاعت و عبودیت می‌کشاند منافات دارد.

و بنابراین آنچه از آیات و روایاتی را که در

این باره وارد شده است، باید به محمل‌های دیگری
تأویل نمود تا با این اصل بدیهی دینی منافات نداشته
باشد.

جواب: هم نقضی است و هم حلّی.

امّا نقضی به آیاتی است که دلالت بر شمول

مغفرت و وسعت رحمت خداوندی دارد؛ چون

گفتار خداوند تعالی:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ
لِمَنْ يَشَاءُ.^۱

«خداوند کسی را که به او شرک آورده است
نمی‌آمرزد، و اما غیر از شرک را درباره هر کس که
بخواهد می‌آمرزد.»

و همان طور که سابقاً گفتیم این آیه در غیر
مورد توبه است، چون در آن شرک که بواسطه توبه
بخشیده می‌شود استثناء شده است.

و اما حَلّی: وعده شفاعت و یا تبلیغ آن در
صورتی موجب إغراء و تشویق مردم به معصیت
می‌شود که دو شرط متحقق باشد:

اوّل: تعیین کردن مُجرم بعینه و بصفاتِه، یا
تعیین خصوص آن گناهی که در آن شفاعت واقع
می‌شود، تعیینی که مُنجَز بوده و هیچ شائبه تعلیق به
شرطی در آن نبوده باشد.

دوّم: آنکه شفاعت در انواع عذاب‌ها و اوقات
آنها مؤثر گردد و عذاب را من جمیع الجهات بردارد.
و بنابراین اگر مثلاً گفته شود تمام طبقات

^۱ صدر آیه ۴۸، از سوره ۴: النّساء

مردم، یا فلان طبقه بخصوص مورد عذاب و مؤاخذه قرار نمی‌گیرند، یا فلان گناه بخصوصه عذاب ندارد، این مستلزم لغویت و بازیچه قرار گرفتن احکام متوجه به سوی مکلفین می‌گردد.

و اما اگر از جهت این دو شرط، امر شفاعت مبهم بماند و مشخص نگردد که شفاعت درباره چه گناهانی است و درباره کدام دسته از گناهکاران است، و یا آنکه برداشتن عذاب از جمیع انحاء عذاب است و در تمام اوقات و احوال، و یا در بعضی از احوال و

اوقات، و بنابراین انسان نداند که حتماً مورد شفاعت موعوده قرار می‌گیرد یا نه؛ در این صورت هیچ گونه تجرّی واقع نمی‌شود، و اغراء و ترغیب بر هتک مُحَرّمات الهیه نمی‌گردد.

بلکه این وعده شفاعت، موجب بیداری قریحه رجاء و امید شخص گنهکار می‌گردد، که آن گناهانی را که به جا آورده است و آثام و معاصی را که در برابر دیدگان خود مشاهده می‌کند، او را از پای در نیاورد و یأس و نومیدی از رحمت خدا را در کانون وجود مشتعل نگرداند؛ و معلوم است که یأس سر منشأ همه بدبختی‌ها و شقاوت‌ها، و امید سرچشمه همه گونه سعادت‌ها و تحرّک‌ها و پیشرفت‌هاست.

از این گذشته ما می‌بینیم که خداوند نسبت به گناهان صغیره مطلقاً وعده مغفرت داده است:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ^۱.

این آیه بسیار به طور روشن و واضح دلالت

^۱ صدر آیه ۳۱، از سوره ۴: النّساء

دارد بر آنکه در صورت اجتناب از معاصی کبیره،
معاصی صغیره خود بخود مورد مغفرت و آمرزش
واقع می‌شود؛ پس اگر جائز باشد که خدا بگوید: اگر
شما از معاصی کبیره اجتناب کردید ما معاصی
صغیره شما را می‌آمرزیم، چرا جائز نباشد که بگوید:
اگر شما ایمان خود را حفظ کردید! و در روز قیامت
با ایمان سلیم بر من وارد شدید! شفاعت شافعان
درباره شما مورد قبول من واقع می‌شود؟

و لیکن چه کسی مطمئن است که با ایمان
سلیم بر خدا وارد می شود، و ایمان خود را تا آن وقت
حفظ می کند؟

چون گناهان، موجب قساوتِ دل، و ضعف
ایمان، و استجلابِ شرک می شود، مگر خدا نفرموده
است:

فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ^۱.

«از مکر خدا ایمن نیستند مگر طائفه
زیانکاران.»

و مگر نفرموده است:

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۲.

«أبداً این چنین نیست! بلکه مطلب از این
قرار است که کارهائی را که انجام داده اند بر روی
دلهایشان چرک و آلودگی ایجاد کرده است.»

و مگر نفرموده است:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاى أَنْ كَذَّبُوا
بِآيَاتِ اللَّهِ^۳.

^۱ ذیل آیه ۹۹، از سوره ۷: الاعراف

^۲ آیه ۱۴، از سوره ۸۳: المطففين

^۳ صدر آیه ۱۰، از سوره ۳۰: الروم

«و پس از آن، بدی و سختی عذاب، فقط عاقبت امر کسانی است که کارهای بدی انجام داده‌اند، به سبب آنکه آیات خدا را تکذیب نموده‌اند.»

و همین امید شفاعت چه بسا موجب جدا کردن شخص معصیت کار از گناهانش می‌شود، و در صراط تقوی گام می‌نهد، و از

محسان و نیکوکاران می‌گردد، چون اگر هیچ درجه و روزنه امیدی در وی نباشد چه بسا با خود می‌گوید: کار ما که گذشت و خرابی به بصره رسید و آب که از سر گذشت چه یک کله چه صد کله؛ بنابراین ما که حتماً جهنمی هستیم، دیگر چرا کار خیری انجام دهیم؟

و اما در صورت امید شفاعت همچون توبه، روزنه بخشایش و طلیعه رحمت به چشم می‌خورد، و چه بسیار می‌شود که گنهکار را از گناه خود منقلع و ریشه کن می‌سازد و یکسره او را به طاعات و عبادات سوق می‌دهد؛ وَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْعَظِيمُ.

و همچنین اگر شخص مجرم را، و یا خصوصیت جرم را مشخص کنند که مورد شفاعت واقع می‌شود، لیکن تصریح کنند که شفاعت نسبت به بعضی از جهات عذاب، یا بعضی از اوقات عذاب است؛ در این صورت نیز موجب تجرّی نخواهد بود. و قرآن کریم نه در خصوص مجرمان، و نه در خصوص گناهان مشخص، تصریحی به وقوع شفاعت نکرده است؛ و در رفع عذاب فقط به بعضی

از اقسام آن ناطق است، و بنابراین هیچ اشکالی در
بین نیست.

اشکال پنجم: ادله ای را که قائلین به شفاعت

ذکر کرده‌اند، یا عقلی است و یا نقلی.

اما دلیل عقلی، اگر بر فرض تسلیم قائم شود،

بر امکان شفاعت است، نه وقوع آن؛ مضافاً به اینکه

اصل دلالت بر امکان آن هم محلّ منع است.

و اما دليل نقلی، آنچه از قرآن بیان شده است
دلالت بر وقوع شفاعت ندارد، چون آیات قرآن
درباره آن بر سه گونه است:

اوّل: آیاتی که دلالت بر نفی شفاعت به طور
اطلاق دارند، مثل:

لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ^۱.

دوّم: آیاتی که دلالت بر فائده نداشتن و ثمر
نبخشیدن شفاعت دارند، مثل:

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ^۲.

سوّم: آیاتی که دلالتشان بر شفاعت مقید به
اذن و مشیت خداست، مثل:

إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ^۳ و إِلَّا بِإِذْنِهِ^۴ و إِلَّا لِمَنْ
أَرْتَضِي^۵.

و این آیات نیز دلالت بر نفی شفاعت دارند،
زیرا این استثناءها استثناء به اذن و مشیت است، و
این گونه استثناءهای به اذن و مشیت، در اسلوب

^۱ قسمتی از آیه ۲۵۴، از سوره ۲: البقرة

^۲ آیه ۴۸، از سوره ۷۴: المدثر

^۳ قسمتی از آیه ۳، از سوره ۱۰: یونس

^۴ قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة

^۵ قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ۲۱: الانبياء

قرآن، در مقام نفی قطعی آورده شده است برای
إشعار به اینکه ما فوق اذن و مشیت خدا چیزی
نیست و همه چیز منوط به اذن و مشیت اوست، مانند
آیه:

سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ^۱.

«بزودی حتماً ما برای تو می خوانیم به طوری
که دیگر فراموش نمی کنی، مگر اینکه خدا بخواهد!»
و مانند آیه: خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ

و الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ^۲.

«جهنمیان در دوزخ به طور جاودان زیست
می کنند، تا وقتی که آسمانها و زمین بر پاست، مگر
آنکه خدا بخواهد.»

یعنی ما فوق اراده و خواست خدا چیزی
نیست، نه آنکه واقعاً موقعی می رسد که این اراده
خدا در خارج تحقق پیدا می کند. پس بنابر آنچه گفته
شد در قرآن نصّ قطعی بر وقوع شفاعت نیست.

و اما در سنت و روایات، آنچه در

^۱ آیه ۶ و صدر آیه ۷، از سوره ۸۷: الاعلی

^۲ صدر آیه ۱۰۷، از سوره ۱۱: هود

خصوصیات شفاعت آمده است قابل اعتماد نیست،
و متیقن و قدر مسلم آن نیز بیش از آنچه در آیات
آمده است دلالت ندارد.

جواب: اما از آیاتی که نفی شفاعت را می‌کند،

بیان کردیم که آنها شفاعت را به طور مطلق نفی
نمی‌کند، بلکه شفاعت را استقلالاً و بدون اذن و
رضایت خدا نفی می‌نماید.

و اما از آیاتی که بنا بر گمان اشکال کننده، نفی

منفعت شفاعت را می‌کند، آنها علاوه بر آنکه شفاعت
را نفی نمی‌کند، اثبات نیز می‌نماید.

چون این آیات در سوره مدثر واقع است، و

نفی ثمر شفاعت را از جماعت خاصی از مجرمان
می‌کند، نه از همه آنها.

و علاوه بر این، آنکه: در عبارت، شفاعت اضافه به شافعین شده است، نه اینکه بدون اضافه و مقطوع از آن آمده است؛ فرق است بین آنکه گفته شود: **فَلَا تَنْفَعُهُمُ الشَّفَاعَةُ**، و بین آنکه گفته شود: **فَلَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ**، چون در صورت دوم مصدر اضافه شده است و این اضافه اشعار به وقوع فعل در خارج دارد، به خلاف صورت اول که مصدر بدون اضافه آمده است و مشعر به چنین معنایی نیست؛ و شیخ عبد القاهر در «دلائل الإعجاز» به این مطلب تصریح کرده است.

و بنابراین، کلمه **شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ** دلالت دارد بر آنکه: اجمالاً شفاعتی در خارج واقع است، الا آنکه این افراد بهره ای از آن نمی گیرند.

و باز علاوه بر این، آنکه: این اضافه در ناحیه مضاف إلیه به صیغه جمع آمده است، و **شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ** فرموده است، نه **شَفَاعَةُ الشَّافِعِ**؛ و این نیز دلالت بر تحقق شفاعت در خارج دارد، مثل اینکه فرموده است: **كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ وَ كَانَتْ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ فَكَانَ مِنَ**

الْغَاوِينَ و لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ و أمثال این آیات.

و اگر برای افاده این معنی نبود، آوردن به صیغه جمع که مدلول آن بیش از مدلول صیغه مفرد است لغو و زائد بود.

و علی هذا، محصل کلام این می شود که آیه:

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ از آیاتی است که دلالت

بر اثبات شفاعت دارد، نه بر نفی آن.

و اما جواب از آیاتی که در آنها به نحو استثناء

اذن و ارتضاء آمده است، مثل: **إِلَّا بِإِذْنِهِ** و **إِلَّا مِنْ بَعْدِ**

إِذْنِهِ، آن است که دلالت آنها بر وقوع شفاعت چون

مصدر مضاف است، قابل انکار نیست برای کسانی

که به اسلوب کلام و عربیت و ادبیت اطلاع دارند.

و اینکه گفته است: **إِلَّا بِإِذْنِهِ** و **إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى**

به معنای واحد است و استثناء از مشیت است، قابل

استماع نیست. علاوه بر این، این استثناء، به عبارات

مختلف در مورد شفاعت آورده شده است، مثل: **إِلَّا**

بِإِذْنِهِ و **إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ** و **إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى** و **إِلَّا مَنْ**

شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ، و غیر اینها.

حالا فرض می‌کنیم: **إِلَّا بِإِذْنِهِ** و **إِلَّا مِنْ بَعْدِ**

إِذْنِهِ به معنای مشیت بوده باشد، آیا در جمله: **إِلَّا مَنْ**

شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ نیز می‌توان چنین احتمالی

را داد؟

آیا این استثناء هم استثناء مشیت است؟ و

می‌خواهد برساند که مشیت خدا ما فوق هر مشیتی

است؟

این گونه تسامح کاری‌ها در عبارت از کلام

یک نفر بقال و بازاری عامی غلط است، تا چه رسد به کلام بلیغ، و به کلامی که در بلاغت دارای درجه و منزله اعلی است.

و اما جواب از سنت و روایات، آن است که دلالت آنها اجمالاً بر شفاعت مؤمنین نسبت به معاصی کبیره در صورت تحقق و بقاء ایمان جای شبهه و تردید نیست، و روایات مستفیضه بلکه متواتره در شفاعت رسول الله و پیامبران و ائمه طاهرین علیهم السّلام وارد

است، و دلالت آنها طبق دلالت آیات است.

اشکال ششم: آیات وارده بر شفاعت، دلالت بر

رفع عذاب از مجرمان در روز قیامت بعد از ثبوت جرم

و لزوم مجازات نمی‌کند، بلکه مراد از این آیات شفاعت

پیامبران به معنای وساطت آنها از جهت وظیفه

وساطت آنها بین خداوند و بین مردم است، به اینکه

احکام الهیه را با وحی می‌گیرند و به مردم تبلیغ

می‌نمایند و مردم را به راه راست هدایت می‌کنند. و این

معنای شفاعت و وساطت است که همچون بذری

می‌ماند که در دل‌ها می‌پاشند و آن بذر رشد و نمو

می‌کند و اوصاف و احوال مردم با وجود اختلاف آنها

از آن بذر به مقدارهای متفاوت پدیدار می‌گردد؛ این

است معنای شفاعت انبیاء که در دنیا و آخرت شفیعان

مؤمنانند.

جواب: آن است که این عمل انبیاء از جهت

وظیفه نبوت شکی نیست که نوعی از وساطت و

شفاعت است و ما در آن حرفی نداریم، الا اینکه همان

طور که سابقاً بحث کردیم شفاعت منحصر در این

نیست.

بلکه نوعی دیگر از وساطت است، و دلیل بر

این مطلب آن است که خداوند می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ
ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ.^۱

«خداوند شرکِ شرک‌آورنده به او را

نمی‌آمرزد، و غیر از شرک را نسبت به کسانی که

بخواهد می‌آمرزد.»

^۱ صدر آیه ۴۸، از سوره ۴: النساء

و ما سابقاً گفتیم که این آیه در غیر مورد ایمان و توبه است، زیرا در صورت ایمان و توبه، شرک هم آمرزیده می‌شود؛ و شفاعتی را که به معنای وساطت در تبلیغ پیامبران است و اشکال کننده مطرح کرده است، از راه ایمان و توبه است، یعنی شفاعت آنان همان طریق به ایمان و توبه است. در حالی که در این آیه آمرزش در غیر این دو مورد نسبت به کسانی که خدا بخواهد بیان شده است، و آن به طریق شفاعت است.

اشکال هفتم: از راه عقل، راهی برای اثبات شفاعت نیست. و از راه نقل، آیات وارده در قرآن کریم، متشابه است؛ گاهی اثبات شفاعت می‌کند، و گاهی نفی آن؛ و گاهی به طور مطلق بیان می‌کند، و گاهی در صورت قید و شرط. و در این صورت ادب دینی اقتضا می‌کند که به آیات دالّه بر شفاعت اجمالاً ایمان داشته باشیم، و اما معنی و مفاد و علم به مدلول آنها را به خداوند تعالی ارجاع دهیم.

جواب: آیات متشابهه درباره شفاعت، با ارجاعشان به آیات محکمه، مانند آنها از محکّمات

می‌شوند، و این کار آسانی است که ما را در اشکال و

بند قرار نمی‌دهد؛ و ما در آیه شریفه: **مِنْهُ آيَاتٌ**

مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ^۱. بحث

کافی در این مطلب خواهیم نمود.^۲

و اما اینکه بعضی گفته‌اند که ما دلیل عقلی بر

شفاعت نداریم،

^۱ قسمتی از آیه ۷، از سوره ۳: آل عمران

^۲ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱، از ص ۱۶۴ تا ص ۱۷۱

البته نه تنها بر شفاعت بلکه بر بسیاری از خصوصیات تفصیلیه مسائل معاد نداریم، به علت اینکه براهین عقلیه چون نمی‌تواند مقدمات متوسطه در انتاج مسائل معادیه به طور تفصیل قرار گیرد، فلذا بدست آوردن نتایج عقلیه از برهان، در این گونه مسائل میسر نیست، و بر این مطلب بو علی سینا در «شفا» تصریح کرده است.

لیکن ادله عقلیه برای انتاج کمالات مثالیه و عقلیه انسان در مسیر سعادت و شقاوت بعد از مفارقت نفس او از بدن، از جهت حصول و پیدایش تجرد مثالی و تجرد عقلی، وافی و کافی است؛ چون تجرد مثالی و عقلی از مسائل مبرهنه در حکمت متعالیه است. و بر این اساس می‌توانیم بر شفاعت ارباب ذنوب و گناهان دلیل عقلی اقامه کنیم.

دلیل عقلی بر شفاعت نفوس کامله از نفوس

ضعیفه

دلیل عقلی بر شفاعت نفوس کامله از نفوس

ضعیفه در قیامت

بیان این مطلب آن است که انسان در ابتدای

امر خود، قبل از اینکه به مرحله فعلیت برسد، از هر فعلی که به جای می‌آورد، یک هیئت نفسانی و یک حال از احوال سعادت و یا شقاوت در نفس او حاصل می‌گردد؛ و مراد از سعادت آن فعلی است که برای او از جهت اینکه انسان است خیر است، و مراد از شقاوت، به عکس این مطلب است، یعنی فعلی که از جهت انسانیت او برای او شرّ است و ضرر. و به جای آوردن و تکرّر افعال خیر و شرّ، در نفس ایجاد ملکه راسخه می‌کند، و از آن ملکه راسخه صورت سعیده و یا شقیه نفسیه برای انسان بدست می‌آید، به

طوری که آن صورت واحده بسیطه نفسانیه مبدأ
بروز هیئات و صورت‌های کثیره ای می‌شود.

اگر آن صورت نفسانیه سعیده بود، تمام
آثارش وجودی است و ملائم و مناسب با آن صورت
است، و نیز ملائم و مناسب با اصل نفس انسان است،
که بمثابه ماده قابله برای تحقق و تصوّر آن صورت
است.

و اگر آن صورت نفسانیه شقیه بود، تمام
آثارش امور عدمی است که در تحلیل به فقدان و شرّ
بر می‌گردد.

و بنابراین، نفس سعیده انسانی از آثارش هم
از جهت اینکه انسان است لذّت می‌برد، و هم از
جهت اینکه به فعلیت سعادت رسیده است؛ و نفس
شقیه انسانی اگرچه با آثارش، از جهت آنکه خود
موجب تکوّن و مبدأ پیدایش آنهاست ملایمت و
انس دارد، لیکن از جهت آنکه انسان است متألّم و
ناراحت است.

این درباره نفوس کامله است، خواه در جهت
سعادت و خواه در جهت شقاوت؛ یعنی انسانی که

ذاتاً سعید است و افعالش نیز صالح است، و انسانی
که ذاتاً شقی است و افعالش نیز خراب است.

امّا نفوس ناقصه آنها نیز بر دو گونه‌اند: یا ذاتاً
سعیدند، و از جهت فعل، شقی؛ به معنای آنکه
ذاتشان دارای صورت سعیده و اعتقاد حقّ و ثابت
است، لیکن به واسطه عروض هیئات ردیه و شقیه

از معاصی و گناهان و انحرافات را که نفس آنان اکتساب نموده است به واسطه تعلقشان به بدن‌های دنیوی و سیراب گشتن از پستان اختیار، آن نفوس آلوده گشته، و بر روی آن زنگار حجاب و پرده چرک و غبار ظلمت کثرت و آثار آن پدیدار شده است.

در این صورت معلوم است که این آلودگی‌های ظاهری امور قسریه هستند و ملایمت با ذات نفس سعیده ندارند؛ و برهان قائم است بر اینکه امور قسریه، دوام ندارند. و علی‌هذا این نفوس صالحه و سعیده و مؤمنه، به واسطه فشارهای دنیوی، و یا عالم مثال و برزخ، و یا در روز رستاخیز و هول قیامت، بر حسب کیفیت و مقدار رسوخ آلودگی در نفس، پاک می‌شوند.

و یا ذاتاً شقی هستند، و از جهت فعل سعیدند؛ به معنای آنکه ذاتشان دارای صورت شقیه است، لیکن به واسطه عروض هیئات حسنه از طاعات و عبادات بر روی نفوسشان، ظاهری قسری پدیدار گردیده است؛ این ظاهر نیز مسلوب می‌گردد، و یا سریعاً و یا به طور بطیء و کند از بین می‌رود و

آن ذات شقیّ با شقاوت خود ظهور و بروز می نماید.

و اما نفوسی که نه در ناحیه سعادت و نه در

ناحیه شقاوت به مرحله فعلیت نرسیده اند، و هنگام

مفارقت نفوسشان از ابدان، ضعیف و ناقص

مانده اند؛ آنها **مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ** هستند که پروردگار

درباره آنها امر فرماید.

این مطلب مقتضای برهان مجازات در ثواب

و عذاب است، که

از لوازم اعمال و نتایج آنهاست؛ چون بالاخره امور وضعیه و روابط اعتباریه، باید به روابط وجودیه حقیقه بازگشت کند.

این از یک طرف، و از طرف دیگر برهان قائم است بر اینکه کمالات وجودیه به حسب مراتب کمال و نقص، و شدت و ضعف مختلف هستند؛ و این همان مسأله تشکیک است، بخصوص در نور مجرد.

و بناءً علی هذا، برای نفوس مراتب مختلفه ای در قرب و بعد از مبدأ کمال و منتهای کمال، در سیر ارتقائی خود، و در بازگشتش به مبدأ خود می باشد، و بعضی در مرتبه، فوق مرتبه بعضی دیگر است؛ و خاصیت علل فاعلی و وسائط فیض از جانب حقّ اوّل تبارک و تعالی این طور است.

و بنابراین برای نفوس کامله چون نفوس انبیاء علیهم السّلام، و بالاخصّ برای نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم که در اعلی درجه و ارقی منزله از درجات کمال و فعلیت هستند، مقام وساطت در ازاله هیئات شقیه ردیه قسریه که در نفوس ضعفاء

است می‌باشد، و همچنین برای نفوسی که در مرتبه پائین‌تر از خود آنان هستند، اگر از سعیدان بوده باشند و آن هیئات ردیه و شقیه قسراً بر آن نفوس عارض شده باشند.

و این است حقیقت شفاعت خاصه در روز قیامت که اختصاص به مرتکبین معاصی کبیره دارد. و همچنان که دیدیم، این کیفیت برهان، برهان عقلی بر این

مطلب بود؛ و الحمدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.

شفاعت، موجب تجرّی امّت در معصیت نیست

شفاعت موجب تجرّی امّت اسلامی در معصیت نیست و امّا آنچه بعضی از بحث کنندگان درباره مسائل اجتماعی، شفاعت را موجب سستی مردم در عمل و انحراف آنان از صراط مستقیم به جهت اتّکاء و اعتماد بر غفران حتمی دانسته‌اند، نیز سخنی خالی از تحقیق است.

تقریر اشکال بر شفاعت به اینکه موجب سستی

مردم در عمل است

آنها اشکال خود را بدین قسم مطرح می‌کنند که: چنانچه در جوامع بشری قوانین کیفری از عقوبات و ثوبات درست انجام پذیرد، احترام مردم به آن احکام اولّیه ای که در آن جوامع برای رشد و صلاح آنان وضع و تدوین شده است بهتر خواهد بود؛ و در نتیجه در سایه عملکرد مردم به احکام و قوانین موضوعه اولّیه در هر جامعه ای از جوامع بر حسب اختلافشان در وضع و تدوین، مردم آن جامعه به مقصود و منظور از صلاح و رُقائی که از عمل

نمودن به آن احکام عائدشان می‌شود، بهتر خواهند رسید. و اما اگر بنا بشود به نحوی از انحاء قوانین جزائیه عملی نشود، موجب تساهل افراد و تعدی هوسبازان می‌گردد.

فلهذا باید در اجراء قوانین کیفری راه احتمال نجات شخص مجرم را از کیفر به واسطه رشوه، و یا شفاعت، یا فدیة و دادن عوض، و یا به سائر انواع و اقسام حیلہ‌ها و دسیسہ‌ها بست، تا شخص مجرم در هنگام جرم برای خود راه فرار و خلاصی را نبیند و بر انجام دادن آن جریمہ اقدام نوزد.

و بر همین اصل کلی بر دیانت مسیح ایراد کرده‌اند که: آنچه در آن دیانت است که حضرت عیسی به واسطه حاضر شدن برای بر چوبه دار رفتن خود را فدای معصیت‌کاران در گناهشان نمود، درست نیست؛ زیرا مردم برای استخلاص خود از حکم الهی در روز قیامت و کیفر وارده بر آنان، اتّکاء و اعتماد بر فدا شدن حضرت می‌کنند و دست به گناه می‌آیند.

و بنابراین، دین که باید موجب رشد و ترقّی جامعه‌ها به کمال اخلاق و انسانیت گردد، به عکس موجب فرو ریختن دستورات اخلاقی و عفت و شرف نفسانی و انهدام مقام والای انسانیت می‌گردد، و انسان متحرّک رو به کمال و سعادت را در زوایای سکون و حرکت انحرافی به سوی قهقری عقب می‌زند و به جای فضائل، رذائل اخلاقی دامنگیرش می‌شود.

و روی همین اصل، إحصائیه ای که بدست آمده است، دلالت دارد که: متدینین به آن دین دروغشان بیشتر، و از راه و روش اخلاق و عفت و

عدالت انحرافشان بیشتر است از غیر متدینین.

و این به علّت آن است که متدینین و مذهبیین
به شریعت آن حضرت چون اعتماد بر حقانیت
دینشان و اتّکاء بر شفاعت مسیح در روز رستاخیز
دارند، در آلودگی به گناهان فرو گذار نیستند، به
خلاف غیر آنها که اصلاً دینی را برای خود اتّخاذ
نکرده‌اند؛ آنان چون واگذار به غرائز و صفات فطری
خود شده‌اند و چیزی حکم اخلاق و آن صفات
غریزی و فطری را در کانون وجودشان باطل نکرده
است، در

برابر مواجهه با جرم و گناه به حکم فطرت
انسانیت و اخلاق مدینه فاضله، اقدام نمی‌کند و
همان حکم فطری و وجدانی جلوگیر آنها می‌گردد.
و بر همین اساس، بسیاری از بحث‌کنندگان
در علوم اسلامی مسأله شفاعت را که در اسلام وارد
شده، و آیات قرآن بر آن دلالت دارد، و سنت رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم در روایات مستفیضه
و متوافره ای امضاء آن حکم الهی را فرموده است؛ از
معنی و مدلول اولیه خودش تأویل، و به معانی دیگر
چون شفاعت تکوینی، و شفاعت و وساطت در تبلیغ
احکام، و وساطت در ارشاد و هدایت امت به سوی
راه کمال به واسطه ابلاغ رسالات الهیه حمل
نموده‌اند.

جواب این عده این است که بگوئیم: آنان در همه

جهات بحث خلط کرده‌اند، و بدون تعمق و رسیدگی
به موضوع شفاعت و حکم آن سخنانی را به هم
درآمیخته و تلفیق کرده‌اند.

اولاً اسلام نه چنین شفاعتی را به این تفسیری

که آنان برای آن کرده‌اند اثبات کرده است، و نه آن

شفاعتی را که اسلام اثبات کرده است، دارای چنین اثر
و خاصیتی است که آنان پنداشته‌اند.

برای شخص متعمّق در مسائل اجتماعی
اسلام سزاوار است که اوّلًا در معارف دینیه و احکام
تشریحیه آن بر هیکل اجتماع صالح و مدینه فاضله
غور و بررسی کند، و تمام جهات و نکاتی را که
اسلام از اصول و قوانین منطبقه بر اجتماع آورده
است بر موارد معینه و

مشخصه خود تطبیق دهد، و پس از آن ببیند که شفاعت موعود چیست؟ و محلّ و موقعیت آن در بین معارفی که اسلام آورده است، و اصولی که بر آن تکیه زده است، کدام است؟

و علی هذا باید اولاً بداند که شفاعتی را که قرآن اثبات کرده است، فقط درباره مؤمنین است که در روز قیامت مخلّد در آتش نخواهند بود و به طور جاودان در جهنّم نخواهند ماند، به شرط آنکه خداوند را با ایمان پسندیده و دین حقّ ملاقات کنند.

شرط شفاعت بقاء بر ایمان و دین حقّ است

این وعده ای است که قرآن درباره مؤمنین فرموده است، و آن را مشروط به شرطی قرار داده است که آن بقاء ایمان و روش و منهاج مرضی و پسندیده باشد. و از طرفی بیان کرده است که ایمان از نظر بقایش از جهت گناهان، و بالاخصّ معاصی کبیره، و بخصوص اصرار و اِدمان بر آنها، در خطر عظیمی است؛ چون نفس ارتکاب معاصی خصوصاً کبائر از آنها، و بالاخصّ اِدمان و مداومت بر آنها، موجب شکست ایمان، و أحياناً موجب هلاکت

دائمیة و شقاوت ابدیة می‌گردد؛ پس شخص
معصیت کار پیوسته در آستانه هلاکت و در پرتگاه
بوار و زوال است.

و بنابر این جهات، هیچگاه شخص معصیت
کار نمی‌تواند خود را از اهل نجات ببیند، بلکه
پیوسته بین امید نجات و بین خوف و ترس از هلاک
می‌نگرد، و نفس مؤمن پیوسته فیما بین خوف و
رجاء متردد است؛ خداوند را از روی رغبت و رهبت
عبادت می‌کند، و در زندگی و حیات دنیوی سیری
دارد که نه او را به مرحله یأس و نومیدی

حرمان می‌کشد، و نه او را در مرحله سستی و
تساهل و تکاهل به کسالت و ثوق و اعتماد کاذب
متوقف می‌گرداند.

و ثانیاً باید بداند که اسلام قوانین اجتماعی
خود را چه در مادیات و چه در معنویات به طوری
وضع و تدوین کرده است که جمیع حرکات و
سکنت‌های فردی و اجتماعی را فرا می‌گیرد، و برای هر
یک از مواد آن یک پاداش مناسب دنیوی از جزاء، و
قضاء، و کفّاره، و دیه، و حدّ، و تعزیر، و غیرها را
قرار داده است، تا به جایی که منتهی به تحریم مزایای
اجتماعی، و سرزنش و توبیخ و تقبیح کرده است؛ و
برای ضمانت این جهات علاوه بر تحکیم حکومت
اولیای امر، با ایجاب قانون امر به معروف و نهی از
منکر، همه را رقیب و پاسبان و نگهبان و پاسدار
یکدیگر قرار داده است. و به این هم اکتفا ننموده
است، بلکه با دمیدن اصالت روح دعوت دینی و
اعتقاد به حفظ و کتابتِ دو فرشته ملازم اعمال و
رفتار انسان در سرّ و آشکارا و در خَلا و مَلا و در
ظاهر و پنهان، انسان را پیوسته مهار زده، و از افراط

و تفریط، و تجاوزات شهویه و بهیمیه و غضبیه و
وهمیه و تعدّیات به حقوق و نوامیس، و استکبار و
گردن ننهادن بر ذلّ عبودیت، او را ظاهراً و باطناً به
صراط مستقیم علماً و عملاً و اعتقاداً سوق می‌دهد.

و با انذار و تبشیر، و وعده و وعید، و ترس و
سرور، به عذاب‌ها و ثواب‌ها، در مراحل بعد از دنیا
و عالم آخرت او را نگاه می‌دارد، و اسلام پیوسته
اساس خود را در تربیت مجتمع به تلقین معارف مبدأ
و معاد بر همین نهج ترتیب می‌دهد و نظر خود را
بدین گونه معطوف

می دارد.

این جهات حقیقه دینه است که پیوسته مردم را زنده و با امید نگاه می دارد، و از انتحار و خودکشی و یأس مطلق می رهاند، و اصالت و واقعیت نفس او را پیوسته به او نشان می دهد، و خداوند را همیشه رقیب و ناظر و حاضر کردار او معرفی می کند، و حقاً چنین دستورات و احکامی، بخصوص اگر با امید رحمت شفاعت خاصه ضمیمه شود، یک دنیا از نیک بختی و امید در دل گنهکاران می پرورد، و چه بسیار از آنان را بدین نوید رحمت و مژده مغفرت از هلاکت ابدیه نجات می بخشد؛ این است حقیقت شفاعت و اثرات مثبت آن.

و ثانیاً شفاعتی را که اسلام تشریحاً بیان کرده است - چه از آیات قرآنی و چه از روایات نبویه و ائمه علیهم السلام - راجع به روز قیامت است، و همان طور که خواهیم گفت اثر آن عدم خلود مؤمنان در دوزخ است.

و اما سائر عذاب‌های دنیوی و اخروی همه به جای خود محفوظ است، و بنابراین احکام جزائیه

از حدود و تعزیرات، و احکام تکوینیه دنیویه، از عکس‌العمل‌های گناه، و شدت سکرات مرگ، و وحشت عالم قبر و سؤال منکر و نکیر، و ناراحتی‌ها و تألمات مثالیه برزخیه، و هول بعث و قیام روز رستاخیز، و مقام عرض و غیرها همه به جای خود محفوظ است.

شفاعت موجب ازدیاد امید به رحمت خداست

حالا فرض کنید که مؤمن یقین هم داشته

باشد که مخلّد در

دوزخ نخواهد بود، آیا نفس وارد شدن در دوزخ و مکث در آن به قدری که او را تطهیر کند، و سختی‌ها و مشکلات عالم قیامت، از سؤال و حساب، و میزان، و صراط، و نامه عمل، و موقف عند الله تعالی، و سختی‌ها و مشکلات عالم برزخ، و طول کشیدن آن و عالم قیامت؛ اینها همه رادع و مانع مؤمن از گناه نیست؟ و از همه اینها گذشته، مگر فقط مؤمن را باید به وسیله اخافه و به ترس انداختن، از گناهان دور کرد؟ آیا نظر رحمت و عطوفت حضرت ربّ و کدّود، و وزش نسیم ملایم جذبات الهیه و نفحات قدسیه او را به سر منزل مقصود و حرم امن و امان نمی‌کشد؟ و کانون گناه و مبدأ آن را در وجود او آتش نمی‌زند؟

و ثالثاً خود همین شفاعت، موجب تقلیل گناه است، نه تکثیر آن؛ زیرا آنچه را که درباره عیسویان گفته‌اند که: گناهشان از سائر اقوام بیشتر است، معلوم نیست. این خود مدّعائی است که دلیل ندارد، و إحصائیّه گناه و جرأت در مسیحیان چنین نشان نمی‌دهد، بلکه در یهود بیشتر است؛ خشونت و رُعونت

در آنها به مراتب بیشتر است، و رحمت و عطوفت در مسیحیان به مراتب بیشتر است. و همین بر اثر شفاعت و عقیده به فدا بودن حضرت مسیح است، گرچه آن نیز اصل صحیحی ندارد.

و قرآن کریم نیز از مشرکان و یهودان به غلظت و سنگدلی و قساوت و شدت عداوت با مؤمنان یاد می‌کند، و از مسیحیان به رحمت و رأفت و عطوفت، و نزدیک بودنشان به مودت با مؤمنان.

علت آنکه دین مسیح مانند دین اسلام بزودی در دنیا گسترش یافت و مردم پذیرفتند، همین جنبه‌های عاطفی و رحمت بود که با فطرت مردم سازگارتر بود. و براساس همان رحمت حضرت مسیح بود که می‌بینیم چه بسیار از پیروان او به کارهای عاطفی شدید، چون معالجه و پرستاری از مجذومان و غیرها دست می‌زنند، و به پاس پاداش فدا شدن آن کانون رحمت، خود را به چنین مصائبی مبتلا می‌دارند.

قساوت و بی‌رحمتی مسیحیان در بسیاری از امور بر اساس انحراف از آن شریعت است، نه ایصال به آن شریعت؛ همچنان که اساس انحراف مسلمانان از شریعت مقدسه نبویه موجب قساوت و تجرّی آنان گردیده است، نه گرایش به آن شریعت.

شیعه بر اثر امید به شفاعت اولیای خود،

عطوفتش بیشتر است

و ما بالوجدان و بالبداهه می‌بینیم که عطوفت و مودّت و رحمت در شیعیان بیشتر است، چون به پیروی از پیشوایان دینی خود، که همه چیز خود را

فدای اسلام و مسلمین نمودند، روح رقت و ملایمت در آنان طلوع می‌کند. و فقط با نام امام حسین علیه السلام که عملاً خود را فدای مذهب جدش رسول الله و منهاج پدرش علی ولی الله نمود، چه دریاهاى خروشانى از غضب و کینه و طمع و حرص و بخل و غیرها فرو می‌نشیند، و چه دریاهاى از رحمت و مودت و ملایمت و ایثار و گذشت بر روی جامعه‌ها و اقوام و ملل باز می‌شود؛ آیا این در اثر شفاعت عملیه نیست؟

همین شفاعت عینیه ظاهریه، در ملکوت اعلى

باطنی دارد و

حقیقتی، آنجا نیز آن شفاعت طلوع می‌کند و
خرمن‌ها از گناه را با یک جرّقه رحمت می‌سوزاند و
به باد فنا می‌دهد.

علّت آنکه این بحث کنندگان، امر شفاعت را
سست انگاشته‌اند برای آن است که با یک دیده به
اسلام نگریسته‌اند؛ و آن دیده ظاهر، و قوّت و
شوکت، و امر و نهی و انتظام و نظم، و جزاء و کیفر
است. این مسکینان دیده دیگر نداشته‌اند - یعنی
خودشان با دست خود آن را کور کرده‌اند - که بدانند
اسلام نیز دارای مقام رحمت و عطوفت، و ایثار و
گذشت، و عرفان و توحید، و فناء، و ولایت، و
شفاعت، و هزاران امر معنوی و حقیقی و باطنی و
روحی که آنان از آن بی‌خبرند، می‌باشد.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ
الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ^۱.

«فقط ظاهری از حیات و زندگی دنیا را
می‌دانند، و ایشان البته ایشان از آخرت و زندگی
عُقبی غافل هستند.»

^۱ آیه ۷، از سوره ۳۰: الرّوم

آری نتیجه یک چشمی بودن، محرومیت از ادراک بسیاری از حقائق است.

زمان وقوع شفاعت کدامست؟ باری در مسائلی

که ما در ضمن شفاعت بیان کردیم يك مسأله باقی ماند

که اخیراً هم به آن اشاره شد، و آن اینست که بدانیم

شفاعت چه موقع واقع می شود؟ البتّه مراد از شفاعت

همان شفاعتی است که

عذاب را بر می دارد.

از جمله آیاتی که می‌توان از آن، زمان وقوع

شفاعت را دریافت، این آیات واقع در سوره مدثر
است:

و كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ

الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا
سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ^۱.

«هر نفسی در گرو اعمالی است که کسب

کرده است، مگر اصحاب یمین که آنان در

بهشت‌هایی استقرار دارند، و با مجرمان گفتگو دارند،

که چه چیز شما را در دوزخ وارد کرده و در آنجا

مجمع نمود؟!»

بحث ما درباره این آیات گذشت که آنها

می‌گویند: چون چنین و چنان بودیم، و چنین و چنان

کردیم، شفاعت شفیعان درباره ما ثمری نبخشید؛ فَمَا

تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ.

شفاعت در قیامت است نه در برزخ

و این آیات دلالت داشت که اوصاف کسانی

که مورد شفاعت قرار می‌گیرند چیست؟ و اوصاف

^۱ آیات ۳۸ تا ۴۲، از سوره ۷۴: المدثر

کسانی که از شفاعت محرومند کدام است؟ و اینک می‌گوئیم: علاوه بر دلالت بر اصل شفاعت، دلالت دارند بر اینکه شفاعت شافعان، در رهائی از گرو و رهن نفوس و اقامت و خلود در زندان دوزخ فائده می‌بخشد، و اما سائر احوال روز رستاخیز و مشکلات و سختی‌ها و احوال برزخ همه به جای خود باقی بوده و دلیلی بر وقوع شفاعت در آنها نداریم.

و ممکن است بگوئیم از این آیات استفاده

می‌شود که شفاعت

انحصار در استخلاص از گرو آتش جهنم دارد.

و می‌توان از این آیات نیز استفاده کرد که این گفتگوها بین اهل بهشت و اهل دوزخ بعد از استقرار اهل بهشت در بهشت، و اهل دوزخ در دوزخ ردّ و بدل می‌شود، و در وقتی صورت می‌گیرد که شفاعت نسبت به گروهی از مجرمان تعلق گرفته و آنان را از آتش خارج نموده است؛ زیرا اوّلاً می‌فرماید: **فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ**، که دلالت بر استقرار دارد، و ثانیاً می‌فرماید: **مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟** چون سلوک، هر وارد شدنی را نمی‌گویند، بلکه يك نوع وارد شدنی است که با نظم و پیوستگی و اجتماع صورت گیرد، و ثالثاً می‌فرماید: **فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ**، و کلمه ما برای نفی حال است، یعنی در آن حال و در آن وقت، شفاعت شفیعان برای آنان سودی ندارد.

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه

شریفه: **وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ**.^۱

وارد است که قال:

^۱ ذیل آیه ۱۰۰، از سوره ۲۳: المؤمنون

الْبَرْزَخُ هُوَ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ، وَهُوَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ
بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَهُوَ رَدُّ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ عَذَابَ الْقَبْرِ
وَالثَّوَابَ وَالْعِقَابَ قَبْلَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ قَوْلُ الصَّادِقِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ: وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ فَأَمَّا إِذَا صَارَ
الْأَمْرُ إِلَيْنَا فَنَحْنُ أَوْلَى بِكُمْ.^۱

«علی بن ابراهیم گفته است: برزخ چیزی را

گویند که بین دو چیز

^۱ «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۴۴۹

واقع است، و آن ثواب و عذابی است که بین دنیا و آخرت است. و این آیه ردّ بر کسی است که عذاب قبر و ثواب و عذاب قبل از روز قیامت را انکار کرده است. و این همان قول حضرت صادق علیه السّلام است که فرمود: سوگند به خدا که من بر شما ترسی ندارم، مگر از عذاب برزخ؛ امّا در روز قیامت که امر به ما واگذار می‌شود، ما بر شما ولایت داریم و شما را مورد شفاعت قرار می‌دهیم!»

از این روایت نیز به طور صراحت بدست می‌آید که شفاعت، بمعنای برداشتن عذاب به شفاعت، قبل از قیامت نیست.

و امّا آن روایاتی که وارد است که در حال مرگ، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم و ائمّه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین حاضر می‌شوند، و در قبر حاضر می‌شوند، و مؤمن را بر شدائد احوالی که در پیش دارد کمک می‌کنند؛ این از باب شفاعت نیست، بلکه از قبیل تصرفات و حکومتی است که به اذن خداوند متعال به آنها تفویض شده است.

و ما به زودی در بحث أعراف إن شاء الله

تعالی بیان می‌کنیم که قول اصحاب اعراف که ائمه

طاهرین هستند در مواجهه خود با دوزخیان که:

أ هُوَلاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ
ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ^۱.

«آیا این بهشتیان‌اند که شما در دنیا سوگند یاد

می‌کردید که خداوند آنان را مورد رحمت خود قرار

نمی‌دهد؟! همه شما داخل در بهشت شوید، که هیچ

ترس و هیچ اندوهی برای شما نیست!»

این خطاب «داخل بهشت شوید»، خطاب

حکومتی است که از والیان و امامان صادر می‌شود.

و می‌توان از جهتی این آیه ذیل را نیز از این

قبیل دانست:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوِّيَ كِتَابَهُ
بِيَمِينِهِ الْآيَةُ^۲.

«روز قیامت، روزی است که ما هر یک از

مردم را به واسطه امامشان می‌خوانیم، پس آن کسی

که نامه عملش به واسطه جنبه راست او که امام حق

است داده شود، آنان نامه عمل خود را می‌خوانند، و

^۱ آیه ۴۹، از سوره ۷: الاعراف

^۲ آیه ۷۱، از سوره ۱۷: الإسراء

هیچ به آنان ستم نمی‌شود.»

وساطت امام در خواندن، و دادن نامه عمل به
توسط امام، از قبیل حکومت موهوبه و واگذار شده
است.

و از مجموع این بحث به دست آمد که زمان
وقوع شفاعت در آخرین موقف از مواقف قیامت است
که با شمول غفران خداوند یا برای جلوگیری از دخول
در آتش، و یا به اخراج بعضی از کسانی که در آتش
رفته‌اند، به واسطه اتّسع رحمت حضرت حقّ و ظهور
کرامت می‌باشد؛ و الحمد لله.

لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمِنَّةُ که اینک بحث ما درباره

شفاعت پایان

می‌پذیرد، و لله الحمد بحث کافی و کامل بود که از تمام اطراف و جوانب مسأله مورد نظر و بررسی قرار گرفت و دانسته شد که شفاعت از مسلمات است؛ همچنان که گفتار حضرت صادق علیه السلام در روایت عماره دلالت بر آن دارد:

در «أمالی» صدوق از قطن، از سُکری، از جوهری، از ابن عماره، از پدرش: عماره، روایت می‌کند که قال:

قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام: من أنكر ثلاثة أشياء فليس من شيعتنا: المعراج والمساءلة في القبر والشفاعة^۱.

«حضرت صادق علیه السلام فرمودند: کسی که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را، و گفتگو و سؤال و جواب در قبر را، و شفاعت را.»

طلب شفاعت از چهارده معصوم علیهم السلام

خداوندا تو می‌دانی و از ته ضمیر ما خبر داری که نه تنها ما شفاعت را قبول داریم! بلکه غیر

^۱ «أمالی» صدوق طبع سنگی، مجلس ۴۷، ص ۱۷۷

از امید به شفاعت موالی خود چهارده معصوم پاک
چیز دیگری در بساط نداریم! ولایت آنان و برائت و
بیزاری از اعدائشان، سر لوحه لوح ماست که قبل از
نوشیدن شیر در ما بوده، و پس از مرگ هم برون
نخواهد رفت. دنیا و ما فیها و آخرت و ما فیها را به
اهلش و به طالبانش سپردیم، و غیر از محبت خالص
و بی شائبه این خاندان نه طلبی است و نه مطلوبی.

«از برای من پنج نفرند که به واسطه آنها
حرارت آتش شکننده و درهم کوبنده دوزخ را فرو
می‌نشانم: یکی از آنها مصطفی است، و دیگری
مرتضی، و دو پسران آنها، و فاطمه زهرا است.»

اللَّهُمَّ بِحَقِّهِمْ وَبِحَقِّ أَبْنَائِهِمِ الطَّاهِرِينَ الطَّيِّبِينَ لَا
سِيَّما وَلِيكَ الْقَائِمِ الْمُتَنْظِرِ، نَوِّرْ قُلُوبَنَا بِمَعْرِفَتِهِمْ وَارْزُقْنَا
لِقَاءَهُمْ وَشَفَاعَتَهُمْ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

مجلس شصت و پنجم: منبرِ وسیله و
پرچم حمد، در روز قیامت از آن رسول
الله و آل اوست

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ
مَا قَلَى * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى * وَ لَسَوْفَ
يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.

(آیات اول تا پنجم، از سوره الضحی: نود و

سومین سوره از قرآن کریم)

«سوگند به روز روشن (و یا به ظهر آن) و

سوگند به شب تاریک آرامش دارد، که پروردگار تو،

تو را رها ننموده و ترک نکرده، و با تو دشمنی نکرده
و خشم ننموده است! و هر آینه آخرت برای تو بهتر
از نشأه دنیا و عالم پیشین است! و به زودی آن قدر
پروردگار تو به تو عنایت کند که راضی و خشنود
گردی.»

جلوه و مقامات رسول الله در روز قیامت

در تفسیر «بیان السَّعَادَةِ» گوید: «معنای این آیه

اینست که: به

زودی آن قدر در دنیا یا در آخرت خداوند به تو می‌دهد که به سبب آن برای تو مقام رضا حاصل می‌شود، و یا رضایت تو بدان حاصل می‌گردد؛ و بنا بر همین جهت، مُعْطَى (داده شده) به مقام شفاعت کبری تفسیر شده است.

و در روایت وارد شده است که این آیه، امیدوار کننده‌ترین آیات در قرآن کریم است. و از حضرت صادق علیه السلام وارد است که: رِضَا جَدِّي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ لَا يَبْقَى فِي النَّارِ مُوَحَّدٌ.

«رضایت جدّ من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اینست که يك نفر شخص مؤمن موحد در آتش باقی نماند.»^۱

و این همان سعه و احاطه و ظرفیتِ واسعِ نفسِ رسول الله است که همه پیامبران، و صدیقان، و شهیدان، و صالحان، از همه امت‌ها را نیازمند به افاضه نور از نفس مقدّس او نموده است، و همه در

^۱ «بیان السّعادة» طبع سنگی، ج ۲، ص ۳۱۶

اثر انتفاعی که از او می‌برند در برابر او حمد گویانند؛
و او حائز مقام محمود است.

سابقاً از «تفسیر فرات بن ابراهیم» آوردیم که:

بِشْرِ بْنِ شُرَيْحِ بَصْرِيِّ مَيِّ گويد که: به حضرت باقر عليه

السَّلَام عرض کردم: أَيُّ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَرْجَى؟! «در

قرآن کریم کدام آیه امیدوار کننده‌تر است؟!»

حضرت فرمود: قوم تو چه می‌گویند؟!!

من عرض کردم: این آیه را: **يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ**

أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ.

«ای بندگان من که در عمرهای خود اسراف

کرده‌اید، از رحمت خدا نومید نباشید (که خداوند

جميع گناهان را می‌آمرزد!)»

حضرت فرمودند: لَكِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نَقُولُ

ذَلِكَ. «لیکن ما اهل بیت این را نمی‌گوئیم!»

من عرض کردم: پس شما در این باره چه

می‌گوئید؟!

حضرت فرمودند: نَقُولُ: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ

رَبُّكَ فَتَرْضَى.

الشَّفَاعَةَ، وَ اللهُ الشَّفَاعَةَ، وَ اللهُ الشَّفَاعَةَ!¹.

در تفسیر آیه: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى

حالا بینیم به چه علت آیه: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ

رَبُّكَ فَتَرْضَى، امید بخش‌ترین آیات است؛ و آیه یا

عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ

اللَّهِ، چنین نیست؟

و به چه سبب با آنکه نهی از قنوط و ناامیدی

از رحمت خدا، در بسیاری از آیات به شهادت مورد

و موضوع بیان، نهی از قنوط و ناامیدی از رحمت

تکوینیه خداست؛

چون آیه: وَ مَنْ يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا

الضَّالُّونَ.²

حکایت از گفتار حضرت ابراهیم است که:

«و چه کسی از رحمت خدا ناامید می‌باشد مگر طائفه

گمراهان؟»

و چون آیه: إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ

الْكَافِرُونَ.³

¹ «تفسیر فرات بن ابراهیم» ص ۲۱۵؛ و «بحار» ج ۸، ص ۵۷

² آیه ۵۶، از سوره ۱۵: الْحَجَر

³ ذیل آیه ۸۷، از سوره ۱۲: یوسف

حکایت از گفتار حضرت یعقوب است که:

«حقاً از رحمت خدا مأیوس نمی‌گردد مگر طائفه

کافران.»

و لیکن در آیه مورد بحث: **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ**

أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ* **وَ أَنْبِئُوا**
إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا
تُنصَرُونَ وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ
قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ

لا تَشْعُرُونَ!

«بگو ای بندگان من که بر جان‌های خود اسراف کرده‌اید، از رحمت خداوند ناامید نباشید! چونکه حَقّاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد و حَقّاً او تنها آمرزنده و مهربان است. و بازگشت کنید به سوی پروردگارتان و تسلیم شوید در برابر او قبل از اینکه عذاب شما را در بر گیرد و شما یاری کرده نشوید! و پیروی کنید از بهترین چیزی که از جانب پروردگارتان نازل شده است قبل از اینکه به شما عذاب خدا ناگهان برسد و شما غافل باشید و نفهمید!»

نهی از قنوط و ناامیدی از رحمت تشریحیه است، و مراد از نهی، نهی از ناامیدی غفران خدا و شمول رحمت او در برابر گناهان و معصیت‌هایی که بندگان به جای آورده‌اند می‌باشد، به قرینه جمله: **أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ**، که ظاهر است در آنکه قنوط و ناامیدی از جهت معصیت است.

و با وجود آنکه در این آیه خداوند سبحانه و

تعالی مغفرت خود را به جمیع گناهان بدون استثناء
تعمیم داده است، چرا این آیه ارجی آیه، و ثمر
بخش‌ترین نهال امید در کانون دل بندگان معصیت
کار خدا نبوده باشد؟

سرّش اینست که: در آیه نهی از قنوط پس از
آنکه خداوند وعده غفران و آمرزش جمیع گناهان را
می‌دهد، در دنبال آن، امر به توبه و اسلام و پیروی از
عمل صالح را می‌کند، و بنابراین آیه دلالت می‌کند

که بنده گناهکار اسراف کننده بر نفس خود و بر جان خود سزاوار نیست از رحمت خدا ناامید باشد، تا وقتی که توبه و اسلام و عمل صالح در اختیار و در دسترس اوست.

پس این رحمتِ خداوندی، رحمت مطلقه نیست؛ رحمت مقیده است، که خداوند بندگان خود را امر فرموده است که بدان تمسک جویند و با توبه و اسلام و اتباع از عمل صالح موجبات غفران خود را پایه سازی کنند؛

معنای رضا در آیه: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ

فَتَرْضَى و آیه سوره بینه

و اما در آیه اعطاء پروردگار به حدی که رضا حاصل شود، این رضا، رحمت مطلقه و رحمت عامّه است که خداوند به پیغمبرش که رحمة للعالمین است بطور مطلق و بدون قید و شرط عنایت فرموده است؛ و این وعده ایست که نفس رسول الله بدان شاد و مسرور شد و موجب گوارائی و طیب خاطر آن حضرت گشت.

و شرح این داستان آن است که این آیه در مقام امتنان است، و وعده ای را به رسول الله صلی

الله علیه و آله و سلم داده است که به هیچ یک از مخلوقات نظیر و شبیه آن را نداده است؛ و می بینیم که در اینجا هم اعطاء خداوند مطلق است و هم رضای رسول الله مطلق است.

اما از نظر اعطاء: خداوند شبیه آن را به بعضی

از بندگان خود در بهشت عنایت فرموده است:

آنجا که گوید: **لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ**^۱.

و نیز گوید: **لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ**^۲.

و این آیه می فهماند که در آنجا برای بهشتیان،

چیزهائی خداوند آفریده است که ما فوق مشیت و خواسته آنهاست.

چون خواسته انسان و مشیت او به چیزی

تعلق می گیرد که به دل او خطور کند، از سعادت و

امور خیریه. و علی هذا از این آیه استفاده می شود که

در آنجا چیزهائی است که بر قلب هیچ آدمی خطور

نمی کند، و بالاتر از حیطة اندیشه و فکر انسان است؛

^۱ قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۴۲: الشّوری: «برای بهشتیان در بهشت در نزد پروردگارشان هر چیزی است که بخواهند و اراده شان به آن تعلق گیرد.»

^۲ آیه ۳۵، از سوره ۵۰: ق: «برای بهشتیان در بهشت هر چیزی است که بخواهند، و در نزد ما علاوه بر آن زیادیهائی است.»

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ^۱.

و اگر بنا باشد که خداوند به مؤمنینی که عمل صالح انجام داده‌اند، چنین چیزهایی که ما فوق اندازه و تقدیر است عنایت کند، پس آنچه به رسول خود آن هم در مقام امتنان عنایت می‌کند، از این‌ها بزرگتر و عظیم‌تر و واسع‌تر خواهد بود؛ این شأن عطای حضرت حق است جل و عز.

و اما شأن رضای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم: می‌دانیم که این رضا، رضا به امر خدا و مقدرات خدا و آنچه را خدا برای آن حضرت نصیب و بهره گذارده است نیست؛ آن رضائی که بر اساس مالکیت و غنای علی الإطلاق حضرت حق، بنده حق باید داشته

^۱ صدر آیه ۱۷، از سوره ۳۲: السّجدة

باشد و بنده جز فقر و حاجت در برابر آن غنا چیز دیگری ندارد، و بنابراین باید در مقابل آنچه پروردگارش می‌دهد راضی باشد، چه کم باشد و چه زیاد، و باید راضی باشد به آنچه خداوند درباره او مقدر و حکم نموده است، خواه موجب سرورش شود و خواه موجب اندوهش گردد.

بلکه این رضا، چون در مقابل اعطاء حضرت حق قرار گرفته است افاده معنای دیگری را می‌دهد، نظیر رضای فقیر به آن چیزی که فقر او را زائل می‌سازد، و رضای گرسنه به آنچه او را سیر می‌کند؛ و آن رضایت به اعطاء حضرت حق بدون تحدید است.

و شبیه این اعطاء را خداوند به طائفه ای از بندگان خود وعده داده است، چون آیه:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ^۱.

«حقاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل

^۱ آیه ۷ و ۸، از سوره ۹۸: البینة

صالح انجام می‌دهند، آنها بهترین خلائق هستند.
پاداش آنان در نزد پروردگارشان بهشت‌های عدنی
است که در زیر درختان سربه‌هم آورده آن، نهرهائی
جاری است، و آنان به طور دوام و جاودان در آنجا
زیست می‌کنند. خداوند از ایشان راضی است و آنان
از خداوند راضی

هستند؛ و این است پاداش کسی که از پروردگار خود در مراقبه و خشیت باشد.»

درباره مؤمنان پاداش چنین است و رضایت حاصله آنان بدون قید و شرط است، تا چه رسد درباره رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ و با ملاحظه اینکه آیه فَتَرَضَى در مقام امتنان و اختصاص آمده است، پس حتماً باید بالاتر از آنچه برای مؤمنین است بوده باشد، و اوسع و اعظم از آن.

و از طرفی می‌دانیم که خداوند درباره رسولش فرموده است:

بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ^۱.

«به مؤمنان رؤوف و مهربان است.»

و با این گفتار مراتب رأفت و رحمت او را به مؤمنان تصدیق نموده و گواهی داده است؛ حال چگونه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ راضی می‌شود و نفسش طیب خاطر و آرامش پیدا می‌کند، که در نعیم بهشت متنعم باشد و در باغهای آنجا مشغول گردش و تفریح و تفرج گردد و از جمیع

^۱ ذیل آیه ۱۲۸، از سوره ۹: التَّوْبَةِ

لذات سرمدیه لذت ببرد، و جمعی از مؤمنان در
درکات سعیر جهنّم و در طبقات آتش دوزخ گرفتار
و محبوس بوده باشند؟ در حالی که آنان اعتراف به
ربوبیت حضرت حقّ دارند و اقرار به رسالت
برگزیده و رسولش و آنچه او از جانب خداوند آورده
نموده‌اند، لیکن بواسطه غلبه جهالت و پیروی از
نفس امّاره و بازی گریهای شیطان گناهانی را مرتکب
شده، و بدون

عناد و استکبار و جحود و مبارزه با ذات اقدس حق، خود را بدان معاصی آلوده نموده‌اند.

ما بالوجدان در خود می‌یابیم که چنانچه یکی از ما به ایام گذشته از عمرش نظری بیفکند، و در قصور استکمال و ارتقاء به کمالات نگاهی کند، و خود را در این کوتاهی و تفریط ملامت کند، و در سعی و طلب که ننموده مؤاخذه نماید، و سپس به جهالت و غرور جوانی و نقصان تجارب توجهی کند؛ چه بسیار از آتش غضب او فرو می‌نشیند و شدت و سورت ملامت او از نفس خود باز می‌ایستد؛ و این به واسطه همان رحمت ناقصه‌ای است که خداوند در وجود او به ودیعت گذارده است و در فطرت او ذخیره کرده است.

این حالِ ما و حالِ رحمت ماست، تا چه رسد به رحمت حضرت ربِّ رحیم رؤوف، آن هم در موقفی که پای گیری برای انسان جز جهالت و ضعف او نیست، و در موقفی که کرامت رسول اکرم و پیغمبر مکرّمش که خود، او را در برابر مؤمنان به رحمت و رأفت توصیف کرده است ظهور نموده، و

مؤمن مبتلائی را که از وبال افعال خود از هنگام مرگ که چنگالهای فنا و موت در آن فرو رفته است، تا این حال که آخرین موقف از مواقف روز قیامت است، عکس العمل‌ها و پاداش‌هایی را دیده و چشیده است؛ آیا این ظهور رحمت و این رضایت مطلقه از این پیامبر که رحمت برای عالمین است غیر از شفاعت کبری برای مؤمنان چیز دیگری می‌تواند بوده باشد؟

روایت وارده در تفسیر آیه: و اشرق الارض

بنور ربها

در «تفسیر علی بن ابراهیم» با سند متصل

خود از مفضل بن عمر

آورده است که او گفت: من از حضرت صادق
علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه: **وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ
بِنُورِ رَبِّهَا**،^۱ می فرمود:

رَبُّ الْأَرْضِ يَعْنِي إِمَامَ الْأَرْضِ.

قُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟

قَالَ: إِذَا اسْتَعْنَى النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ

نُورِ الْقَمَرِ وَيَجْتَزُّونَ بِنُورِ الْإِمَامِ^۲

«مراد از ربّ زمین، امام زمین است.»

من عرض کردم: و در این صورت، زمانی که

امام خروج کند چه خواهد شد؟!!

حضرت فرمود: در آن صورت مردم از اشراق

نور خورشید و نور ماه بی نیاز می شوند، و نور امام

برای آنان کافی خواهد بود.»

وسیله، درجه رسول الله در بهشت است که

هزار پله دارد

و نیز در «تفسیر علی بن ابراهیم» از پدرش از

^۱ صدر آیه ۶۹، از سوره ۳۹: الزمر

^۲ «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۵۸۱

عبد الله بن مُغَيَّرَة از عبد الله بن سنان از حضرت
صادق عليه السّلام آورده است که:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
يَقُولُ: إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوا لِي الْوَسِيلَةَ.

«حال رسول الله چنین بود که می فرمود: شما هر

وقت در مقام عرض حاجت از درگاه خداوند بر

آمدید! برای من از خدا وسیله را بخواهید.

ما از رسول الله از وسیله پرسیدیم که

چیست!؟

فرمود: وسیله درجه من در بهشت است که دارای هزار پله است که تا پله ای از گوهر است^۱، و تا پله ای دیگر از زبرجد است، و تا پله ای دیگر از لؤلؤ است، و تا پله ای دیگر از طلا است، و تا پله ای دیگر از نقره است؛ آن را در روز قیامت می آورند و با منبرهای پیغمبران در موقف قیامت قرار می دهند.

و این وسیله و درجه من، در میان منبرهای پیامبران چون ماه در میان ستارگان می درخشد.

و هیچ پیامبری و شهیدی و صدیقی در آن روز نیست مگر آنکه می گوید: خوشا به حال آن کسی که این درجه و منبر اوست.

در آن حال منادی در محشر به طوری ندا می کند که جمیع پیامبران و صدیقان و شهیدان و مؤمنان می شنوند که: اینست درجه محمد صلی الله علیه و آله و سلم!

حضرت رسول الله گفتند: من در آن حال

^۱ ممکن است مراد از گوهر در اینجا یاقوت باشد، یا گوهر دیگری که اسم نداشته باشد.

می‌آیم، در حالی که اِزاری^۱ را که از نور است به خود بسته‌ام و بر سر من تاج مُلک و افسر کرامت است، و علی بن ابی طالب در پیشاپیش من است و پرچم من به دست اوست؛ و آن لِوای حمد است که بر آن نوشته شده است:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، الْمُفْلِحُونَ هُمْ
الْفَائِزُونَ بِاللَّهِ.

«نیست معبودی جز الله، محمد است فرستاده

خدا، رستگاران همان کسانی هستند که به فوز خدا رسیده‌اند.»

و چون بر طائفه پیغمبران گذر کنیم می‌گویند:

این دو نفر دو فرشته ای هستند که تا به حال ما آنها را ندیده‌ایم! و نشناخته‌ایم! و چون بر فرشتگان عبور کنیم گویند: این دو نفر دو پیامبر مرسل خدا هستند.

من از وسیله و درجه بالا می‌روم و علی هم به

دنبال من می‌آید، و چون من به درجه اعلا برسم و علی

^۱ عبارت روایت این طور است: فَأَقْبِلُ مُتَّزِرًا بِرِيطَةٍ مِنْ نُورٍ. «من جلو می‌آیم در حالی که ریطه‌ای از نور را ازار خود کرده‌ام.» و ریطه عبارت است از یک شقه از پارچه که به پارچه دیگر دوخته و پیوسته نباشد.

هم پائین تر از من قرار می گیرد، و در دست او لواء من است، هیچ پیغمبری و هیچ مؤمنی در آنجا نیست مگر آنکه سرهایشان را به سوی من بلند می کند و می گویند: خوشا به حال این دو بنده، چقدر در نزد خداوند گرامی هستند!

در این حال منادی ندا می کند به طوری که جمیع پیامبران و جمیع خلائق می شنوند: این است حبیب من: محمد؛ و این است ولی من: علی بن ابی طالب! خوشا به حال کسی که او را دوست داشته باشد، و وای بر کسی که او را مبعوض دارد و بر او دروغ ببندد.

و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! در آن روز در مشهد قیامت هیچکس نیست که تو را دوست داشته باشد، مگر آنکه بدین گفتار آرام می گیرد و راحت می شود و چهره اش سفید می گردد و دلش شاد می شود. و هیچ کس نیست که تو را دشمن

داشته باشد و به جنگ و ستیز با تو برخاسته باشد
و یا آنکه حقّ تو را انکار نموده باشد، مگر آنکه
صورتش سیاه می شود و قدمهایش به لرزه در می آید.

دو فرشته رحمت و غضب، کلید بهشت و

جهنّم را به رسول الله میدهند

و در همین حال که من در چنین وضعی هستم،
دو فرشته به سوی من می آیند: یکی از آنها رِضْوَانِ
خازنِ بهشت است، و دیگری مالِکِ خازنِ آتش.

رضوان خازن بهشت نزدیک من می آید و بر من بدین

گونه سلام می کند که: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

من جواب سلام او را می دهم و می گویم: ای

فرشته خوشبو، و نیکو صورت، و معزّز و گرامی در

نزد پروردگارت! تو کیستی؟!!

او می گوید: منم خازن بهشت! پروردگارم به

من امر کرده است که کلیدهای بهشت را نزد تو بیاورم،

و اینک آورده ام؛ بگیر آنها را ای محمّد

من می گویم: قبول کردم چنین هدیه ای را از

طرف پروردگارم، و حمد و سپاس مختصّ اوست بر این

نعمتی که بر من ارزانی داشته است! آنها را به برادرم علی

بن ابی طالب واگذار کن!

خازن بهشت کلیدها را به علی بن ابی طالب

می دهد و بر می گردد.

و پس از آن مالك خازن جهنم می آید و سلام

می کند و می گوید: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حَبِیْبَ اللَّهِ!

من پاسخ سلام او را می دهم و می گویم: ای

فرشته زشت منظر، و بدشکل و شمائل! تو کیستی!؟!

او می‌گوید: منم مالك: خازن دوزخ،
پروردگارم به من امر نموده است که کلیدهای جهنم را
نزد تو بیاورم و اینک آورده‌ام؛ بگیر آنها را ای محمد!
من می‌گویم: قبول کردم از پروردگارم، و حمد و
سپاس اختصاص به او دارد بر این نعمت‌هایی که به من
داده است، و مرا در آن نعمت‌ها تفضیل داده است؛ این
کلیدها را به برادرم علی بن ابی طالب بده!
مالك: خازن جهنم کلیدهای دوزخ را به علی
می‌دهد و برمی‌گردد.

در این حال علی می‌آید، در حالی که تمام
کلیدهای بهشت و کلیدهای دوزخ با اوست، تا این که
بر پشت جهنم می‌نشیند و زمام آن را به دست می‌گیرد؛
و این در حالی است که شعله‌ها و صداها آتش بالا
می‌رود و حرارت آن شدت یافته است و پرش جرقه‌ها
و پرتاب شراره‌های آن فزونی یافته است.

جهنم ندا می‌دهد: ای علی، زود از من بگذر!
چرا که نور تو لهب و شعله‌های مرا خاموش کرده
است.

علی به جهنم می گوید: ای جهنم این مرد را رها
کن، که دوست من است! و این را بگیر، که دشمن من
است! و جهنم در آن روز در برابر علی مطیع تر است از
غلام یکی از شما در برابر صاحبش!

زمام و دهانه دوزخ در آن روز در دست علی
است، هر وقت بخواهد آن را به طرف راست می برد،
و هر وقت بخواهد آن را به طرف

چپ می‌برد (که دشمنان را در هر گوشه و کنار
ببند بگیرد و در کام خود فرو برد).

و جهنّم در آن روز در برابر علیّ مطیع‌تر است از
جميع خلائق؛ وَ ذَلِكَ اَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ قَسِيمٌ
الْجَنَّةِ وَالنَّارِ.^۱

«و این به علت آن است که علیّ بن ابی طالب در
آن روز قسمت‌کننده بهشت و دوزخ است.»

این روایت را شیخ صدوق در «معانی الاخبار»
و «أمالی» از پدرش، از سعد بن عبد الله، از أحمد بن
محمد بن عیسی، از عبّاس ابن معروف (از عبد الله
بن مغیره - «معانی الاخبار»)، از أبو حفص عبدی، از
أبو هارون عبدی، از أبو سعید خدری، از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلّم آورده است.^۲

و نیز این حدیث را در «بصائر الدرّجات» از
أحمد بن محمد، از عبّاس بن معروف، از عبد الله بن
مُغیرة، از أبو هارون عبدی، از أبو سعید خدری، از

^۱ «بحار» ج ۷، ص ۳۲۶ و ۳۲۷؛ و اصل روایت در «تفسیر قمی» ص ۶۴۴ و
۶۴۵ است.

^۲ «معانی الاخبار» طبع حیدری، باب معنی الوسيلة، ص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ و
«أمالی» صدوق، طبع سنگی، مجلس ۲۴، ص ۷۱ و ۷۲

رسول الله روایت کرده است.^۱

در روایت صدوق در «معانی الاخبار» و

«أمالی» و نیز در روایت صفار در «بصائر الدرّجات»

که از ابو سعید خدری آورده‌اند، معلوم

^۱ «بصائر الدرّجات» طبع سنگی، باب ثامن عشر از جزء ثامن، ص ۱۲۲ و

است که این روایت را أبو سعید از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است؛ و لیکن در روایت علی بن ابراهیم که از حضرت صادق علیه السلام آورده است، جمله فَسَأَلْنَا النَّبِيَّ، یا راجع است به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یا به یکی دیگر از صحابه که از رسول خدا روایت کرده‌اند.

مواقف هر یک از پیامبران و امامان در روز

قیامت

و نیز در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه:

فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ^۱. از

پدرش: ابراهیم، از سلیمان دیلمی، از أبو بصیر، از

حضرت صادق علیه السلام آورده است که: چون روز

قیامت بر پا شود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را

می‌خوانند و به او يك حُلَّة بهشتی که چون برگ گل

است می‌پوشانند، و سپس او را در طرف راست عرش

خدا می‌ایستانند.

و پس از آن حضرت ابراهیم را می‌خوانند و به

^۱ قسمتی از آیه ۱۸۵، از سوره ۳: آل عمران

او يك حله سفید رنگ می پوشانند، و او را در طرف
چپ عرش خدا می ایستانند.

و سپس علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه
السلام را می خوانند و به او يك حله چون برگ گل
می پوشانند، و او را در طرف راست رسول الله
می ایستانند.

و پس از آن اسمعیل را می خوانند و به او يك
حله سفید رنگ می پوشانند، و او را در طرف چپ
ابراهیم علیه السلام می ایستانند.

و سپس حسن را می خوانند و به او يك حله
چون برگ گل می پوشانند، و او را در طرف راست
حضرت امیر المؤمنین

علیه السّلام می ایستانند.

و پس از آن حسین را می خوانند و يك حله چون برگ گل به او می پوشانند، و او را در طرف راست حسن می ایستانند.

و سپس هر يك از ائمه را می خوانند و به آنها حله و رديه چون گل می پوشانند، و هر يك را به ترتیب در طرف راست مصاحبش می ایستانند.

داخل شدن معصومین و شیعیان آنها در بهشت

و پس از آن شیعیان را می خوانند و آنان در مقابل اینها می ایستند.

و سپس فاطمه زهراء سلام الله علیها را می خوانند، و زنان منسوب به آن حضرت که از ذریه او هستند را می خوانند، و شیعیان او را نیز می خوانند؛ و جملگی بدون حساب داخل بهشت می شوند.

در این حال منادی از میان عرش خدا از ناحیه ربّ العزّة و الافق الاعلی ندا می کند:

خوب پدری است برای تو ای محمّد، که ابراهیم است! و خوب برادری است برای تو، که علی بن أبي

طالب است! و خوب دو سبط برای تو هستند سبطان
تو، که حسن و حسین اند! و خوب جنینی است برای
تو جنین تو، که او محسن است! و خوب ائمه و پیشوایان
راشدینی هستند ذریه تو، و آنها فلان و فلان هستند! و
خوب شیعه ای هستند شیعیان تو!

أَلَا إِنَّ مُحَمَّدًا وَوَصِيَّهُ وَ سِبْطِيهِ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ
هُمُ الْفَائِزُونَ. ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: **فَمَنْ
زُحْرِخَ عَنِ**

النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ.

«آگاه باشید که محمد، و وصی او، و دو سبط او،

و امامان از ذریه او ایشانند رستگاران. و پس از آن امر

می شود که جملگی به بهشت داخل شوند؛ و این است

گفتار خداوند: کسی که از آتش دور شود و داخل در

بهشت گردد، او حقاً رستگار است.»^۱

عیاشی در تفسیر خود گوید: یحیی بن مُساور

گوید: گفتم (به حضرت صادق علیه السّلام) درباره

علی علیه السّلام حدیثی برای من بیان کن! فرمود:

می خواهی مشروحاً بیان کنم و یا آن که مختصراً و

مجموعاً بیان نمایم!؟

عرض کردم: مجموعاً و محصلاً بیان کن!

حضرت فرمود: علی، باب هدایت است؛ هر

کس بر او تقدّم جوید کافر است، و هر کس از او تخلف

^۱ «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ و در این نسخه مطبوعه چنین وارد است که: يُدْعَى بِإِسْمَاعِيلَ فَيُكْسَى حُلَّةً بَيْضَاءَ فَيَقَامُ عَلَى يَمِينِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. لیکن در نسخه مجلسی از «تفسیر قمی» که در «بحار الانوار» ج ۷، طبع حروفی، ص ۳۲۸ آورده است چنین است که: يُدْعَى بِإِسْمَاعِيلَ فَيُكْسَى حُلَّةً بَيْضَاءَ فَيَقَامُ عِنْدَ يَسَارِ إِبْرَاهِيمَ؛ اما چون به ظن قوی نسخه مجلسی اصحّ است، لذا ما در ترجمه طبق نسخه مجلسی ترجمه کردیم.

ورزد کافر است.

عرض کردم: قدری بیشتر بیان کن!

فرمود: چون روز قیامت شود، منبری را از

جانب راست عرش نصب می‌کنند که دارای بیست و

چهار درجه و پلکان است. علی می‌آید و در دست

اوست لواء، و بر منبر بالا می‌رود، و تمام خلایق بر

او عرضه داشته می‌شوند؛ هر کس او را بشناسد
داخل بهشت می‌شود، و هر کس او را نشناسد داخل
آتش می‌گردد.

من عرض کردم: آیا از کتاب خدا این مطلب
را به من نشان می‌دهی؟

گفت: آری! آیا این آیه را نخوانده ای که خدا
می‌فرماید:

فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنُونَ. هُوَ
وَاللَّهُ عَلَىٰ بَنِي أَبِي طَالِبٍ^۱.

«اعمال شما را به زودی خدا و رسول خدا و
مؤمنین می‌بینند. سوگند به خدا که مراد از مؤمنین علیّ
بن ابی طالب است.»

و عیاشی شبیه این روایت را نیز با سند دیگر
از محمد بن حسان کوفی از محمد بن جعفر از
پدرش علیهما السلام آورده است.^۲

و در «تفسیر فرات ابن ابراهیم» از عبید بن
کثیر، مُعَنَعًا، از ابو هریره، از رسول الله صلی الله علیه

^۱ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۷، ص ۳۳۰ و ۳۳۱

^۲ همان مصدر

و آله و سلم آورده است که:

قَالَ: أَتَانِي جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَبَشِّرُكَ يَا مُحَمَّدٌ! بِمَا تَجُوزُ عَلَى الصِّرَاطِ؟! قَالَ: قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: تَجُوزُ بِنُورِ اللَّهِ! وَ يَجُوزُ عَلَيَّ بِنُورِكَ، وَ نُورِكَ مِنْ نُورِ اللَّهِ! وَ تَجُوزُ أُمَّتَكَ بِنُورِ عَلِيٍّ! وَ نُورُ عَلِيٍّ مِنْ نُورِكَ! وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ مَعَ عَلِيٍّ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ^۱.

«فرمود: جبرئیل علیه السلام به نزد من آمد و

گفت: ای محمد! می خواهی به تو بشارت دهم که به چه

چیز از صراط عبور می کنی؟! گفتیم: آری! گفت: به

نور خدا عبور می کنی! و علی به نور تو عبور می کند، و

نور تو از نور خداست! و امت تو به نور علی عبور

می کنند، و نور علی از نور توست! و کسی را که خداوند

برای او نوری را با علی قرار نداده باشد پس او دارای

نور نیست!»

باری احادیثی را که در اینجا آوردیم درباره

وسیله بود، که آن منبری است در بهشت، و

^۱ «تفسیر فرات» طبع بیروت، ص ۲۸۷؛ و از طبع نجف، ص ۱۰۴ و ۱۰۵

اختصاص به رسول الله و أمير المؤمنين و امامان دارد. البته احادیث در این باره بسیار است، و ما چند حدیث را از باب نمونه آوردیم.

لواء حمد در روز قیامت، در دست أمير

المؤمنین علیه السلام است

احادیثی دیگر وارد است بر آنکه لواء حمد در

روز قیامت در دست أمير المؤمنين علی است. و ما

در این جا نیز چند حدیث را از باب نمونه می آوریم:

شیخ صدوق، از محمد بن ابراهیم بن اسحق

طالقانی، از حسن ابن علی عدوی، از حسین بن احمد

طفاوی، از قیس بن ربیع، از سعد خفاف، از عطیه عوفی

کوفی، از مخدوج بن زید ذهلی روایت کرده است که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بین مسلمانان عقد

اخوت و برادری بست، و سپس فرمود: ای علی! تو

برادر من هستی! و نسبت تو به من همان نسبت هارون

با موسی است به جز آنکه پیغمبری بعد از من نیست.

آیا می دانی ای علی! که اولین کسی که در روز

قیامت خوانده

شود من هستم! و پس از خوانده شدن، من در
جانب راست عرش خدا می‌ایستم، و يك حُلّه سبز
رنگ از حُلّه‌های بهشتی بر تن من می‌کنند.

و پس از آن، پدر ما حضرت ابراهیم را
می‌خوانند، او در طرف راست عرش در سایه آن
می‌ایستد، و يك حُلّه سبز رنگ از حُلّه‌های بهشتی بر تن
او می‌پوشانند.

و سپس پیغمبران را یکی به دنبال دیگری
می‌خوانند، و آنان در دو ردیف و دو صف در طرف
راست عرش در سایه آن می‌ایستند، و بر بدن آنها
حُلّه‌های سبز رنگ بهشتی می‌پوشانند.

آگاه باش ای علی! که من به تو خبر می‌دهم که
امت من اولین امتی هستند که در روز قیامت برای
حساب خوانده می‌شوند، و من به تو بشارت می‌دهم
که به جهت قرابت و منزلتی که تو در نزد من داری
اولین کسی که بعد از من در روز قیامت خوانده می‌شود
تو می‌باشی! و لواء من به تو سپرده می‌شود؛ و آن لواء
لواء حمد است، و تو آن لواء را در برابر این دو صف از

پیامبران عبور می‌دهی!

و آدم بو البشر و جمیع مخلوقاتى که خداوند آفریده
است، همگی در سایه لواء من در روز قیامت سایه
نشینند.

مشخصات لواء حمد در روز قیامت

طول آن لواء به اندازه هزار سال راه است،
سنان^۱ آن از یاقوت سرخ است، و چوب نی آن از نقره
سپیدفام، و زُج^۲ آن از دُرّ
سبز رنگ.

آن پرچم دارای سه رشته از حاشیه و کناره از
نور است: یک رشته در مشرق است و دیگری در
مغرب و سوّمی در وسط دنیا، و بر این حاشیه‌ها سه
سطر نوشته شده است:

اوّل: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، و دوّم: الْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، و سوّم: لَا اِلهَ اِلَّا اللّٰهُ، مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ؛

^۱ سنان، پیکان تیزی است که بر سر نیزه فرو می‌برند، و از آنجا به دشمن
حمله می‌کنند.

^۲ زُجّ، آهنی است که چون ته نیزه را می‌تراشند، در آن محکم فرو می‌برند
تا آنکه حکم پایه و حافظ نیزه بوده باشد.

و طول هر سطری به قدر مسیر هزار سال راه است، و
عرض هر سطری مسیر هزار سال راه.

ای علی! تو لواء را بر می داری و حمل می کنی! و
حسن از جانب راست توست، و حسین از جانب چپ
تو! تا آنکه در میان من و ابراهیم در سایه عرش و قوف
می کنی! و به يك حله سبز رنگ از حله های بهشتی
پوشانیده می شوی!

و در این حال منادی از عرش ندا می کند: خوب
پدری است پدر تو ابراهیم، و خوب برادری است
برادر تو علی!

آگاه باش ای علی! که من به تو بشارت می دهم،
که زمانی که مرا می خوانند تو خوانده می شوی! و چون
مرا به حله پوشانند تو پوشیده می شوی! و چون به من
تحتی بگویند تحتی به تو گفته می شود^۱:

روایات وارده درباره لواء حمد

و در «عیون أخبار الرضا» صدوق از پدرش از

^۱ «أمالی» صدوق، طبع سنگی، مجلس ۵۷، ص ۱۹۵؛ «بحار» ج ۸، ص ۱ و

حسن بن أحمد مالکی از پدرش از ابراهیم بن ابی محمود از حضرت رضا علیه السّلام از پدرانش، از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت می کند که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ]: يَا عَلِيُّ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَبِيَدِكَ لِيَوَائِي؛ وَهُوَ لِيَوَاءِ الْحَمْدِ، وَهُوَ سَبْعُونَ شُقَّةً، الشُّقَّةُ مِنْهُ أَوْسَعُ مِنَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ.^۱

«امیر المؤمنین گفتند که: رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم گفتند: ای علی! تو اولین کسی هستی که داخل بهشت می شوی! و در دست توست لواء من، که آن لواء حمد است! و آن دارای هفتاد شقه است که هر یک از آن شقه‌ها از خورشید و ماه بزرگتر است!»

و در «علل الشرائع» با سند متصل خود از

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام آورده است که:

قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ! فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَدْخُلَهَا قَبْلَكَ؟! قَالَ: نَعَمْ! لِيَنَّكَ صَاحِبُ لِيَوَائِي فِي الْآخِرَةِ كَمَا

^۱ «بحار الانوار» ج ۸، ص ۴

أَنَّكَ صَاحِبُ لِيَوَائِي فِي الدُّنْيَا، وَ صَاحِبُ اللِّوَاءِ هُوَ
الْمُتَقَدِّمُ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ! كَأَنِّي بِكَ وَ قَدْ
دَخَلْتَ الْجَنَّةَ وَ بِيَدِكَ لِيَوَائِي، وَ هُوَ لِيَوَاءُ الْحَمْدِ تَحْتَهُ
ءَادَمُ فَمَنْ دُونَهُ.^۱

«أمیر المؤمنین گفتند که: رسول الله صلی الله
عليه و آله و سلم به من گفتند: تو اولین کسی هستی که
داخل بهشت می شوی!

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من پیش از شما
داخل می شوم؟!!

فرمود: آری! چون تو دارنده پرچم من هستی در
آخرت! همچنان که دارنده پرچم من هستی در دنیا! و
صاحب پرچم باید جلو برود، و سپس فرمود: ای علی!
گویا من چنین می بینم تو را که داخل بهشت شده ای!
و در دست توست لوای من، که آن لوای حمد است! و
تمام خلائق از آدم و پائین تر از او همه در زیر آن پرچم
قرار گرفته اند!»

^۱ همان مصدر، ص ۶

معنای منبرِ وسیله و لواء حمد

باری، محصل آنچه از مجموعه اخبار به دست می‌آید اینست که: در روز قیامت پیغمبر اکرم، صاحب وسیله و دارای لواء حمد هستند.

وسيله منبری است بزرگ که دارای هزار پله و درجه است. و بین هر دو پله، فاصله به قدری زیاد و طولانی است که به اندازه قدری است که اسب تندرو بدود و خسته شود. و هر یک از درجات و پله‌ها از گوهری خاص است که با پله دیگر مختلف است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این پله‌ها بالا می‌آیند و در روی پله هزارمین قرار می‌گیرند، و امیر المؤمنین علیه السلام یک پله پائین‌تر؛ و این منبر در مقابل عرش خداست.

و هر یک از پیامبران به حسب اختلاف و درجات و مراتب در

روی پله‌ها قرار می‌گیرند، و هر یک از صدیقان و صالحان و شهیدان نیز بر روی پله‌ها قرار می‌گیرند؛ هر کس که درجه قربش بیشتر باشد بالاتر، و هر کس که درجه قربش کمتر باشد پائین‌تر.

و سائر مردم از اصناف و طبقات مؤمنان همه در پائین منبر، در عرصات که همان زمین هموار و وسیع است، گرداگرد منبر مجتمع می‌شوند، از خلائق اولین و آخرین؛ و همه تماشایشان به سوی رسول الله است.

پیامبران که در درجات مختلف وسیله قرار گرفته‌اند، و هر یک دارای مقام و منزلتی مشخص هستند^۱ سرهای خود را بلند کرده و به تماشای رسول الله مشغولند.

تابش و درخشش نور سیمای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و وصی بلافصلش و پرچمدار لواء توحیدش: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به قدری شدید و تند و خیره‌کننده و در عین

^۱ در آیه ۱۶۴، از سوره ۳۷: الصافات، وارد است که: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ.» «و هیچ یک از ما نیست مگر آنکه برای او مقام و درجه معلومی است.»

حال ملایم و با صفا و دلربا و چون ماهتاب شب بدر،
روح انگیز و جانفزا است که دل‌های همه پیامبران و
صدیقان را به خود جلب و معطوف نموده است.

در این حال جبرائیل که مقرب‌ترین فرشته از
فرشتگان سماوی است، پرچم حمد را می‌آورد و به
دست رسول الله می‌دهد، و

حضرت آن لواء را به امیر المؤمنین علیه السلام
که در پله جنب پله رسول الله ایستاده‌اند می‌دهند.
این لواء نامش لواء حمد است و به قدری بزرگ
است که مشرق و مغرب و وسط عالم را فرا گرفته
است؛ زیرا که طول آن به قدر هزار سال راه است، و
پیکان و تهِ آن از یاقوت سرخ و دُرّ سبز رنگ، و
چوبِ نی آن از نقره خام است.

و بر سه ریشه آن بسمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ
اللَّهِ نوشته شده است.

حال باید دید معنای وسیله و لواء چیست؟ و
چرا رسول اکرم و امیر المؤمنین، در آخرین درجه و
جنب آن قرار گرفته‌اند؟ و چرا نام آن منبر، وسیله
است؟ و چرا نام آن لواء، لواء حمد است، نه لواء
تکبیر یا لواء تسبیح یا لواء تهلیل؟ و چرا آن لواء را
رسول الله به امیر المؤمنین می‌دهند؟ و چرا پیامبران
هر یک در روی پله خاصی واقع هستند؟ و مردم
مؤمن همه در عرصات قیامت گرداگرد آن منبر
مجمع‌اند؟ و نظر به رسول الله و خلیفه‌اش

می‌دوزند؟ اینها حقائق است که باید روشن شود.

معنا و حقیقت منبرِ وسیله

وسيله چيزی را گویند که با کمک آن انسان به مقصود دست می‌یابد. و هزار پله آن شاید عبارت از هزار حجابی است که بین نفس و بین مقام معرفت مطلقه حضرت حقّ می‌باشد، و یا هزار اسم از اسماء مقدّسه حضرت حقّ جلّ و عزّ؛ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم از تمام حجاب‌ها عبور نموده و در آخرین حجاب که حجاب اقرب است و بین آن و ذات اقدس حضرت حقّ هیچ چیز متصوّر

نیست قرار گرفته، و از تمام اسماء و صفات حضرت او جلّ و علا بهره کافی برده و فانی در آن اسم شده و متحقّق به حقیقت آن اسم گردیده‌اند. و سپس فانی در اسم اعظم ذات حضرت احدیت شده‌اند، که همان مقام عبودیت مطلقه و ولایت کلّیه الهیه است.

و اما سائر پیامبران از جهت مرتبه و درجه، از رسول الله و امیر المؤمنین پائین‌ترند و هر کدام در هر یک از اسماء حقّ که فانی شده‌اند، در همان‌جا قرار گرفته‌اند؛ و چون هر پله که به سوی بالا نزدیکتر شود عمومی‌تر و واسع‌تر است، بنابراین هر کدام که در اسماء کلّیه فانی شده‌اند، در مراتب بالاتری قرار دارند تا برسد به اسم علیم و قدیر و حیّ و الله که از همه اسماء کامل‌تر و شامل‌ترند، و اصول اسماء الهیه محسوب می‌گردند.

و بنابراین می‌توان گفت که این منبر مخروطی شکل است؛ در اولین پله آن که سطح قاعده آنست بسیاری از خلائق، از پیامبران و صدیقان و شهیدان مجتمع‌اند؛ و پله بالاتر وسعتش کمتر است، ولی

قدرت و عظمت و حیات آن بیشتر است، و لذا افرادی کمتر در آنجا قرار دارند.

و همچنین از هر يك از پله‌ها که بالا آئیم، قدرت و علم و حیات افزون‌تر و شدیدتر می‌گردد و مقیمان آنجا بالطبع کمترند، تا برسد به پله آخر که جز ظرفیت حضرت رسول الله ظرفیتی دیگر ندارد و نمی‌تواند کسی دیگر را بپذیرد؛ آنجا فقط يك نقطه است که هُنُقْطَةُ الْوَحْدَةِ بَيْنَ قَوْسِي الْاِحْدِيَةِ وَالْوَاْحِدِيَةِ است، و اما از جهت علم و

قدرت و حیات مجمع جمیع علوم و قدرت‌ها و حیات‌ها و افاضه دهنده این اسماء و صفات کلیه الهیه به جمیع مخروط و همه عالم ملک و ملکوت می‌باشد.

و آنجا مقام غیب الغیوب، و کنز مخفی، و عالم عماء، و سِرِّ الهویه، و تحقّق اسم هُوَ، و مبدأ و منشأ تحقّق ولایت و ظهور است.

و اما پله پائین تر اولین نقطه ظهور و بروز و تجلّی گاه اسماء و صفات و عالم ولایت کلیه الهیه می‌باشد؛ و آن جایگاه مقام مقدّس مولی الموالی امیر المؤمنین است که از ذات اقدس حضرت احدیت توسط رسول الله می‌گیرد و به عالم ملک و ملکوت افاضه می‌کند.

وجود رسول الله چون عدسی بزرگ تلسکوپ است که نور و صور اجرام سماوی را به وسیله خود، در عدسی کوچک آن که محلّ تجلّی و ظهور و نمایش است منعکس می‌کند؛ پس علی علیه السلام ظهور رسول الله است، و رسول الله باطن این ظاهر. و امیر المؤمنین که در یک پله به آخرین پله

ایستاده است حقیقت علم و حیات و قدرت را از محلّ بین بین، که بین ذات و اسم است و آن حقیقت رسول الله است می‌گیرد. پس أمير المؤمنين اولین تجلّی گاه ولایت که بین بطون و ظهور است قرار گرفته‌اند و به تمام انبیاء و اولیاء افاضه می‌کنند؛ هر یک از بالا به پائین تا برسد به جمیع خلائق که گرداگرد وسیله اجتماع نموده‌اند؛ و بلکه بالواسطه به کسانی که در دوزخ هستند و اطراف این وسیله نیستند.

و شرافت و افضلیت حضرت خاتم النبیین و

خلیفه‌اش حضرت

خاتم الوصیین، امر تشریفاتی و اعتباری نیست؛ بلکه بواسطه سِعِه و جودی، و قرب ذاتی، و کشف حجب نورانی، و عبور از تمام اسماء و صفات، به پای مجاهده و ریاضت بر اساس علم و مشیت ازلیه الهیه می‌باشد.

منبر و لواء نه مانند منبرها و پرچم‌های مادّی

است و نه صرف معنی

و امّا این وسیله و این لواء و این منبر و این پرچم چون سائر پرچم‌های این جهان است؟ و یا صرف معنی و مجرد تشبیه است، از باب تشبیه معقول به محسوس؟ بحث آن مفصّلاً در باب صراط و پل جهنّم به سوی بهشت، در مجلس ۵۳، از جلد هشتم همین دوره از «معادشناسی» گذشت. و دانستیم که نه مانند منبرهای مادّی و پرچم‌های جسمی است، همچنان که میزان و صراط نیز مانند میزان‌ها و پل‌های دنیوی نیست؛ و نه آنکه مجرد معنی و از باب تشبیه معقول به محسوس است و صرفاً مجرد تشبیه و کنایه است؛ بلکه حقیقهٔ میزان و صراطی است و حقّاً وسیله و منبری و لواء و پرچمی

است، غایة الامر متناسب با آن عالم. زیرا منبر و لواء در عالم صورت است و از صورت که بگذریم، نه عنوان منبر و نه عنوان لواء، متمایز و مشخص از یکدیگر نیستند؛ ولی در عالم صورت حقیقت همین وسیله و حقیقت همین لواء به صورتی متناسب با آن عالم متصور و متشکل خواهد شد، البته باید تناسب تحقق وجودی آنها را با آن عالم از خاطر نبرد و گرنه اشکالات وارده بسیار می باشد.

مثلاً در همین باب وسیله در روایت وارده از

«تفسیر علی بن ابراهیم» داشتیم که:

حَتَّى يَقْعُدَ عَلَى عُرْجَةِ جَهَنَّمَ وَ يَأْخُذَ زِمَامَهَا
بِيَدِهِ، وَقَدْ عَلَا زَفِيرُهَا، تَأْنِكُهُ مِي فَرْمَايْدُ: فَإِنْ شَاءَ
يَذْهَبُ بِهَا يَمْنَةً وَإِنْ شَاءَ يَذْهَبُ بِهَا يَسْرَةً^۱.

و حاصل مطلب آنکه در روز قیامت جهنم را
می آورند؛ کما آنکه در قرآن کریم است:

وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ^۲.

و جهنم دارای زمام و دهانه و لگامی است، و
علی امیر المؤمنین علیه السلام بر پشت جهنم
می نشیند و لگام او را در دست می گیرد، در حالی که
صدای شراره های آتش آن بلند است؛ و اگر علی
بخواهد جهنم را به طرف راست می برد، و اگر
بخواهد به طرف چپ می برد؛ و هر کجا دشمنان و
معاندان خدا و رسول خدا و مقام ولایت باشند جهنم
آنان را در کام خود فرو می برد.

در اینکه جهنم را می آورند و زمامش به دست
علی است شکی نیست؛ ولی آیا آن جهنم مانند
مرکب های دنیا چون شتر و قاطری است که علی بر

^۱ همین کتاب، مجلس ۶۵، ص ۴۰۱

^۲ صدر آیه ۲۳، از سوره ۸۹: الفجر

آن سوار شود؟ و دهانه و لجامش همانند لجامهای
مرکوب‌های دنیوی است؟ مسلماً چنین نیست؛ بلکه
آن مرکوب و نشیمنگاهش و لجامش و حرکتش به
طرف راست و چپ، همه متناسب با آن عالم است.
و همان طور که خود آن عالم غیر این جهان است؛
آنجا غیب است و اینجا شهود؛ آنجا باطن است و
اینجا

ظاهر؛ همین طور تمام موجودات و اشیاء و احکام آنجا متناسب با آن عالم است.

و در همین بحث شفاعت داشتیم که: فَيَأْتِي دَارَ الرَّحْمَنِ وَ هِيَ عَدْنٌ وَ إِنَّ بَابَهَا سَعْتُهُ بَعْدُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ. فَيَحْرِكُ حَلْقَةً مِنَ الْحَلَقِ فَيَقَالُ: مَنْ هَذَا؟! وَ هُوَ أَعْلَمُ بِهِ - فَيَقُولُ: أَنَا مُحَمَّدٌ! فَيَقَالُ: افْتَحُوا لَهُ! قَالَ: فَيَفْتَحُ لِي.

قال: فَإِذَا نَظَرْتُ إِلَى رَبِّي مَجْدَتُهُ تَمَجِيدًا لَمْ يَمَجِّدُهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلِي وَ لَا يَمَجِّدُهُ أَحَدٌ كَانَ بَعْدِي. تا آنکه فرماید: ثُمَّ يُوْتَى بِنَا فَيَجْلِسُ عَلَى الْعَرْشِ رَبَّنَا.

(پس از آنکه مردم و جمیع خلایق به پیامبران متوسل شدند و آنها گفتند: کاری از دست ما بر نمی آید؛ خلایق به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می آیند، و متوسل می شوند.) رسول الله حرکت می کند تا به خانه خداوند رحمن می رسد، و آن خانه

^۱ همین کتاب («معادشناسی» ج ۹)، مجلس ۶۱، ص ۱۵۰ تا ص ۱۵۸، روایت وارده از «تفسیر عیاشی»؛ این روایت را مرحوم مجلسی در «بحار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۴۵ تا ص ۴۷ به همین الفاظی که در اینجا آوردیم نقل نموده است. و اصل روایت در «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۳۱۰ تا ص ۳۱۳ است، و در آنجا بجای جمله اخیر دارد: فَنَجْلِسُ عَلَى عَرْشِ رَبَّنَا.

عَدَن است، و آن خانه به قدر وسعت ما بین مشرق و
مغرب است.

رسول الله يك حلقه از حلقه‌های در را تکان

می‌دهد - و در حالی

که خدا بهتر می‌داند که کیست که در را می‌کوبد -

گفته می‌شود: کیست این حرکت دهنده حلقه در؟

رسول الله می‌گوید: من محمد هستم پس گفته

می‌شود: باز کنید برای او! فرمود: در را برای من باز

می‌کنند؛ و چون نظر من به خدا می‌افتد تمجیدی می‌کنم

که هیچیک از پیشینیان و پسینیان چنین تمجیدی

نکرده‌اند. تا آنکه می‌فرماید:

و سپس ما را می‌آورند و پروردگار ما بر تخت

می‌نشیند.»

حمل بعضی روایات در باب معارف الهیه بر

معنای ظاهر کفر است

در اینکه در این عبارات یک دنیا حقایقی

نهفته است، جای شبهه نیست؛ ولی آیا می‌توان بر

ظاهر این عبارات جمود نمود و گفت خانه خدا هم

مانند خانه‌های این جهان است و بزرگتر؟ و حلقه در

آن خانه مانند همین حلقه‌هاست؟ و خداوند داخل

خانه هست؟ و صدا می‌کند: تو کیستی؟ و نظر رسول

الله به خدا می‌افتد؟ آیا خداوند جسم است؟ و دارای

صورت است؟ و آیا این نظر مانند نظرهای معمولی است؟ و آیا خداوند بر تخت سلطنت و حکومت جلوس می کند؟ تخت خدا مانند همین تخت ها، و جلوس او هم مانند همین گونه مجلس هاست؟

البته چنین نیست، و صد البته چنین نیست؛ زیرا

این مستلزم محدودیت و تعین و تجسم و تشکل

خداست؛ و تَعَالَى اللهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا.

خدا در خانه نیست، و تخت و عرش خدا مانند کرسی

و تخت های این جهان نیست. عالم مشیت و اراده،

عرش خداست، و جلوس آن همان استیلا و احاطه

اوست. و نظر

رسول الله، با باطن و ملکوت است، بر حقیقت ذات ما لا اسم له و لا رسم له. و حلقه در، کنایه از تمسک آن حضرت به صفت رحیمیت و عطوفت و غفّاریت است؛ زیرا خداوند اسمائی دارد، و هر یک از آنها به منزله حلقه‌ای است، هر کدام را بکوبند از ناحیه همان اسم گشوده می‌شود.

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ.^۱

«بگو (ای پیامبر): بخوانید الله را، و یا بخوانید: رحمان را! هر چه را بخوانید برای خداوند اسماء حسنائی است!»

و لهذا مرحوم مجلسی - رضوان الله علیه - با شدت جمود خود در باب معارف الهیه، در ذیل این روایت، چاره‌ای ندیده است از اینکه بگوید: مراد از نظر به سوی پروردگار، نظر به سوی عرش او، یا به سوی کرامت او و یا به سوی نوری از انوار عظمت اوست؛ و جلوس بر عرش، کنایه از ظهور حکم و امر از نزد عرش است؛ و تکلم خداوند عبارت از

^۱ قسمتی از آیه ۱۱۰، از سوره ۱۷: الإسراء

خلق کلامی در آنجا می‌باشد.^۱

در معارف الهیه به معانی ظاهریه عبارات نباید

توجه کرد

باری این‌گونه رفع ید از جمود بر معانی

ظاهریه را، در تمام ابواب معارف باید نمود، و

اختصاص به ذات خداوند و اسماء او ندارد؛ زیرا اوّلًا

الفاظ برای معانی کلیه وضع شده‌اند، و ثانیاً روایت

وارد از رسول الله صلی الله علیه و آله:

^۱ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۴۷

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ

عُقُولِهِمْ.^۱

«ما جماعت پیامبران مأموریم که با مردم به قدر

عقل‌هایشان سخن گوئیم.»

ابوابی را از معارف به روی ما می‌گشاید؛ از

طرفی از جمود و حمل الفاظ به معانی مادیه و طبیعیه

در معارف الهیه ما را رها می‌کند، و از طرفی نیز بکلی

به ما اجازه نمی‌دهد که فقط آنها را بر معانی صرفه

حمل کنیم؛ بلکه باید به معانی متشکله و متصوره

متناسب با آن عالم بدانیم.

حال که این مطالب روشن شد معلوم می‌شود

که: وسیله حقیقهٔ منبری است و حقاً هزار پله دارد،

ولی منبر و پله‌هایش متناسب با آن عالم است؛ و لواء

نیز حقاً پرچمی است و دارای پیکان و زج و چوب

و ریشه و حاشیه است، ولی متناسب با آن عالم.

خداوند به حق محمد و آله الطاهرین، ما را

^۱ «اصول کافی» ج ۱، ص ۲۳؛ و «تحف العقول» ص ۳۷؛ و در «بحار الانوار»
طبع کمپانی، ج ۱۷ (روضه) ص ۴۱؛ و در طبع حروفی، ج ۷۷، ص ۱۴۰، از
«تحف العقول» روایت کرده است.

در تحت آن لواء در آورد، تا ببینیم و تماشا کنیم که چگونه است؟

عَلَّتْ تَسْلِيمَ لَوَاءِ حَمْدٍ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ أَمِيرِ

الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

آن لواء را در وهله اول به دست رسول الله می‌سپارند؛ و آن لواء لواء حمد است، زیرا مقام محمود همان طور که گفتیم اختصاص به آن حضرت دارد؛ یعنی مقامی که حمد هر حامدی به هر محمودی با هر گونه حمدی به آنجا برسد.

ما در سابق گفتیم که به مقتضای نصّ کریمه

قرآنیه:

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ

الْمُخْلِصِينَ^۱.

فقط بندگان مخلص خداوند می‌توانند حمد

ذات اقدس او را به جای آورند، و بقیه خلائق

حمدشان توأم با تسبیح و تنزیه و تقدیس است. اما

بندگان مخلصین که از همه شوائب خود بینی و

خودپسندی و خود محوری و به خود اندیشی عبور

کرده، و وجود خود را ملک طلق حضرت احدیت

می‌دانند، و در برابر وجود او حقاً برای خود وجودی

نمی‌بینند، و وجودشان را مندرک و فانی در ذات

اقدس او کرده‌اند، و به سعه حضرتش متسع

گردیده‌اند؛ آنان می‌توانند حمد خدای را چنانکه

لایق اوست به جای آورند.

و لیکن این درجه مخلصین را پیامبران

داشته‌اند، و بسیاری از اولیاء خدا که به درجه

خلوص می‌رسند، حائز چنین مقامی می‌گردند. این

^۱ آیه ۱۵۹ و ۱۶۰، از سوره ۳۷: الصّافات

نهایت سفر اوّل به سوی خداست از اسفار اربعه، و
نهایت این سفر، خداست؛ و سفر هم غیر متناهی
نیست.

و لیکن مقام محمود مقام دیگری است، بس
بالا تر و والاتر؛ و آن عبارت است از تکمیل سفرهای
چهارگانه، و تکمیل سفر فی الخلق بالحقّ که سفر
چهارم است؛ و در این صورت سالک با هر موجودی
از موجودات، خدا را می بیند و در عالم کثرات به نور
خداوند سیر می کند.

و لیکن این بقاء بالله در تمام افراد یکسان
نیست؛ بعضی بقاء را

فقط در حیثه وجودی خود و در محدودیت افکار و آراء و علوم و محیط خود دارند، و بعضی بیشتر، و بعضی بسیار بیشتر، تا آنکه می‌بینیم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با هر موجودی بوده است؛ یعنی تمام ما سوی الله از عالم مُلک و مَلکوت، از عقول، و ارواح، و نفوس علویه، و سفلیه، و موجودات عالم صورت، و عالم طبع؛ با همه و همه بوده است؛ بلکه حقیقت آن موجودات اوّلًا و بالذات بوده است، و نسبت وجود به آن موجودات ثانیاً و بالعرض است؛ و این است مقام محمود.

زیرا گفتیم این مقام، مقامی است که هر گونه حمدی، از هر حمد کننده‌ای، نسبت به هر حمد شده‌ای صورت گیرد، راجع به آنجاست؛ یعنی: گلی را که ما می‌بوئیم و حمد می‌کنیم، این حقیقت حمد راجع به رسول الله است؛ یعنی: حقیقت وجود گل و زیبائی گل و بوی عطرآمیز گل و طراوت گل، همه و همه رسول الله است، و حقیقت ما که حامد هستیم و حقیقت حمد ما، همه و همه رسول الله است.

و همچنین بلبلی را که می‌ستائیم، و ماه و

خورشید، و زیبایی‌های عالم را که مملو از شادابی و
طراوت و عشق و محبت و علم و قدرت و حیات
است، همه و همه رسول الله است.

وجود و نفس واسع آن حضرت آن قدر در
عالم بقاء بالله وسیع و واسع است که با هر موجودی
از ملکوت و باطن، و از ملک و ظاهر او همراه است؛
و این است مقام ولایت کلیه که ما درباره امامان

عليهم السّلام قائل هستيم؛ زيرا هر جاى عالم
باشيم، در مغرب و يا در مشرق، در زمين هموار و يا
در بيغوله و تنگنا و زندان، همين كه امام را صدا
بزنيم، مى فهمد و مى داند و جواب مى گويد.

و اين معنى متصور نيست، مگر آنكه امام با
وجود ما، و وجود همه موجودات معيت داشته باشد.
در اين صورت امام با ماست، و از ما به ما نزديك تر
است؛ زيرا مائى كه مى گوئيم اوّلًا و بالذّات اشاره به
سوى امام است، و ثانياً و بالعرض اشاره به سوى
ماست.

هر قطره اى كه از آسمان مى بارد، و هر ذره
اى كه در تابش خورشيد مى درخشد، و هر كلوخي
كه در زمين افتاده است، و هر كوكب و ستاره تا به
منظومه شمسي و كهكشانها برسد؛ با آنها امام
هست.

سيطره و احاطه نفسيه امام در عالم بقاء بالله
چنين است؛ و اين است معنای ولايت تكوينيه.

لواء حمد به دست حائز مقام محمود داده

مى شود

هیچ کدام از انبیاء حتی شیخ النبیین: نوح، و
پرچمدار توحید: حضرت ابراهیم، به این مقام
نرسیده‌اند. و اولین کسی که حائز این مقام گشت و در
عالم بقاء چنین سیطره ای را به اذن خدا و به نور خدا
حائز گشت، وجود اقدس خاتم الانبیاء و المرسلین
مُحَمَّد است. و از آن پس یگانه شاگرد مکتب او: علی بن
أبی طالب است که لقب اِمَارَت و حکومت بر مؤمنان
(أَمیر المؤمنین) را به خود گرفت؛ و لذا لوای حمد از
دست رسول الله به او رسید. و این مقام عظیم و
ولایت کبری در سِبْطان رسول الله: حسن و حسین، و
نه فرزند از نسل

حسین یکی پس از دیگری، تا برسد به حضرت قائم آل مُحَمَّد: حُجَّةَ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ - أرواحنا فداه -
واصل شد؛ و اینک قطب دایره امکان و محور ولایت تکوینیه و تشریحیه، منحصر در آن ذات اقدس است.

و بنابراین اگر در منزل خود باشید و بگوئید: یا صَاحِبَ الزَّمَانِ هَمَانِ جَا بَا شَمَاسْت؛ و اگر در مسجد باشید و یا در بیابان و یا در هوا و یا دریا، در حال غفلت و یا توجّه، و در حال عبادت و یا تجارت، در همه احوال، او حَقّاً بَا شَمَاسْت؛ نه با معیت علمیه فقط، بلکه با معیت حَقّه حقیقیه.

و این باب از معارف الهیه در خاندان و امّت رسول الله، به برکت رسول الله است که مفتوح شده است، و گرنه در امّت‌های سابقه چنین بابی مفتوح نبوده؛ زیرا امّت‌ها از درجه علمی و عرفانی پیغمبر خودشان نمی‌توانستند پا فراتر نهند، و بر انبیاء پیمودن این راه میسور نبوده است و طبعاً بر امّت‌ها نیز چنین بوده است.

و امّا بر امّت خاتم النبیین این راه مفتوح است، و این بزرگواران به عنایت ازلیه الهیه، به پای مجاهده

و خلوص و عبودیت، خود را در آبشخوار عالم
تشریح و بقاء در آورده‌اند و سعه و جودیه آنها چون
رسول الله با هر موجودی از موجودات است.

لوازم لواء حمد و مقام محمود، در نشئات و

عوالم

حال که این مطلب دانسته شد، فهمیدیم که چرا

نام آن لواء لوای حمد است؛ زیرا تکبیر: اللهُ أَكْبَرُ و

تسبیح: سُبْحَانَ اللهِ و تهلیل: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ و سائر اذکار

چنین سعه ای در عالم بقاء ندارد؛ و واجد

آن مقامات، ممکن است دارای مقام محمود نباشد.

و دانستیم که چرا علی بن ابی طالب صاحب لواء حمد است؛ چون از رسول الله به او افاضه شده، و صاحب مقام ولایت کبری گردیده است، و از او به امامان یکی پس از دیگری رسیده است.

و دانستیم که چرا انبیاء در تحت لوای حمد محمدی و علوی واقعند؛ چون هیچ يك از آنان بدان مقام واصل نشده، و امید و انتظارشان در فیوضات رحمت حضرت سبحان توسط محمد و علی است.

و چرا مؤمنان غیر از شهیدان و صدیقان و صالحان گرداگرد منبرند؛ چون از حجب نورانیه عبور نکرده و نتوانسته‌اند خود را در یک اسم از اسماء حضرت حق فانی کنند.

و چرا بر روی لوای حمد، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ و لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ، مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ نوشته شده است؟ چون این لواء سیطره بر همه عوالم دارد، و با اسم رحمانیت و رحیمیت حضرت حق، به هر موجودی نیازهای وجودی او را اعطاء

می‌کند، و حمد خدای را با هر موجودی که دارای حسن است - و همه موجودات دارای حُسْنَد - متحقّق می‌سازد، و ندای وحدانیت خدا را و رسالت پیامبرش را به عوالم اعلام می‌دارد.

اینها جهاتی است که از لواء حمد بدست می‌آید، و در اثر تفکّر و تأمّل و تدبّر در معارف الهیه چه بسا خداوند عَلَیَّ اَعْلَى، بیش از این

مطالب را به ذهن خواننده گرامی وارد سازد و او را از معارف الهیه متمتع گرداند؛ رَزَقْنَا اللّٰهُ وَ اِيَّاكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهِ الطّٰهَرِيْنَ وَّ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِيْنَ.

رانده

صلوات محیی الدین بر رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم

صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَةِ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ
خَلْقِهِ مِنْ اَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ عَلٰى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا، اَصْلِ الْوُجُوْدِ
وَ عَيْنِ الشّٰهَدِ وَ الْمَشْهُودِ، اَوَّلِ الْاَوَائِلِ وَ اَدَلِّ الدَّلَائِلِ،
وَ مَبْدَاِ الْاَنْوَارِ الْاَزَلِيِّ وَ مُتَّهٰى الْعُرُوْجِ الْكَمَالِيِّ، غَايَةِ
الْغَايَاتِ الْمُتَعَيْنِ بِالنَّشْآتِ، اَبِ الْاَكْوَانِ بِفَاعِلِيَّةِ، وَ اُمَّ

الإمكانِ بِقَابِلِيَّةٍ، الْمَثَلِ الْأَعْلَى الْإِلَهِيِّ، هَيُولَى الْعَوَالِمِ الْغَيْرِ

الْمُتَنَاهَى، رُوحِ الْأَزْوَاحِ وَنُورِ الْأَشْبَاحِ، فَالِقِ

إِصْبَاحِ الْغَيْبِ، رَافِعِ ظُلْمَةِ الرَّيْبِ، مُحْتِدِ التُّسْعَةِ وَ
التَّسْعِينَ، رَحْمَةِ لِلْعَالَمِينَ، سَيِّدِنَا فِي الْوُجُودِ، صَاحِبِ
لِوَاءِ الْحَمْدِ وَ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ، الْمُبْرَقِ بِالْعِمَاءِ؛ حَبِيبِ
اللَّهِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَ سَلَّمَ.^۱

«درود و تحیات بی شائبه حضرت خداوند و

فرشتگان او و حمل حمل کنندگان عرش او و جمیع
عالم آفرینش علوی و سفلی، بر سید و آقای ما و
پیغمبر ما باد؛ که اوست اصل حقیقت هستی و عین
هر شاهد و نفس هر مشهود؛ اوّل اوائل موجودات
است، و استوارترین دلیل از دلایل بر هستی ذات،
مبدأ انوار مجرّده ازلیه است، و منتهای سیر در معارج
کمالیه؛ پس او مبدأ المبادی و غایة الغایات است که
در هر نشأه ای از نشآت، متعین به تعین خاصی
است؛ به جهت واجدیت جنبه فاعلی، پدر معنوی
همه موجودات است؛ و به جهت واجدیت قابلیت
فیض که جنبه قابلی و نفسی است، مادر معنوی عالم

^۱ جزء صلوات معروفه و مشهوره محیی الدین عربی است، ص ۹۵ و ۹۶ که
مرحوم ملا صالح موسوی خلخالی آن را به فارسی شرح نموده و به قطع
کوچک به طبع سنگی رسیده است.

امکان است؛ پس در فاعلیت مَثَلِ اعلای الهی است،
و در مرتبه قابلیت هیولای عوالم نامتناهی؛ روح
ارواح است، و نور اجساد و اشباح ظلمانی؛ شکافنده
چراغ غیب است، و زداینده ظلمت شکّ و ریب؛
اصل و بنیاد اسامی نود و نه گانه خداست، و رحمت

رحمانیت حضرت حقّ بر تمام عالمیان؛ سید و
آقای ما در حقیقت عالم هستی، صاحب لواء حمد
است و دارنده مقام محمود، مستور و پوشیده است
به حجابِ عِماء؛ حیبِ خدا مُحَمَّدُ مُصْطَفٰی که درود
و صلوات غیر متناهیہ بر او (و آل او) باد.»

مجلس شصت و ششم: ساقی حوض
کوثر و نهرهای بهشت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللهُ الحَكِيمُ في كِتَابِهِ الكَرِيمِ:

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ. (آیه اوّل، از سوره کوثر:

یکصد و هشتمین سوره از قرآن کریم)

(ای پیغمبر) ما به تو کوثر داده‌ایم.»

معنی و تفسیر لفظ کوثر

شیخ طبرسی رحمة الله علیه در تفسیر این آیه

فرموده است: «خداوند تبارک و تعالی، در مقام

شمارش و بیان تعداد نعمت‌هایی که به پیغمبرش

داده است، او را مخاطب به این خطاب ساخته و گفته است:

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ.

از عبد الله بن عمر و عائشه روایت شده است

که: کوثر نهری است در بهشت.

ابن عبّاس گوید: چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بر منبر بالا رفت و آن را بر مردم قرائت کرد. و چون از منبر فرود آمد، مردم گفتند: ای رسول خدا! این کوثری که خدا به تو عنایت کرده است چیست؟!

رسول الله فرمود: نهری است در بهشت که از شیر سفیدتر است، و از قدح محکم تر و استوارتر؛ در کنار و حاشیه این نهر قبه‌ها و سقف‌های مدور و مقعّری است از دُرّ و یاقوت؛ در آن نهر وارد می‌شوند پرندگان سبز رنگی که گردنهای معتدل و کشیده همچون گردن شترهای بُخاتی دارند.

گفتند: ای رسول خدا! چقدر آن پرندگان در خوشی و ناز و نعمت هستند!

فرمود: آیا می‌خواهید من شما را به خوشتر و متنعم‌تر از آنها آگاه کنم؟!

گفتند: آری! فرمود: خوشتر و متنعم‌تر از خود آن طیور، کسی است که آنها را بخورد، و از آن آب کوثر بیاشامد، و به رضوان خداوند متعال فائز آید.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده
است که: کوثر نهری است در بهشت، و خداوند آن را
به پیغمبرش در عوض پسری که از او فوت شده بود،
عنایت کرد.

و از عطاء روایت است که او گفته است: کوثر
حوض رسول الله است، که مردم در روز قیامت بر
آن و بر گرداگرد آن بسیار اجتماع

می‌کنند.

و انس گوید: روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در نزد ما بود ناگهان او را چرت و پینکی فرا گرفت؛ و سپس با حال تبسم و شادی، سر خود را بلند کرد. من عرض کردم: ای رسول خدا! سبب خنده شما چیست؟!

فرمود: همین اوان برای من سوره ای نازل شد. و آن حضرت سوره کوثر را قرائت کرد.

و سپس فرمود: آیا میدانید کوثر چیست؟!

ما گفتیم: خدا و رسول خدا عالم‌ترند.

فرمود: کوثر نهری است که خداوند به من وعده فرموده است، و در آن خیر بسیاری است، کوثر حوضی است که امت من در روز قیامت در آن داخل می‌شوند؛ و تعداد کاسه‌ها و قدح‌هایی که در اطراف حوض است و با آن آب بر میدارند، به شماره ستارگان آسمان است.

و چه بسا افرادی متعین و سرشناس را از کنار آن حوض، می‌ربایند و دور می‌کنند، و من می‌گوییم: ای پروردگار من! اینها از امت من هستند!

در جواب من گفته می‌شود: تو نمیدانی بعد از

رحلت تو چه کارهائی کرده اند؟! و چه وقایع و

حوادثی پیش آورده اند؟!!

این حدیث را مسلم در «صحیح» خود آورده

است.

و از ابن عبّاس و ابن جُبَیر و مجاهد آمده

است که: کوثر خیر کثیر

است و عِکْرَمَه گفته است: مراد از کوثر نبوت و کتاب است. و حَسَن گفته است: مراد قرآن است. و اَبی بکر بن عیاش گفته است: مراد بسیاری اصحاب و پیروان است.

و بعضی گفته‌اند: مراد بسیاری ذریه و نسل است؛ و آن قدر از نسل فاطمه زهرا سلام الله علیها خداوند، ذریه و نسل به رسول الله داده است که عدد آنان به شمارش در نمی‌آید، و امتداد آن تا روز قیامت کشیده است. و از حضرت صادق روایت کرده‌اند که مراد شفاعت است.

و لفظ کوثر قابلیت تمام این معانی را دارد، و بنا بر این لازم است که بر تمام این معانی حمل شود؛ زیرا خداوند در دنیا به رسول الله خیر کثیر مرحمت کرده است، و در آخرت نیز وعده خیر کثیر داده است.

و تمام این اقوال، تفصیل همان کلمه کوثر است که به معنای خیر کثیر در دنیا و آخرت است.^۱»

روایتی از امام محمد باقر علیه السلام در مورد

^۱ «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۵، ص ۵۴۹

در کتاب «بشارة المصطفى» و «مجالس» مفید

و «أمالی» شیخ طوسی روایت کرده‌اند، از مفید، از

ابن قولویه، از حسین بن محمد ابن عامر، از مُعلی بن

محمد، از محمد بن جمهور عمی، از ابن محبوب، از

أبو محمد وابشی، از أبو وَرْد که گفت: از حضرت

إمام محمد باقر علیه السّلام شنیدم که می گفت:

چون روز قیامت بر پا شود، خداوند همه مردم را

عریان و

پابرهنه در زمین همواری جمع میکند؛ و آنها را در راه
محشر بقدری متوقف میدارند که همگی عرق بسیاری
می‌کنند و نفس‌های آنان به شدت میزند، و به قدری که
خداوند اراده کرده است درنگ می‌کنند؛ و اینست
معنای گفتار خداوند تعالی:

فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا^۱

«و در آن وقت (ای پیامبر) نمی‌شنوی مگر
صدای آرام و بدون صوت را.»

در این حال منادی از عرش ندا میکند: کجاست
پیامبر امّی؟

خلائق میگویند: این صدای تو به همه رسید و
همه شنیدند، آن پیامبر را با اسمش صدا کن!

منادی ندا میدهد: کجاست پیامبر رحمت: محمّد
بن عبد الله؟

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم بر پا
می‌ایستد، و از همه مردم جلوتر می‌آید تا اینکه می‌رسد

^۱ آیه ۱۰۸، از سوره ۲۰: طه

به حوضی که طول آن به قدر مسافت ما بین ایلّه و
صنّعاء می باشد، و در کنار حوض می ایستد.

و پس از آن صاحب شمارا ندا می کنند؛ او هم به
جلو می آید، و در برابر مردم با رسول الله وقوف
می کند.

و سپس به مردم اجازه داده می شود، و آنان به
حرکت در می آیند. و در آن وقت، مردم به دو دسته
تقسیم می شوند: جماعتی در حوض وارد می شوند، و
جماعتی را از حوض دور می کنند.

و چون رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

ببیند که از محبان ما اهل بیت کسی را از حوض دور کنند

گریه میکند و میگوید: ای پروردگار من! شیعه علی! ای

پروردگار من! شیعه علی!

در این حال خداوند فرشته ای را می گمارد که از

آن حضرت بپرسد: ای محمد! سبب گریه شما چیست؟!

رسول الله میگوید: چگونه نگریم بر جماعتی که

از شیعیان برادرم علی بن ابی طالب هستند، و من آنان

را می نگرم که از حوض دورشان کرده اند، و به جانب

أصحاب دوزخ روان ساخته اند؟!

خداوند عزّ و جلّ میگوید: ای محمد! من از

گناهان آنها گذشتم، و همه را به تو بخشیدم. و من آنان

را به تو و به کسانی که از ذریه تو هستند، و آنان آن ذریه

را دوست دارند و ولایت آنها را برعهده گرفته اند،

ملحق ساختم، و آنها را از زمره و جمعیت تو قرار دادم

و در حوض تو وارد کردم و شفاعت تو را درباره آنان

پذیرفتم و تو را بدین جهت مکرم و گرامی داشتم.

و حضرت باقر: محمد بن علی بن الحسین علیهم

السّلام گفتند: در آن روز چه بسیار از مردان و زنان
گریه کننده ای که چون این جریان را بینند، فریاد
می‌زنند: یا مُحَمَّداه!

و هیچیک از موالیان ما و از محبّان ما نمی‌ماند
مگر آنکه در حزب ما قرار می‌گیرد و با ما وارد در
حوض ما می‌شود.^۱

و علیّ بن ابراهیم در «تفسیر» خود، در ذیل
آیه کریمه: **وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ
إِلَّا هَمْسًا**، از پدرش: ابراهیم بن هاشم، از ابن
محبوب، از وابشی، از أبو الورد، همین مضمون
روایت را آورده است.^۲

**حوض کوثر اختصاص به علیّ بن ابی طالب
علیه السّلام دارد**

و در «مجالس» مفید از علیّ بن بلال مهلبی،،
از أحمد بن حسین بغدادی، از محمّد بن اسمعیل، از
محمّد بن صلّت، از ابو کدینه، از عطاء، از سعید بن

^۱ «بشارة المصطفى» طبع نجف، ص ۳؛ و «مجالس» مفید، مجلس ۳۴، ص
۱۷۰ و ۱۷۱؛ و «أمالی» طوسی، طبع سنگی، ص ۴۱
^۲ «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۴۲۳

جُبیر، از عبد الله بن عبّاس؛ و در «أمالی» شیخ طوسی
از شیخ مفید؛ و در کتاب «بشارة المصطفی» از شیخ
أبو علیّ: پسر شیخ طوسی، از پدرش، از شیخ مفید،
از محمّد بن إسمعیل، با همین سلسله سند، تا
می‌رسد به ابن عبّاس، روایت کرده است که: او
میگوید:

چون بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم
آیه: **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** نازل شد، علیّ بن أبی طالب
علیه السّلام پرسیدند: ای رسول خدا! این کوثر
چیست؟

حضرت فرمود: نهری است که خداوند به
جهت بزرگداشت و گرامیداشت من، به من عنایت
کرده است.

أمیر المؤمنین گفتند: این نهر، نهر شریفی است!
صفات و خصوصیات آن را برای ما بیان کنید!

حضرت فرمود: آری ای علیّ! کوثر نهری است
که از زیر عرش خدا جاری است. آبش از شیر سفیدتر،
و از عسل شیرین‌تر، و

از کره نرم‌تر. و ریگ‌های درونش از زبرجد و
یاقوت و مرجان است، و علف‌های اطراف آن از
زعفران است، و خاکش از مشک خوشبو است،
پایه‌هایش در زیر عرش خداوند عزّ و جلّ است.

و در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و
سلم دست خود را به پهلوی امیر المؤمنین علیه السلام
زدند و فرمودند: ای علی! این نهر از برای من است! و
از برای تو است! و از برای محبّان تو که بعد از من
می‌آیند.^۱

**کسانی که به کوثر ایمان ندارند در آن وارد
نمی‌شوند**

و در «عیون أخبار الرضا» و «أمالی» مرحوم
صدوق، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن
هاشم، از علی بن معبد، از حسین ابن خالد، از
حضرت علی بن موسی الرضا، از پدرش، از
پدرانش، از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت کرده

^۱ «مجالس» مفید، مجلس ۳۵، ص ۱۷۳؛ و «أمالی» طوسی، طبع سنگی، ص
۴۳؛ و «بشارة المصطفی» ص ۵ و ۶؛ و «بحار» ج ۸، ص ۱۸

است که: قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِحَوْضِي فَلَا أُورِدُهُ اللَّهُ حَوْضِي. - الخبر.^۱

«رسول الله فرمودند: کسی که به حوض من

ایمان نیاورد، خداوند وی را در حوض من وارد

نمی‌کند.»

و در «أمالی» مرحوم صدوق، از حمزة بن

محمد علوی، از علی، از پدرش، از علی بن معبد، از

حسین خالد، از حضرت رضا

^۱ «عیون أخبار الرضا» طبع سنگی، ص ۹۱؛ و «أمالی» صدوق، مجلس ۲، طبع

سنگی، ص ۵

علیه السّلام از پدران‌ش علیهم السّلام آورده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:
یا عَلِیُّ! أَنْتَ أَخِی وَ وَزِیرِی وَ صَاحِبُ لِوَأَئِی
فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ! وَ أَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِی! مَنْ
أَحَبَّكَ أَحَبَّنِی، وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِی!

«ای علی! تو برادر من هستی، و وزیر من هستی،

و دارنده لواء من در دنیا و آخرت هستی! و تو صاحب

حوض من هستی! کسی که تو را دوست دارد مرا

دوست داشته است، و کسی که تو را دشمن دارد مرا

دشمن داشته است!»

و نیز در «أمالی» صدوق از ماجیلویه، از

عمویش، از محمد بن علی قرشی، از محمد بن

سنان، از مفضل، از حضرت صادق، از پدران‌ش

علیهم السّلام روایت کرده است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَرَادَ

^۱ «أمالی» صدوق، طبع سنگی، مجلس ۱۴، ص ۳۷؛ و همین روایت را صدوق در «عیون أخبار الرضا» در باب ۲۸، ص ۱۹۱ از طبع سنگی، با همین سند آورده است. و مراد از حمزة بن محمد علوی، حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است، و مراد از علی، علی بن ابراهیم است.

أَنْ يَتَخَلَّصَ مِنْ هَوْلِ الْقِيَامَةِ فَلْيَتَوَلَّ وِليَّ، وَ لِيَتَّبِعْ
وَصِيَّ وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي عَلَيَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ
صَاحِبُ حَوْضِي، يَذُودُ عَنْهُ أَعْدَاءَهُ، يَسْقِي أَوْلِيَاءَهُ.
فَمَنْ لَمْ يَسْقَ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ عَطْشَانًا وَ لَمْ يَرَوْا أَبَدًا؛ وَ

مَنْ سَقِيَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَشُقَّ وَ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا. -

الحدیث^۱.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

هر کس بخواد از هول و وحشت قیامت رهائی یابد،

باید ولایت ولیّ مرا برعهده گیرد، و باید از وصیّ من و

خلیفه من پس از من: علیّ بن ابی طالب پیروی کند؛

چون او صاحب حوض من است، دشمنان خود را از

آن حوض دور میکند، و دوستان خود را از آن حوض

می آشاماند.

و کسی که از آن حوض آب نخورد دائماً تشنه کام

است و أبداً سیراب نخواهد شد؛ و کسی که از آن یک

بار بنوشد، هیچگاه بدبخت نخواهد شد و هیچگاه

تشنه نخواهد شد.»

ثقلین در حوض کوثر بر رسول الله وارد

می شوند

در مقدمه «تفسیر علیّ بن ابراهیم» آورده

است که:

^۱ «بحار الانوار» ج ۸، ص ۱۹؛ و «أمالی» صدوق، مجلس ۴۷، ص ۱۶۸

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي
حِجَّةِ الْوَدَاعِ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ: إِنِّي فَرَطُكُمْ وَإِنَّكُمْ
وَأَرْدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ عَرَضُهُ مَا بَيْنَ بَصْرَى وَصَنْعَاءَ،
فِيهِ قِدْحَانٌ مِنْ فِضَّةٍ عَدَدَ النُّجُومِ.

أَلَا وَإِنِّي سَأِئِلُكُمْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ! قَالُوا: يَا رَسُولَ
اللَّهِ! وَمَا الثَّقَلَانِ؟!

قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ؛ طَرَفُ بِيَدِ اللَّهِ وَ
طَرَفُ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَضِلُّوا وَلَنْ تَزُولُوا! وَ
الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عِتْرَتِي وَأَهْلُ بَيْتِي.

فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا
حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

الْحَوْضَ كَأَصْبَعِيَّ هَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَّابَتَيْهِ وَ
لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَّابَتِهِ وَ الْوَسْطَى -
فَتَفْضَلُ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ.^۱

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حِجَّة
الوداع، در مسجد خیف، ضمن خطبه ای که ایراد
نمودند گفتند:

من برای یافتن آب زودتر و جلوتر از شما
می روم، و شما بعداً بر من کنار حوض وارد می شوید؛
حوضی که عرضش به اندازه وسعت بُصْرَى تا صَنْعَاء
است! در آن حوض به قدری قَدَح و کاسه از نقره
موجود است که به عدد ستارگان است.

آگاه باشید! من حَقّاً در آنجا از شما درباره ثَقَلَيْنِ
پرسش میکنم!

گفتند: ای پیغمبر خدا! ثَقَلَيْنِ چیست؟!

^۱ «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۴ و ۵؛ و فَرَطٌ به فتح فاء و راء، به کسی
گویند که برای طلب آب از گروه خود جلو بیفتد. و واحد و جمعش یکسان
است؛ گویند: رَجُلٌ فَرَطٌ و قَوْمٌ فَرَطٌ.
و حِجَّةُ الْوَدَاعِ به کسر حاء بر وزن فِعْلَه، برای بیان نوع است و کیفیت، و به
فتح حاء نیست که برای مرّه بوده باشد؛ یعنی آن نوع حَجَّتِی که رسول الله در
آن وداع نمودند.

فرمود: کتاب خدا ثَقَلُ أَكْبَرُ است که يك طرف

آن به دست خدا، و طرف دیگر آن در دست شماست!

و باید شما به آن متمسک باشید، که در آن صورت

هیچگاه گمراه نخواهید شد و هیچگاه به لغزش

نخواهید افتاد! و ثَقَلُ أَصْغَرُ، عترت و أهل بیت من

است.

بدرستی که خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده

است که این دو ثَقَلُ، از هم جدا نمی شوند، تا زمانی که

هر دو با هم بر من کنار حوض

کوثر وارد شوند.

آنگاه رسول خدا، دو انگشت سبّابه خود را از دست، پهلوی هم گذارده و گفتند: این دو ثقل (کتاب خدا و اهل بیت من) مانند این دو انگشت به اندازه و به قدر هم هستند؛ و در این حال انگشت سبّابه و انگشت وسطی از يك دست را نشان دادند و گفتند: من نمی گویم که مانند این دو انگشت هستند، که یکی بر دیگری فزون تر باشد.»

شیعیان در حوض کوثر بر اهل بیت وارد

می شوند

و در «خصال» صدوق در حدیث اربعمائه^۱

آورده است که:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا مَعَ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَعِيَ عِثْرَتِي عَلَى
الْحَوْضِ. فَمَنْ أَرَادَنَا فَلْيَأْخُذْ بِقَوْلِنَا وَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا؛
فَإِنَّ لِكُلِّ أَهْلِ بَيْتِ نَجِيْبًا. وَ لَنَا شَفَاعَةٌ وَ لِأَهْلِ مَوَدَّتِنَا

^۱ حدیث اربعمائه، حدیثی است که امیر المؤمنین علیه السلام در مجلس واحدی، چهار صد مطلب از مطالبی که به درد دین و دنیای مؤمن می خورد برای اصحاب خود بیان فرموده اند.

فَتَنَافَسُوا فِي لِقَائِنَا عَلَى الْحَوْضِ! فَإِنَّا نَذُودُ عَنْهُ
أَعْدَاءَنَا، وَنَسْقِي مِنْهُ أَحِبَّاءَنَا وَ أَوْلِيَاءَنَا؛ وَ مَنْ شَرِبَ
مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا.

حَوْضِنَا مُتْرَعٌ فِيهِ شِعْبَانِ يَنْصَبَانِ مِنَ الْجَنَّةِ:
أَحَدُهُمَا مِنْ تَسْنِيمٍ، وَ الْآخَرُ مِنْ مَعِينٍ. عَلَى حَافَّتَيْهِ
الزَّعْفَرَانُ وَ حَصَاهُ اللَّؤْلُؤُ وَ الْيَاقُوتُ؛ وَ هُوَ الْكَوْثَرُ. -
الخبير.^۱

«أمیر المؤمنین علیه السّلام به أصحاب خود
فرمودند: من با رسول خدا هستم، و با من عترت من
است در نزد حوض کوثر. پس هر کس که ما را
بخواهد و بطلبد، باید به گفتار ما پابند باشد و به عمل
ما عامل گردد؛ چون برای هر اهل بیتی يك فرد ممتازی
است که به کرامت حَسَب و پسندیدگی خصال، در
گفتار و کردار معروف است.

و از برای ما مقام شفاعت است، و از برای اهل
مودّت و محبّت ما نیز شفاعت است.

^۱ «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۱۶۳

و بنابراین باید شما در لقاء و دیدار ما، در نزد حوض از یکدیگر سبقت گیرید؛ چون ما دشمنان خود را از حوض دور می‌کنیم، و محبان خود را از آن سیراب می‌کنیم و موالیان خود را از آن می‌آشامانیم؛ و کسی که يك بار از آن حوض بیاشامد، دیگر هیچگاه تشنه نمی‌شود.

حوض ما سرشار از آب است، و به آن دو رشته آب از بهشت سرازیر می‌شود، يك رشته از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین.

بر دو کناره و حاشیه آن زعفران روئیده است، و ریگهای آن از لؤلؤ و یاقوت است؛ و آن حوض کوثر است.»

روایات وارده در اختصاص کوثر به شیعیان

أمیر المؤمنین علیه السلام

و در «أمالی» طوسی با سند متصل خود از أبو سعید خُدَری روایت کرده است که او گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که بر فراز منبر می‌گفت: چرا جماعتی میگویند: رَحِم رسول خدا

در روز قیامت سودی نمی‌بخشد؟ آری آری، سوگند به
خدا که رحیم من در دنیا و آخرت به من متّصل است.

و أیها الناس! بدانید که در روز قیامت، من جلو
رونده و پیشگام حوض کوثر هستم! و چون شما بدانجا
بیائید مردی میگوید: ای رسول خدا! من فلان پسر
فلان هستم!

من میگویم: اما نسب شما را من شناختم؛ و
لیکن شما بعد از من به سمت چپ گرایش پیدا کردید
و بر پاشنه‌های پای خود، به سوی قَهْقَرَى و جاهلیت
باز گشتید!

و در «أمالی» مفید و «أمالی» طوسی با سند
متّصل خود روایت میکند از عبد الرّحمن بن قیس
رحبی که او گفت: من با أمير المؤمنین علی بن اَبی
طالب علیه السّلام بر درِ قصر کوفه نشسته بودیم که
تابش آفتاب او را مجبور کرد که در سایه دیوار قصر
بیاید؛ در این حال برخاست که داخل قصر شود،
مردی از قبیله هَمْدان، لباس او را گرفت و گفت: ای
امیر المؤمنین! حدیث جامعی برای من بیان کن تا
خداوند مرا بدان نفع بخشد!

^۱ «أمالی» طوسی، طبع سنگی، جزء ۳، ص ۵۷ و ۵۸

حضرت فرمود: آیا از من حدیث بسیار شنیده

ای؟!

گفت: آری! و لیکن یک حدیث جامعی

میخواهم که خداوند مرا بدان سود بخشد!

حضرت فرمود: خلیل من: رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم برای من حدیث کرد که:

إِنِّي أَرِدُ أَنَا وَ شِيعَتِي الْحَوْضَ رِوَاءَ مَرْوِيِّنَ

مُبَيِّضَةً وَجُوهَهُمْ، وَ يَرُدُّ عَدُوَّنَا ظِمَاءً مُظْمِئِينَ، مُسْوَدَّةً

وَجُوهَهُمْ. خُذْهَا إِلَيْكَ قَصِيرَةً -

مِنْ طَوِيلَةٍ! أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ! وَ لَكَ مَا
اِكْتَسَبْتَ! أَرْسِلْنِي يَا أَخَا هَمْدَانَ! ثُمَّ دَخَلَ الْقَصْرَ.^۱

«من و شیعیان من همگی وارد حوض کوثر

می شویم، درحالی که چهره‌های آنان سفید، و همگی
سیراب و سیراب شده هستند. و دشمنان ما همگی سیاه
چهره و تشنه کام، و جگر سوخته، محروم از حوض
می باشند.

این جمله کوتاه و مختصر را بگیر، که نمونه ای از

جملات بسیار و بحث طولی است! تو معیت داری با
کسی که او را دوست داری! و از برای توست آنچه را
اكتساب نموده ای. ای أَخَا هَمْدَانَ مرا دیگر رها کن!
این بگفت و داخل قصر شد.»

و ابن شهر آشوب از حافظ أبو نُعَيمِ إصفهانی

با إسناد خود از عَطِيه، از أَنَسِ روایت کرده است که
گفت: من بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
وارد شدم، و حضرت فرمود: به من کوثر عطا شده
است! من پرسیدم: ای رسول خدا، کوثر چیست؟!

^۱ «أمالی» طوسی، جزء ۴، ص ۷۲؛ و «أمالی» مفید، مجلس ۴۰، ص ۲۰۰

حضرت فرمود: نه‌ری است در بهشت، که عرض و طول آن به اندازه مابین مشرق و مغرب است؛ هر کس از آن بیاشامد، دیگر پس از آن ابداً تشنه نمی‌شود، و هر کس از آن وضوء بسازد، هیچگاه آلوده و متغیر صورت نمی‌شود.

و هر انسانی که به عهد و ذمه من مکر و خدعه

کند و پاس میثاق

مرا بجای نیاورد، و اهل بیت مرا بکشد، از آن

نمی‌آشامد.^۱

و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

روایت است که فرمود: يَذُودُ عَلِيٌّ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَنْ

لَيْسَ مِنْ شِيعَتِهِ؛ وَ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا.^۲

«علی در روز قیامت کسانی را که از شیعیان او

نباشند، از حوض کوثر دور میکند؛ و کسی که از آن

حوض بیاشامد هرگز تشنه نمی‌شود.»

و از طارق آورده است که: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَأَقْمَعَنَّ

بِيَدِي هَاتَيْنِ مِنَ الْحَوْضِ أَغْدَاءَنَا إِذَا وَرَدَتْهُ أَحِبَّاءُونَا.^۳

«حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفتند:

سوگند به آن کسی که دانه را در دل خاک می‌شکافد و

جان و روح را می‌آفریند، من با این دو دست خود،

دشمنانمان را از حوض می‌رانم و دور می‌سازم، در

همان وقتی که محبان ما جملگی در آن وارد می‌شوند.»

^۱ «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۰

^۲ همان

^۳ همان

و احمد بن حنبل در کتاب فضائل اهل بیت نظیر

همین مضمون را از ابی حَرَبِ بْنِ ابی الاسود دُوَلی آورده
است.^۱

و در اخبار ابو رافع با پنج طریق از سلسله

سند آورده است که: حضرت رسول الله به امیر
المؤمنین علیه السلام فرمودند:

یا عَلِيُّ! تَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ وَ شِيعَتَكَ رِوَاءَ

مَرْوِيِّنَ، وَ يَرِدُ عَلَيْكَ عَدُوُّكَ ظِمَاءً مُقْمَحِينَ.^۲

«ای علی! تو و شیعیان تو در حوض بر من وارد

می شوید در حالی که جملگی سیراب و سیراب شده‌اید،

و دشمنان تو بر تو وارد می شوند، در حالی که همگی

تشنه‌کام، و سر به بالا نگاه داشته شده و چشم به زیر

افکنده هستند.»

و در تفسیر آیه شریفه: **وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا**

ظُهُورًا.^۳ آمده است که مراد از رِبِّهِمْ، سید و آقای آنان

است و او علی بن ابی طالب است. و دلیل بر آنکه ربّ

^۱ همان

^۲ همان

^۳ آیه ۲۱، از سوره ۷۶: الدّهر: «و ربّ آنان به آنها از شراب طهور، آب داد و سیراب کرد.»

در اینجا به معنای سید و بزرگ آمده است، گفتار خداوند است از زبان زندانی، یوسف بن یعقوب، به مصاحب زندانی خود که: **اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ**.^۱ «یعنی مرا در نزد آقا و سالار خود به یاد بیاور.»

و در «فائق» زمخشری آورده است که رسول الله به امیر المؤمنین علیهما الصلّاة و السلام گفتند:

أَنْتَ الذَّائِدُ عَنْ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ! تَذُودُ عَنْهُ
الرِّجَالَ كَمَا يَذُودُ الْأَصِيدُ.

الْبَعِيرُ الصَّادِي^۲، أَي الَّذِي بِهِ الصَّيْدُ. وَ الصَّيْدُ
دَاءٌ يَلْوِي عُنُقَهُ^۳.

«ای علی! تو هستی که در روز قیامت از حوض من دور میکنی و می رانی! دور میکنی از آن مردانی را!
همان طور که شتر اُصید را از

^۱ «مناقب» طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۰

^۲ در نسخه «مناقب» این طور است؛ ولی صحیح آن همان طور که در خود کتاب «الفائق» آمده، البعير الصاد می باشد. (م)

^۳ «مناقب» طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۰

آبشخوار دور می‌کنند.

مراد از شتر اَصِيد، آن شتری است که به آن درد

صِيد رسیده است، و صِيد دردی است که گردن او را

می‌پیچاند.»

صِيد مرضی عفونی است که شتر به آن مبتلا

می‌شود؛ و این مرض در سر شتر ظاهر شده و بواسطه

آن گردنش کج می‌شود و نمی‌تواند آن را بچرخاند. و

این مرض بسیار مُسری و از امراض واگیردار است؛ و

لذا شتربانان برای آنکه شترهایشان مبتلا به این مرض

نشوند با نهایت دقت و اهتمام چنین شتری را از

آبشخوار دور می‌کنند و می‌رانند.

منافقان و دشمنان اهل بیت علیهم السّلام از

کوثر بهره ندارند

و صدوق در «عقائد» خود درباره حوض

فرموده است: حوض حقّ است، و عرض آن به قدر

مسافت بین ایلّة و صنّعاء است، و آن حوض رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلّم است. و در آن حوض به

قدری إبریق و ظرف آبگیر زیاد است که به اندازه

ستارگان آسمان است. و سرپرست و والی آن حوض
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است، که دوستان و
 موالیان خود را آب میدهد، و از آن حوض دشمنان
 خود را می راند. و کسی که از آن حوض یکبار بنوشد،
 دیگر ابداً تشنه نمیگردد. و رسول الله فرموده اند:

لِيَخْتَلِجَنَّ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِي دُونِي وَ أَنَا عَلَى
 الْحَوْضِ فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَنَادِي: يَا رَبِّ!
 أَصْحَابِي! أَصْحَابِي! فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا
 بَعْدَكَ^۱.

«درحالی که من بر حوض کوثر قرار دارم، در
 مقابل من جماعتی از اصحاب من ربوده می شوند و با
 شدت کشیده می شوند، و به جانب چپ بازداشته
 می شوند. و من هی فریاد میزنم: ای پروردگار من!
 اصحاب من! اصحاب من!

در جواب گفته می شود: ای پیغمبر! تو نمیدانی
 که بعد از تو چه حوادثی پیش آورده اند؟!»
 باری، روایاتی که درباره اختصاص حوض

^۱ «عقائد» صدوق، ص ۸۵

کوثر به أمير المؤمنين عليه السلام وارد است، چه از طریق شیعه و چه از طریق عامّه، بسیار است، و همگی متفقاً یک معنی و یک مفاد را إجمالاً بیان می‌کنند که: موالیان و شیعیان و محبّان از آن بهره دارند، و منافقان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام از آن بهره ندارند.

هر کس از آن بیاشامد سیراب میگردد، و دیگر إلی الأبد بدو تشنگی راه ندارد. و هر کس در آن رود پاک و پاکیزه میگردد؛ چون جنس آن آب طهور و مُطهّر است؛ صورت را درخشان میکند و دل را جلا و صفا می‌بخشد. و هر کس از آن منع شود، صورتش سیاه و بدنش کثیف و عَفْن و روحش آلوده و جگرش تشنه و تَفْتَه است. و إجمالاً کسی از آن بهره دارد که ربطی و رابطه ای با ولایت داشته باشد، و کسی منع می‌شود که رابطه ای با ولایت برقرار ننموده باشد.

حقیقت حوض کوثر علم توأم با عمل است

حال باید دید حقیقت آن حوض، و ماهیت آن آب چیست که این‌گونه آثار و خواصی از آن مترقّب است، و این‌گونه اختصاصاتی در آن مشهود؟

چون در مباحث قبل دانستیم که: آخرت، ظهور و بروز دنیاست که به صورت‌های ملکوتی و حقیقی خود جلوه میکند.

آب موجب حیات و زندگی هر موجود زنده ای است، چنانکه خدا فرموده است:

وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ^۱.

«و ما از آب هر چیز زنده ای را قرار دادیم.»

و نیز در روایت از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

و سلم آمده است که: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْمَاءَ^۲** «اولین

چیزی را که خداوند آفرید آب است.»

و اگر این روایت را با روایات دیگری

همچون:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ^۳.

^۱ قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۲۱: الانبیاء

^۲ روایات در این معنی به مضامین مختلفی وارد است که اول ما خلق الله، ماء است، و یا قلم، و یا لوح، و یا عقل، و یا نور. در «مرصاد العباد» ص ۴۶ و ص ۵۲ گوید: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلُ**. و نیز در ص ۵۲ گوید: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْقَلَمَ**. و نیز در ص ۳۷ و ص ۵۲ و ص ۴۰۳ گوید: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ رُوحِي**. و نیز در ص ۳۷ و ص ۱۳۳ و ص ۱۵۹ گوید: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي**. و لیکن استاد ما علامه طباطبائی مدظلّه العالی نظرشان این است که از همه این روایات روشن تر و قوی تر همین کلام رسول خداست که به جابر فرمود: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورَ نَبِيِّكَ** یا جابر. («مهر تابان» طبع دوّم، انتشارات علامه طباطبائی، ص ۳۵۰؛ و اصل روایت در «بحار» ج ۱۵، ص ۲۴ آمده است).

^۳ همان

«أولین چیزی را که خداوند آفرید عقل است.»

و همچون:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيكَ يَا جَابِرٌ.^۱

«ای جابر! اولین چیزی را که خداوند آفرید، نور

پیغمبر تو بوده است.»

ضمیمه کنیم، معلوم می‌شود مراد از ماء در

روایت اول، ماده حیاتی است و آن حقیقت عقل و علم است.

و بر همین اساس، در موارد بسیاری از آیات

قرآن آمده است که: خداوند مؤمنین و عاملین به عمل صالح را در **جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ**^۲.

قرار میدهد و وارد میکند.

چون مؤمنان بواسطه ایمان و لازمه ایمان که

عمل صالح است، به علوم و معارف الهیه آشنا شده‌اند؛ لذا در آن عالم نهرهای روانی که پیوسته در

^۱ همان.

^۲ آیه با مضامین مختلف در سی و هشت مورد در قرآن کریم آمده است؛ و محصل مفاد همه آنها اینست که خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام میدهند، وعده داده است که آنان را در بهشت‌هایی که در زمین آنها نهرهایی جاری است داخل کند.

بهشت‌هایشان جاری است، همان علوم و معارفی است که پیوسته در آستانه نفوسشان در حرکت و جریان است. قلب مؤمن پیوسته محلّ تراوشات علمی عرفانی و مبدأ جریان علوم و إلهامات ربّانی است.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ^۱

«بدرستی که مردم با تقوی، در بهشت‌هایی و

چشمه‌های آبی مسکن دارند.»

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ضَلَالٍ وَعُيُونٍ^۲.

«بدرستی که مردم با تقوی، در سایبان‌ها و

چشمه‌های آبی مسکن دارند.»

غایة الامر، یک وقت علوم إلهیه و معارف

ربّانیه، پاک و بدون شائبه دخالت آراء و افکار

شخصی است؛ در این صورت به صورت آب صاف

و زلال چون اشک چشم در عالم ملکوت متجلی

میگردد؛ چون مقربان درگاه خدا از چشمه‌های

معارف، علوم را بیرون می‌کشند و در می‌آورند، و با

فکر و ذکر و عبادت و عبودیت و تسلیم و رضا و

^۱ آیه ۴۵، از سوره ۱۵: الحجّر؛ و آیه ۱۵، از سوره ۵۱: الذّاریات

^۲ آیه ۴۱، از سوره ۷۷: المرسلات

تفویض، آن علوم و معارف را با بیداری و عبادت در شبهای تار و با روزه و مجاهدت در روزهای گرم، چون چشمه پر لمعانی که بدست کنکاش چگش و پتک و قلم بیرون می آورند، با کنکاش عقل نظری و علمی از زوایای غیبت و از پشت پرده‌های آمال و آرزوها بیرون می آورند؛ آری چنین است که:

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا.^۱

«چشمه ای است که از آن، مقربان از بندگان

خدا می آشامند، و آن چشمه را بطور متین و استوار

شکافته و منفجر می کنند، و آبش را ظاهر می سازند.»

^۱ آیه ۶، از سوره ۷۶: الدّهر

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ^۱.

«چشمه ای است که از آن مقربان درگاه الهی

فقط می آشامند.»

معانی عیون و نه‌های جاری در بهشت

همچنان که در جلد اوّل از کتاب

«امام‌شناسی» در مجلس دهم آورده‌ایم که نه‌های

چهارگانه بهشت - که عبارت است از: نه‌ شیری که

طعم آن تغییر نکرده است، و نه‌ آب غیر متعفن و

بدبو، و نه‌ عسل تصفیه شده، و نه‌ خمر و شرابی

که برای نوشندگان لذّت بخش است - عبارت است

از:

تجلی و ظهور ملکوتی علومی که در مبتدیان

راه سیر و سلوک، و ضعفای از راه‌پیمایان سبیل‌الی

الله پیدا می‌شود؛ چون شیر غذای کودک است؛

و از علوم خالص و معرفت بی شائبه خدا،

چون حیات دل به علم و معرفت است. و عدم تغییر

و تعفن راجع به عدم آلودگی آن علوم به افکار و آراء

نفسانیه و شیطانیه است؛

^۱ آیه ۲۸، از سوره ۸۳: المطفّین

و از واردات عالم قدس و بارقه‌های نورانی و لذت‌هایی که در حالات مختلف برای متوسطین در راه خدا پیدا می‌شود، و آنان را به ذوق و وجد و توجه می‌آورد. و تصفیه آن عبارت است از عدم کدورت آن علوم، به مواد شمعی و موم که بواسطه تسویلات نفس آحیاناً پیدا می‌شود؛

و از تجلیات جمال و عشق به ذات لا یزالی که سالک هستی خود را فراموش میکند و محو در انوار او می‌شود

و چون تجلی جلال گردد، و سالک را از تمام تعلقات دنیویه از مال و تعین و حبّ جاه و هستی پاک کند آن را شرابِ طهور خوانند.

وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا.

«و پروردگار آنها به آنان از شراب طاهر و طاهر کننده آشامانید و سیراب کرد.»

زیرا طهور نه تنها به معنای پاک است، که به معنای پاک کننده است؛ و این علوم و معارف جلالیه یکباره هستی سالک را در برابر عظمت و قهّاریت و کبریائیت حضرت حقّ، می سوزاند و نابود میکند.^۱ و حافظ شیرازی از آن به شراب تلخ تعبیر کرده است، آنجا که گوید:

و همین جذبات جلالیه است که بسیار ذی قیمت است، و نتیجه و حاصل یک عمر سلوک را که وصول به مقام فناء فی الله است متحقّق

^۱ ذیل آیه ۲۱، از سوره ۷۶: الدّهر

^۲ در تفسیر «مجمع البیان» مجلد ۵، ص ۴۱۱، در ذیل این آیه شریفه آمده است: و قیل یطهّروهم عن کلّ شیءٍ سیوی الله إذ لا طاهر من تدنّس بشیءٍ من الاکوان إلّا الله؛ روّوه عن جعفر بن محمّد علیهما السّلام. (م)

می‌سازد؛ چنانکه در کلمات آمده است:

جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ^۱.

«یک کشش از کشش‌های حضرت خداوند

رحمن، برابر با عبادت جنّ و انس است.»

تأثیر علوم و معارف جلالیه در سالک

اگر این علوم و معارف توأم با حرارت طلب

باشد و پیوسته عشق در سالک زنده باشد، قدری از

مادّه زنجبیل که مادّه گرمی است، به آن علوم ضمیمه

^۱ این جمله در کتب اهل سلوک دائر است، و شیخ نجم الدین رازی در «مرصاد العباد» در ص ۲۱۲ و ص ۲۲۵ و ص ۳۶۹ و ص ۵۱۱، و نیز در کتاب «عشق و عقل» ص ۶۴ آورده است. و معلق و مصحح و شارح لغات آن در ص ۱۰۹ و ۱۱۰ از مصحح کتاب «فیه ما فیه» مثنوی نقل کرده است که این جمله از سخنان ابو القاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی است.

و جامی در شرح حال ابراهیم بن اذهم با مختصر

اختلافی آورده است که: ﴿جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ

تُرْبِي عَلَى عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ﴾.

ابو سعید ابو الخیر نیز با تعبیر ﴿کَمَا قَالَ الشَّيْخُ﴾ این عبارت را ذکر کرده است. («أسرار التّوحید» چاپ طهران، ص ۲۴۷)

و مولانا جلال الدین نیز در «مثنوی» فرموده است:

این چنین سیری است مستثنی ز جنس ** کان

فزود از اجتهاد جنّ و انس

این چنین جذبی است نی هر جذب عام **

که نهادش فضل أحمد و السّلام

می شود:

و يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا.^۱

«و در آن بهشت آشامانیده می شوند از

کاسه‌های شرابی که با آن زنجبیل ممزوج شده

است.»

و چون خداوند بخواهد قدری آنان را آرامش

بخشد و بواسطه

^۱ آیه ۱۷، از سوره ۷۶: الدَّهْر

تجلیات جمال، سکونی پیدا کند، از چشمه کافور که ماده خنک و سردی است، در کأس آنان می‌ریزد:

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا^۱.

«بدرستی که ابرار از کاسه‌هایی می‌آشامند که

در آن کافور ریخته و ممزوج شده است.»

همچنان که اگر اجمال ادراک علوم توأم با

إنکار و جحود و استکبار باشد، آن علوم به صورت

آب‌های داغ و گداخته در کام آنان ریخته می‌شود، که

جز زیادی تشنگی و حِدَّت و سوزندگی اثری ندارد.

تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً* تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ^۲.

«و در قیامت، دسته‌ای که عذاب آنان را فرا

گیرد و چهره‌هایشان را درهم شکند و ذلیل کند، به

آتش گداخته دوزخ می‌سوزند و از چشمه آب گرم

و سوزنده می‌نوشند.»

آب کوثر ممزوجی از چشمه تسنیم و چشمه

مَعِين است

^۱ آیه ۵، از سوره ۷۶: الدَّهْر

^۲ آیه ۴ و ۵، از سوره ۸۸: الغاشية

چشمه تسنیم که قدری از آن را با رَحِیق
مختوم مخلوط کرده و به ابرار میدهند^۱ اصل آن از
أعراف جاری است. أعراف چنانکه خواهد آمد،
حجابی است بین بهشت و جهنم، و بر آن ائمه
طاهرین

علیهم السّلام که حاکم بر بهشت و دوزخند قرار
دارند.

چشمه تسنیم از زیر قدم امیر المؤمنین علیه
السّلام جاری است، و به حوض کوثر می‌ریزد. و آب
کوثر که ممزوجی است از چشمه تسنیم و چشمه
معین، برای شستشوی دلهای گناهکاران بسیار مفید
و حیات بخش است.

ماء معین، علوم و معارف الهی است؛ و ماء
تسنیم، محبت و ولایت. و چون این دو با هم مخلوط
گردد، مزاجی از علوم الهیه توأم با ولایت که حقیقت
توحید است بدست می‌آید؛ و آن است که جگرهای
سوخته را سیراب میکند؛ و هر کس بنوشد، دیگر ابداً

^۱ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ
النَّعِيمِ * يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَفَّسِ
الْمُتَنَفِّسُونَ. (آیات ۲۲ تا ۲۶، از سوره ۸۳: المطففين)

تشنه نمی‌شود؛ و هر کس ننوشد، هیچ آشامیدنی
دگری نمی‌تواند او را سیراب کند.

آری، علی در علم پیامبر بود که: **أَنَا مَدِينَةُ
الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا**^۱.

«پیغمبر فرمود: من شهر علم هستم، و علی در آن

شهر است.»

و آری، علی صاحب ولایت رسول الله بود

که: **أَنْتَ وَكَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِي**^۲.

«پیغمبر فرمود: تو ای علی! ولی هر مرد مؤمن و

هر زن مؤمنه ای بعد از من باشی!»

و در این صورت هر کس به مقام ولایت

نزدیک شود و از علم و ولایت امیر المؤمنین بهر مند

گردد، حَقّاً از حوض کوثر می‌نوشد.

علیّ علیه السّلام معدن علم است، و متحقّق

^۱ «کنز العُمّال» ج ۱۲، ص ۲۰۱، حدیث ۱۱۳۰ (طبع هند - ۱۳۸۴)؛ و

«وسائل الشّیعة»، طبع حروفی، ج ۱۸، ص ۵۲

^۲ این جمله از کلمات مشهور رسول الله است، و بزرگان از محدثین و مورّخین نقل کرده‌اند. و ما اینک آن را - در ضمن حدیث عشیره که به امر رسول الله، حضرت امیر المؤمنین قوم و عشیره را در مجلسی برای دعوت به اسلام گرد آوردند - می‌آوریم: که رسول الله فرمود: **أَيْكُمْ يَنْتَدِبُ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَكَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؟ فَسَكَتَ الْقَوْمُ حَتَّى أَعَادَهَا ثَلَاثًا. فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ.** («الغدیر» ج ۲، ص ۲۸۲)

به حقّ و حقیقت، و منبع ولایت است و عبودیت محضه. و بنابراین هر کس با او دشمن باشد و مقام او را ارج نهد و میثاق و عهد او را بر ذمه نگیرد، حقّاً از حقّ دور است، او تشنه و جگر سوخته است، و او راهی به حوض ندارد؛ زیرا این آب بر کافران و معاندان حرام است.

وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ
أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ^۱.

«و هم صحبتان آتش به هم صحبتان بهشت ندا میدهند که: قدری از آب یا از چیزهایی که خداوند به شما روزی کرده است، به ما افاضه کنید و بریزید! در جواب بهشتیان میگویند: آب و آن چیزهای دیگر را خداوند بر کافران حرام کرده است.»

حوض کوثر، مقام ظهور و بروز ولایت است

عالم آخرت، عالم ظهور حقیقت است. کسی که در دنیا با ایمان و عمل صالح و اطاعت و ولایت

^۱ آیه ۵۰، از سوره ۷: الاعراف

أُمَّةَ اطَّهَارَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ رَاهِي بَرَايِ خُودِ بَا زِ نَكْرَدِه
اِسْتِ، اَزِ اَبْشَخْوَارِ اَبِ حَيَاتِ وَ زَنْدَگِي مَعْنُوي وَ اَزِ

چاشنی ولایت محروم است، او سیاه چهره و لَه
لَه زنان در تشنه کامی فرود می‌رود؛ و صاحبان ولایت
و محبّان، سپید چهره و سیراب هستند.

و بنابراین، حوض کوثر، مقام ظهور و بروز
ولایت است.

این اجمالی بود که می‌توان درباره کوثر و
ساقی آن، حضرت مولی الموالی علیه السّلام بیان
کرد، اما حقائق آن در تحت هیچ عبارتی نمی‌گنجد
و به فکر تنزل نمی‌کند، و به صورت و شکل متصوّر
و متشکل نمی‌گردد.

و آنچه از بزرگی حوض بیان شده است که ما
بین آیله و صنعاء است، و ابریق‌ها و کاسه‌های آن به
عدد ستارگان است، و ریگش یاقوت است، و گیاهش
زعفران است، و خیمه‌های اطرافش از زبرجد و یاقوت
و دُرّ زده شده است، و همچنین سایر خصوصیات؛
همگی صحیح و در عالم ملکوت صورت بجای خود
محفوظ است؛ ولی همگی ظهور و بروز همان حقیقت
مقام علم و ولایت است. رَزَقْنَا اللّٰهُ وَ اِيَّاكُمْ اَنْ نَّرَوِي

مِنَ الْحَوْضِ رِوَاءَ مَرْوَيْنَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ.

غایة الامر باید سعی کنیم که بواسطه شدت

اتصال و ربط ما، ظرفیت ما زیاد گردد، و بهره ما از

آن حوض افزون باشد.

در اینجا مناسب است خوابی که از حضرت امام

رضا علیه السلام روایت شده است بیاوریم تا اهمیت

حوض کوثر و قصیده غرّای شاعر اهل بیت سید

إسمعیل حمیری، و ارزش مقام

ولایت و تمسک به آن روشن شود.

رؤیای حضرت رضا علیه السّلام درباره

حوض کوثر

علّامه مجلسی در جلد یازدهم از «بحار

الانوار» ص ۲۰۳ از طبع کمپانی گوید:

من در بعضی از تألیفات اصحاب ما: شیعه

امامیه چنین یافتم که: او با اسناد خود از سهل بن

ذبیان روایت میکرد که می‌گفت: من روزی از روزها

قبل از اینکه احدی از مردم به خدمت حضرت علی

بن موسی الرضا علیهما السّلام بیاید به محضرش

مشرف شدم.

حضرت فرمود: خوش آمدی ای پسر ذبیان!

همین الآن قاصد ما اراده داشت که به نزد تو بیاید و

پیغام ما را بیاورد، که تو در نزد ما بیائی.

من عرض کردم: برای چه امری، ای پسر

رسول خدا؟!!

حضرت فرمود: برای رؤیا و خوابی که دیشب

دیده‌ام، خوابی که راحت از من ربوده و مرا بیدار و

متفکر داشته است!

من عرض کردم: إن شاء الله خیر است!

حضرت فرمود: ای پسر ذبیان! گویا نردبانی

برای من نصب شده بود که دارای صد پله بود من از آن

بالا رفتم و به آخرین درجه آن رسیدم!

من عرض کردم: تو را به طول عمر، تهنیت

میگویم و چه بسا صد سال عمر میکنی؛ به ازاء هر

پله ای یک سال!

حضرت فرمود: آنچه خداوند اراده کند همان

خواهد شد. و سپس فرمود: چون من به بالاترین پله

نردبان بالا رفتم، چنین دیدم که من در زیر يك قبه سبز

رنگی قرار دارم که خارج آن قبه از داخل آن

دیده می‌شد. و دیدم که جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم در میان قبه نشسته است، و دو جوان نیکو صورت که نور از صورتشان می‌درخشید، در طرف راست و در طرف چپ رسول الله بودند.

و چنین دیدم که يك زن نیکو خلقت و يك مرد نیکو خلقت در برابر او نشسته بودند.

و دیدم که مردی در مقابل او ایستاده بود و این قصیده را میخواند: لَامَّ عَمْرٍو بِاللَّوَى مَرْبَعٌ.

چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم مرا دیدند، به من گفتند: مرحبا، خوش آمدی! ای فرزند من! ای علی بن موسی الرضا! بر پدرت علی سلام کن! من بر او سلام کردم. و پس از آن گفتند: بر مادرت فاطمه زهراء سلام کن! من بر او سلام کردم. و سپس گفتند: بر دو پدرت^۱ حسن و حسین سلام کن! من بر

^۱ چون مادر حضرت باقر علیه السلام، فاطمه دختر امام حسن مجتبی بود، لذا حضرت باقر را ابن الخیرتین گویند؛ یعنی از طرف پدر و مادر هر دو پسندیده و نیکوست. فلذا حضرت باقر از طرف پدر حسینی، و از طرف مادر حسنی هستند. و حضرت امام حسن هم همچون حضرت امام حسین، جدّ آن حضرت است. و علی هذا ائمه طاهرین از حضرت باقر تا حضرت صاحب الامر همگی از اولاد حسنین هستند. و اینکه می‌بینیم در زیارات به

آن دو سلام کردم.

و سپس گفتند: بر شاعر ما و مدّاح ما در دنیا:

سید إسمعیل حمیری سلام کن! من سلام کردم و نشستم.

در این حال حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَ سَلَّمَ رو به سید إسمعیل کرده و گفتند: حال

برگرد به انشاد قصیده ای که ما در آن بودیم! سید

إسمعیل شروع کرد به خواندن:

حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

شروع کردند به گریه کردن؛ و سید همینطور میخواند تا

رسید به این بیت: وَ وَجْهُهُ كَالشَّمْسِ إِذْ تَطْلُعُ، حضرت

رسول الله و فاطمه زهراء سلام الله علیهما هر دو گریه

کردند، و کسانی که با آن حضرت بودند گریه کردند. و

چون به این بیت رسید که:

لفظ یا بن الحسن و الحسین آمده است، برای این جهت است. و بر همین اساس حضرت رسول الله در این رؤیا و خواب به حضرت رضا فرمودند:

بر دو پدرت یعنی بر حسن و حسین علیهما السّلام سلام کن!

رسول الله دستهای خود را بلند کردند و گفتند:

إِلَهِي أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِمْ أَنِّي أَعْلَمْتُهُمْ

أَنَّ الْغَايَةَ وَالْمَفْزَعَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ! وَأَشَارَ بِيَدِهِ
إِلَيْهِ وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

«خداوندا! تو گواه بر من و بر امت کج رو و

منحرف من هستی که من به آنها خبر دادم! و آنان را

آگاه کردم که غایت و مقصود و پناه و ملجأ بعد از من

علی بن ابی طالب است! و با دست خود اشاره به علی

نمود که روبروی آن حضرت نشسته بود.»

قصیده عینیه حمیریہ و دستور حضرت رسول

الله دربارہ حفظ نمودن آن

حضرت رضا علیه السلام گفتند: چون سید

إسمعیل حمیری از

انشاد این قصیده فارغ شد، حضرت رسول الله متوجه من شدند و گفتند: ای علی بن موسی! این قصیده را از بر کن و شیعیان ما را امر کن آن را حفظ کنند و بدانها بگو: هر کس این قصیده را حفظ کند و بر قرائت آن مداومت نماید، من بر خدای متعال ضامن می شوم که او را به بهشت ببرد.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: رسول

الله پیوسته در خواب این قصیده را بر من تکرار کردند تا آن را حفظ شدم و اینست آن قصیده:

قصیده عینیه حمیریه درباره ولایت و خصائص

کوثر

لِإِمٍّ عَمْرٍو بِاللَّوِي مَرْبَعُ

بِرَسْمِ دَارٍ فِي الثَّرَى وَقَعُ (۳)

رُقْشٌ يَخَافُ الْمَوْتَ مِنْ نَفْثِهَا.

لَمَّا وَقَفْنَ الْعَيْسُ

مُوجَعُ (۶)

كَأَنَّ بِالنَّارِ لِمَا شَفَنِي

لَيْسَ لَهَا مَوْضِعُ (۸)

•
ثُمَّ أَتَتْهُ بَعْدَ ذَا عَزْمَةٍ

•
يَقُولُ وَالْأَمْلَاكُ

وَضَلَّ

حَتَّى إِذَا وَارَوْهُ

أَرْضِ الشَّامِ أَوْ أَوْسَعُ (٢٨)

أَصْبَعُ (٣١)

بَطْحَاوَةٌ مِسْكٌ وَ حَافَاتُهُ
أَخْضَرُ مَا دُونَ الْوَرَى نَاضِرٌ.

إِذَا مَرَّتْهُ فَاحَ

إِبِلٍ شُرْعُ (٣٨)

دُونَكُمْ

وَالْوَيْلُ لِمَنْ يَمْنَعُ (٤٢)

وَرَايَةٌ يَقْدُمُهَا حَبْتَرٌ

وَرَايَةٌ يَقْدُمُهَا نَعْتَلٌ.

. مِنْ الْحَوْضِ وَلَمْ يَمْنَعُوا (۵۲)

الاصْلَعُ (۵۵)

توضیحی درباره قصیده سید حمیری

سید اسمعیل حمیری که معاصر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده است، در این قصیده به روش و سبک قصیده سازان فن بلاغت و فصاحت عرب، که چون بخواهند بر آیام گذشته و عمر بر باد رفته و کامیابی‌ها و لذت و سرورهائی که در مقام محبت داشته‌اند و فعلاً دستخوش زوال گردیده است، تأسف خورند و آن حالات خوش و بهجت‌ها و سرورها و تعشقه‌ها را بطور تفصیل بیان کنند؛

أولاً منزل آن محبوب و مطلوب را به وادی قفر و خشک و بدون آب و گیاه، و منزل خراب و از

پی درآمده و از سقف فرو ریخته

استعاره می آورند؛ که آن آبادانی های معنوی بدین
خرابی تبدیل شده، و اساس و بنیان محبت فرو
ریخته است؛

و بر اساس فنّ غزل سرائی، آن لذت معنی و
محبت به منظور و مقصود را، به عشق؛ و آن محبوب
و مطلوب را، به محبوبه و معشوقه؛ و زائل شدن آن
حالات خوش و سرورها را به مسکن و مأوای ویران
و منهدم شده او تشبیه کرده، بدون ذکری از مشبّه و
وجه شبّه می آورند؛

و ثانیاً وارد در بیان تفصیلی آن نعمت ها و
رحمت های از دست رفته میگردند؛

مرحوم سید حمیری نیز در اینجا میخواهد
داستان حقانیت و مظلومیت امیر المؤمنین علیه
السّلام را در نصب غدیر خم، و نصب به ولایت و
إمارت و إمامت بیان کند، و مخالفت مخالفان و
بالاخره غصب خلافت، و عناد و دشمنی با خاندان
طهارت و أهل بیت، و بالاخره بر سر کار آمدن
حکومت جائره و ضالّه را بیاد آورد؛ و سپس با بیان
نتیجه تمسّک به ولایت، و پاداش دوری از آن، بنا به

روایت وارده از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم،
ظهور حوض کوثر در موقف عرصات روز قیامت، و
خصوصیات و مزایای آن را به یاد آورد که: آن نعمت
و نسیم و تسنیم و کوثر و هوای لطیف و ریاحین
معطر و جواهرات گرانقدر، همه از آن محبان و
پیروان و شیعیان است، که آنان از آن آب سیراب
می‌شوند؛ و منافقان و دشمنان و معاندان و منکران
أهل بیت از آن بهره و نصیبی ندارند.

و بنابراین در وهله اوّل، ذکری از منزل محبوبه تخیلی به نام ارّوی و تغزّل با او، و انهدام آن بنیان و خرابی و ویرانی آن مسکن که به جایگاه ازدهاها و مارهای گزنده افسون ناپذیر تبدیل شده است، و ذکری از توقّف کاروان هنگام عبور از آن خرابی‌ها، با بیاد آوردن یکایک آن نعمت‌های از دست رفته، و آن صفا و محبّت‌های تبدیل به عداوت و دشمنی شده را، با حسرت و آه و اندوه و أسف، به میان می‌آورد.

و سپس وارد در بیان داستان و قضیه و تفصیل واقعه می‌گردد.

و ما اینک برای طالبان معنای یکایک از ابیات این قصیده، به ترتیب به ترجمه آن می‌پردازیم:

ترجمه اشعار سید حمیری درباره ولایت

۱ - أُمَّ عَمْرُو (که محبوبه من است) در منتهی إلیه زمین شنزار، و مجمع رَمَل‌ها و ریگ‌ها، یک خانه خرم بهاری داشت، که اینک تمام علامات و نشانه‌های آن منزل دستخوش زوال و نابودی گردیده، و به یک زمین خشک و لم یزرعی تبدیل شده است.

۲- اینک آن خانه به گونه ای خراب است که

پرنندگان آسمان، چون بدانجا رسند، عبور می کنند و هرگز فرود نمی آیند، و آن قدر وحشت زا و دهشت انگیز است که شیران قوی دل، دل تهی می کنند، و از ترس آن به هراس می افتند.

۳- و فقط در آن، آثار خرابی و ویرانی مشهود

است، که ابدأ در آن هیچ مونس نیست مگر مارهای گزنده و افسون ناپذیری که در زمین افتاده اند.

۴ - مارهای سپید و سیاهی که از دم و نفس

آنها، مرگ به وحشت و ترس می آید؛ آن مارهایی که در زیر دندان‌های پیشین آنها، سمّ جانکاه نهفته و مجتمع است.

۵ - کاروان شتران در حین عبور چون بدانجا

رسید و در آثار و خرابی‌های آنجا متوقف شد و نتوانست بگذرد، و چون سیلاب، اشک از دیدگان، به جهت علم و اطلاع بر سوابق آن منزل فرو می‌ریخت،

۶ - در این حال من به یاد آوردم آن خاطرات

خوش و آن محبت‌ها و عشق‌هایی را که با آن معشوق و محبوب خود داشتم؛ پس شب را در آنجا گذراندم با دلی غمگین و سرشار از غم و اندوه دردآمیز.

۷ - و گویا از محبت محبوبه خودم: اروی که مرا

پژمرده و ضعیف و لاغر کرده بود، جگر من در آتش می‌سوخت و محترق می‌شد.

۸ - و من در شگفت آمدم از جماعت و گروهی

که به نزد احمد (رسول خدا) آمدند، درباره امری که هیچ موضع و محلی برای آن نبود.

۹ و ۱۰ - و به آن حضرت گفتند: ای کاش ما

را مطلع می‌کردی که در صورتی که مرگ تو را
دریابد و از میان ما مفارقت کنی، مقصود امت و ملجأ
و پناه آنان کیست؟! و البته در میان آن گروه، افرادی
بودند که در حکومت و ریاست بر مسلمین طمع
داشتند.

۱۱ و ۱۲ - حضرت فرمود: اگر من شما را از ملجأ و مقصودی و از پناه و پناهگاهی مطلع کنم، بیم چه رفتاری از شما با او می‌رود؟! همان رفتاری را که گوساله پرستان چون از هارون برادر موسی جدا شدند، با هارون کردند؟! بنابراین، ترک این خواسته و رها کردن این تقاضا، برای شما راحت‌تر و سبک‌تر تمام می‌شود.

۱۳ - و در آنچه رسول خدا گفت، حجّت و بیانی است برای کسی که اهل تفکر باشد و یا اهل استماع و اطاعت.

۱۴ - و پس از این جریان، تصمیم و عزمی برای معرفی و وصیّ خود از طرف خداوند برای او پیدا شد، که هیچ مانع و رادعی نمی‌پذیرفت.

۱۵ - چنین خطاب شد که: ای محمد! وصیّ خود را ابلاغ کن! و اگر تو ابلاغ نکنی اصلاً وظیفه رسالت خود را ابلاغ ننموده‌ای! و نگران مباش که خداوند تو را از گزند ایشان حافظ و نگهبان است!

۱۶ - و در چنین وضعی، پیامبری که در برابر او امر خداوند، مطیع بود، و بطور آشکارا اعلان

می نمود، ایستاد،

۱۷ - و به امر خدا مشغول خطبه خواندن شد،

و در دست او دست علی بود، که نورش لمعان داشت
و می درخشید.

۱۸ - پیامبر دست علی را بلند کرد؛ به به چقدر

گرامی و بزرگوار است آن دستی که بلند کرده است!
و به به چقدر گرامی و بزرگوار است آن دستی که
بلند شده است!

۱۹ - رسول خدا می گفت - درحالی که

صاحبان قدرت و سلطنت

بر عشیره و قوم، در اطراف او بودند، و در حالی که خداوند در میان آنان شاهد و ناظر بود و می شنید :-

۲۰ - هر کس که من ولیّ و صاحب اختیار او هستم، پس این علی ولیّ و صاحب اختیار اوست! اما آن طمع کنندگان در امارت و حکومت، بدین گفتار راضی نشدند، و بدان اکتفا نکردند!

۲۱ - پس او را متّهم کردند که روی میل نفسانی و محبّت شخصیه، علی را برگزیده است؛ و پهلوهایشان بر خلاف پیامبر راستگو و امین برگشت و از او اعراض کردند.

۲۲ - و گمراه شدند آن گروهی که این فعل پیامبر، چنان آنان را به غیظ و حسد و کینه تحریک کرد، که گویا بینی های آنان را می برند و با کارد و خنجر جدا می کنند.

۲۳ و ۲۴ - و کار به جایی کشید که چون پیامبر اکرم را در قبرش پنهان کردند و خاک بر روی آن انباشتند، همین که از دفنش برگشتند، ضایع و خراب نمودند آنچه را که دیروز فرموده بود و توصیه

و سفارش کرده بود؛ آری آنان ضرر را به منفعت خریدند، و زیان بردند.

۲۵ - و حقّ أرحام و ذوی القربای رسول الله

را بعد از مرگش به هیچوجه رعایت نکردند؛ آری به زودی به پاداش این قطع رحم نمودن خواهند رسید.

۲۶ - و آنان بر غدر و پیمان شکنی با مولای

خود علیّ بن ابی طالب پافشاری کردند و اصرار ورزیدند؛ نابود و مرده باد آن

منظور و مقصودی که برای وصول آن به چنین خیانتی اقدام کردند.

۲۷ - فردای قیامت نه آنان می‌توانند در حوض علی وارد شوند، و نه علی درباره آنها شفاعت میکند.

۲۸ - برای علی بن ابی طالب حوضی است که مساحتش به اندازه ما بین صنعاء تا ایله - از اراضی شام - است، بلکه آن حوض مساحتش افزون‌تر است.

۲۹ - در آنجا نشانه و علامتی برای راهنمایی محبّان و شیعیان علی نصب می‌کنند، و آن حوض از آبی که از آن حضرت است مملوّ و مالا مال است.

۳۰ - از وجود مقدّس علی است که کوثر جاری می‌شود، که آبش در سپیدی و صفا چون نقره خام است بلکه درخشنده‌تر و تابناک‌تر.

۳۱ - ریگ‌های ته حوض کوثر، از یاقوت و مرجان و لؤلؤی است که تا بحال دست کسی به آن نرسیده است و انگشتی آن را لمس نکرده و برنداشته است.

۳۲ - زمین کوثر، از مشک مفروش است. و

در اطراف آن درخت‌های زیبا و دلفریب با میوه‌های
رسیده در اهتزاز و حرکت است.

۳۳ - و به قدری رنگ سبز برگ‌های درختان

آن خوش‌رنگ، و رنگ‌های زرد و طلائی آن دلربا است،
که هیچ چشمی از خلایق تا بحال ندیده است.

۳۴- و چون باد بهشتی به حرکت آید و بر آن بگذرد، از آن حوض بوی انواع عطریات و انواع ریاحین معطر بر می‌خیزد و فضا را خوشبو و عطرآگین می‌سازد.

۳۵- نسیمی همیشگی و دائمی که از بهشت به امر خدا می‌وزد، و هیچ گاه از حرکت نمی‌ایستد، و پیوسته می‌رود و بازگشتی ندارد.

۳۶- چون به وزش درآید، از بوی عطر کوثر، بهتر از بوی مشک در وقت انتشار آن، به مشام جان می‌رسد.

۳۷ و ۳۸- در اطراف کوثر قدح‌ها و اِبْرِیق‌هایی است برای سیراب شدن موالیان و محبّان، و لیکن رَجُلٌ اَصْلَعٌ: علی بن ابی طالب، دشمنان خدا را مانند شترهای گری که در آب وارد می‌شوند، از آن حوض دور میکند.»

۳۹- چون بخواهند دشمنان قدری به حوض نزدیک شوند تا از آب آن بیاشامند، بدانها ندا می‌رسد: دور شوید! و نابود شوید! و برگردید!

۴۰- شما آب‌شخواری در نزد خودتان پیدا کنید

که شما را سیراب کند! یا غذائی که شما را سیر
نماید!

۴۱- این آب، اختصاص به کسانی دارد که با

فرزندان رسول خدا مهربانی کرده و ولایت آنها را بر
ذمه خود گرفته باشند، و به هیچ وجه از غیر آنان
تبعیت و پیروی ننموده باشند.

۴۲- و بنابراین رستگاری و نجات برای آن

کسی است که از حوض علی بن ابی طالب بیاشامد؛
و ذلت و بدبختی برای آن کسی

است که از آشامیدن آن جلوگیری شود.

۴۳- و بطور کلی، رایت‌ها و پرچم‌های مردم

در روز حشر و در عرصه قیامت پنج تاست و مردم

به پنج گروه تقسیم می‌شوند، که از آن پنج گروه،

چهار گروه آن اهل هلاک و بوار هستند؛

۴۴- پس یکی، رایت و پرچم گوساله و

فرعون و سامریّ این امت است، که چقدر آن رایت

زشت و قبیح است.

۴۵- و دیگری، رایتی است که در پیشاپیش

آن شخص سیاه چهره و سیاه بدن حرکت میکند؛ و

آن عبد لئیم و احمقی است که مچ دست او به طرف

شست او پیچیده و کج شده است.

۴۶- و دیگری، رایتی است که در جلوی آن

روباهی (و یا شخص کوتاه قدی) است، که برای

امور باطل و بهتان و گزاف، بی‌مانند و بی‌مثال است.

۴۷- و دیگری، رایتی است که در برابر آن،

شیخ احمق و نادانی است، که خداوند هیچگاه

خوابگاه او را خنک نگرداند.

۴۸- این چهار دسته در قعر سقر نهاده شده،

و به درون دوزخ سپرده شده‌اند، که البته از قعر آن هیچوقت امید بیرون آمدن را ندارند.

۴۹ - و دیگری، رایتی است که در مقابل آن

حیدر حرکت میکند، و چنان چهره او می‌درخشد که گوئی خورشید است که طلوع کرده و از افق سر بر آورده است.

۵۰ - آری در فردای قیامت است که حیدر با

مصطفی ملاقات

میکند، و لواء و رایت حمد است که برای او بالا
میرود.

۵۱ - حیدر: علی بن اَبی طالب، آن

أمیر مؤمنانی است که بهشت در زیر فرمان اوست، و
آتش از جلال و اَبَّهت او در فزع و ترس است.

۵۲ - اوست، تنها امام صدق و پیشوای

راستین؛ و برای او پیروان و شیعیانی است که از
حوض کوثر سیراب میگردند، و هیچگاه منع
نمی شوند.

۵۳ - به این مطالب و این حقائق، از جانب

پروردگار ما وحی رسیده است؛ و بنابراین ای شیعه
حق! هیچگاه جزع مکنید!

۵۴ - حمیری مدّاح شماست، پیوسته و بر

دوام؛ گرچه او را انگشت به انگشت قطعه قطعه
کنند.

۵۵ - و بعد از درگذشت حمیری، شما پیوسته

بر مصطفی و صینو و همتای او: حیدر اُصلع، درود و
صلوات بفرستید!

علمائی که قصیده سید حمیری را نقل کرده‌اند

این قصیده را مجلسی رضوان الله علیه در ج
۱۱ «بحار» کمپانی از ص ۲۰۲ تا ص ۲۰۴ آورده
است. و سید شهید، قاضی نور الله شوشتری در
«مجالس المؤمنین» در ص ۴۶۲ الی ص، حالات
حمیری را نقل کرده، و در ص ۴۶۵ این قصیده را
ذکر نموده است. و حاج میرزا حسین نوری، در «دار
السلام» ج ۱، ص ۴۴ آورده است. و علامه امینی در
«الغدیر» ج ۲، از ص ۲۱۳ الی ص ۲۸۹، ترجمه و
شرح حالات سید را بیان کرده و بیست و سه قصیده
غدیری از سید نقل کرده، و در ص ۲۱۹ غدیری
دهمین را همین قصیده ذکر کرده است. و نیز احمد
امین در «ضُحَى الْإِسْلَام» ج ۳، ص ۳۰۹ آورده

است و نیز در آخر مجموعه ای که در آن شرح
معلقات سبع و أشعار دیگری آمده، به طبع رسیده
است.

بحث پیرامون قصیده غدیریه حمیریه

و در «دیوان حمیری» در ص ۲۶۲ این قصیده
را ذکر کرده است و آن را از کتاب «ظرافه الاحلام»
روایت کرده و گفته است که روایت کتاب «ظرافه
الاحلام» منقح و منقول از نسخه‌های خطی قبل از
ششصد سال است، و مجموع ابیات آن را پنجاه بیت
آورده است. و مرحوم مجلسی در «بحار» و مرحوم
نوری در «دار السّلام» ابیات را پنجاه و چهار بیت ذکر
کرده‌اند، و بیت سی و ششم:

را ذکر نکرده‌اند.

و علامه امینی در «الغدیر» گوید که: مجموع
این قصیده پنجاه و چهار بیت است.

و در «مجالس المؤمنین» مجموع ابیات پنجاه
و یک بیت است؛ زیرا اولاً بیت ۳۶ را نیاورده است.
و ثانیاً بیت ۴۶ و ۴۸ و ۵۰ و ۵۱ را نیز ذکر نکرده

است؛ و چون یکی از ابیات را به دو مضمون مکرّر:

آورده است، لذا مجموع ابیات را ۵۱ بیت ذکر کرده است.

و امّا در «دیوان حمیری» که این اشعار را از «ظرافة الاحلام» نقل کرده است، و مجموعاً پنجاه بیت آورده است، اولاً بیت ۳۶ را آورده، و ثانیاً پنج بیت دیگر را که عبارت‌اند از ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۵۴ و

۵۵ نیاورده است.

و به نظر حقیر روایت «مجالس المؤمنین» که بیت ۴۶ را نیاورده است به واقع نزدیک، و روایت «ظرافه الاحلام» که هم بیت ۴۶ و هم بیت ۴۷ را نیاورده است به واقع نزدیک تر است.

چون معلوم است که حمیری میخواست، چهار رایت و پرچم ضلال را به دست چهار تن بسپارد که آخرین آنها معاویة بن اُبی سفیان است؛ و در صورتی که ما بیت ۴۶ و ۴۷ را جزء قصیده بیاوریم، از جهاتی وضع ترتیب بهم می خورد، و لازم می شود که سامری را عطف تفسیر برای عَجَل و گوساله قرار دهیم، و این خلاف معهود است.

لیکن همان طور که ذکر شد در «مجالس المؤمنین» بیت ۴۶، و در «ظرافه الاحلام» بیت ۴۶ و ۴۷ را ذکر نکرده است. و بنا به نقل «دیوان حمیری» از «ظرافة الاحلام» ترتیب ابیات این طور می شود:

۱ - پس بنابراین، در روز قیامت و عرصات
محشر، رایات مردم پنج دسته است، که از آنها چهار
دسته در هلاکتند.

۲ - پیشوا و جلودار آن چهار رایت، گوساله
و فرعون و سامریّ این امت است که بسیار فظیع و
شنیع است.

۳ - و دیگر کسی که از دینش خارج شده و دارای نقصان است؛ و اوست بنده سیاه چهره و لئیم و احمق (و یا کسی که شست پای او کج شده است).
۴ - و رایتی است که جلودار آن دارای سیما و چهره ای است که چون خورشید در وقت طلوع خود می درخشد.

و بنا بر آنچه گفته شد، ترتیب، واضح و روشن است؛ و مراد از مارق از دین و مُخَدَج و عبد اُسود لُکَع و اُوکَع معاویه می باشد که تمام این صفات در او جمع بوده است.

و شاهد بر گفتار ما روایتی است که علامه مجلسی در «بحار الانوار» ج ۱۱ (کمپانی) ص ۲۰۲ بیان می کند و در آن روایت دو بیت ۴۶ و ۴۷ را ذکر نکرده است.

علامه مجلسی از «رجال کشی» از نصر بن صباح، از إسحاق بن محمد بصری، از علی بن اسمعیل، از فضیل رَسَّان روایت میکند که او میگوید: بعد از آنکه زید بن علی بن الحسین را شهید کردند، من بر حضرت صادق علیه السّلام وارد شدم، مرا در

اطاقی که داخل در اطاق دیگری بود وارد کردند، و

حضرت به من فرمود:

یا فُضیلُ! قُتِلَ عَمِّی زَیدُ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ!

قَالَ: رَحِمَهُ اللهُ! أَمَا إِنَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَكَانَ عَارِفًا، وَكَانَ

عَالِمًا، وَكَانَ صَدُوقًا؛ أَمَا إِنَّهُ لَوْ ظَفِرَ لَوْفَى! أَمَا إِنَّهُ لَوْ

مَلَكَ لَعَرَفَ كَيْفَ يَضَعُهَا!

«ای فضیل! زید عموی مرا کشتند! من گفتم:

من فدای تو گردم!

حضرت فرمود: خداوند رحمتش کند! او مردی

مؤمن بود، و

عارف بود، و عالم بود، و راستگو بود. آگاه باش!
که هر آینه اگر او بر دشمن پیروز می شد وفا می نمود،
و اگر حاکم می گشت میدانست حکومت را کجا قرار
دهد.»

من به حضرت عرض کردم: آیا میل دارید من
در این باره شعری بخوانم!؟

حضرت فرمود: قدری درنگ کن! و حضرت
امر فرمود تا پرده‌هائی را آویزان کردند و درهائی را باز
نمودند.

و پس از آن گفتند: اینک بخوان! و من شروع
کردم به خواندن:

و مرتباً ابیات را می خواند تا چون می رسد به
این بیت:

می گوید: صدای گریه بلندی از پشت پرده
شنیدم، و حضرت به من گفتند: این اشعار از کیست!؟
من عرض کردم: از سید بن مُحَمَّد حمیری است!

حضرت گفتند: خدا او را رحمت کند.

من عرض کردم: من خودم دیدم که او نبیذ

می خورد! حضرت گفتند: خدا او را رحمت کند.

من گفتم: من خودم دیدم که او نبیذ رستاق

می خورد! فرمود: یعنی شراب و خمر می خورد؟!!

گفتم: آری! حضرت گفتند: خداوند او را

بیامرزد و این بر خداوند سنگین نیست که مورد غفران

خود قرار دهد دوست و محبّ

علی علیه السّلام را!

باری شاهد از ذکر این روایت آن بود که طبق نقل مجلسی اشعار حمیری را از زبان فضیل در محضر حضرت صادق علیه السّلام بیت ۴۶ و ۴۷ را ذکر نکرده و بر همین ترتیبی که ما ترجیح دادیم آورده است.

در اینجا لازم است به ذکر چهار فائده اشاره کنیم:

فائده اوّل آنکه: همان طور که ذکر شد، قاضی نور الله در «مجالس المؤمنین» این قصیده را آورده است، لیکن اوّلاً شرح خواب حضرت رضا علیه السّلام را همان طور که مجلسی از بعضی از تألیفات اصحاب ذکر کرده است، او از ابو عمرو کثیّ در کتاب رجال خود از سهل بن ذبیان روایت نموده است.

ثانیاً شرح خوابی را که او بیان کرده است، با شرح خوابی را که مجلسی بیان کرده است، در چند مورد تفاوت دارد:

از جمله آنکه سهل بن ذبیان میگوید: چون خدمت حضرت رضا علیه السّلام رسیدم، آن

حضرت را متفکر دیدم، که سر مبارک را پیش
انداخته و با انگشت بر روی زمین اشاراتی داشتند؛ و
چون حضرت مرا دیدند فرمودند: - الخ.

و نیز آنکه حضرت رضا علیه السّلام
میفرماید: چون در قبّه خضراء وارد شدم، دیدم
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نشسته بودند،
و از جانب راست ایشان، جوانی خوبروی بر سر
زانوی پیرمردی نشسته، که آن مرد پیر از غایت پیری،
موی ابروی

او بر روی چشمانش ریخته و حاجب باصره او شده

بود؛ و آن مرد پیر سید اسمعیل حمیری بود.

و نیز آنکه چون حمیری، در موقع قرائت

اشعار نزد رسول الله، به این ابیات رسید که:

«به پیامبر گفتند: ایکاش که ما را مطلع

می کردی که: بعد از تو پناه و ملجأ و مقصود امت

کیست؟»

حضرت دست مبارک خود را به جانب

آسمان برداشتند و گفتند:

إِلٰهِي وَ سَيِّدِي أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيَّ أَنْنِي

قَدْ أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ الْغَايَةَ وَ الْمَفْرَعِ إِلَيْهِ، وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ: يَا عَلِيُّ! احْفَظْ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ وَ

مُرِّ شِيعَتَنَا بِحِفْظِهَا!

«بار پروردگار من و آقای من! تو گواه هستی بر

ایشان، و بر اینکه من آنان را آگاه و مطلع گردانیدم که:

ملجأ و پناه و مقصود امت اوست؛ و با دست خود

اشاره به امیر المؤمنین کردند و گفتند: ای علی! این

قصیده را حفظ کن! و امر کن شیعیان ما را که آن را

در حالی که طبق روایت مجلسی، در وقتی که رسول الله به خدا عرض کردند: خدایا من به آنها فهماندم که ملجأ و پناه آنان کیست، اشاره به امیر المؤمنین کردند. و سپس به حضرت رضا علیه السلام امر کردند به حفظ آن و امر نمودن شیعیان را به حفظ آن؛ نه به امیر المؤمنین علیه السلام که در آن وقت از دنیا رحلت کرده بودند.

باری مرحوم نوری در «دار السّلام» اشاره به اختلاف روایت مجلسی با روایت قاضی نور الله می‌نماید، و سپس می‌گوید: من این روایتی را که قاضی نور الله از «رجال کشی» نقل کرده است، در رجال او نیافتم، با آنکه نسخه‌های عدیده از رجال کشی در نزد من موجود است. و سپس می‌گوید: احتمال بعیدی می‌رود که قاضی نور الله، بر نسخه اصل رجال کشی دست یافته است و این روایت را از آن نسخه اصل نقل کرده باشد؛ چون این «رجال کشی» فعلی، مختصری است از اصل رجال کشی که شیخ طوسی رحمة الله علیه آن را مختصر نموده است، و الآن از آن کتابِ اصلِ رجال، عین و اثری نیست.

فائده دوّم: برای قصیده عینیه حمیریه آنچه مسلم

است دو روایت وارد است:

اوّل: روایت علّامه مجلسی در «بحار الانوار»^۱

از بعضی از تألیفات اصحاب از سهل بن ذبیان که

^۱ «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۱۱، ص ۲۰۳؛ و از طبع حروفی ج ۴۷، ص

۳۲۸ تا ص ۳۳۲

خواب حضرت رضا علیه السّلام را نقل کرده است،
و همین قضیه خواب است که قاضی نور الله در
«مجالس المؤمنین» آورده، و آن را به «رجال کشی»
نسبت داده است.^۱

دوّم: روایت علامه مجلسی از «رجال کشی»
از نصر بن صَبّاح، از إسحاق بن محمّد بَصَری، از علیّ
بن إسمعیل، از فضیل بن

^۱ «مجالس المؤمنین» طبع سنگی، ص ۴۶۴ و ۴۶۵

زبیر رسّان است؛^۱ و این روایت مسند، اینک در نسخ «رجال کشی» موجود است^۲، و لیکن در آن ذکری از رؤیا و خواب نیست، بلکه فقط دوازده بیت از قصیده را که فضیل نزد حضرت صادق علیه السّلام انشاد کرده است، آورده است.

علّامه آمینی گوید: «این قصیده را بو علی در رجال خود: «منتهی المقال» ص ۱۴۳، از «عیون أخبار الرضا» ی شیخ صدوق آورده است؛ و شیخ معاصر: مامقانی در «تنقیح المقال» ج ۱، ص، و سید محسن آمین در «أعیان الشیعة» ج ۱۳، ص ۱۷۰، از بو علی در رجال او پیروی کرده و آورده‌اند؛ و لیکن ما در نسخه‌های مخطوطه و مطبوعه از «عیون الاخبار» نیافتیم.^۳»

فائده سوّم: برای قصیده عینیه حمیریه، شروح بسیاری علماء و بزرگان آورده‌اند:

^۱ «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۱۱، ص ۲۰۲؛ و از طبع حروفی، ج ۴۷، ص ۳۲۵ و ۳۲۶

^۲ «رجال کشی» طبع بمبئی، ص ۱۸۴ و ۱۸۵؛ و طبع دانشگاه مشهد، ص ۲۸۵ و ۲۸۶

^۳ «الغدیر» ج ۲، ص ۲۲۳

در کتاب «الذريعة إلى تصانيف الشيعة» تأليف

استاد و شیخ ما در علم رجال و درایه و حدیث: علامه

حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی، شانزده شرح به زبان

عربی و فارسی و اردو، از أعلام در تحت شماره‌های

۱۵۱۰ تا ۱۵۲۳ نقل کرده است.^۱ و عالم خبیر و

معاصر ما: علامه آمینی در «الغدیر» پانزده شرح

ذکر کرده و متذکر شده است که: ما بعضی از آنها را

خود یافتیم، و بعضی را از کتاب «الذريعة» نقل

کرده‌ایم. و نیز جمعی از علماء از جمله شیخ حرّ

عاملی، و نواده او شیخ عبد الغنی عاملی، و شیخ

حسن بن مجلی خطّی، و سید علی نقی نقوی هندی،

آن را تخمیس کرده‌اند.^۲

فائده چهارم: در این قصیده آمده است که

وسعت حوض کوثر به قدر وسعت ما بین أیلة و صنعاء

است، یا بیشتر از آن؛ و در بسیاری از روایات چنین

است. و در بعضی از روایات چون روایت ثقلین که از

^۱ «الذريعة» ج ۱۴، ص ۹ تا ۱۱؛ (البته دو شرح از این شروح به علت آنکه به نام دیگری موسوم است و در محلّ ذکر آن نام، رقم خورده است، در اینجا بدون شماره آمده است. - م)

^۲ «الغدیر» ج ۲، ص ۲۲۳ تا ص ۲۲۵

مقدمه «تفسیر علی بن ابراهیم» آوردیم، وسعت آن را ما
بین بَصْرَى و صَنْعَاء ذکر فرموده است.

أیلة همان طور که «معجم البلدان» آورده است،
شهری است در ساحل بحر قُلْزُم نزدیک به شام. و
بعضی گفته‌اند: أیلة آخرِ سرزمین حجاز، و أوّل
سرزمین شام است.

و در «لغت نامه دهخدا» گوید: «قُلْزُم نام
شهری است میان مصر و مکه، نزدیک کوه طور. و
به سوی آن مضاف است بحر قُلْزُم، بدان جهت که بر
طرف آن واقع است. (مَنْتَهَى الْإِرْبِ) (أَقْرَبُ
الموارد).»

و نیز در «معجم» گوید: بَصْرَى نام قریه ایست
از اطراف دمشق، و آن قصبه قریه حوران است.

و صنعا موضعی است در یمن.

و بنابراین مراد از بحر قُلْزَم، دریای اَحْمَر و یا

دریای سرخ است، که از بحر الرّوم: دریای مدیترانه

شروع می‌شود و به باب المَنْدَب منتهی می‌گردد؛ و

چون شهر قُلْزَم که در مصر است، در نزدیکی این بحر

است لذا آن را بحر قُلْزَم گویند. و اَمَّا اَیلة در مصر

نیست، بلکه در طرف دیگر این دریاست، و نسبت به

کسانی که با کشتی از فلسطین به مکه می‌روند در سمت

چپ واقع است، و این شهر در ساحل بحر اَحْمَر است

و از اراضی شامات است. و البتّه چون چنین حوضی

که وسعتش بین اَیلة و صنعا باشد، از طرف عرض نیز

بسیار وسیع است؛ لذا طبعاً جانب شمالی آن از بُصری

میگذرد که از نواحی دمشق است.

و علی هذا بین روایات تنافی نیست، و اَیلة و

بصری دو ناحیه نزدیک بهم هستند که در بعضی از

روایات بصری را حدّ معین کرده، و در برخی اَیلة را،

و حقیقت یکی است با دو عنوان مُعرّف.

و چون صنعا از نواحی یمن است و یمن در

جنوب حجاز و عربستان است، معلوم می‌شود که

بزرگی این حوض تمام سرزمین عربستان را از شام تا آخرین نقطه جنوبی فرا گرفته است؛ و این تشبیه و تنظیری است بسیار لطیف برای سعه مقام ولایت، همچنان که قدح‌ها و إبریق‌ها که به عدد ستارگان است دلالت بر چنین سعه ای دارد.

صلوات محیی الدین عربی بر امیر المؤمنین

علیه السلام

(وَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَةَ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ

خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ):

عَلَى سِرِّ الْأَسْرَارِ، وَ مَشْرِقِ الْأَنْوَارِ، الْمُهَنْدِسِ فِي
 الْغُيُوبِ الْلاهُوتِيَّةِ، السِّيَاحِ فِي الْفِيَا فِي الْجَبْرُوتِيَّةِ، الْمُصَوِّرِ
 لِلْهَيُولَى الْمَلَكُوتِيَّةِ، الْوَالِي لِلْوَلَايَةِ النَّاسُوتِيَّةِ، أَنْمُودَجِ
 الْوَأَقِعِ وَ شَخْصِ الْإِطْلَاقِ، الْمُنْطَبِعِ فِي مَرَايَا الْأَنْفُسِ وَ
 الْآفَاقِ، سِرِّ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَ
 الصِّدِّيقِينَ، صُورَةَ الْإِمَانَةِ الْإِلَهِيَّةِ، مَادَّةِ الْعُلُومِ الْغَيْرِ
 الْمُتَنَاهِيَّةِ، الظَّاهِرِ بِالْبُرْهَانِ، الْبَاطِنِ بِالْقُدْرَةِ وَ الشَّانِ،
 بِسْمَلَةِ كِتَابِ الْمَوْجُودِ، فَاتِحَةِ مُصْحَفِ الْوُجُودِ، حَقِيقَةِ
 النُّقْطَةِ الْبَائِيَّةِ، الْمُتَحَقِّقِ بِالْمَرَاتِبِ الْإِنْسَانِيَّةِ، حَيْدَرِ
 عَاجِمِ الْإِبْدَاعِ، الْكَرَّارِ فِي مَعَارِكِ الْإِخْتِرَاعِ، السِّرِّ الْجَلِيِّ،
 وَ النَّجْمِ الثَّاقِبِ: عَلِيْبِنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ
 السَّلَامُ.^١ «درود و تحیات بی شائبه خداوند و فرشتگان
 او و حمل کنندگان عرش او، و جمیع آفرینش او از
 مخلوقات آسمانی و زمینی، بر حقیقت مقام ولایت باد؛
 که او سرّ اسرار کاخ آفرینش است، و محلّ إشراق و
 طلوع أنوار حضرت احدیت؛ و او در عوالم لاهوت و

^١ جزء صلوات معروفه و مشهوره محیی الدین عربی است که مرحوم ملّا
 صالح موسوی خلخالی آن را به فارسی شرح کرده، و به قطع کوچک به طبع
 سنگی رسیده است (ص ١٤١ و ١٤٢).

غیوب صفات و ذات، مهندسی خبیر است؛ و در فضای
عوالم جبروت، سیاحی بصیر و داناست؛ و در عوالم
مَلکوت، مصوّر هیولای عالم صورت است؛ و در عوالم
ناسوت، والی و حکمران ولایت است.

نمونه و مختصر و شالوده و جوهری از واقع

است؛ و شخص

مُجَسِّمِ عَالَمِ كَلِّيٍّ وَ وَجُودِ إِطْلَاقِيٍّ .

شعاع نورِ اُحدیتِ ذات، منعکس در آئینه‌های
آفاق و نفوس است؛ و ولایت ساریه و جاریه، در
ظواهر و بواطن و سرّ و حقیقت تمام انبیاء و مرسلین
است؛ و سرور و سالار تمامی اوصیاء و صدیقین؛
صورت امانت خداوندی است؛ و ماده و ریشه علوم
نامتناهی؛ هویت آن حقیقت در نظرها آشکار و هویدا
است؛ و جلالت و عظمت او بر عقول انسان‌ها مخفی
و پنهان .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ کتابِ موجود است؛
و فاتحه و آغاز مُصَحَّفِ وجود؛ حقیقت نقطه باییه
است، که تحقّق جمیع مراتب موجودات از اوست؛
و تحقّق مراتب انسانیت بدوست؛ شیر نیستان کاخ
إبداع؛ و صاحب حملات مکرّره در معرکه‌های
اختراع؛ سرّ آشکارای حضرت خداوندی؛ و ستاره
درخشان جناب سرمدی: عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ عَلَيْهِ
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ .»

قصیده فؤاد کرمانی در مدح امیر المؤمنین علیه

الصَّلَام

